«۵»

مرکز قم‌شناسی
کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)
«گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی»

أنوار المُشَعشَعِين

في ذِكرِ وُرُودِ الطّالبيّين إلَى القُمّيّين

تألیف

شیخ محمدعلی بن حسین نائینی اردستانی کچوئی قمّی مورّخ

(- ۱۳۳۵ هـ)

جلد سوم

تحقیق
محمدرضا انصاری قمی

اشراف
سید محمود مرعشی نجفی

أنوار المشعشعين

فی ذکر ورود الطالبیین إلی القمیین

تألیف

شیخ محمد علی بن حسین نائینی اردستانی کچوئی قمی مورخ

(-۱۳۳۵ھ)

جلد سوم

تحقیق

محمد رضا انصاری قمی

اشراف

السید محمود المرعشی النجفی

نائینی اردستانی کچوئی قمی، محمدعلی‌بن حسین، ـ ۱۳۳۵ق.
[انوار المشعشعین فی ذکر ورود الطالبیین إلیٰ القمیّین ج ۳]
انوار المشعشعین / تألیف محمدبن حسین‌بن علی‌بن بهاءالدین نائینی اردستانی کچوئی قمی؛ تحقیق محمدرضا انصاری قمی. ــ قم: کتابخانهٔ بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی(ره)، ۱۴۲۳ق. = ۲۰۰۲م. = ۱۳۸۱ش.
۳ ج. ــ (مرکز قم‌شناسی کتابخانهٔ بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی(ره)؛ ۳؛ ۴؛ ۵)
(ج.۲) ISBN 964-6121-46-2 ـ (ج. ۱) ISBN 964-6121-47-0 ـ (دوره) ISBN 964-6121-44-6
(ج. ۳) ISBN 964-6121-45-4 ـ
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. فی شرافة قم و القمیین. ــ ج. ۲. فی بیان حالات الرواة القمیین. ــ ج. ۳. فی ذکر ورود الطالبیین الی القمیین.
۱. قم. ۲. قم ــ سرگذشتنامه. ۳. محدثان ــ ایران ــ قم ــ سرگذشتنامه. الف. انصاری قمی، محمدرضا، ۱۳۳۷ش ـ ، مصحح. ب. کتابخانهٔ بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی. ج. عنوان. د. عنوان: أنوار المشعشعین فی ذکر ورود الطالبیین إلیٰ القمیین.
۲ن ۷۵م / DSR۲۱۱۳ ۹۵۵/۱۲۸۵
کتابخانهٔ ملی ایران ۳۸۲۰۳ ـ ۸۰م



أنوارُ المُشَعشِعین فی ذکر ورود الطالبیین إلیٰ القمیّین جلد ۳

تألیف: شیخ محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن بهاءالدّین نائینی اردستانی کچوئی قمی متوفای ۱۳۳۵ق
تحقیق: محمدرضا انصاری قمی
ناشر: کتابخانهٔ بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی(ره)ـ قم
مرکز قم‌شناسی «۳ـ۵»
نوبت چاپ: اوّل؛ ۱۳۸۱ ش / ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۲م
چاپ: ستاره ـ قم
لیتوگرافی: تیزهوش
شمارگان: هزار نسخه
شابک دوره: ۶ـ۴۴ـ۶۱۲۱ـ۹۶۴
شابک جلد ۳: ۴ـ۴۵ـ۶۱۲۱ـ۹۶۴

www.marashilibrary.com... or net or org
E-mail:sm-marashi@marashilibrary.org

بسم الله الرحمن الرحيم



فهرست

بِسْمِ اللهِ الرّحمٰنِ الرّحيمِ

الحمدُ للهِ الذى خَلَقَ السَّماءَ وَجَعَلَ لَها أبراجاً، وَجَعَلَ لَها سِراجاً وهّاجاً، وَأنزل من المُعْصِرات ماءً ثجّاجاً، وَخَلَقَ الأرضَ مِنْ زَبَدِ البحر موّاجّاً؛ حينَ جمع في مَوْضِعِ الكَعبةِ؛ الَّتي جَعَلَها لِلنّاسِ أفلاجاً،[1] وَدَحَى الأرضَ مِنْ تَحتِها وَجَعَلَ لَها فِجاجاً، وَسمّاها أمّ القُرى؛ في كِتابِهِ الذي جَعَلَهُ لِلاسلامِ مِنهاجاً، وَجَعَلَها مطافاً لِلنّاسِ أفواجاً، وَجَعَلَ لِلحُجّاجِ أنْ يَلبُّوا حَوْلَها عَجّاً،[2] وَجَعَلَهُم أن يُضحُّوا في البساسة[3] ثَجّاً. وَجَعَلَ مّكةَ حَرَماً لِنَفسِه، وَالمَدِينَةَ حَرَماً لِرَسُولِهِ، وَجَعَلَ الكُوفَةَ حَرَماً لِحُجّتِهِ وَخَلِيفَتِهِ، وَجَعَلَ بَلدَةَ قُمْ حَرَماً لأهلِ بيتِ نَبيّه، وَجَعَلَها ذَخِيرةً لِخاصّةِ أوليائِهِ؛ كما جرى ذلك بِلِسانِ أشرَفِ أنبيائِهِ وَقالَ عليه السلام: «وَزَيّنَهُ بِالعَرَبِ».

وَخَلَقَ تُربَتَها مُطَهرةً، وَجَعَلَها مُستَراحاً لِلمُؤمِنينَ، وَخَلقَها مُقدَّسَةً، وَجَعَلَها مَأوى لِلفاطِميّين.

الصَّلاة والسَّلام على أشرَفَ أنبيائِهِ محمّدٍ، وَعَلى الأئمةِ الطَيّبينَ الطّاهرينَ، وَلَعَنَةُ اللهِ عَلى أعدائِهم أجمَعينَ، مِنْ الآنِ إلى يَومِ الدّين.

* * *

---

۱. فلج: دليل آشكار.

۲. عجٌّ: بلند كردن صدا و لبيک گفتن.

۳. البساسة: يكى از نامهاى مكّه. الثجُّ: ريختن خون قربانى.

أمّا بعد: چنين گويد محمّد عليّ ـ ساكن بلدة طيّبه قم، صانها الله من البلايا و العاهات ـ ابن حسين بن عليّ بن بهاء الدّين، حَشَرهم الله في زمرة القمّيين، الذين قال[۱] في حقّهم الائمة الطاهرين عليهم السلام: «**لولا القُميّون لضاع الدّين**»،[۲] اين جلد سيّم است از كتاب «**انوار المُشعشعين في ذكر شرافة قم[۳] والقميّين، في بيان حالات رواة القمييّن من الضعفاء و الموّثقين**» حشرهم الله مع الائمة الراشدين.

مخفی نماند، آن كه أهمّ امور تنقيح[۴] نمودن اخبار است، زيرا كه اخبار و احاديث اساس دين است، و به آن أخبار قوام شريعت سيّد المرسلين است. و از اين جهت امام عليه السلام فرموده در حقّ قم: «**لولا هؤلاء لاندَرَسَتْ آثار النبوّة**»[۵].

و چه قدر زحمتها كشيدند، و جلاء[۶] وطن نمودند و هجرت می‌نمودند از وطنهای خود، و فراق[۷] أهل و عيال و خويشان و دوستان خود می‌ديدند در [راه] جمع نمودن و ضبط اخبار از ائمه اطهار عليهم السلام، و كوتاهی نكردند در صرف أموال خود به جهت ضبط اخبار حلال و حرام؛ همچنانی كه در كتاب «رجال» ميرزا و غيره مذكور است كه:

«عيّاشی كه‌اسمش محمّد بن‌مسعود است، در اول عمر عاميّ المذهب بوده، و نور ايمان در قلبش تابش نمود، و از شيعيان خالص ائمة اطهار عليهم السلام گرديد، و چنان حريص گرديد در جمع و ضبط نمودن اخبار و احاديث ائمه اطهار عليهم السلام كه سيصد هزار اشرفی[۸] از پدر ارث به او رسيده بود؛ تمام آن تركه پدرش را انفاق و صرف جمع أخبار نمود، و خانه او مثل مسجد شد؛ كه مملوّ بود خانه‌اش از

---

۱. در اصل: قالوا.

۲. هرگاه (محدثين) اهل قم نبودند، دين تباه می‌شد.

۳. در اصل: القم.

۴. بررسی كردن.

۵. هرگاه اينان (راويان قمی) نبودند، آثار نبوت فراموش می‌شد.

۶. دور شدن.

۷. در اصل: فراغ

۸. سكه طلا.

ناسخ و مقابله کننده، و قاری حدیث و نویسنده احادیث».

و چه قدر کتاب تصنیف نموده و میرزا می‌شمارد آن کتب را، و نقل از "فهرست" شیخ طوسی می‌فرماید به همین، زیادت از دویست کتاب تصنیف نمود.

و أیضاً: ملاحظه نما حال علّامه مجلسی رحمه الله را که چه قدر زحمتها کشیده در جمع و ضبط اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام، که باعث حیرتست. و چه قدر کتب از فارسی و عربی تصنیف نموده که خارج از طاقت بشر است، که انسان یک عمر طولانی می‌خواهد از برای مطالعه آنها، چه رسد به تصنیف آنها؛ به لسانین، و نیست این مطلب مگر از تأییدات الهی؛ و نظر مرحمت ائمه اطهار علیهم السلام و مدد آنها که واقعاً آیة الله بوده. من جمله کتاب "مرآة العقول" است در شرح کتاب "فروع کافی"، و دیگر کتب "بحار الأنوار" است که بیست و پنج جلد است،[1] لکن کتاب "بحار الأنوار" عزیز الوجود بوده، و میسّر نبوده از برای علماء راشدین ادراک فیوضات مجلدات "بحار" را تا آن زمانی که خداوند عالم برانگیزانید مثل حاجی محمّد حسن کمپانی امین دار الضرب را، از برای تسهیل ادراک فیوضات آن مجلدات، و در صدد چاپ آن کتب برآمده، و چه بسیار زحمت کشیده از برای پیدا نمودن نسخ آن مجلدات، و چه بسیار انفاق مال خود نمود از برای چاپ کردن آن کتب، و بعد از آن مجاناً تقدیم علماء اعلام نموده. الحمدلله الحال در تمام شهرها و بلاد اسلام در خانه‌های علماء راشدین از آن مجلدات "بحار الأنوار" موجود است و یک باقیات و صالحات و ذکر خیری از برای خود باقی گذارد تا الی وقت ظهور حضرت حجّت عجّل الله تعالی فرجه، و یک حقّی در اسلام پیدا نمود، و دعایش، و ذکر خیرش بر هر مسلمانی لازم است؛ به خصوص علماء که احیاء شریعت سیّد المرسلین، و احیاء آثار ائمة الطاهرین

---

۱. چاپ قدیم کتاب (بحار الانوار) که به چاپ کمپانی مشهور در ۲۵ جلد به قطع رحلی می‌باشد، ولی در چاپهای جدید متجاوز از یکصد جلد شده است.

نموده، جزاه الله خير الجزاء، و حشره الله مع أشرف الأنبياء، و عترته النُّقباء النُّجباء.

و أيضاً: از برای تشييد و استحكام احكام شريعت سيّد المرسلين، و آثار ائمه طاهرين عليهم‌السلام، أجلّاء از علماء راشدين به جهت امتياز ضعفاء از موثّقين، كُتب رجال تصنيف نموده‌اند، كه ذكر آنها باعث تطويلست.

و أيضاً: بعضى از علماء، كتب مختصاتى در رجال تصنيف نموده‌اند؛ مثل:

الشيخ الأجلّ، محمّد بن حسن بن علىّ الحُرّ العاملى، كتاب رجالى تصنيف نموده در خصوص عُلماء جبل عامل، المسمّى بـ "أمل الآمل فى ذكر علماء جبل العامل".

و مثل الشيخ الأجلّ، آقا رضىّ الدين، محمّد بن حسن القزوينى، كتاب رجالى تصنيف نموده در خصوص تاريخ علماء قزوين، المُسمّى به "ضيافة الأخوان و هديّة الخَلّان". همچنانى كه الشيخ الأجلّ، محمّد بن حسن بن على الحُرّ در "تذكرة المتبحرين" در ترجمة محمّد بن حسن القزوينى نقل نموده.

و ديگر: منتجب الدين، علىّ بن عُبيدالله بن حسن بن حسين بن بابويه، كتاب فهرستى تصنيف نمود در رجال، و مخصوص نموده به ذكر اسماء شريفه علمائى كه زمانشان تأخر داشته از شيخ طوسى تا زمان خودش، و علّامه در جلد بيست و پنجم "بحار" آن فهرست را به تمام ذكر فرموده. و خود علّامه مجلسى فرموده كه: «ذكر نمودم آن فهرست را مِنْ غير تصرّفٍ فيه مِنْ جَرْحٍ وتعديل».

و أيضاً: الشيخ الأجلّ محمد بن حسن بن على الحرّ العاملى كتاب رجال تصنيف نموده، كه مخصوص نموده به ذكر اسماء شريفه علماء از زمان شيخ طوسى تا به عصر خود، المُسمّى به «تذكره المتبحرين في ذكر علماء المتأخرين».

و آن كتاب أغلبش نقل از "فهرست" منتخب الدين مذكور مى‌كند.

لهذا اين حقير هم اين جلد سيّم از كتاب "**أنوار المشعشعين**" را مخصوص نمودم به ذكر اسماء شريفه روات قم، و اين اوراق را منوّر نمودم به ذكر علماء و روات قم، و توابع قم و آبه، و ذكر تصنيفات ايشان، و حالات ايشان؛ از ضعيف

بودن، وثقه بودن آنها، بر آن مقداری که از کتب معتبره رجال، و کتب أحادیث اطلاع یافتم ضبط نمودم، نه آن که استقصاء کرده باشم تمام روات و علماء بلده طیّبه قم را، بلکه جمله‌ای از آنها مذکور در این کتاب می‌باشند.

همین قدر بدان که الشیخ الجلیل، محدّث عصر خود، حاجی میرزا حسین نوری، نوّر الله مرقده در "بدر مشعشع" می‌فرماید:

«که طائفه جلیله اشعریّین که سبب آبادی قم شدند، در میان ایشان از عهد جناب حضرت صادق علیه السلام تا قریبِ به عصر شیخ طوسی، در هر طبقه آن قدر از علماء و أعیان و رُوات و محدّثین و موثقین و مصنّفین، و صاحبان مقامات عالیه بودند، که سبب عبرتست، و کمتر کتاب حدیثی است که در هر صفحه آن از روات اشعریّین نباشد، و اگر خوف اطاله، و تنگی وقت نبود، به أسامی شریفه جمله‌ای از ایشان اشاره می‌شد».

انتهی المرام في هذا المقام از "بدر مشعشع".

و این مطلب در حقّ یک سلسله از روات بلدة طیّبه قم بوده است که أشعریّین باشند.

و دیگر: از کتاب «رجال أبوعلی» در نزد ترجمه عليّ بن عبيدالله بن حسن ابن بابویه، چنین مستفاد می‌شود که شیخ سلیمان رحمه الله[1] رساله‌ای در تعداد اولاد بابویه نوشته است، و أغلب آنها از علماء و روات بودند.

و این هم یک سلسله از روات قم می‌باشند، و حال آن که روات قم منحصر به این دو سلسله نبوده‌اند.

پس این حقیر از باب المیسور لایسقُطُ بالمعسور، به قدر وُسع و طاقتم جدّ و جهد نمودم، در اشاره نمودن به اسامی شریفه جمله آنها به همان مقدار که اطلاع یافتم ضبط نمودم، و استدعای این حقیر از برادران دینی آن است که غلطی اگر به نظرشان رسید یا سهوی عفو بفرمایند؛ الانسان محلّ النسیان، والله الموفّق للصّواب، و بالله نستعین.

---

۱. وی شیخ سلیمان بن عبدالله بن علی ماحوزی بحرانی است.

مقدمة

و در این مقدمه چند فائده می‌باشد:

الفائدة الأولی: مخفی نماند آن‌که اخبار بسیاری در مدح أهل قم وارد شده و در جلد اوّل گذشت، لکن در این مقام مناسب آنست که از حدیثی اشاره کنیم به سوی کلمه‌ای از آن:

در خبری دارد: «**أهل قم قائمین مقام الحُجّة**».

و در خبر دیگر دارد: «**مرحباً بإخواننا مِنْ أهل قم**».

و خبر دیگر دارد که: «**أهل قمّ أولیائنا و مُحِبّونا**».

و خبر [دیگر] دارد: «أهل قم را خدا توفیق داده و تأیید نموده آنها را».

و در خبر دیگر دارد: «**أهل قم حجّةٌ علی الخلائق**».

و در خبر دیگر دارد: «**أهل قمٍّ حجّةٌ علی جمیع أهل المشرق و المغرب مِنَ الجنّ و الإنس**».

و در خبر دیگر: «**هُم أهلُ رکوعٍ و سجودٍ، و قیامٍ و قعود، هُمُ الفُقهاء، هُم أهل الدرایة والروایة و حُسن العِبادةً**».

و در خبر دیگر دارد: «**أهل قُمٍّ یجمعون مع قائم آل محمّدٍ، یقومونَ معه، و یستقیمون علیه و ینصرونه**».

و در خبر دیگر دارد: «**أهل قُمٍّ یُحاسبون فی حُفَرهم، و یُحشَرون فی**

حُفَرهم الى الجنّه».

ثُمّ قال عليه السلام: «**أهلُ قمّ مغفورٌ لهم»**.

و در خبر دیگر دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «**أهلُ قُمّ شِيْعتی، وشيعةُ وصييّ عليٍّ بن أبي طالب»**.

و در خبر دیگر دارد که فرمودند: «**أهل قم از ما هستند و ما از ایشان»**.

و در خبر دیگر: «**در قم شیعیان ما و دوستان ما می‌باشند»**.

و در خبر دیگر دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «که خدا زینت داد قم را به عرب».

و در خبر دیگر دارد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «أشعریّون از منند و من از ایشان».

و در خبر دیگر دارد: «که مصداق این آیه شریفه: **﴿حتی إذا جاء وَعْدُ أولاهُما...﴾**[1] أهل قم می‌باشند».

و در خبر دیگر دارد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند از برای أشعریّین زمانی که آمدند خدمت حضرت: «**أنتم المهاجرين مِنْ وُلْد اسماعيل»**.

و در خبر دیگر دارد: که مائدة از بهشت از برای اشعریّین آوردند و خوردند. و تفصیل حدیث جفنه گذشت در جلد اوّل این کتاب.

و در خبر دیگر دارد که حضرت امام رضا عليه السلام فرمودند به أهل قم: «مرحباً به شما، شما شیعیان ما هستید حقّاً، و شما زیارت قبر مرا خواهید کرد».

و در خبر دیگر دارد: «**أهل قمّ و آبه مغفورٌ لهم لزيارتهم لعليّ بن مُوسى الرِّضا عليه السلام بطوس»**.

و در خبر دیگر دارد: «**أهل قم أنصارنا»**.

و در خبر دیگر دارد: «که دری از بهشت مخصوص أهل قم می‌باشد».

«**طُوبى لهم، ثُمّ طُوبى لهم، و هم خيار شيعتنا مِنْ سائر البلاد، خَمّر الله تعالى**

---

۱. سوره اسراء، آیهٔ ۵.

ولايتنا في طينتهم».

خبر ديگر دارد: «أهل بيت النُّجباء» يعنى أهل قم.

خبر ديگر دارد: «قوم النُّجباء».

و ديگر خبر دارد كه دعا كرده حضرت صادق عليه السلام در حقّ أهل قم و فرموده: «اللّهُم أعْصِمْهُم مِنْ كلّ فتنةٍ، و نجِّهم مِنْ كُلّ هَلَكة».

و در خبر ديگر آن حضرت دارد كه فرموده در حقّ أهل قم:

«سلامُ الله عَلى أهل قُمّ، و يسقى الله بلادَهُم الغَيث، و يُنَزِّل الله عليهم البَرَكات، و يُبدّل سيّئاتهم حَسَنات».

و در خبر ديگر دارد: كه در كلام جبرئيل است كه اشاره به سوى زمين قم فرمودند، و به حضرت رسول صلى الله عليه و آله عرض كردند: «اين بقعهٔ شيعه وصىّ تو است علىّ بن أبى طالب».

و در همان خبر است كه پيغمبر صلى الله عليه و آله در شب معراج به شيطان فرمود: «كه برخيز از اين زمين، كه اين بقعه شيعيان من، و شيعيان وصىّ من على بن أبى‌طالب است، و نيست از براى تو بر ايشان سلطنتى».

پس خوشا به سعادت أهل قم كه بنابر فرمايش حضرت رسول صلى الله عليه و آله داخل هستند در مصداق اين آيه شريفه، كه خداى تعالى فرموده به شيطان: ﴿إنّ عِبادِيَ لَيْسَ لَكَ عَلَيهم سُلْطان﴾[1].

و در خبر ديگر دارد: «لولا القُميّون لَضَاع الدين».

در خبر ديگر دارد: «أهل قمّ أصحابُ خير النّاس».

و در خبر ديگر دارد در حقّ آنها: «عباد الله المؤمنين».

و در خبر ديگر دارد در حقّ آنها: «أنصار القائم».

و در خبر ديگر دارد كه: «أهل قم أنصارُ قائمنا».

و در خبر ديگر دارد: «دُعاةُ حَقّنا».

---

۱. سورهٔ حجر، آيهٔ ۴۲.

پس این مطالب را استخراج نمودیم از احادیث مذکوره در جلد اوّل، که در حقّ أهل قم وارد شد.

* * *

الفائدة[۱] الثانية: مخفی نماند که اغلب روات قم از طائفه اشعریّین بودند، که سبب آبادی قم شدند، و در جلد اوّل تفصیلش گذشت.

و جهت نامیدن آنها را به أشعریّین این است که، منتهی می‌شود انساب شریفه آنها به أشعر بن سبّاب بن یشخیب بن عرب بن قحطان، همچنان که خواهد آمد در ترجمهٔ احمد بن ادریس بن احمد، أبو علیّ الأشعری.

و از "رجال میرزا" مستفاد می‌شود در ترجمهٔ شیخ مفید‌، که طائفه او با طائفه أشعریّین بنی أعمام می‌باشد، به جهت آن که نسب شیخ [مفید] منتهی می‌شود به سوی کهلاب بن سبّاب که برادر أشعری سبّاب مذکور است، و نسب شیخ [مفید] به این طریق است:

محمد بن محمّد بن نعمان بن عبدالسلام بن جابر بن نعمان بن سعید بن بصیر بن وهب بن هلال بن أوس بن سعید بن سنان بن عبدالدار بن رباب بن فطر بن زیاد بن حارث بن مالك بن ربیعه بن کعب، بن الحارث بن کعب علّة بن خالد بن مالك بن ادریس بن یشخیب بن غریب بن زید بن کهلاب بن سبّاب بن بشخب بن یعرب بن قحطان.

* * *

الفائدة الثالثة: مخفی نماند که روات قمیّین یک امتیازی دارند از سائرین، در منقّح بودن روایات آنها، حتی روایت أهل قم از کسی، دلالت بر مدح آن کس نماید، همچنان که آقا[۲] در "فوائد" فرموده: که اعتماد قمّیین، یا روایت نمودن آنها از کسی، دلالت بر اعتبار و اعتماد آن شخص راوی کند، بلکه دلالت

---

۱. در «اصل»: فائده.

۲. مقصود آقا محمّد علی کرمانشاهی صاحب کتاب «فوائد» است.

بر وثاقت آن شخص راوی کند.

و به اندك چیزی که می‌دیدند از کسی، دیگر قبول روایت او را نمی‌کردند، مثل آن که احمد بن محمد بن عیسی أشعری قمّی چند نفر را از قم بیرون کرد، به جهت آن که آنها ضعیف بودند.

و غیره مثل احمد بن محمّد بن خالد برقی، با آن جلالت قدرش او را از قم بیرون کرد، که تو چرا از ضعفاء روایت می‌کنی، و اعتماد بر مراسیل[1] [می‌کنی].

و غیر آنها، همچنانی که در ترجمهٔ احمد بن محمّد بن عیسی خواهد آمد.

* * *

الفائدة[2] الرابعة: مخفی نماند که قدری از روات علماء آوه را که اطلاع یافتم در ضمن، در این رساله درج نمودیم، به جهت آن که در جلد اوّل گذشت که أشعریان به سوی قم و آبه آمدند، و وطن نمودند.

و دیگر آن که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که توقیع نوشت، به سوی أهل قم و آبه نوشتند، همچنانی که در جلد اوّل گذشت آن توقیع مبارك.

و دیگر آن که روایت وارد شده که حاصلش آنست: که آمرزش از برای أهل قم و آبه می‌باشد، به جهت زیارت نمودن آنها حضرت امام رضا علیه السلام را، و جهتش معلوم است، زیرا که در این اطراف اهل قم و آبه شیعیان خالص أئمه اطهار علیهم السلام بودند.

پس مناسب آنست که در این مقام کلام قاضی نور الله را ذکر کنیم، همچنانی که در کتاب "مجالس المؤمنین" فرموده:

«آبه بباء موحدة، صاحب "معجم البُلدان" گفته: که أبوسعید ازحافظ أبوبکر بن موسی بن مردویه نقل نموده که آبه قریه‌ایست از اعمال أصفهان، و دیگری گفته: که قریه‌ایست از ساوه، و جریر بن عبدالحمید ساکن شیراز از اینجا بوده.

---

۱. مراسیل، جمع مرسل، روایاتی را گویند که اسناد آنها ناتمام و ناقص است.

۲. در «اصل»: فائده.

و من می‌گویم: که آبه در مقابل ساوه مذکور می‌شود، عامه آنرا آوه ـ به واو ـ می‌گویند، و اهالی اینجا شیعه هستند، و أهل ساوه سنی بودند، و همیشه بر سر مذهب در میان ایشان جنگ واقع می‌شد، و در بیان تشیّع اهل آبه یکی از شعراءِ أهل سنت این قطعه را نقل نموده بالعربيّة:

وَ قائلةٍ أتبغضُ أهل آبه   و هُم أعلامُ نظم والكتابة
فقُلتُ: «اليك عنّى، إنّ مثلي   يُعادي كلُّ مَنْ عادى ٱلصَّحابة!»

این است آنچه صاحب "معجم" در ترجمه آبه گفته.

و در ترجمهٔ ساوه گفته که:

«نزدیک ساوه مدینه ایست که آن را آوه گویند، و اهالی آن شیعه امامیّه‌اند، و میان آن دو ده به مقدار دو فرسخ راه است، و همیشه در میان ایشان تعصّب و نزاع واقع بوده است، و همواره معموره بودند، تا در سال ششصد و هفده که لشکر تتاریان هر دو شهر را قتل عام کردند».

و شیخ أجلّ عبدالجلیل رازی در کتاب "نقض" گفته که:

«شهر آبه اگر چه شهریست به صورت کوچک، أمّا الحمدلله والمنّه بقعهٔ بزرگواریست که از شعار مسلمانی، و آثار شریعت مصطفوی، و سنّت مرتضوی. در جامعِ معمورْ، کبیر و صغیر همیشه مراسم جمعه و جماعات به جا می‌آورند، و بر تربیت عیدین و غدیر و عاشورا و قراآت و ختمات قرآن همّت می‌گمارند، مدرسه عزّ الملکی و عرب شاهی به مدرسان دانشمند؛ چون سیّد أبو عبدالله، و سیّد أبوالفتح الحسینی، و دیگر علماء و فضلاءِ مزیّن و مُحلّی است. و مشهد امام زاده عبد الله موسی و فضل و سلمان اولاد امام موسی الکاظم علیه السلام در آنجا مشاهد منوره است؛ همگی مشحون به علماء و فقهاءِ متبحّرِ متدین».

و روایت کردند معتمدان از سیّد اولین و آخرین:

«لمّا أنْ عُرج بي الى السَّماء مَرَرْتُ بأرضٍ كافوريّة، شممتُ منها فقلتُ: يا جبرئيل، ما هذه البقعه؟

قال: يقال لها آبه، عُرضتْ عليها رسالتك، و ولاية ذُرّيتك فقبلتْ، فإنّ الله تعالى يَخلقُ منها رجالا يتولّونك، و يتولّون ذُرّيتك، فبارك الله فيها و على أهلها».

معنی آنست که بهتر انبیاء فرموده: در شب معراج نظرم بر بقعه‌ای افتاد سفید و نورانی، که بوی خوش آن بقعه به دماغ من افتاد، و از جبرئیل پرسیدم: که این کدام بقعه می‌باشد؟

گفت: این بقعه را آبه خوانند، رسالت تو و ولایت آل تو را بر وی عرض کردند، قبول کرد. و خدای تعالی از وی مردانی خلق نمود که متابعت تو و فرزندان تو را میان بسته دارند. مبارك باد بر آن شهر و امامش و ولایت و مودّت[1] شما.

و اگر چه أخبار در فضیلت آبه بسیار است، ما را در این کتاب این قدر کافیست».

در موضعی دیگر از کتاب[2] مذکور است گفته که:

«اعتقاد أهل آبه معلومست که إلّا[3] شیعی نباشند».

و گفته‌اند: و از أکابر متأخرین آن جا میر شمس الدین محمّد آویست، که از جمله صلحاء و فضلاء و مقرّبان ملك خراسان سلطان علی مؤیّد بوده، و شیخ أجلّ عالم ربانی شهید (قدّس الله روحه) کتاب "لمعه دمشقیه" را به التماس او نوشته است، و مصحوب سلطان مذکور فرستاده، و مراد از (بعض التابعین) که در خطبه[4] مذکور است میر شمس الدین محمّد مذکور است. انتهی.

* * *

الفائدة الخامسة: در بیان اسمهای کتبی که از آنها در جلد سیّم این کتاب نقل نمودیم:

---

۱. دوستی.

۲. یعنی کتاب (النقض).

۳. مگر

۴. مقصود خطبه کتاب «لمعه دمشقیه» است که اشاره به او دارد.

کتاب میرزا محمّد استر آبادی از "منتهی المقال" او.

کتاب "رجال أبو علی" "رجال ابن داود"، کتاب "رجال شیخ طوسی"، کتاب "نقد الرّجال" میر مصطفی تفرشی.

کتاب "تذکره المتبحرین في اسماء علماء المتأخرین" که تصنیف شیخ محمّد بن حسن بن علی الحرّ العاملی است، و از جلد بیست و پنجم «بحار» که نقل از «فهرست» منتجب الدین می‌کند، که علّامه مجلسی می‌فرماید که: «فهرست منتجب الدین را به تمامه نقل نموده من غیر تصرف فیه، من غیر جرح و تعدیل».

کتاب «تعلیقه» آقای بهبهانی، کتاب "ایضاح الاشتباه" العلامة.

کتاب "عمدة الطالب في نَسَب آل أبی طالب" که از تألیفات الشیخ الجلیل عُمدة النسابیّن، السیّد جمال الملّة و الدین، احمد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن مهنا بن عنبة الاصغر الداودی الحسنی.

کتاب "تاریخ قم" که تألیف حسن بن محمّد بن حسن قمی است.

و کتاب "اکمال الدین" صدوق، و از کتاب "عین الغزال فی اسماء الرجال"[1] تألیف فضل الله بن [المیرزا شمس‌الدین الطهرانی]، و کتاب جلد سیزدهم «بحار».

"نجم الثاقب" [و] "بدر مشعشع" که این دو کتاب از تصنیفات الشیخ الأجلّ عالم ربّانی آقای حاجی میرزا حسین نوری (نوّر الله مرقده) می‌باشد.

کتاب "تُحف العقول"، کتاب "اصول کافی" و "فروع کافی"، کتاب "تهذیب" شیخ طوسی.

کتاب "مجالس المؤمنین" از تألیفات قاضی نور الله، قدر قلیلی از او نقل نمودیم، و حکایت قبر صدوق.

کتاب "المتاجر" از تصنیفات استاد مشایخنا، الشیخ الأجلّ المحقق المدقق المرتضی الانصاری.

* * *

---

۱. در الذریعة: ۳۷۲/۱۵ نام کتاب (عین الغزال فی الرجال) آمده‌است.

الفائدة السادسة: مخفی نماند که اسماء شریفه آنها را به ترتیب حروف ذکر نمودیم، با مراعات ترتیب آباء ایشان، اگر چه زمان ایشان از یکدیگر تقدم و تأخر داشته باشد، به جهت آسان بودن أخذ روات، و اغلب این کتب در آنها به طریق رمز نقل کرده بودند از کتب، لکن این حقیر صریحاً ذکر نمودم تا آن که نفعش عام باشد، و هر یک از روات را در ضمن نوری ذکر نمودم.

و شروع نمودم در تألیف این جلد سیّم، در ماه ذو القعدة الحرام سنة هزار و سیصد و بیست و چهار از هجرت نبویّه.

* * *

باب الف

[۱] نور: آدم بن اسحاق بن آدم بن عبد الله بن سعد الاشعری قمّی

در "عین الغزال" مذکور است: که او از اصحاب حضرت امام علی النقیّ علیه السلام می‌باشد.

در "رجال میرزا" نقلاً از "خلاصه"[1]: که او ثقه می‌باشد.

و در "فهرست" هم چنین است، علاوه بر این فرموده است که: «از برای او کتابیست، که خبر داده است ما را به آن کتاب چند نفر از اصحاب ما، از أبی المفضّل الشیبانی، از أبی جعفر محمّد بن جعفر بن بطّه القمّی. از أحمد بن أبی عبد الله البرقی از آن کتاب».

و نجاشی فرموده: «از برای او کتابیست که روایت می‌کند از آن کتاب محمّد بن عبد الجبار و احمد بن محمد بن خالد. خبر داد ما را محمد بن علی القناتی، و او فرمود: خبر داد ما را احمد بن محمد بن یحیی، و او فرمود: خبر داد ما را احمد بن ادریس، از محمّد بن عبد الجبار و او فرمود: حدیث کرد ما را آدم بن اسحاق».

و در "رجال ابن داود" مذکور است آن که: او روایت از ائمه نکرده است، و

---

۱. نوشته علامه حلّی رحمه الله.

این مطلب دورنیست، لکن غیر از او کسی دیگر نیافتم که تصریحاً این مطلب را بگوید غیر از ابن داود. انتهی.

و قبر این آدم بن اسحاق واقع است در قم در شیخان بزرگ، که واقع است در قبرستان بابلان، که مزار فاطمة بنت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌باشد.

[۲] نور: آدم بن عبدالله القمّی

در "رجال میرزا" مذکور است که: او از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد، ابن عبد الله بن سعد الاشعری قمی می‌باشد. ظاهر آنست که او جدّ آدم بن اسحاق است که ذکر شد. انتهی.

[۳] نور: آدم بن علیّ

در کتاب "تهذیب" در باب حجّ مذکور است: موسی بن قاسم، عن محمد ابن سهل، عن آدم بن علی، عن أبی الحسن... الی آخر.

و مستفاد از "تاریخ قم" می‌شود که قمّی است.

[۴] نور: ابراهیم بن عبد الله القاری

که از ماده قاره می‌باشد.

در "رجال میرزا" مذکور است نقلاً از "خلاصه" علّامه: که او از اصحاب حضرت امیر علیه السلام می‌باشد و قمّی می‌باشد، و از خواصّ آن حضرت است، از طائفه مُضَر می‌باشد.

و در "خلاصه" است: که برقی از او روایت می‌کند. انتهی.

[۵] نور: ابن شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل بن أبی طالب قمی

در "روضات الجنّات" در ترجمه پدرش شاذان بن جبرئیل ذکری از او شده.

[۶] نور: ابراهیم بن محمّد الأشعریّ

در "رجال میرزا" است: که او قمی می‌باشد و او ثقه است، و روایت می‌کند از حضرت موسی علیه السلام و حضرت امام رضا علیه السلام.

و نجاشی در کتاب خود، و علّامه در "خلاصه" چنین فرمودند. لکن در آن "خلاصه" بدل موسی، کاظم می‌باشد.

پس در کتاب نجاشی است که برادرش فضل می‌باشد، و کتابشان مشترک میان هر دو برادر است، که روایت می‌کند او را حسن بن علی بن فضّال از آن دو برادر. و خبر داد ما را حسن بن علیّ بن فضّال که او فرمود: خبر داد مرا فضل و ابراهیم به آن کتاب.

و در "فهرست" شیخ است که: «ابراهیم بن محمّد الأشعریّ از برای او کتابیست مشترک بین او و بین برادرش فضل بن محمّد. روایت می‌کند از آن دو نفر حسن بن علی بن فضّال». انتهی.

و در "رجال أبوعلی" نقلاً از "تعلیقه" و از ابن طاوس، و از "کشف المحجّة" و از کتاب "مشترکات" به این مضامین نقل می‌کند.

[۷] نور: ابراهیم بن عاصم

در "تعلیقه" مذکور است: «زود است بیاید در ترجمه فضل بن شاذان که او روایت می‌کند از ابراهیم بن عاصم، شاید این تصحیف ابراهیم بن هاشم باشد». انتهی المرام.

می‌گویم من: شاید آن ابراهیم بن عاصم برادر بندار بن عاصم قمّی باشد. فلاحظ.

[۸] نور: ابن أخی احمد بن اسحاق بن مصقلة القمّی

مکّی بن أبی جعفر. در جلد سیزدهم [بحار] در اوّل آن مذکور است: «حدّثنی أبو جعفر القمّی، ابن أخی احمد بن اسحاق بن مصقلة... الی آخر».

[۹] نور: ابراهيم بن يسع

در اخبار بايد ملاحظة شود.

[۱۰] نور: سيد ابراهيم بن محمد باقر الرضوى

برادر صدر الدين بن محمد باقر الرضوى القمّى مى‌باشد.

در "جنات الخلود" در ترجمه برادرش صدر الدين قمى ذكر شده.

[۱۱] نور: ابراهيم بن على بن ابراهيم بن هاشم

در "بحار" در بيان كتب مى‌فرمايد: «كتاب شيخ حسين بن محمّد بن الحسن، روايت مى‌كند از ابراهيم بن على بن ابراهيم بن هاشم».

[۱۲] نور: ابراهيم بن المُفضَّل بن قيس بن رمانه الأشعرىّ

مولاهم. در "رجال ميرزا" است: كه صدوق‌﵀ از او روايت مى‌كند.

[۱۳] نور: ابراهيم بن هاشم القمّى

در "رجال ميرزا" مذكور است كه: او آمد به قم، و او اول كسى بود كه نشر نمود حديث كوفيّين را در قم. و ذكر نمودند كه ملاقات نموده حضرت امام رضا﵇ را.

و أيضاً در "رجال ميرزا" است كه: ابراهيم بن هاشم از شاگردهاى يونس بن عبدالرحمن بوده است، و او از اصحاب حضرت امام رضا﵇ بوده است.

و در "فهرست" شيخ كه: ابراهيم بن هاشم قمّى، أبو اسحاق، أصلش از كوفه بوده است، و آمد به سوى قم، و اصحاب ما مى‌گويند آن‌كه: او أوّل كسى بود كه نشر داد حديث كوفيّين را در قم، و ذكر نمودند كه ملاقات نموده حضرت امام رضا﵇ را. و چيزى كه مى‌شناسم از كتب او "كتاب نوادر" است و "كتاب قضاياى أمير المؤمنين﵇" است. خبر داد ما را جماعتى از اصحاب ما كه بعضى از آنها

شیخ أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن نعمان، و احمد بن عبدون، و حسین بن عبیدالله، کل ایشان از حسن بن حمزه بن علی بن عبدالله علوی، و او از علیّ بن ابراهیم بن هاشم، و او از پدرش.

و همچنین مذکور است در "خلاصه"، تا آن مقامی که می‌فرماید:

واقف نشدم بر أحدی از اصحاب ما که او را قدحی کرده باشند، و نه تعدیل کرده باشند او را تصریحاً. و روایات از او بسیار است، و أرجح قبول قول او می‌باشد. انتهی.

چرا مقیّد نمود که تصریحاً ندیدم جرح او را و نه تعدیلش را، به جهت آن که ظاهر حال اصحاب آنست که روایت او را قبول می‌کنند، همچنانی که آگاه می‌کند بر این مطلب کلام خود اصحاب که فرمودانـد: او اوّل کسی بوده که حدیث کوفیّین را در قم منتشر نمود.

و از شهید ثانی‌رحمه‌الله است این کلام که می‌فرماید: شیخ در احادیث خُمْس ذکر نموده که ابراهیم بن هاشم ملاقات نموده حضرت امام تقی‌علیه‌السلام را، و ذکر نموده که از حضرت خطابی است به او در خُمس... الی آخر.

و در "مجالس المؤمنین" مذکور است: که در یکی از احادیث است که روی خطاب حضرت با اوست.

[۱۴] نور: احمد بن أبی خلف الاشعری القمّی

در "معانی الاخبار" در باب ۱۸۹، قال: حدّثنا سعد بن عبدالله بن أبی خلف، عن احمد بن أبی خلف الأشعریّ، قال: حدّثنا سعد بن داود...

[۱۵] نور: احمد بن أبی زاهر القمی

در "عین الغزال" مذکور است که: او از اصحاب حضرت امام حسن عسکری‌علیه‌السلام است.

در "رجال أبوعلی" مذکور است که: اسم او موسی است، کنیه او أبو جعفر أشعری القمّی، همیشه در قم رئیس بوده، و مردم توجّه و نظر به سوی او داشتند، و حدیث و روایت او به این پاکیزگی نبوده، و محمّد بن یحیی العطّار از أخصّ اصحاب او بود؛ همچنانی که علّامه در "خلاصه" می‌فرماید.

و نجاشی فرموده که: او تصنیف نمود کتبی چند.

و شیخ در "فهرست" می‌فرماید: خبر داده ما را ابن أبی جِیْد و حسین بن عُبید الله، از احمد بن محمّد بن أبی یحیی از پدرش، از کُتُب و روایات او.

می‌گویم من: که وجاهت، او و توجه أهل قم به سوی او، خود این مطلب از أعلی مدحست در حقّ او، و نبودن حدیث و روایات او به این تفاوت و پاکیزگی، یعنی به آن مرتبه قصوی[1] از پاکیزگی نیست، و این مطلب قدحی نمی‌شود در حقّ او. و بودن محمّد بن یحیی الثقة الجلیل از اصحاب او، این مطلب در نهایت مدحست در حقّ او.

و در کتاب "مشترکات" است که: «ابن زاهر ممدوحست فی الجمله، و روایت می‌کند از او محمّد بن یحیی العطّار» انتهی.

و میرزا اسم کتابهای او را.... می‌نمود، و فرمود: ای احمد اینست امام بعد از من، و اگر نه آن بود که [دارای] کرامتی هستی در نزد خدا و حجّت خدا؛ این طفل را نشان تو نمی‌دادم.

پس چنین معلوم می‌شود که او بسیار جلیل القدر می‌باشد.

و روایت دیگر در "احتجاج" طبرسی می‌باشد که مضمونش و حاصلش قریب به این مضامین می‌باشد از سعد بن عبدالله قمی که:

«با احمد بن اسحاق خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسیدیم، و یک صد و شصت کیسه زر سرخ و سفید که مردم به او سپرده بودند که به آن حضرت برساند؛ آنها را در ظرفی کرده و آن ظرف را در پارچه‌ای پیچیده بر

---

۱. آخر.

دوش خود گذارده [شده] بود. پس نوری از آن حضرت ساطع شد که تشبیه نتوان کرد مگر به ماه شب [چهارده]، و طفلی بر سر زانوی آن حضرت نشسته که مانند مشتری بود در نور و ضیاء، و کاغذی در دست امام بود و قلمی و چیزی می‌نوشت، و آن طفل قلم را می‌گرفت و نمی‌گذاشت که آن حضرت بنویسد. و أناری از طلا مکلّل به جواهر در نزد آن حضرت گذارده [شده] بود، همین که آن طفل قلم را می‌گرفت و مانع می‌شد، آن حضرت آن انار را می‌غلطانید به آن سر اطاق، و او مشغول می‌شد به آوردن انار، و آن حضرت قدری کتابت می‌نمود.

پس سلام کردیم بر آن جناب، و آن حضرت جوابِ مشمولِ بر ملاطفت داد.

احمد کیسه را در نزد حضرت گذاشت، و حضرت به آن طفل فرمودند: که‌ای فرزند! شیعیان تو هدیه فرستادند، برو و تحویل بگیر، و سر کیسه را باز کن...

تا آن جائی که حضرت فرمودند: که‌ای احمد جامه‌ای که پیرزن به تو سپرده بود بیاور.

احمد بن اسحاق گفت: آن جامه را در منزل در جائی ضبط کرده بودم، و از یادم رفته که در آورم.

پس برخواست برود جامه را بیاورد.

بعد از آن سعد می‌گوید: مسائلی داشتم سؤال نمودم از آن طفل، و تمام را جواب دادند. تا آنکه وقت نماز شد، حضرت برخاستند با آن طفل، و من نیز برخاستم رفتم از عقبِ احمد بن اسحاق، دیدم گریانست.

گفتم: چرا گریه می‌کنی؟

گفت: این جامه پیرزن پیدا نیست.

گفتم: عیب ندارد، خدمت حضرت عرض کن.

احمد رفته خدمت حضرت رسید، دید که حضرت روی همان جامه نماز می‌خواند، پس خوشحال شده.

سعد بن عبدالله قمی گوید: مادامی که آنجا بودیم خدمت حضرت می‌رسیدیم، اما دیگر آن طفل را نمی‌دیدیم. با احمد خواستیم بیائیم به طرف قم، احمد عرض کرد: یک قَسَم می‌دهم شما را به حقّ جدّتان که یک جامه بدهید از برای کفن.

پس حضرت دست کردند زیر بساط خود، و سیزده درهم بیرون آوردند، و فرمودند: بگیر و از آنها خرج کن، و از غیر آنها خرج مکن، و خدا ضایع نمی‌کند أجر محسنین را.

پس با احمد آمدیم طرف قم، و در حُلوان[1] احمد از دار دنیا رحلت فرموده، و چون صبح طالع شد، چشم خود را باز نمودیم، دیدیم کافور خادم حضرت حاضر است، می‌گوید:

شما را درباره احمد تعزیت می‌گویم، و این مصیبت شما را مبدل بگرداند به خوشی و خوبی. فارغ شدیم از غُسل و کفن رفیق شما احمد بن اسحاق، برخیزید او را دفن نمایید، که او از همه شماها عزیزتر بود نزد سیّد و مولای شما، و از نظر ما پنهان شد کافور خادم حضرت.

پس جمع شدیم در بالای سر او، به گریه و زاری او را برداشتیم و دفن کردیم، رحمة الله علیه».

از این روایت چنین معلوم می‌شود که در زمان حیات حضرت عسکری علیه السلام او در حُلوان وفات نمود.

و در "کمال الدین" صدوق هم چنین معلوم می‌شود که فرموده: «که در حُلوان از دنیارفت، وقتی که از خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برگشت».

همچنان که حاجی میرزا حسین نوری در "بدر مشعشع" می‌فرماید:

«مخفی نماند که احمد بن اسحاق از بزرگان علما و اصحاب ائمه علیهم السلام بود، و از سفراء ممدوحین، و وافد قمّیین به سوی ایشان، و وکیل اوقاف، و خاصّه

---

۱. امروزه به نام سرپل ذهاب مشهور است.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، وخدمت امام رسیده.

و شیخ صدوق در "کمال الدین" حدیثی مبسوط نقل کرده و در آخر آن مذکور است:

که احمد بن اسحاق در سُرّ من رآ از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پارچه‌ای خواست به جهت کفن. پس حضرت سیزده درهم به او داد، و فرمود: این را خرج مکن مگر برای مصارف نفس خودت، و آنچه خواستی به تو می‌رسد.

شیخ جلیل سعد بن عبدالله ـ راوی خبر ـ می‌گوید: چون از خدمت مولای خود مراجعت کردیم و به سه فرسخی حُلوان که الآن معروفست به پل ذهاب، احمد بن اسحاق تب کرد، و سخت ناخوش شد که ما از او مأیوس شدیم، چون وارد منزل شدیم، احمد فرمود: مرا امشب تنها گذارید و به منازل خود بروید.

هر کس به منزل خود رفت، نزدیک صبح بودیم، پس چشم خود را باز نمودیم که کافور خادم مولای خود أبی محمد علیه السلام را دیدیم که می‌گوید:

«أحسن الله بالخير عزاءكم، وجَبَر بالمسرّات رزيّتكم».

پس گفت: از غُسل و کفن صاحب شما فارغ، پس برخیزید او را دفن کنید. پس به درستی که او عزیزترین شماها است ـ به جهت قرب به خداوند ـ نزد آقای شما. پس از چشم ما غایب شد».

لیکن از اخبار دیگر چنین مستفاد می‌شود که بعد از حضرت هم حیات داشته، من جمله از آن أخبار، توقیعی است که جانب حجّت علیه السلام بیرون آمد بر توثیق او، همچنانی که در "رجال أبوعلی" و غیره دارد که:

روایت کرده احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از أبی محمد رازی، که گفت:

«بودم من و احمد بن أبی عبدالله به عسکر، پس وارد شد بر ما رسولی از جانب حضرت حجّت علیه السلام پس فرمود: احمد بن اسحاق الاشعری، و ابراهیم بن محمّد الهمدانی، و احمد بن حمزه الیسع از ثقات می‌باشند».

و أیضاً در "رجال أبوعلی" می‌فرماید:

که در کتاب "ربیع الشیعه" است که: «احمد بن اسحاق از وکلاء و سفراء و ابواب معروفین می‌باشد».

پس از این دو مطلب معلوم می‌شود بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده.

و مطلب دیگر که دلالت دارد بر این کلام آنست که: در "ریاض الشهادة" نقل از "احتجاج" طبرسی می‌کند[1] که در «احتجاج» است که به سند صحیح نقل کرده از احمد بن اسحاق اشعری که:

«بعضی از اصحاب ما آمدند و خبر دادند که جعفر[2] مکتوبی به تو نوشته است، و تو را دعوت به خود نموده است، و در آن مکتوب اعلام نموده که منم صاحب أمر امامت بعد از برادرم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، و در نزد منست آنچه مردم به او محتاج باشند از علم حلال و حرام، و سایر علوم!

احمد بن اسحاق گوید که: چون نوشته جعفر به من رسید، و او را خواندم، عریضه خدمت امام حضرت صاحب الأمر علیه السلام نوشتم، و نوشته جعفر را در جوف آن نوشته گذاردم، به توسط یکی از نوّاب به خدمت آن جناب رسانیدم.

پس توقیعی به خطّ مبارك بیرون آمد که مضمونش آنست که:

بسم الله الرحمن الرحیم، مکتوب تو رسید، خدا تو را باقی بدارد...» الی آخر توقیع مبارک.

و موضع حاجت ما تا اینجا بود، که مقصود آنست که از این خبری که صاحب "احتجاج" نقل می‌کند معلوم می‌شود که احمد بن اسحاق بعد از وفات حضرت بوده.

---

۱. در پاورقی اصل آمده است: و این مطلب در او آخر جلد سیزدهم "بحار" مذکور است.

۲. جعفر فرزند امام علی النّقی علیه السلام و برادر امام حسن عسکری علیه السلام و عموی امام زمان علیه السلام که پس از فوت امام عسکری علیه السلام دعوی امامت نمود، و نزد شیعیان به لقب «جعفر کذّاب» یا «جعفر توّاب» مشهور است.

و در "رجال میرزا محمد" مذکور است که در "کتاب کشّی" می‌باشد:

«ما رُوي فی احمد بن اسحاق القمّی، و کان صالحاً.

و ایوب بن محمد بن علی بن القاسم القمّی الآبی أبو علیّ، قال: «کتب محمّد بن احمد بن الصّلت القمّی ـ أبو علی ـ الی صاحب الزمان کتاباً، ذکر فیه قصة احمد بن اسحاق القمّی و صُحبته و أنه یرید الحجّ و احتاج الی ألف دینار، فإن رأی سیّدی أنْ یأمر باقراضه ایّاه، و یسترجع منه فی البلد اذا انصرفنا فَعَلَ؟

فوقَّع عليه السلام: له منّا صلة، فاذا رجع فله عندنا سواها.

و کان احمد لضعفه لا یطمع نفسه أنْ یبلغ الکوفه، فهذه من الدلاله».

یعنی ایوب بن نوح می‌گوید: که نوشته احمد بن الصّلت قمی به سوی صاحب الامر عليه السلام نوشته‌ای را که ذکر نمود در آن عریضه قصهٔ احمد بن اسحاق قمی را، و صحبت او را، و نوشته بود به سوی حضرت که احمد بن اسحاق اراده حجّ دارد، و محتاج به هزار دینار؛ پس اگر صلاح بداند سیّد من و آقای من، این که أمر کند بر آن که قرض بدهند به او، و وقتی که برگردد پس بدهد؟

حضرت در جواب نوشتند: که هزار دینار از برای احمد از جانب ما صله می‌باشد، پس وقتی که برگشت از حجّ از برای او است در نزد ما سوای آن هزار دینار.

و بود احمد بن اسحاق به جهت آن ضعفی که در بدن، طمع نداشت که به کوفه برسد، و آن خبری که به او رسید از جانب حضرت معلوم او شد که زنده خواهد بود تا برگردد.

از جعفر بن معروف الکشّی، قال: «کتبَ أبو عبدالله البلخی الیّ یذکُر عن الحسین بن روح القمی، أنّ احمد بن اسحاق بن سعد الاشعری کتب الیه یستأذنه فی الحجّ؟

فأذن له، و بعث الیه بثوبٍ.

فقال احمد بن اسحاق: نعی الیّ نفسی، فانصرف من الحج فمات بحُلوان.

احمد بن اسحاق بن سعد القمی عاش بعد وفات أبی محمد عليه السلام، و اتیتُ

بهذا الخبر ليكون أصحّ لصلاحه و ما ختم له به».

یعنی: جعفر بن معروف کشّی می‌گوید: نوشت به سوی أبو عبدالله البلخی، که ذکر نمود از حسین بن روح قمّی آن که احمد بن اسحاق نوشته به سوی حضرت حجّت که اذن بگیرد از برای حجّ رفتن، پس اذن داد، و جامه‌ای هم از برای او فرستاد.

پس گفت: که احمد بن اسحاق گفت این جامه دادن حضرت خبر دادن به موت من می‌باشد. پس از حجّ که برگشت در حُلوان وفات نمود.

و زندگی نمود بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام.

و در کتاب شیخ هم چنین است که: بوده در زمان سفراء محمودین طائفی که از ثقات بوده‌اند، و وارد می‌شد بر ایشان توقیعاتی از جانب منصوبین از برای سفارت از جانب حضرت حجت علیه السلام.

پس فرموده: بعضی از آن طائفه احمد بن اسحاق قمی بوده، و جماعتی که توقیع بیرون آمده در مدح آنها گذشت.

پس به هر جهت احمد بن اسحاق در حُلوان از دنیا رفته، و در آنجا مدفونست، و حاجی میرزا حسین نوری در "نجم الثاقب" حکایتی نقل می‌کند که طولانی است، لکن مقصود ما در آخر آنست که می‌گوید علی بن حسین یمانی:

«مکتوبی رسید از احمد بن اسحاق قمّی در همان سالی که در حُلوان وفات نمود، در دو حاجت، پس یکی برآورده شد، و حاجت دوم به او فرمودند: چون به قم رسیدی می‌نویسم به سوی تو آنچه راکه خواستی، و آن حاجت آن بود که استعفا کرده بود از عمل وکالتی، زیرا که پیر شده بود، و نمی‌توانست که از عهده بیرون آید. پس در حُلوان از دنیا رفت».

و شیخ أبو جعفر محمّد بن جریر طبری در "دلائل" خود [می‌گوید] که:

«احمد بن اسحاق اشعری شیخ صدوق، وکیل أبو محمد علیه السلام [1] بود، سپس

---

۱. امام حسن عسکری علیه السلام.

چون أبو محمد علیه السلام به کرامت خدای تعالی رسید، مقیم بود بر وکالت خود از جانب مولای ما صاحب الزمان علیه السلام، و می‌رسید به او توقیعاتی [از] آن جناب، و حمل می‌شد به سوی او اموال از جمیع نواحی، که در آنجا بود مال مولای ما صاحب الزمان، پس آنها را تسلیم می‌گرفت. تا آن که رخصت خواست که به قم برود، پس اذن و فرمان رسید که برود و ذکر فرمود به اصحاب که او به قم نمی‌رسد. و آن که مریض شد در حُلوان و وفات نمود، و در آن جا دفن شد. و اقامه فرمودند مولای ما پس از فوت احمد بن اسحاق اشعری مدتی در سُرّ من رآ آنگاه غایب شد.

و حُلوان همین پل ذهابست که معروفست، و در راه کرمانشاهان و بغداد است، و قبر آن بزرگوار در نزدیک رودخانه آن قریه به فاصله هزار قدم تقریباً از طرف جنوبی، و بر آن قبر بنای محقّر خرابیست،[1] و مسجد معروفِ قم[2] را به أمر حضرت أمام حسن عسکری علیه السلام بنا کرده، و سالها وکیل در آن نواحی بوده» انتهی کلام حاجی در "نجم الثاقب".

و در بعضی از نسخ دیدم نوشته بود که: «مزرعه ارباب بیجه، و اسم قدیم او سوای این اسم می‌باشد، و این مزرعه [که] از نهر کرج[3] مشروب می‌شود، وقف بر مسجد امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد، و الله الواقف علی حقائق الامور» انتهی.

اما این بقعه‌ای که در مقابل درب مسجد امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد در بازار، و مشهور است به بقعه احمد بن اسحاق بی اصل خواهد بود، زیرا که مدفن او در حُلوانست. آنچه مضنونست آن است که مدفون در این بقعه امام زاده‌ای

---

۱. ساختمان آرامگاه احمد بن اسحاق قمی در دوران جنگ تجاوزکارانه عراق منهدم گردید، و هم اکنون ساختمان با شکوهی برای آن ساخته شده است و زیارتگاه مؤمنین می‌باشد.

۲. مقصود مسجد مشهوری است که امروزه در چهار راه بازار قم در حدّ فاصل رودخانه قم و خیابان حضرتی واقع است، و به نام مسجد امام حسن عسکری علیه السلام شهرت دارد.

۳. نام این نهر این گونه در متن خوانده می‌شود.

باشد که از نسل حضرت امام حسن مجتبیؑ بوده باشد، زیرا که در "عمدة الطالب" مذکور است که می‌فرماید که:

«به تحقیق که یافتم از جمله اشخاصی که منسوبند به عبدالرحمن البطحانی، ابن محمّد بن الحسین بن زید بن محمّد ابن البطحانی، ابن قاسم بن الحسن بن زید بن امام حسن المجتبیؑ، ناصر الدین علی بن المهدی بن محمّد بن الحسین بن زید بن محمد بن احمد بن جعفر بن عبدالرحمن بن محمّد البطحانی المدفون به شِقّ قم في المدرسة الواقعة بمحلة سورانیک...» الی اخر الکلام عمدة الطالب.

پس گوئیم که: پشت بازار در قدم الأیّام مدرسه‌ای بوده که الحال مخروبه می‌باشد، و به جز زمینش چیزی از آثار مدرسه باقی نیست، و امام زاده‌ای که به این نشان که در شِقّ قم ـ یعنی کنار و طرف قم و در مدرسه باشد ـ به جز این مکان جائی نیافتم، و شاید هم در قدیم این محله را سورانیک می‌گفتند، و الحال اسمش تغییر یافته باشد، و العالم بحقائق الامور.

[۱۶] نور: احمد بن اسماعیل بن سَمَکة بن عبد الله القمی

در رجال میرزا است:

«أبو علی بَجَلیّ، عربی از اهل قم، و از اهل فضل و ادب و علم می‌باشد. قرائت بر او می‌کرد أبو الفضل محمّد بن الحسین بن العمید، و از برای او است کتب چندی که تصنیف نشده مثل آن کتب. و بوده احمد بن اسماعیل بن سَمَکة بن عبدالله از اصحاب أبی عبد الله البرقی، و از جمله اشخاصیست که تأدّب نمود در نزد او. پس بعضی از «کتبش کتاب» عباسی می‌باشد، و آن کتاب بزرگیست به نحو ده هزار ورقه می‌باشد، در اخبار خلفاء و دولة عباسیّه مستوفی، [که] لم یُصنَّفْ مثله. و از برای او است رِساله‌ای به سوی أبی الفضل در قصیده‌ای نحو دویست ورقه، و رساله‌های دیگر هم دارد در معانی مختلفه، همچنانی که شیخ

در "فهرست" فرموده.

و در "خلاصه" علّامه چنین است؛ تا آن مقامی که فرموده که:

«تصنیف نشده مثلش، این مطلب چیزیست رسید که به ما، و تصریح نکرده‌اند علمای ما بر تعدیل، و وارد هم نیاوردند بر او جرحی، پس أقوی قبول قول او می‌باشد به جهت سلامت بودن او از معارض» انتهی.

و در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة) مذکور است که:

«احمد بن اسماعیل بن سمکة القمی، ادیب است، استاد ابن عمید می‌باشد، و نجاشی می‌فرماید: ابن اسماعیل بن عبدالله، أبو علی بَجَلیّ عربی از اهل قم ملقّب است به سمکه، از اهل فضل و ادب و علم می‌باشد، و گفته شده که أبو الفضل محمّد بن الحسین بن العمید قرائت بر او می‌کرده، و از برای او چند کتب می‌باشد که تصنیف نشده مثل آنها. و بود اسماعیل بن عبدالله از غِلْمانِ[1] احمد بن أبی عبدالله البرقی، و از جمله اشخاصی بود که تأدّب می‌کرد بر او...» الی آخر.

مولف گوید: چون که از کلمات بعضی مستفاد می‌شود که سمکه لقب او می‌باشد، و از بعضی کلمات مستفاد می‌شود که یکی از آباءِ[2] او سمکة می‌باشد، و به جهت دفع توهم دوئیّت میرزا بعد از نقل کلام نجاشی فرمودند که:

«مخفی نماناد که این کلام صریح است بر آن که آن احمد سمکه می‌باشد، نه آن که سمکه یکی از آباءِ او باشد، و فرمودند به هر جهت راوی یکی است».

و در "رجال أبوعلی" است که نقلاً از "کتاب مشترکات" که:

«این اسماعیل فاضل می‌باشد، روایت می‌کند از او جعفر بن محمّد بن قولویه، و محمد بن الحسین العمیدی، و احمد بن اسماعیل، از احمد بن ابی عبدالله البرقی» انتهی.

---

۱. غلمان: جمع غلام و در اینجا مقصود از غلام بچه شاگردی می‌باشد.

۲. پدران.

[۱۷] نور: احمد بن اسحاق بن مصقلة

در [جلد] دوازدهم "بحار الانوار" و أواخر باب احوالات وفات امام حسن عسکری علیه السلام.

و پسر برادرش أبو جعفر القمی؛ در جلد سیزدهم "بحار الانوار".

[۱۸] نور: احمد بن اصفهبذ

در "ایضاح" است که: (به فتح الهمزه، و اسکان الصاد المهمله، و فتح الفاء، و اسکان الهاء، و فتح باء الموحدة، و الذال المعجهة)؛ أبوالعباس القمّی الضَّریر المفسر.

همچنانی که در "رجال" میرزا مذکور است، حاصلش آن که می‌فرماید:

«شناخته نشده از برای او کتابی، مگر همان کتابی که به دست مردمست از تعبیر رؤیا، و اصحاب نسبت می‌دهند آن کتاب را به أبی جعفر الکلینی، و نیست آن کتاب هم از برای او. و از برای او احادیثی می‌باشد که خبر داده‌اند به ما جماعتی از اصحاب خودمان، و شیخ در "فهرست" فرموده، و نجاشی قریب به این کلمات فرموده، و در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة) مذکور است: ابن اصفهبذ، أبو العباس القمّی الضَّریر المفسِّر روایت می‌کند از او ابن قولویه».

[۱۹] نور: احمد بن بشیر البرقی

در "رجال أبو علی" در باب «مَنْ لم یرو عن الائمة) مذکور است که: احمد بن الحسین بن سعید، و احمد بن بشیر البرقی، روایت می‌کند از این دو نفر محمد بن احمد بن یحیی، و آن دو نفر ضعیفند، ذکر فرموده این مطلب را ابن بابویه».

و در "کتاب مشترکات" مذکور است که: ابن بشیر روایت می‌کند از او محمد ابن احمد بن یحیی.

[۲۰] نور: احمد بن جعفر بن سفیان البَزُوفَریّ

که کنیه او أبو عبدالله است.

در "تذکرة" مذکور است: «روایت می کند از او تلعکبری، و شنیده از او در سال سیصد و شصت و پنج، و روایت می‌کند از ابو علیّ الأشعری خبر داد ما را از او محمّد بن محمد بن نعمان، و حسین بن عُبید الله، فرموده او را شیخ در کتاب "رجال" و ظاهر آنست که او پسر محمد بن جعفر الصولی باشد، همچنان که ظاهر می‌شود از "فهرست" در ترجمه احمد بن ادریس».

[۲۱] نور: احمد بن الحسن بن اسحاق قمّی

در "رجال میرزا" مذکور است از او ابن نوح، در باب «مَنْ لم یرو عن الائمه»: «احمد بن الحسن بن اسحاق بن سعد از اصحاب هادیؑ می‌باشد. و پیشتر گذشت در احمد بن اسحاق مر احتمال کمی که او و این احمد یکی باشد پس تدبر کن» انتهی.

و در "تعلیقه آقا" مذکور است که:

«احمد بن الحسین بن اسحاق بن سعد دور نیست یکی بودن او با سابق وفاقاً مرمیر مصطفی».

[۲۲] نور: ابو محمد بن حسن بن قادار القمّی

کنیه او أبو محمد است.

همچنانکه در "فهرست علی بن عُبیدالله" مذکور است: «الشیخ سدید الدین، أبو محمد بن حسن بن قادار القمّی، فاضل بود، و قاضی بود» انتهی.

[۲۳] نور: احمد بن حسن بن شاذان قمّی

در "روضات الجنّات" مذکور است که:

«والد محمد بن احمد بن حسن بن شاذان قمّی از جمله علماء و محدثین

است، و روایت می‌کند از آن احمد بن حسن جمعی از فضلاء رؤساء دین، پس او از اهل بیت علم و الجلاله می‌باشد...».

[۲۴] نور: احمد بن حسن بن الولید

در "روضات الجنّات" مذکور است که:

«شیخ مفید می‌فرماید: خبرداد مرا أبو الحسن احمد بن حسن بن الولید».

[۲۵] نور: احمد بن حسن اسفرائنی

در حاشیه "رجال ابوعلی" نقل از "حاوی":

«اسفرائنی (به کسر الهمزة و سکون السیّن المهمله، و کسر فاء و یاء مثنّاة از تحت و بالنون)، شهریست به خراسان.

در "رجال میرزا" مذکور است که شیخ در باب «مَنْ لم یرو عن الائمة» ذکر فرموده: ابن الحسن الاسفرائنی، أبو العباس الضّریر المفسِّر، روایت می‌کند ابن أبی رافع از ابن بهلول.

و در "رجال ابن ابی داود" است که می‌فرماید:

«نزد من آنست که این احمد همان احمد بن اصفهبد می‌باشد، و مشکل می‌شود این مطلب که وصف می‌شود به قمی که منافی است فی الجمله، پس تدبر کن» انتهی.

و در "تعلیق" مذکور است که این احمد قمّی می‌باشد، همچنانی که می‌فرماید: «مخفی نماناد که احمد بن حسن اسفرائنی قمّی می‌باشد... الی آخر».

و در "رجال أبو علی" مذکور است که:

«احمد بن الحسن الاسفرائنی، أبوالعباس الضریر، از برای او کتابیست که مسمّی می‌باشد به "مصابیح" در در ذکر مانزل من القرآن فی اهل البیت علیهم‌السلام» انتهی.

[۲۶] نور: احمد بن الحسين بن سعيد بن حمّاد بن سعيد بن مهران

مولی علی بن الحسین علیه السلام، أبو جعفر الأهوازی.

و در "رجال أبو علی" مذکور است، حاصلش آن که می‌فرماید:

«لقب او دندان می‌باشد، روایت می‌کند از جمیع مشایخ پدرش؛ مگر حمّاد بن عیسی. و گمان کردند اصحاب ما قمیّون که او صاحب غلوّ می‌باشد، و ضعیف دانستند او را، و حدیث او (یُعْرَفُ ویُنْکَر)،[1] و روایت می‌کند از او احمد بن الحسن الصفار».

نجاشی و علّامه و شیخ در "فهرست" خودش چنین نقل نمودند، و غضائری فرموده: حدیث او سالمست.

و أیضاً أبو علی می‌فرماید:

«تأمل است در غلو قمّیین، و احادیث در کتبش صریح است بر خلاف، علاوه بر این نجاشی و شیخ حکم نفرمودند به غلو او، بلکه نقل از غیر نمودند... الی آخر».

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«این احمد در قم وفات نمود، و در حقّ او است آنچه ذکر شد در سابق با احمد بن بشر (یا بشیر)، و در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لَمْ یَرو عن الائمه) مذکور است که در قم وفات نمود» انتهی.

مهران: در "ایضاح" بکسر میم و الراءِ بعد الهاءِ و النون اخیراً.

دندان: بفتح الدال المهمله و النون الساکنه.

و در "رجال میرزا" مذکور است ایضاً که:

---

۱. از اصطلاحات رجال امامیه‌است که در "رجال نجاشی" آمده‌است و در معنای آن میان رجالیین متأخر اختلاف نظر وجود دارد، و مشهور بر این اعتقادند که این اصطلاح بدین معنا است که این راوی روایاتی دارد که برخی از آنها در میان اصحاب و محدثین امامیه مشهور و معروف است از این رو قابل قبول می‌باشد، لیکن برخی از احادیث او به عللی نا مأنوس جلوه می‌کند از این رو اصحاب به آنها عمل نمی‌کنند.

«از برای او کتب چندی می‌باشد، بعضی از آن کتب:

"کتاب احتجاج" است، خبر داد ما را به آن کتاب حسین بن عبد الله و ابن أبی جید القمّی از احمد بن محمّد بن یحیی از احمد بن ادریس از محمد بن حسن صفار.

و "کتاب الانبیاء" و "کتاب المثالب" خبر داد ما را به آن دو کتاب أبو الحسین علی بن احمد بن محمد بن أبی جید، از محمد بن الحسن بن الولید، از محمد بن الحسن الصفار از او.

و مُرد احمد به قم».

[۲۷] نور: احمد بن الحسین القمی

همچنانی که در تعلیقه "رجال" مذکور است در فائده سابعه، همچنانی که فرموده: «گفت محمد بن علی بن قاسم القمی حدیث کرد مرا احمد بن الحسین القمی الآبی أبو علی، گفت:

نوشت محمّد بن محمد بن احمد بن صلت قمی الآبی أبو علی به سوی دار ـ که صاحب الامر علیه السلام بوده باشد ـ نوشته‌ای که در آن کتابت ذکر نموده قصه احمد ابن اسحاق قمی... الی آخر حدیث که در ترجمه احمد بن اسحاق گذشت».

[۲۸] نور: احمد بن الحسین بن احمد بن محمد

المدعو بدل[1] القمّی.

در "تذکره" مذکور است در حقش که:

«او صالح و ثقه می‌باشد، حافظ احادیث، روایت می‌کند از او مفید عبدالرحمن النیسابوری، فرموده او را منتخب الدین... الی آخر».

---

۱. در "فهرست" شیخ منتجب الدین الرازی ص۳۳: احمد بن احمد بن محمد دعویدار القمّی.

[۲۹] نور: احمد بن الحسین بن عبیدالله المهرانی الآبی

در "تعلیقه": «کنیه او ابو العباس است، احمد بن الحسین بن عبید الله بن مهرانی الآبی العروضی، روایت می‌کند از او صدوق مترضیاً، یعنی رضی الله عنه می‌گوید در ذکرش... الی آخر».

شاید مراد آن باشد که در ترجمه عمران بن عبدالله مذکور است که محمد بن مسعود و علی بن محمد گفتند: خبر داد ما را حسین بن عبیدالله از عبدالله بن علی، او از احمد بن حمزه بن عمران القمّی و او از حمّاد الناب[۱] که گفت: بودیم ما در نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام... الی آخر حدیث، که ذکر خواهد شد در همان ترجمه.

و در "عین الغزال" مذکور است که او از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام می‌باشد.

[۳۰] نور: احمد بن حسین القمی

در "کمال الدین" مذکور است که:

«خبر داد ما را أبو العباس احمد بن عبدالله مهران الآبی العروضی گفت: خبر داد ما را احمد بن حسین قمی، که گفت: زمانی که متولد شد خلف صالح، وارد شد بر جدّ من احمد بن اسحاق کتابتی از جانب مولای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که در آن کتابت نوشته بود که شد برای ما مولودی...».

[۳۱] نور: احمد بن حمزه بن عمران

در "رجال أبو علی" مذکور است نقلاً از "تعلیقه":

«که می‌آید در ترجمه عمران بن عبدالله چیزی که اشاره است به بودن او معتمد... الی آخر».

---

۱. کذا در أصل.

[۳۲] نور: احمد بن حمزه بن اليسع بن عبدالله القمی

در "رجال أبو علی" مذکور است که:

«پدرش حمزه بن اليسع روايت می‌کند از حضرت امام رضاﷺ، ثقه ثقه».

و علّامه در "خلاصه" چنين می‌فرمايد، و نجاشی هم به همين طريق، ليکن علاوه بر اين می‌فرمايد که: «برای او "کتاب نوادر" می‌باشد، و در تعداد اصحاب حضرت امام علی النقی الهادیﷺ می‌باشد».

می‌گويم من: که در کتاب "مشترکاتست": ابن حمزه اليسعِ ثقه روايت می‌کند از اوعبدالله بن‌جعفر الحميری، وچنين معروفست ورودش درطبقه‌رجال حضرت امام علی‌النقی‌الهادیﷺ، اماپدرش روايت می‌کند ازحضرت‌امام رضاﷺ. انتهی.

و در "رجال ميرزا" مذکور است که:

«سابق نقل شد از کشّی توقيعی که متضمن بود توثيق او با ابراهيم بن محمد الهمدانی و احمد بن اسحاق... الی آخر».

وبه همين طريقست در "رجال أبو علی" که می‌فرمايد:

«سابق ذکر شد آن توثيق حضرت قائم(عجّ الله تعالی فرجه) در ترجمه ابراهيم بن محمد الهمدانی... الی آخر».

مؤلف گويد: آن توقيع اينست که روايت کرده احمد بن ادريس از محمّد بن احمد از محمد بن عيسی از أبی محمد الرازی که فرمود:

«بودم من و احمد بن أبی عبد الله به عسکر،[1] پس وارد شد بر ما رسولی از جانب حضرت حجّتﷺ، پس فرمود احمدبن اسحاق الاشعری و ابراهيم بن محمد الهمدانی و احمد بن حمزه اليسع ثقاتٌ» انتهی.

[۳۳] نور: احمد بن داود بن علی القمی

در "رجال ميرزا" مذکور است که:

---

۱. شهر سامراء.

«او برادر شیخ ما الفقیه القمی بوده است، ثقة، و کبیر الحدیث بوده است، مصاحبت نمود أبالحسن علیّ بن الحسین بن بابویه، و از برای او "کتاب نوادر" است، و نجاشی و علّامه در کتاب خودشان فرموده‌اند، و شیخ در "فهرست"».

علاوه بر این شیخ فرموده:

«از برای "کتاب نوادر" می‌باشد که کثیر الفائده می‌باشد، خبر داد ما را به آن کتاب حسین بن عبید الله از محمد بن احمد بن داود از پدرش... الی آخر».

و در "رجال أبو علی" مذکور است نقلاً از "مشترکات" که:

«ابن داود الثقه القمی روایت می‌کند از او پسرش محمّد، و مصاحبت نموده علی بن الحسین بن بابویه القمی را... الی آخر».

و در "نقد الرجال" مذکور است که:

«أبو الحسین القمی ثقة بوده، کثیر الحدیث... الی آخر».

و در "رجال میرزا" مذکور است در ترجمهٔ سلام بن محمد بن اسماعیل الارزنیّ نزیل بغداد، و این احمد بن داود قمّی در بغداد خواهر سلام بن محمد را گرفت و آورد او را به قم، و از آن زن زائیده محمد بن احمد بن داود قمی، که سلام بن محمد دائی محمد بن احمد بن داود قمی است.

[۳۴] احمد بن زکریا بن بابا

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او در تعداد اصحاب حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام [می‌باشد]».

و در "خلاصه" علّامه است که:

«این بابا از کذّابین مشهورین می‌باشد، فرموده این [را] فضل بن شاذان. و ظاهرآنست که او حسین بن محمد بن بابا می‌باشد، و می‌آید در محل خودش إنْ شاءَ الله.

[۳۵] نور: احمد بن سَمَکه

در "رجال ابن أبی داود" مذکور است که:

«احمد بن سمكة بن عبد الله، أبو على در باب (مَنْ لم يرو عنهم عليهم‌السلام).
و در "فهرست" شيخ مذكور است كه:
«او بجلىّ و عربى و از اهل قم است، و فاضل و اديب بوده است، قرائت نموده بر او أبو الفضل محمّد بن الحسين العميد، از براى او كتب نفيسه مى‌باشد».
در "نقد الرجال" مذكور است كه:
«احمد بن زكريا بن بابا در "رجال شيخ" مذكور است كه او از اصحاب حضرت هادى عليه‌السلام مى‌باشد».
مؤلف گويد: اگر اين بابا همان حسن بن محمّد بابا باشد قمى است، و اگر او نباشد قمى بودنش معلوم نشده، و ذكرش بى محلّ خواهد بود.

[۳۶] نور: احمد بن سعد بن خزرج

در "كمال الدين" در باب ۷۴ در سلسله روايت واقع شده.

[۳۷] نور: احمد بن طاهر القمّى

در "تفسير" فراجع، و در ۱۳ "بحار الانوار" در باب اشخاصى كه حجّت عليه‌السلام را ديدند.

[۳۸] نور: احمد بن خزرج قمّى

همچنانكه در "بحار" مذكور است:
«عن احمد بن خزرج بن سور، عن أخيه موسى بن خزرج، قال: قال لى أبو الحسن الرضا عليه‌السلام: أتعرف وارهارد؟ ... الى آخر الحديث كه در جلد اول اين كتاب گذشت».

[۳۹] نور: احمد بن عبد الله بن عيسى بن مصقله بن سعد القمى الأشعرىّ

در "ايضاح" است‌كه: مصقله به‌فتح ميم، واسكان الصادالمهمله، و فتح قاف.

در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«او ثقه می‌باشد، از برای او نسخه‌ای می‌باشد از أبی جعفر ثانی علیه السلام، و علّامه در "خلاصه" و نجاشی در کتاب خود علاوه بر این فرموده که: روایت می‌کند محمد بن عبد الرحمن بن سلام از او، و او هم از محمد بن علی بن موسی علیه السلام». انتهی.

[۴۰] نور: احمد بن عبدالقاهر بن احمد بن القمی

فاضلٌ ثقةٌ، همچنانی که در "تذکره" است نقلاً از منتجب الدین.

[۴۱] نور: احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم القمی

المشهور.

در "رجال میرزا" مذکور است که: «روایت می‌کند ایضاً از او أبو جعفر بن بابویه... الی آخر».

و در "تعلیقه" است که:

«احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشمِ مشهور، روایت [می‌کند] از او صدوق، و بسیار هم روایت می‌کند از او، و این مطلب إشعار می‌کند به حسن حال او و جلالت قدر او».

[۴۲] نور: احمد بن علی بن الحسن بن شاذان

أبو العباس، القاضی بقم.

در "رجال أبو علی" نقلاً از "خلاصه" علّامه:

شیخ ما فقیه است، و حسن المعرفة می‌باشد، و علاوه بر این فرموده نجاشی که تصنیف نموده دو کتاب را، یکی کتاب "زاد المسافر" و "کتاب أمالی"، خبر داده ما را به آن دو کتاب پسرش أبو الحسن.

تا آن مقامی که می‌فرماید: که در کتاب "مشترکاتست" که ابن علی بن

الحسن روایت می‌کند از او پسرش که ابو الحسن باشد».

و در "رجال میرزا" مذکور است که:

«در بعضی نسخ در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة) مذکور است: ابن علی بن الحسن بن شاذان القمی الفامی، أبو العباس، پدر أبی الحسن محمد بن احمد» انتهی.

او را فامی گویند یعنی سیر فروش بوده.

ودر "بحار الانوار" جلد ۱۳ فی باب (مَنْ رأی القائم علیه السلام).

[۴۳] نور: احمد بن علی بن الحسین بن شاذان القاضی القمی

در "تذکره" مذکور است که:

«او فقیه است، و حسن المعرفة، و نجاشی علاوه بر این فرموده که تصنیف نموده دو کتاب را، و تصنیف نکرد غیر از آن دو کتاب را "زاد المسافر" و "امالی". خبر داد ما را به آن دو کتاب پسرش أبو الحسن» انتهی.

لیکن ظاهراً یکی باشند، و اشتباه از کاتب نسختین باشد، چون که در نسخه "تذکره" احمد بن علی بن الحسین بن شاذان است، و در نسخه "رجال میرزا" و "أبوعلی" است: احمد بن علی بن الحسن بن شاذان، یا آن که اختلاف از مؤلفین بوده باشد؟! و الله العالم.

[۴۴] نور: احمد بن علی القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«احمدبن علی‌القمی، معروف‌است‌به‌شقران که‌مقیم به کَّش‌بوده... الی آخر».

ودر "رجال ابن ابی داود": «احمد بن علی القمّی که معروف بوده به شقران».

[۴۵] نور: احمد بن طاهر القمّی

در "کمال الدین" صدوقست که فرموده: «حدّثنا علی بن محمد بن حاتم

النوفلی المعروف بالکرمانی، قال: حدّثنا أبو العباس احمد بن عیسی الوشّاء البغدادی، قال: حدّثنا احمد بن طاهر القمّی، قال: حدّثنا محمد بن بحر...».

[۴۶] نور: احمد بن عبدالله بن جعفر بن حسین الحِمْیَری القمّی

برادر محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری قمّی.

در "رجال میرزا" مذکور است که: «از برای او مکاتبه‌ای [است] با امام؛ همچنانکه علّامه در "خلاصه" فرموده، و در "رجال ابن داود" هم مذکور است». انتهی.

مؤلف گوید: در ترجمه برادرش محمد خواهد آمد إنْ شاءَ الله.

[۴۷] نور: احمد بن علی السَّلوانی

در "رجال کشی" مذکور است احمد بن علی السلوانی القمّی.

و ایضاً در "تعلیقه" مذکور است:

«علی بن احمد السلونی، این همان شقران آینده می‌باشد» انتهی.

مؤلف گوید: آن آینده آنی است که می‌فرماید صاحب "تعلیقه" در ترجمه احمد بن علی القمّی، زوداست بیاید در ترجمه حسین بن عبیدالله المحرّر.

أبو عمر گفته که: ذکر کرده أبو علی احمد بن علی بن السلوانی شقران، او خویشی دارد با حسین بن خزّاز؛ و داماد خواهرش می‌باشد. بدرستی که حسین ابن عبیدالله را بیرون کردند از قم، و ظاهر می‌شود از این مطلب ـ مضافاً به سوی چیزی که ظاهر می‌شود از وصف و نسبت و لقب و کنیه ـ اعتماد نمودن کشّی بر او و اعتماد بر قول او، وزود است باید در ترجمه مُعلّی بن خُنیس قریب به این مطالب. انتهی.

[۴۸] نور: احمد بن عبد الله بن احمد بن أبی عبد الله برقی

در "تعلیقه آقا" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«ظاهر آنست که او ثقه می‌باشد در نزد صدوق؛ به جهت اعتمادش در بسیاری از روایات بر او، و احتمال دارد بودن او پسرِ دخترِ برقی، آن چنانی که روایت می‌کند از او و به آن که بوده باشد عبد الله پسر دخترش، پس نسبت داده شده به سوی جدّش.

و احتمال دارد آن که بوده باشد والد عبد الله، او محمد بن أبی القاسم، پس ملاحظه کن ترجمه محمد بن أبی القاسم را. و قوّت می‌دهد این مطلب را آن که محمد کنیه او أبی عبد الله می‌باشد، لکن بودنِ احمد پسرِ پسرِ دختر أبی عبدالله برقی، بساست که این اقتضا می‌کند استبعاد روایت نمودن او از او، فتأمل.

و احتمال دارد آن که بوده باشد عبد الله داماد برقی، همچنانی که زود است که ذکر کنیم او را در ترجمه علی بن أبی القاسم، پس ملاحظه کن ترجمه او را.

و در "معراج" مذکور است. و بساست شمرده می‌شود از مشایخ اجازت، و این مطلب بعید نیست، بلکه دور نیست آن که بوده باشد عبدالله بن امیّه آن چنانی که روایت می‌کند از او کلینی، و او یکی از آن اشخاصی [است] که روایت می‌کند از احمد بن محمّد بن خالد به واسطه آن اشخاص، و او همین مرد باشد، و أمیّة تصحیف ابنه باشد، به جهت موافقت کردن چیزی که در "[رجال] برقی" است[1] و غیرش، زیرا که راوی از او احمد پسر دخترش می‌باشد.

وبه سوی‌همین مطلب میل نموده محقق شیخ محمد در "شرح رجال" انتهی.

در "عین الغزال" مذکور است:

«احمد بن عبدالله البرقی، و احمد بن عبدالله بن أمیّة، ظاهر از کتب رجال اتحاد آن دو می‌باشد، و نسبت داده می‌شود به سوی برقی به جهت آن که او پسر دخترش می‌باشد و جدّ او امیّه می‌باشد. و در مقدمه گذشت تحقیق حال او».

[۴۹] نور: احمد بن علی الحمیری

درسیزدهم "بحار" در ذکر صفات حضرت‌علیه‌السلام، و در باب ذکر علامات

---

۱. کذا در أصل.

ظهور حضرت علیه السلام.

[۵۰] نور: احمد بن علی بن ابراهیم بن بابانه

در "اعلام الوری" طبرسی، فی باب (النصوص علی الائمه علیهم السلام) فلاحظ.

ظاهراً این احمد پسر برادر حسن بن ابراهیم بن بابانه قمی است.

[۵۱] نور: احمد بن علی بن حسن بن شاذان القمّی

در "روضات"، و در "رجال میرزا".

[۵۲] نور: احمد بن عبدالله بن احمد

و در "توحید" صدوق در اوائل آن:

احمد بن عبدالله بن احمد بن أبی عبدالله البرقی، روی عن جدّه احمد.

و در "کمال الدین" در باب شصت و یکم.

[۵۳] نور: احمد بن عبدالله بن احمد بن أبی عبدالله البرقی

در "اکمال الدین" در باب...[۱] مذکور است.

[۵۴] نور: احمد بن علی بن ماجیلویه

در "اکمال الدین" صدوق است:

«و حدیث کرد ما را پدرم و محمد بن موسی بن متوکل، ومحمد بن علی ماجیلویه، و احمد بن علی بن ماجیلویه، و احمد بن علی بن ابراهیم، و حسن[۲] بن ابراهیم بن بابانه، و احمد بن زیاد الهمدانی».

---

۱. کله ناخوانا.

۲. در پاورقی «اصل»: حسین.

[۵۵] نور: احمد بن علی بن ابان القمی

همچنانی که در "جامع الأخبار" مذکور است در زیارت أبی الحسن علیه‌السلام: «محمّد بن احمد بن داود، عن سلامه بن محمد، قال: أخبرنا احمد بن علی بن أبان القمی، عن احمد بن محمد بن عیسی... الی آخر».

و در کتاب "تهذیب" أیضاً در باب زیارت موسی بن جعفر علیه‌السلام.

[۵۶] نور: احمد بن عیسی البزّاز القمی

همچنانی که در "بحار" مذکور است که: او روایت می‌کند از أبو اسحاق العلّاف نیشابوری، و حدیث فضیلت قم و أهلش از او وارد شده.

[۵۷] نور: احمد بن مالک قمّی

در "اکمال الدین" صدوق مذکور است که: حدّثنا حسن بن احمد المالکی عن أبیه.

و المراد به آن احمد بن مالک، احمد بن أحوص اشعریست، همچنانی که بیاید در ترجمه حسن بن احمد و حسین بن احمد المالکی.

[۵۸] نور: احمد بن کمال الدین

أبو المحاسن، احمد ابن السید الامام فضل الله بن علی الحسینی الراوندی.

[۵۹] نور: احمد بن مابندار

در "کمال الدین" در باب «۳۲۰»، قال: «حدثنی احمد بن هلال بن احمد بن بندار...» که ذکر شد، شاید غلط باشد.

[۶۰] نور: احمد بن متیل

در "بحار" حدیثی است که اشعار دارد بر نیکوئی حال او در احوال سفراء، همچنانی که در "رجال شیخ" در [باب] (مَنْ لم یرو عن الائمه علیهم‌السلام) مذکور است.

[۶۱] نور: احمد بن عیسی الأشعری القمی

در "رجال شیخ" مذکور است که او از اصحاب حضرت امام علیّ النقی علیه السلام می‌باشد. انتهی.

و احتمال دارد که این احمد بن عیسی همان احمد بن عیسی بزار قمیست که در "بحار" علامه مجلسی روایتی نقل کرده در فضل قم که در وسط سلسله روایت اسم اوست.

[۶۲] نور: احمد بن محمد بن بندار

در "ایضاح": بُندار، بضمّ باءِ و اسکان النون و دال المهمله و راءِ اخیراً.

و در "نقد الرجال" مذکور است که: او مولای ربیع أقرع است، نقلاً از ابن ابی داود و "رجال شیخ" انتهی.

مؤلف گوید: احتمال می‌رود که برادرِ حسن بن محمد بن بندار باشد که ذکرش می‌شود، إن شاءَ الله.

و در "رجال میرزا" مذکور است که: از اصحاب حضرت امام محمّد تقی الجواد علیه السلام می‌باشد.

[۶۳] نور: احمد بن محمد بن ابراهیم القمی

در "نقد الرجال" مذکور است که او را علّامه ذکر نموده در "خلاصه" ... الی آخر.

[۶۴] نور: احمد بن محمد بن احمد قمّی

در "فهرست" منتجب الدین، در ترجمه محمد بن هبة الله بن جعفر الورّاق، که کتب او را تعداد می‌کند، و می‌فرماید: خبر داد ما را به آن کتب الفقیه احمد ابن محمد بن احمد القمّی، که شاهد عدل می‌باشد.

[۶۵] نور: احمد بن محمدبن الحسن الوليد

در "تذكره" مذكور است كه:

«او از مشايخ مفيد است، و توثيق نموده او را شهيد ثانى در "درايه"، و مى‌شمارند علّامه و غير او از علماء ما حديث او را صحيح، و معلومست آن‌كه او از مشايخ اجازه مى‌باشد» انتهى.

و در "تعليقه": احمد بن محمد بن الحسن الوليد، حكم فرموده علامه به صحت روايات او، و همچنين به صحت طريق شيخ تا حسن بن محبوب، و آن احمد در آن طريق مى‌باشد.

و در "وجيزه" است كه:

«او استاد شيخ مفيد است، و شمرده مى‌شود حديث او صحيح به جهت بودن از مشايخ اجازه، و توثيق نموده او را شهيد ثانى... الى آخر».

و در "نقد الرجال" مناقشه در او شده است، به اين طريق كه مى‌فرمايد: نيافتم او را در كتب رجال... الى آخر، فراجع اليه.

[۶۶] نور: احمد بن محمد بن احمد قمى

در "فهرست" منتجب الدين در ترجمه محمد بن هبة الله بن جعفر الورّاق كه كتب او را تعداد مى‌كند و مى‌فرمايد: خبر داد ما را به آن كتب الفقيه احمد بن محمد بن احمد القمّى كه شاهد عدل مى‌باشد.

[۶۷] نور: احمد بن محمد بن الحسين بن الحسن بن دُوْل القمى

از براى او صد كتاب مى‌باشد، همچنانى كه در "رجال ميرزا" مذكور است، اسم مى‌برد كتابهاى او را به اين طريق:

"كتاب الحدائق" و آن كتاب اعتقاد است در توحيد به سوى پسرش محمد ابن احمد، "كتاب الحج"، "كتاب المعرفه"، "كتاب التخيير"، "كتاب الايضاح"، "كتاب السنن"، "كتاب التهذيب"، "كتاب التنبيه"، "كتاب العلل"، "كتاب الطبقات"،

"كتاب الوضوء"، "كتاب الصلاة"، "كتاب الجنائز"، "كتاب الصوم"،كتاب الزكاة"، "كتاب المعروف"، "كتاب الخمس"، "كتاب الزيارات"، "كتاب الدعاء"، "كتاب السفر"، "كتاب النكاح"، "كتاب النساء"، "كتاب الولدان"، "كتاب المتعه"، "كتاب الطلاق"، "كتاب المعاش"، "كتاب التجارات"، "كتاب الاجارات"، "كتاب القبالات"، "كتاب المعاملات"، "كتاب الحطام"، "كتاب الحدود"، "كتاب القضايا"، "كتاب الوصايا"، "كتاب الفرائض"، "كتاب النذور"، "كتاب الكفارات"، "كتاب التسلى"، "كتاب التأسى"، "كتاب الحياة"، "كتاب الخصائص"، "كتاب البشارات"، "كتاب الحقائق"، "كتاب الاخوان"، "كتاب الرياش"، "كتاب الدلائل"، "كتاب الملاهى"، "كتاب التجمّل"، "كتاب الزينه"، "كتاب الكمال"، "كتاب التنافر"، "كتاب الصيانه"، "كتاب التحذير"، "كتاب العواصم"، "كتاب الفرق"، "كتاب الروضه"، "كتاب المعجزات"، "كتاب الدرجات"، "كتاب الاغذيه [و]خصائص الاطعمه"، "كتاب الذبائح"، "كتاب الصيد"، "كتاب الطبائع"، "كتاب الطب"، "كتاب الرقا"، "كتاب الأدويه"، "كتاب الاشربه"، "كتاب خلق العرش"، "كتاب خصائص النبى صلى الله عليه وآله"، "كتاب شواهد أمير المؤمنين عليه السلام و فضائله"، "كتاب المكاسب"، "كتاب المناقب"، "كتاب المثالب"، "كتاب التفسير"، "كتاب المؤمن"، "كتاب الزاهرات".

گفت أبو عبدالله بن محمد الدعلجي:

«خبر داد ما را ابو على احمد بن على، از احمد بن محمد بن دول القمى، و وفات احمد بن محمد بن دول در سال سيصد پنجاه» انتهى.

در "نقد الرجال" است:

«از براى او صد كتابست، روايت مى‌كند از او ابو على احمد بن على، وفات او در سال سيصد و پنجاه، همچنانى كه نجاشى فرموده» انتهى.

و در "رجال أبو على" به همين طريق مسطور است، علاوه بر اين فرموده: در "تعليقه" است ظاهر آن كه از چيزى كه ذكر شده ممدوح بودن او، به خصوص چيزى كه ذكر شده در "فوائد".

و در كتاب "مشتركات" است: ابن محمد بن الحسين، الحسن بن دول

القمی، روایت می‌کند از او أبو علی احمد بن علی.

و در "تعلیقه" مذکور است که:

قول مصنف که احمد بن محمد الحسینی از برای او صد کتاب... الی آخر، ظاهر آن است که چیزی که ذکر شد بودن او ممدوح، بخصوص بعد از ملاحظه چیزی که ذکر نمودیم او را در "فوائد"، فلاحظ.

[۶۸] نور: احمد بن محمد

که معروفست به أبو صلت.

در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمه علیهم السلام): مذکور است در ترجمه احمد بن محمد سعید بن عبدالرحمن که معروفست به ابن عُقده، که شنیدیم ما از ابن مهدی و از احمد بن محمد که معروف به ابن صلت می‌باشد، که این دو نفر روایت کردند از آن احمد بن محمد که معروف به ابن عُقده است، و اجازه داده به ما ابن صلت از جانب ابن عُقده به جمیع روایاتش.

[۶۹] نور: احمد بن محمد بن أبی صهبان قمی

در "رجال میرزا" در ترجمه زُرارة بن أعین مستفاد شود، و چنین معلوم می[شود] که او این محمد بن ابی صهبان قمی‌است.

[۷۰] نور: احمد بن محمد بن اسحاق

در "تعلیقه" که صدوق از او روایت کند، شاید او این محمد برادر احمد بن اسحاق قمی باشد.

[۷۱] نور: احمد بن محمد بن بطّه

در جلد سیزدهم "بحار" در باب (ذکر من رآه علیه السلام). قمی بودن او باید ملاحظه شود.

[۷۲] نور: احمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی البرقی

أبو جعفر، در "رجال شیخ" مذکور است که از اصحاب حضرت جوادعليه‌السلام و حضرت هادیعليه‌السلام می‌باشد.

در "رجال میرزا" مذکور است:

کنیه او أبو جعفر است، و اصلش از کوفه می‌باشد، و جدّش محمد بن علی را حبس نموده بود یوسف بن عمر و الی عراق؛ بعد از قتل زید بن علی بن الحسینعليه‌السلام پس او را کشت، و خالد در آن زمان کوچک بوده، پس فرار کرد با پدرش عبد الرحمن به سوی برقه قم، پس در اینجا مقیم شدند و وطن نمودند. و آن احمد خودش فی نفسه ثقه می‌باشد، مگر آن که بسیار روایت از ضعفاء می‌کند، و اعتماد بر مراسیل می‌کند، و تصنیف نموده کتب بسیاری، بعضی از آن کتب "کتاب جامع محاسن" است در حدیث که مشتمل است بر صد باب. پس از جمله‌ای از آن کتاب [که] واقف شدم، بعضی از آنها:

"کتاب ابلاغ"، "کتاب التراحم و التعاطف"، "کتاب ادب النفس"، "کتاب المنافع"، "کتاب المعاشره"، "کتاب المعیشه"، "کتاب المکاسب"، "کتاب الرفاهیة"، "کتاب المعاریض"، "کتاب السفر"، "کتاب الامثال"، "کتاب الشواهد من کتاب الله عزوجل"، "کتاب النجوم"، "کتاب المرافق"، "کتاب الزواجر"،[1] "کتاب السوم"،[2] "کتاب الزنیه"، "کتاب الارکان"، "کتاب الزی"، کتاب اختلاف الحدیث"، "کتاب الطب"، "کتاب المآکل"، "کتاب الماء"، "کتاب الفهم"، "کتاب الاخوان"، "کتاب الثواب"، "کتاب تفسیر الاحادیث واحکامه"، و"کتاب العلل"، "کتاب العقل"، "کتاب التخویف"، "کتاب التحذیر"، "کتاب التهذیب"،[3] "کتاب التسلیة"،[4] "کتاب التاریخ"، "کتاب غریب کتاب المحاسن"، "کتاب مذام الاخلاق"، "کتاب النساء"،

---

۱. در «اصل»: الدواجی.

۲. در «اصل»: النوم.

۳. در «اصل»: التحدید.

۴. در «اصل» التنبیه.

"كتاب المآثر و الانساب"، "كتاب انساب الامم"، "كتاب الشعر و الشعراء"، "كتاب العجائب"، "كتاب الحقائق"، "كتاب المواهب و الحظوظ"، "كتاب الحياة" ـ و او كتاب نور و رحمت می‌باشد ـ "كتاب الزهد و المواعظ"، "كتاب النظرة البصيرة"، "كتاب العيافه و القيافه"، "كتاب الزجر و الفال"، "كتاب الطيره"، "كتاب المراشد"،[۱] "كتاب الغرائب"، "كتاب الافانين، "كتاب الحيل"، "كتاب الصيانه"، "كتاب الفراسه"، "كتاب العوايص"، "كتاب النوادر"، "كتاب مكارم نوادر الاخلاق"، "كتاب ثواب القرآن"، "كتاب فضل كتابة القران"، "كتاب مصابيح الظلم"، "كتاب المنتخبات"، "كتاب الدعاء"، "كتاب الدعابه و المزاح"، "كتاب الترغيب"، "كتاب الصفوة"، "كتاب الرؤيا"، "كتاب المحبوبات و المكروهات"، "كتاب خلق السماء و الأرض"، "كتاب بدؤ خلق ابليس و الجن"، "كتاب الدواجن و الراجن" (و الرواجن)، "كتاب مغازى النبی‌عليه‌السلام"، "كتاب بنات النبی‌عليه‌السلام و ازواجه"، و "كتاب الاجناس و الحيوان"، "كتاب التأويل"[۲].

و زياد نموده محمد بن جعفر بن بطّه بر اين:

"كتاب طبقات الرجال"، "كتاب الأوائل"، "كتاب الطب"، "كتاب التبيان"، "كتاب الحل"، "كتاب ما خطب الله به خلقه"، "كتاب جداول الحكمة"، "[كتاب] الاشكال و القرائن"، "كتاب الرياضه"، "كتاب ذكر الكعبه"، "كتاب التهانی"، "كتاب التعازی".

پس فرموده: خبر داد ما را به آن كتابها، كلّ آن كتب و به جميع روايات او، چند نفر از اصحاب ما، بعضی از آنها شيخ ابو عبد الله محمد بن نعمان، و أبو عبدالله الحسين بن عبيد الله، و احمد بن عبدون و غير ايشان از احمد بن محمد بن سليمان الزرارى،[۳] گفت: حديث نمود ما را مؤدّبی علی بن الحسين

---

۱. در «اصل: المزايد.

۲. در پاورقی «اصل»: ايضاً در "كافی" و در "مرآة العقول" حديثی است متعلق بن احمد بن محمد بن خالد البرقی در باب (نص بر ائمه اثنی عشرعليهم‌السلام)، فلاحظ.

۳. در «اصل»: البرازی.

السعدآبادی، ابو الحسن القمّی، گفت: حدیث نمود ما را احمد بن أبی عبدالله، و خبر داد ما را این سه نفر از حسن بن حمزه العلوی الطبری، گفت: حدیث کرد ما را احمد بن عبدالله ابن بنت البرقی، گفت: حدیث کرد ما را جدّ من احمد بن محمد، و خبر داد ما را ایشان ـ مگر شیخ أباعبدالله ـ و غیر ایشان، از أبی المفضّل الشیبانی، از احمد بن جعفر بن بطّه، از احمد بن أبی عبدالله به جمیع کتبش و روایات او.

و خبر داد و ما را به آن کتب ابن أبی جِید، از محمد بن الحسن بن الولید، از سعد بن عبدالله، از احمد بن أبی عبدالله به جمیع کتب او و روایات او.

همچنانی که در "فهرست شیخ" است.

و همچنین نجاشی به همین طریق فرموده، تا آن مقامی که فرموده:

یوسف بن عمر والی عراق بعد قتل زید... پس تا آن مقامی که فرموده... و بوده است او ثقه فی نفسه، روایت می‌کند از ضعفاء و اعتماد بر مراسیل می‌نمود، و تصنیف نموده کتب چندی، بعضی از آن کتب "کتاب محاسن" می‌باشد زیاده شده و ناقص شده، "کتاب تبلیغ و الرسالة".

پس میرزا می‌شمارد کتابهائی را که از برقی است از کتاب نجاشی، و نقل می‌کند در کتاب خودش.

لیکن این حقیر آنها را ذکر نمی‌کنم احترازاً از تکریر و تطویل، اما بعضی از آنها را که در آن مقام ذکر نشده در این مقام مناسب آنست که ذکر شود:

"کتاب الاوامر و الزواجر"، "کتاب المصالح"، "کتاب المنافع"، "کتاب السماء"، "کتاب الأرضین"، "کتاب البلدان و المساجد"، "کتاب الازاهیر"، "کتاب النجابة"، "کتاب فضل الاعمال"، "کتاب صوم الایام"، "کتاب أخصّ الأعمال"، "کتاب المشارب"، "کتاب معانی الحدیث و التحریف"، "و کتاب الحبوة"، "کتاب مساجد الاربعة"، "کتاب الهدایه"، "کتاب الامثال [و] الافعال"، "کتاب النحو"، "کتاب الابنیه"، "کتاب الروایه".

این فهرست آن چنانی که ذکر نموده او را محمد بن جعفر بن بطّه از کتب

"[کتاب] محاسن".

و ذکر نمودند بعضی از اصحاب ما آن که از برای او کتب دیگر هم است، بعضی از آنها "کتاب التهانی"، "کتاب أخبار الامم"؛ خبر داد ما را به جمیع کتب او حسین بن عبید الله، گفت: حدیث نموده ما را احمد بن محمّد أبو غالب الزراری، گفت: خبر داد ما را مؤدّبی علی بن الحسین السعد ابادی، أبوالحسن القمی، گفت: خبر داد احمد بن أبی عبد الله به آن کتب.

و احمد بن الحسین‌ؒ فرموده در تاریخ خود که: وفات نمود أحمد بن أبی عبدالله البرقی در سال دویست و هفتاد و چهار.

و علی بن محمّد ماجیلویه فرموده که: وفات نمود در سال دویست هشتاد.

و در "خلاصه" علّامه مذکور است که:

احمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی البرقی، منسوبست به سوی قم، أبو جعفر. أصلش کوفی بوده، ثقه می‌باشد، مگر آن که بسیار روایت از ضعفاء می‌کند و اعتماد بر مراسیل می‌کند.

و ابن غضائری گفته که: طعن زدند بر او قمّیون، پس نیست طعنی در او، بدرستی که طعن در اشخاصیست که او روایت می‌کند از آنها، بدرستی که او باکی نداشت که از هر کسی که بر طریقه اهل اخبار بود روایت او را أخذ کند، و احمد بن محمد بن عیسی طرد نمود او را از قم، و بیرون نمود او را از قم، پس عود داد او را به قم، و عذر خواهی نمود از او.

گفته علّامه که: یافتم کتابی را که در آن کتاب بود وساطت بین احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد.

و زمانی که وفات نمود احمد بن محمد بن خالد، احمد بن محمد بن عیسی پای برهنه در جنازه راه می‌رفت، تا آن که خود را بریء نماید از آن قذفی که نموده بود از او. و در نزد من روایت او مقبوله می‌باشد.

و در باب (تعداد اصحاب حضرت جوادؑ) می‌باشد: احمد بن محمّد بن خالد.

و در تعداد اصحاب حضرت هادیؑ می‌باشد: احمد بن أبی عبدالله البرقی... الی آخر.

و در "تعلیقه" مذکور است که، ابن غضائری گفته که:

«احمد بن محمّد بن خالد البرقی باکی نداشت از أخذ روایت از هر کس، و بیرون کردن او را احمد بن محمد بن عیسی از قم به جهت خاطر این مطلب و غیر این مطلب بوده» انتهی.

و در چیزی که ذکر نموده او را غضائری نظریست، که ظاهر می‌شود به ملاحظه چیزی که ذکر شد در "فوائد".

و **بالجمله:** توثیق ثابت است از عدول، و قدح غیر معلومست؛ بلکه ظاهر هم نیست... الی آخر چیزی که در "تعلیقه" می‌باشد، فراجع.

در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

احمد بن محمد بن [خالد] منسوبست به سوی برقه قم، و ثقه می‌باشد، اما بسیار از ضعفاء نقل می‌کند، و اعتماد بر مراسیل می‌نماید... الی آخر.

و در "نقد الرجال" مذکور است به این مضامین، کلام غضائری را نقل می‌کند، و بعد می‌فرماید که:

«علّامه فرموده در "خلاصه" بعد از نقل چیزی که ابن غضائری گفته که: من یافتم کتابی را در آن کتاب وساطت بین احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد، تا آن مقامی که فرموده علّامه که روایت او در نزد من مقبوله می‌باشد، و بعد از نقل کلام علّامه را، نقل کلام ابن داود می‌فرماید. [و] در کلامش نظر است، به جهت آن که ابن غضائری طعنی در او نزده است، بلکه طعن از او رد نموده؛ همچنانی که نقل کردیم ما او را» انتهی کلام صاحب "نقد الرجال".

و صاحب "تعلیقه" می‌فرماید:

و از جمله چیزهائی که قوّت می‌دهد توثیق او را، و ضعیف می‌کند طعن او را، روایت نمودن محمد بن احمد از او بسیار، و استثنا نکردن قمیّون روایت او

را، با آن که قمیّون استثنا می‌کردند آنچه را که محمد بن احمد استثنا می‌نمود، و همچنین عودش دادن به سوی قم، و عذر خواستن از او، و راه رفتن احمدبن محمد بن عیسی در پای جنازه با پای برهنه؛ در حالی که حسرت می‌خورد از فوت او، به جهت آن قذفی که از او کرده.

و از جمله چیزهائی که تأیید و قوّت می‌دهد توثیق او را، ملاحظه نمودن "کتاب محاسن" او را که أعاظمِ از علماء او را قبول نموده‌ند، و بسیار از معتمدین از مشایخ روایت از او می‌کنند، و اعتذار به روایت او می‌جویند.

تا آن مقامی که می‌فرماید: مضافا به سوی چیزی که در او است از بسیاری از اسباب قوت و اعتماد، از جمله چیزهائی که گذشت در "فوائد" پس ملاحظه کن، تا آن مقامی که می‌فرماید:

و کلام نجاشی بعد از تأمل کمی ...[1] که قدح او را می‌رساند، و در او است چیزی که مخفی نیست، به درستی که غرض نجاشی نیست قدحی در عدالت او و وثاقت او، بلکه تنبیه است به رویّه او.

تا آن مقامی که "تعلیقه" می‌فرماید: به درستی که روایت از ضعفاء از عیوب خود ضعفاء می‌باشد، همچنانی که گذشت در "فوائد"... الی آخر.

مؤلف گوید: در این مقام مطلبی باقی است که او این است که بعضی از علماءِ رجال گویند در حقّ احمد بن محمد بن خالد البرقی که او در قدری از عمرش در تحیّر بوده در أمر امامت؛ همچنانی که در "نقد الرجال" است، یک حاشیه (منه) دارد، و در "رجال میرزا" هم مذکور است، اما درحاشیه منه "نقد الرجال" چنین مذکور است که:

«روایت نموده شیخِ ما صدوق[2] که محمّد بن یعقوب کلینی باشد حدیثی در باب (ذکر أحادیث بر حقیّت ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام) پس فرموده که حدیث کرد مرا

---

۱. کلمه‌ای نا خوانا.

۲. مقصود از صدوق در اینجا راستگو است نه شیخ صدوق رحمه‌الله.

محمّد بن یحیی، از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن أبی عبدالله، از أبی‌هاشم مثل آن روایت.

پس محمّد بن یحیی می‌گوید: گفتم به محمد بن الحسن: یا أباجعفر دوست می‌داشتم اینکه این حدیث را از این سلسله سندی که در او برقی می‌باشد نشنیده باشم، و نیامده باشد؟!

به عبارت اخری: چون که احمد بن محمد بن خالد برقی روایت می‌کند این حدیث را دوست می‌داشتم که این حدیث را غیر او روایت کند.

محمد بن الحسن گفت در جواب محمد بن یحیی که: این حدیث را که روایت از او می‌کنم عیبی ندارد، به جهت آن که ده سال پیش از تحیّرش این حدیث را روایت از او نمودم. انتهی.

و بعد می‌فرماید که: از این حدیث چنین مفهوم می‌شود که احمد بن محمد بن خالد گردید متحیر» انتهی. حاشیه (منه) "نقد الرجال".

و در "رجال میرزا" هم به همین طریقست، لیکن بعد از اتمام حدیث می‌فرماید:

مخفی نماند که این حدیث چنین اقتضا می‌کند که در قلب محمد بن یحیی چیزی بود از احمد بن محمد بن خالد البرقی، یعنی چون که محمد بن یحیی چنین فهمیده بود که از برای برقی تحیری پیداشده در امر دینش، لهذا گفت که دوست می‌دارم من که راوی این حدیث غیر برقی باشد.

بعد از اتمام این مطلب میرزا می‌فرماید: فلیتأمل. انتهی.

و در "تعلیقه" چنین مذکور است که: قول محمد بن الحسن، پس خوبست عین عبارتی که هست در "رجال میرزا" ذکر شود:

وفي الكافي، في باب (ما جاءِ في الأثنى عشر عليهم السلام) بعد حديثٍ طويل في النص عليهم عليهم السلام:

«حدّثني محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن الصفار، عن احمد بن أبى عبدالله، عن أبى هاشم مثله سواء، قال محمد بن يحيى:

فقلت لمحمد بن الحسن: يا أبا جعفر، وددّت أنّ هذا الخبر جاء من غير جهة احمد بن أبی عبدالله البرقی.

قال: فقال: لقد حدثنی قبل الحیرة بعشر سنین» انتهی.

و لا یخفی أنّ هذا یقتضی أنْ یکون فی قلب محمدبن یحیی شیءٌ من احمد بن أبی عبدالله البرقی، فلیتأمل.

در "تعلیقه" می‌فرماید:

قول محمد بن الحسن که به محمد بن یحیی می‌گوید که احمد بن محمد بن خالد حدیث کرد مرا به این حدیث پیش از تحیّرش به ده سال.

در "وافی": آنچه مستفاد می‌شود از این مطلب آنست که او در قدری عمرش در تحیّر بوده، پس روایاتش در این ظرف مدت حیرت نیست پاکیزه.

و صاحب "تعلیقه" می‌فرماید:

می‌گویم من به ملاحظه روایت نمودن احمد بن محمد بن خالد حدیثی را در اثبات و حقّیت ائمه اثنی عشر علیهم السلام، با وجود این مطلب محمدبن یحیی می‌گوید من دوست داشتم که این حدیث را از جهت غیر احمد برقی باشد، بساست که ظاهر می‌شود آن که تحیّرش در دین به قیاس به سوی تفویض و ارتفاع و تعدی نمودن او از آن قدریست که در نزد محمد بن یحیی ومحمد بن الصفار و غیر آن دو نفر از اهل قم که جایز نیست نزد ایشان تعدّی از آن مقدار، نه آن که تعدّی کرده باشد به آن مقداری که ضرری از برای دینش، و ضرر بر وثاقتش و عدالتش داشته باشد، بلکه ظاهر هم نیست، همچنانی که ذکر شده در "فوائد".

و از جمله چیزهایی که قوّت می‌دهد این مطلب را، آنست که: این روایت را که برقی نقل کرده در اثبات و حقّیت ائمه اثنی عشر علیهم السلام، همین روایت را صاحب "عدة" در "عدة" نقل نموده از آن برقی، فتأمّل.

و فرموده جد من رحمه الله ممکن است تحیّرش در نقل أخبار مرسله یا ضعیفه و به جهت بیرون کردنش از قم [باشد]، و الّا پس احمد بن محمد بن خالد برقی

روایت نموده اخبار بسیاری در حقّیت ائمه اثنی عشرعليهم السلام، بعضی از آن اخبار همین خبریست که در "کافی" می‌باشد، با آن که ظاهر می‌شود از صفّار اعتماد ایشان بر اخبارش در حال استقامت، همچنانی که ذکر فرموده او را صفار.

تا آن مقامی که فرموده: و ممکن است این که بوده مراد تحیّر مردم در امر او، به اعتبار بیرون کردن احمد او را؛ و الظاهر آنست بودند ایشان مجتهد، پس اگر بوده این خطاء از احمد بن محمد بن عیسی که او را بیرون کرده از قم، این مطلب أظهر است؛ لیکن چون که بوده احمد بن محمد بن عیسی صاحب ورع، لهذا او را عودش داد به سوی قم، و عذر خواهی نمود از او، و تلافی نمود عوض آن قذفی که از او کرده بود» انتهی.

تأمّل و احتمال می‌رود ایضاً آن که مراد از آن حیرت وتحیرش و بهتش و خرافت او در آخر سنّ او، و گفته شده معنای آن تحیرش پیش از غیبت یا فوت حضرت عسکری‌عليه السلام [بوده]، و در این مطلب أیضاً تاملیست ظاهر» انتهی کلام صاحب "تعلیقه".

مؤلف گوید:[۱] که در کتاب علماء رجال مذکور است که احمد بن محمد

---

۱. در حاشیهٔ «اصل» آمده است: مؤلّف گوید: چون کلام به اینجا رسید خوبست یک حدیث مختصری با فائده از کتاب «محاسن» احمد بن محمّد بن خالد برقی نقل کنیم که این حدیث هم دلالت دارد بر محکمی اعتقادش، همچنانکه در کتاب «نجم الثاقب»، در آن مقامی که می‌فرماید: «در میان جمیع عربهای حضری و اهل بادیه اشتهار دارد از تعبیر کردن حضرت حجّت علیه السلام را به ابوصالح، و در توسلات و استغاثات و ندبه‌ها و شکایت‌ها جز به این اسم حضرت را نخوانند، و شعراء معروفین مکرر در قصاید و مدایح و مراثی و ندبه‌ها به همین کنیه آن جناب را ذکر می‌کنند، و مأخذی در اخبار خاصّه از برادران در نظر نرسیده؛ مگر خبری که احمد بن محمّد بن خالد برقی روایت کرده در کتاب «محاسن» از أبوبصیر از جناب حضرت صادق‌عليه السلام که فرمود: هرگاه گم شدی در راه، پس ندا کن یا بگو: یا صالح، یا آن که بگو یا أباصالح ارشدونا الی الطریق رحمکم الله.
عبید بن حسین زرندی که راوی خبر است از علی بن حمزه، گفت: پس رسید به ما این بلا، پس امر نمودیم بعضی از کسانی که با ما بودند آن که دور شوند و ندا کنند، پس دور شدند و ندا کرد، آنگاه آمد نزد ما پس خبر داد ما را که شنید آواز نازکی را که می‌گوید راه طرف راست، یا گفت سمت چپ، پس ←

خالد البرقی منسوبست به برقه قم ـ همچنانی که ذکر شد ـ و مراد از برقه قم رودخانه‌ای است که الحال مشهور است در میان اهل قم به رودخانه بیرقان یا بیدقان،[۱] و در دو طرف این رودخانه کوه بسیار می‌باشد، و این رودخانه مشتمل بر آب و اشجار است، و در میان کوه می‌باشد، و بسیار جای با صفا می‌باشد، و از توابع قم می‌باشد، که از شهر قم تا آن رودخانه مقدار پنج فرسخ مسافت می‌باشد، و در کوهی که آن طرف رودخانه است و متصل به رودخانه می‌باشد شاهزاده اسماعیل مدفونست، که می‌گویند از احفاد حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌باشد، و هر سال اهل قم به زیارت اومی روند، و گوسفند زیادی نذر او می‌کنند، و می‌برند آنجا می‌کشند، و به مقدار یک فرسخ راه گذار زوار شاهزاده اسماعیل از بین این رودخانه می‌باشد، و از شاهزاده اسماعیل می‌روند به زیارت امام زاده‌هائی که در بشنوه مدفون هستند، و اگر از راه رودخانه بروند

← یافتیم راهی را چنانچه گفته بود و تردید در یا صالح، یا آن که یا أبا صالح، و نیز تردید در سمت راست یا چپ از راوی خبر است که سهو کرده، چنانچه سیّد علی بن طاووس در کتاب «امان الاخطار»؛ بعد از نقل خبر از «محاسن» برقی تصریح فرموده، و شیخ برقی در کتاب مذکور از پدر خود محمّد بن خالد برقی نقل کرده در سفری با جمعی از راه کج شدند، گفت: پس ما این کار را کردیم، پس راه را به ما نشان دادند، رفیق ما یعنی آن که کناره کرده بود و آن دعا را خواند شنید صدای نازکی راکه می‌گوید: راه طرف راست است، پس مرا خبر داد و به این جماعت خبر نکرد، پس گفتم: طرف راست را بگیرید. پس شروع کردیم به رفتن طرف راست، و شاید که چنین فهمیدند یا به دست آوردند که یا صالح یا أبا صالح اسم یا کنیه امام عصر علیه‌السلام است، چنانچه در باب دوّم گذشت که بعضی اوّل در اسامی و دوم راکه ابا صالح باشد در کنیه‌های آن حضرت شمردند. و از حکایت شصت و نهم معلوم [می‌شود] که این مطلب معهود بود میان شیعه، و از گم شدن راه چارهٔ هر کار فهمیدند که در این حال امام و ولیّ خود را به این نام بخوانند». انتهی کلام حاجی میرزا حسین در «نجم الثاقب».

در «نجم الثاقب» ایضاً روایت کند از «محاسن» احمد بن محمّد بن خالد برقی که او از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود به مردی از اصحاب خود که: هر که از شما بمیرد و با دوستی اهل بیت و انتظار فرج کشیدن، مثل کسی است که در خیمهٔ حضرت قائم علیه‌السلام باشد.

و أیضاً همین برقی از حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام روایت کند که فرمود: افضل عبادات انتظار بردن فرج حقّ است.

۱. این رودخانه در میانه جاده قدیم قم ـ اصفهان قرار دارد.

مقدار دو فرسخ تقریباً از بین رودخانه از بین کوه و آب و اشجار باید بروند، و در بین رودخانه محل سکنای مردم است، که سکنه و اهل دارد آنجا.

و در "رجال ابوعلی" در ترجمه پدرش، برق رود را برق روذ (با الفاء والذال المعجمة) ضبط نموده.

[۷۳] نور: احمد بن محمد بن داود

میرزا در "رجالِ" خود می‌فرماید:

«کنیه او أبوالحسن می‌باشد، روایت می‌کند از پدر خود محمد بن داود القمی، خبر داد ما را از او حسین بن عبید الله. همچنان در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمه علیهم السلام) مذکور است» انتهی.

[۷۴] نور: احمد بن محمد بن سعید

در "رجال أبو علی" در ترجمه علیّ بن حدید مذکور است که:

«آدم بن محمد بن القلانسی گفت: حدیث کرد ما را علیّ بن محمّد القمی، که او گفت: حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید القمی... الی آخر».

[۷۵] نور: احمد بن محمد بن عُبید القمّی الأشعری

در "رجال میرزا" مذکور است که از اصحاب حضرت جواد علیه السلام می‌باشد. انتهی.

[۷۶] نور: احمد بن محمد بن عبید الله الاشعری القمّی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

او شیخ اصحاب ما می‌باشد، روایت می‌کند از أبی الحسن الثالث علیه السلام. و علّامه در "خلاصه" چنین می‌فرماید، و نجاشی هم همین طریق ذکر می‌کند، علاوه بر این می‌فرماید: پسرش عبید الله بن احمد روایت می‌کند از او و محمّد بن

عليّ المحبوب، از برای او "کتاب نوادریست"، خبر داد ما را به آن کتاب عبدالله بن شاذان، حدیث کرد ما را احمد از پدرش.

و در باب (أصحاب جوادﷺ) مذکور است او به این طریق: که ابن محمد بن عبیدالله الاشعری، و در همان باب اصحاب جوادﷺ است أیضاً که احمد بن محمد بن عبید الله القمی الاشعری. و سابق ذکر شد، احتمال دارد در نزد من که این همان باشد، و الله اعلم» انتهی.

[۷۷] نور: احمد بن محمد بن عیسی بن عبد الله بن سعد بن مالک بن الأحوَص بن سائب بن مالک بن عامر الاشعری

از طائفه بنی ذُخران (بالذال المعجمه المضمومه، و الخاء المعجمه أیضاً، و الراء بعدها، و النون بعد الالف) ابن عوف بن الجاهر (بالجیم و الراء أخیراً) ابن اشعث.

کنیه او أبو جعفر القمّی.

همچنانی که در "رجال میرزا" مذکور است:

«اوّل کسی که در قم ساکن شد از پدران احمد، سعد بن مالک بن أحوص بود» انتهی.

مؤلف گوید که: عبدالله و أحوص و نعیم اینها برادر بودند، و باقی طوائف آنها آمدند در این سرزمین قم، و بنای شهر قم راکردند، همچنانی که در جلد اول این رساله تفاصیل آنها مذکور است.

و در "تعلیقه" مذکور است: احمد بن محمد بن عیسی، محمد پدر او می‌باشد و عیسی جدّ او می‌باشد، و عمران عموی او می‌باشد. و همچنین ادریس بن عبدالله، و اولاد اعمام او: زکریا بن آدم، و زکریا بن ادریس، و آدم [بن] اسحاق و غیر ایشان وجوه أجلّه روات حدیث می‌باشد، و مذکور در کتب رجال می‌باشد.

قاضی نور الله فرموده در کتاب خود که "مجالس المؤمنین" است که

نجاشی فرموده:

«کنیه احمد بن محمد بن عیسی، أبو جعفر است، و اوّل کسی که از پدران او در ولایت قم ساکن شد سعد بن مالك بود، و سائب بن مالك بعد از ملازمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله به کوفه مهاجرت کرد، و در آنجا مقیم شد».

و بالجمله: أبوجعفر، احمد بن محمد بن عیسی شیخ قمیّان، و بزرگ و فقیه ایشان بود، و او بود که سلطان قم در امور مِلْکی اهل قم به او رجوع می‌نمود، و با این همه فضائل به شرف ملازمت حضرت امام رضا علیه السلام، و امام محمّد تقی علیه السلام، و امام علیّ النقی علیه السلام [رسید]. و او را کتب بسیار می‌باشد، از آن جمله "کتاب توحید"، و "کتاب فضل النبی صلی الله علیه و آله"، و "کتاب متعه"، و "کتاب النوادر"، و آن مبوّب نبود تا آن که داود بن کوره آن را مرتب ساخت، و "کتاب ناسخ و منسوخ"، و "کتاب فضل العرب"، و "کتاب فی الحج" انتهی.

و در "رجال میرزا" به همین طریق مذکور است، با علاوه همچنانی که می‌فرماید میرزا: و بوده است ثقه، و از برای او کتبی است، ذکر کردم آنها را در "کتاب کبیر"، همچنانی که علّامه در "خلاصه" و شیخ در "فهرست" چنین نقل فرمودند.

تا آن مقامی که می‌فرماید: و بوده است أیضاً رئیس، آن چنانی که ملاقات می‌نمود سلطان را... تا آن مقامی که می‌شمارد کتب مذکوره را، و می‌فرماید: خبر داد ما را به جمیع کتب او و روایات او چند نفر از اصحاب خودمان، بعضی از آنها حسین بن عبیدالله، و ابن أبی جید، از احمد بن محمد بن الحسن بن الولید از پدرش، از محمد بن الحسن الصفار، و سعد، جمیعاً از احمد بن محمد بن عیسی.

و روایت نمود ابن ولید ["کتاب] متعة" از محمد بن یحیی و حسن بن محمد ابن اسماعیل از احمد بن محمد از او، و اینها در کتاب نجاشی نوشته [شده].

تا آن مقامی که گفته: الأشعری که کنیه او أبا جعفر است، و او اوّل کسی است که در قم ساکن شد.

تا آن مقامی که فرموده: که در قم اقامه نمود، و ذکر فرموده‌اند بعضی اصحابِ انساب: به درستی که در انساب أشاعره احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالك بن هانی بن عامر بن أبی عامر الاشعر، و اسم او عبید بوده است (و أبو عامر روایت شده)، زمانی که فرار کرد هوازن در روز حُنین علمی بست رسول خداﷺ از برای عامر اشعری با سپاهی، پس کشته شد، پس دعا کرد رسول خداﷺ از برای او و گفت:

«اللّهم أعْطِ عبیدک عبیداً أباعامر، و أجعله فی الاکبرین یوم القیامة».

فرموده است کشّی که:

«روایت نموده از نصر بن صباح، که احمد بن محمد بن عیسی روایت نمی‌کرد از ابن محبوب به جهت آن که متهم نمودند ابن محبوب را به جهت روایت نمودنش از أبی حمزه الثمالی، پس احمد توبه نمود، و رجوع نمود از این قول پیش از مردنش، و فرموده است که: احمد بن محمد بن عیسی روایت نکرده از ابن مغیره و نه از حسن بن حریزاد... الی آخر».

و در "نقد الرجال" مذکور است که:

آن چیزی که نقل نموده او را نجاشی از کشّی، و او از نصر بن صباح، که او گفته: احمد بن محمد بن عیسی روایت نکرده از ابن محبوب به جهت آن که اصحاب ما متهم نمودند او را به جهت روایت از ابی حمزه الثمالی؛ محمولِ بر سهو می‌باشد، و شاید آنچه را که کشّی گفته او ابن أبی حمزه بطائنی باشد که ضعیف است، همچنانی که مخفی نیست.

و دیگر آن که ذکر شد که احمد روایت نکرده از ابن مغیره صاحب "نقد الرجال" می‌فرماید که:

«دیده‌ایم ما در کتب اخبار که احمد بن محمد بن عیسی روایت نموده است از ابن مغیرة، همچنانی که در مبحث صلاة الجمعه از "کتاب تهذیب" و غیرة می‌باشد» انتهی.

و صاحب "تعلیقه" می‌فرماید، نقلاً از "نقد الرجال":

«همچنانی که در صلاة جمعه و غیره از آن ابن مغیرة روایت می‌کند، و در باب آن که خواب ناقض وضوء می‌باشد أیضاً احمد از ابن مغیره روایت می‌کند» الی آخر.

مؤلف گوید: در این مقام مطلبیست که باید ذکر شود، و آن مطلب آنست که روایتی وارد شده که توقف نمود در شهادت بر امامت حضرت امام علیّ النقی علیه السلام، و آن روایت در "ارشاد" مفید و "اعلام الوری" طبرسی می‌باشد، و میرزا محمد صاحب "رجال" در کتاب خود نقلاً از "ارشاد" مفید می‌کند، به این طریق که: «خبر داد مرا أبو القاسم جعفر بن محمّد، از محمّد بن یعقوب، و او از حسن (یا حسین) بن محمد، و او از خیرانی، و خیرانی روایت می‌کند از پدرش، آن که او می‌گوید که:

من ملازم بودم درب خانه حضرت امام تقی علیه السلام را از برای خدمت، آن چنانی که وکیل بودم از برای آن خدمت، و احمد بن محمّد بن عیسی اشعری می‌آمد مرا در سحر آخر شب، تا آن که بداند چگونگی حال حضرت جواد علیه السلام را، چون که آن حضرت مریض بود، و رسولی از جانب حضرت می‌آمد در نزد پدر خیرانی و می‌رفت، و وقتی که رسول حضرت می‌آمد احمد بن محمد برمی خواست از مجلس تا آن که خلوت شود، و بعد از خلوت شدن آن وقت رسول حضرت جواد علیه السلام هر رسالتی که داشت می‌گفت به پدر خیرانی.

خیرانی می‌گوید: یک شب که رسول حضرت آمد، و احمد برخواست و برفت از مجلس، لیکن جائی توقف نمود و راه می‌رفت که صدای تکلم را می‌شنیده، و رسول حضرت به پدر من خلوت نمود و فرمود که: مولایت یقرأُ علیکَ السّلام، و فرمودند که من از دنیا می‌روم، و امر امامت می‌رسد به سوی پسر من علیّ، و از برای اوست بر شما آنچه را که از برای من بود بر شما بعد از پدرم.

پس رفت رسول حضرت، و داخل شد احمد بن محمّد بن عیسی، پس گفت که: رسول حضرت به تو چه می‌گفت؟

پدرم گفت: حرف خیر می‌زد.

گفت: هر حرفی که می‌زد من شنیدم، و گفت از برای من آنچه را که شنیده بود.

پس پدرم گفت به او چرا ایستادی از برای گوش دادن؟ خدای تعالی فرموده: ﴿وَلَاتَجَسَّسُوا﴾،[1] پس حال که شنیده‌ای پس حفظ کن این مطلب را که وقتی که حاجت شد شهادت خود را بدهی، و بپرهیز و اظهار نکنی به کسی تا وقتش.

گفت خیرانی: پس صبح نمودم و پدرم نوشت نسخهٔ رسالت حضرت را در ده رقعه، و هر یک را مهر کردم، و دادم هر یک از این ده رقعه را به یکی از وجوه اصحاب خودمان، و به آن ده نفر گفت: اگر من از دنیا رفتم، و مرگ مرا رسید، پیش از این که از شما طلب نمایم رقعه‌ها را شما بعد از من رقعه‌ها را بگشائید، و هر چه در او نوشته است عمل کنید.

پس حضرت جوادعليه‌السلام از دنیا رفتند، و پدر من از خانه بیرون نرفت تا آن که فهمیدم که رؤسای اصحاب جمع شدند در خانه محمد بن الفرج، و گفتگوی أمر امامت می‌نمودند.

پس نوشت به سوی پدر من محمّد بن الفرج، که مردم در خانه من جمع شدند، و اگر به جهت شهرت من نبود هر آینه من می‌آمدم با اصحاب در نزد تو، لیکن من مرد مشهوری هستم، تو سوار شو و بیا در خانه من.

می‌گوید خیرانی که: پدر من سوار شد و رفت در خانه محمد بن فرج، پس یافتم که قوم در آن جا جمع شدند، و صحبت کردیم با آنها، دیدم بسیاری از ایشان را که شک دارند در امامت.

پس گفتم به آن ده نفر: که رقعه‌های خود را باز کنید، پس رقعه‌های خود را باز نمودند.

---

۱. سوره حجرات: آیه ۱۲.

پس گفتم: هر چه در این رقعه‌های نوشته شده مامور به آن هستم.

پس بعضی از آنها گفتند که دوست داشتیم که یک نفر دیگر با تو بوده باشد، تا آن که تأکید قول تو را نماید.

پس گفت از برای ایشان: که خدا مرحمت نموده به شما به چیزی که دوست می‌دارید، اینک أبو جعفر الاشعری احمد بن محمد بن عیسی شهادت می‌دهد در شنیدن این مطلب، و این رسالت از جانب حضرت، پس سؤال کنید از او.

ایشان سؤال نمودند از او، و او توقف نمود در شهادت!

پس خواند او را به سوی مباهله، پس ترسید از مباهله.

پس گفت: شنیدم این رسالت را، و آن رسالت مکرمتی بود، خواستم که بوده باشد از برای مردی از عرب، امّا با مباهله چاره نداشتم مگر آن که کتمان شهادت نکنم، و اظهار کنم شهادت خود را، پس برنخواستند اصحاب از آن مجلس تا آن که قبول نمودند امامت حضرت امام علیّ النقی علیه السلام» انتهی.

مؤلف گوید: ظاهراً چنین نماید که خیرانی از اصل عجم بوده، و آمدن رسولِ حضرت و با او خلوت نمودن، این مطلب خودش یک شرافت و مکرمتی می‌باشد از برای او، بخصوص اثبات امامت به قول او. لهذا احمد بن محمد بن عیسی می‌گوید که این مکرمت [را] می‌خواستم از برای مردی از عرب باشد.

پس معلوم می‌شود که توقف او از برای این مطلب بوده، نه در اصلِ شهادت دادن بر امامت.

صاحب "تعلیقه" جواب داده از این قدحی که از این روایت معلوم می‌شود از برای [او]، به این طریق که می‌فرماید:

«و الظاهر عدم تأمّل نمودن مشایخ است در علّو شأن احمد بن محمّد بن عیسی و وثاقت او، و دأب این مشایخ است استناد به سوی قول او، اعتداد[1] و

---

۱. اهمیت دادن.

اعتماد به قول او، و شاید این توقفش از شهادت یک لغزشی بوده که از او صادر شده، پس توبه نموده، یا آن که از برای توقفش یک وجه صحیحی بوده؛ اما از برای ما مخفی است آن وجه صحیح، و الله یعلم.

و زود است بیاید در ترجمه حسن بن سعید چیزی که ظاهر می‌شود از او اعتماد ابن نوح، بلکه اعتماد کلّ بر او، و فرموده است صدوق رحمه‌الله در اوّل کتاب "اکمال الدین" چیزی را که این لفظش می‌باشد: و بوده است احمد بن محمد بن عیسی در فضلش و جلالتش، روایت می‌کند از أبی طالب عبدالله بن صلت...» الی آخر.

و صاحب "تعلیقه" أیضاً می‌فرماید که: میرزا این حدیث را نقل از "ارشاد" مفید نمود.

می‌گویم من که: در کتاب کافی در باب (اشاره و نصّ بر أبی الحسن الثالث علیه‌السلام) هم هست این روایت» انتهی.

مؤلف گوید: که این جمله همانست که در ترجمه احمد بن محمد بن خالد برقی ذکر شد، پس چنین معلوم می‌شود که این احمد بن محمد بن عیسی چند نفر را از قم بیرون کرد، یکی همان احمد بن محمد بن خالد برقی بود که ذکر شد؛ که به واسطه آن که روایات از ضعفاء نقل می‌کرد، و اعتماد بر مراسیل می‌نمود، و به واسطه غیر آنها، همچنانی که نقل از غضائری به این طریقی که ذکر شد... الی آخر.

و دیگر کسی را که از قم بیرون کرد محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی القرشی بود - همچنانی که در باب میم در مقام خود ذکر خواهد شد إنْ شاء الله - که آمد به قم، و مشهور شد به کذب، و وارد شده بود بر همین احمد، پس مشهور شد به غلوّ و ارتفاع، پس مخفی شد، پس همین احمد او را از قم بیرون کرد... الی آخر.

و دیگر کسی را که از قم بیرون کرد، سهل بن زیاد آدمی را که اظهار بیزاری از او می‌کرد، و نهی می‌کرد مردم را که گوش به سخنان او ندهند،

همچنانی که در باب (سین) در مقام خود ذکر خواهد شد.

و از برای این احمد برادری می‌باشد که او عبدالله بن محمد بن عیسی است، و لقبش بنان است، همچنانی که در مقام خود ذکر خواهد شد إنْ شاءَ الله.

[۷۸] نور: احمد بن محمد بن موسی

المعروف به ابن صلت-در "تذکره" مذکور است که: «او فاضل و جلیل است، روایت می‌کند از او شیخ طوسی»، انتهی.

[۷۹] نور: احمد بن موسی الاشعری

در "رجال أبوعلی" نقلاً از "تعلیقه" گذشت، ابن أبی زاهر.

[۸۰] نور: احمد بن محمد بن یحیی العطّار القمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

روایت می‌کند از او تلعکبری، و خبر داد ما را از او حسین بن عبیدالله، و أبو الحسین بن أبی جِیْد القمی، و شنیده از او تَلْعَکبَری در سال سیصد و پنجاه، و از برای او است از آن احمد بن محمد اجازه، همچنانی که در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الأئمة علیهم السلام) ذکر شده.

و بساست که استفاده می‌شود از تصحیح بعض طرق شیخ در دو کتاب، مثل طرق حسین بن سعید، توثیق آن احمد.

در "رجال میر مصطفی": حکم فرموده علّامه مثلاً به صحت روایاتِ آن چنانی که مشتمل بر او است، این مطلب دلالت دارد بر توثیق او، به جهت آن چیزی که ذکر نمودیم در ترجمه احمد بن محمد بن الحسن الولید.

مؤلف گوید: که در آنجا فرموده که حکم به توثیق از باب شهادت است، به خلاف حکم به صحت روایت، به درستی که او از باب اجتهاد است.

کنیه او أبو علی است، همچنانی که صاحب "تعلیقه" می‌فرماید.

و مؤلف گوید: که در ترجمه حسن بن سعید در ″رجال میرزا″ هم چنین معلوم می‌شود که می‌فرماید: وأخبرنا أبو علی بن محمد بن یحیی العطّار القمّی.

[۸۱] نور: احمد بن محمد بن یحیی الفارسی

در ″تعلیقه″ است، آنچنانی که در حقّ اوست، إشعار است به وثاقت او، همچنانی که گذشت در ″فوائد″ و روایت تلعکبری از او، و ملاحظه طبقه او و مکنّی بودن او به أبو علی، بساست که اشاره می‌شود به سوی اتحاد با احمد سابق.

[۸۲] نور: احمد بن یعلی بن حمّاد قمی

همچنانی که در ″کتاب کافی″ در باب (مولد صاحب الزمان علیه السلام) دارد که حسن بن نضر قمّی وصیت کرد به احمد بن یعلی بن حمّاد در باب ناحیه مقدسه... الی آخر الحدیث.

[۸۳] نور: احمد بن معروف قمی

در ″نقد الرجال″ مذکور است که از برای او ″کتاب نوادر″ است. روایت می‌کند از او محمّد بن علی بن محبوب، نجاشی فرموده: از برای او کتابی است که روایت می‌کند احمد بن محمد بن یحیی از پدرش از آن کتاب، و شیخ در ″فهرست″ چنین فرموده.

[۸۴] نور: احمد بن الیسع بن عبدالله القمی

در ″رجال″ مذکوراست که در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة علیهم السلام) مذکور است.

و در ″کتاب نجاشی″ فرموده که: پدرش از حضرت امام رضا علیه السلام روایت می‌کند، ثقةٌ ثقةٌ، و از اصحاب حضرت جواد علیه السلام می‌باشد.

و ظاهر آنست که سابق ذکر شده، و واسطه از بین افتاده، که ابن حمزه الیسع باشد، و نسبت داده شده به سوی جد.

[۸۵] نور: ادریس القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: کنیه او ابو القاسم است، و از اصحاب حضرت جوادعليه‌السلام می‌باشد.

[۸۶] نور: ادریس بن عبدالله بن سعد الاشعری القمّی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

او ثقة می‌باشد، از برای او کتابیست، و أبو جریر القمی (او زکریّا بن ادریس می‌باشد) و بوده است وجیه، روایت می‌کند از حضرت امام رضاعليه‌السلام.

و نجاشی علاوه بر این فرموده:

«از برای او کتابیست، که خبر داده ما را به آن کتاب ابو الحسین علی بن احمد بن محمد بن طاهر الاشعری، گفته آن علیّ بن احمد خبر داده ما را محمد بن الحسن بن الولید، گفت: خبر داد ما را محمد بن الحسن الصفار، و او گفت خبر داد ما را عباس بن معروف، او گفت: خبر داد ما را محمّد بن الحسن بن أبی‌خالد که معروفست به شنبوله، گفت: خبر داده ما را ادریس به کتاب خود» انتهی.

و ایضاً: در آن کتاب نجاشی است بدل (وجیه) وجهاً می‌باشد.

و در "فهرست شیخ" می‌باشد:

«ابن عبدالله الاشعری، از برای او مسائلی می‌باشد، خبر داد ما را به آن مسائل ابن أبی جید، و او از محمد بن الحسن، و او از سعد و حمیری از احمد بن ابی عبدالله، و او از محمد بن الحسن شنبوله، و او از ادریس» انتهی.

[۸۷] نور: ادریس بن عبدالله القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: او [از] اصحاب حضرت امام جعفرعليه‌السلام می‌باشد.

[۸۸] نور: ادریس بن عیسی الاشعری

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«داخل شد بر حضرت امام رضا علیه السلام، و روایت نموده یک حدیث را، ثقة می‌باشد؛ همچنانی که علّامه در "خلاصه" می‌فرماید، و در اصحاب حضرت می‌باشد که داخل شد بر آن حضرت... الی آخر» انتهی.

و در "نقد الرجال" نقلاً از "رجال شیخ" همین طریق مذکور است.

[۸۹] نور: أُسید بن عامر الکوفی القمّی

در "رجال‌شیخ" مذکور است که او از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد.

[۹۰] نور: ادریس بن ایّوب قمی

در "رجال میرزا" در ترجمه جابر بن عبدالله. و در "رجال کشی": احمد بن علی القمی السلولی، قال: حدّثنی ادریس بن ایوب القمّی.

[۹۱] نور: ادریس بن زید قمی

در رساله "رجال" حاجی سید محمد باقر مذکور است:

وقال شیخنا الصدوق: وما کان فیه عن ادریس بن زید فقد رویته عن احمد ابن علی بن زیاد رضی الله عنه، عن علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ادریس بن زید القمّی.

[۹۲] نور: اسحاق بن عبدالله الاشعری

در "رجال شیخ" مذکور است که: از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد.

[۹۳] نور: اسحاق بن فرّوخ

در "رجال میرزا" [آمده است]. قمی بودنش باید تفحص شود، ظاهراً او غیر از محمد بن حسن بن فروخ است که بیاید ذکرش.

[۹۴] نور: اسحاق بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری القمّی

در "نقد الرجال" مذکور است که: او روایت از حضرت امام رضا علیه السلام می‌کند، از برای او کتابیست که روایت می‌کند از او محمد بن ابی الصهبان، نجاشی چنین فرموده.

و در "رجال ابن أبی داود" مذکور است که: در موضع عبد الله، عبد ربه می‌باشد، و گویا این اشتباه باشد. انتهی.

در "رجال أبوعلی" مذکور است نقلاً از "تعلیقه" که: این اسحاق برادر زکریا بن آدم می‌باشد، و خواهد آمد در ترجمه عمران بن عبدالله چیزی که اشاره شود به سوی شأن و مقام او.

می‌گویم من: شاید که مقصودش از این کلام آن باشد که به طریق عموم مدح اهل قم شود در ترجمه عمران بن عبدالله، که امام فرموده در حقّ اهل قم که ایشان نجباءِ می‌باشند. اما به خصوص اسحاق چیزی نیافتم. انتهی.

[۹۵] نور: اسحاق القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: او از اصحاب حضرت امام محمد باقر علیه السلام می‌باشد.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است نقلاً از "فهرست شیخ"، علاوه بر این فرموده که: از برای او کتابیست، ابن عبدون از أبی طالب الانباری، از حمید بن زیاد خزاعی خبر داده از آن کتاب... الی آخر.

و ایضاً در "علل الشرائع" در باب ۲۴: عن اسحاق القمی، قال: دخلت علی أبی جعفر الباقر علیه السلام...

[۹۶] نور: اسحاق بن محمد بن الحسن بن الحسین بن بابویه

در "تذکره" مذکور است که:

قرائت نموده بر شیخ الموفّق أبی جعفر تمام تصانیف خود را، کنیه او أبو

طالب [و]ثقة می‌باشد، و از برای او روایات حدیث و مطوّلات و مختصرات در اعتقاد عربی و فارسی [است]. خبر داده ما را به آن کتب شیخ الوالد موفّق الدین عبید الله بن الحسن بن الحسین بن بابویه از او، گفته است او را منتجب الدین» انتهی.

[۹۷] نور: اسماعیل بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«او وجه من القمیّین می‌باشد، ثقة، از برای او کتابیست، و روایت می‌کند از او محمد بن أبی صهبان، همچنانی که نجاشی فرموده» انتهی.

و در "رجال میرزا" مذکور است که: او وجه من القمیّین است، و ثقة می‌باشد، نقلاً از علّامه در "خلاصه".

و نجاشی علاوه بر این فرموده:

از برای او کتابی می‌باشد، خبر داده ما را علی بن احمد و او از ابن الحسن، و او از محمد بن الحسن الصفار، او گفت: حدیث کرد ما را محمد بن أبی صهبان، و او گفت که: حدیث کرد ما را آدم بن اسماعیل به کتاب او... الی آخر.

[۹۸] نور: اسحاق بن محمد بن حسن بن محمد بن حسین بن بابویه

در "روضات الجنات" مذکور است که:

أبو طالب اسحاق بن محمد بن حسن بن محمد بن حسن بن بابویه قمّی از تلامذه شیخ طوسی بوده.

[۹۹] نور: اسحاق بن ابراهیم

در "کتاب کافی" در باب وضوء می‌فرماید: علی بن ابراهیم روایت می‌کند از برادر خود اسحاق بن ابراهیم... الی آخر الحدیث.

[۱۰۰] نور: اسحاق بن محمود القمّی

چنین مستفاد می‌شود که او از قضات قم است، همچنانی که در جلد سیزدهم "بحار" مذکور است، در باب نوزدهم که در کتاب مذکور که "غوالی اللئالی" آورده که خبر داد به مطهر، او گفته: روایت کرده شده به من از شرف الدین اسحاق بن محمود یمانی قاضی قم، او از خالوی خود عمادالدین محمد بن محمد قمی، او از شیخ صدرالدین... الی آخر.

[۱۰۱] نور: اسماعیل بن سعد الاحوص الاشعری القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: او ثقة می‌باشد، از اصحاب حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌باشد.

و در "خلاصه" علّامه است:

«ابن سعدالاحوص (بالحاءِ و الصاد المهملتین بینهما واو) الاشعری القمّی، ثقة، از اصحاب امام رضا علیه‌السلام می‌باشد» انتهی.

و در "نقد الرجال" نقلاً از شیخ همین طریق مذکور است.

الأضبط احوص.

[۱۰۲] نور: اسماعیل بن سمکة بن عبد الله

پدر احمد

در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

گذشت در ترجمه احمد، آن که اسماعیل بن سمکة از اصحاب أبی عبد الله البرقی می‌باشد، و از جمله اشخاصی است که تأدّب نموده بر آن برقی.

[۱۰۳] نور: اسماعیل بن عبد الله البَجَلیّ القمی

در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

این اسماعیل همان اسماعیل بن سمکة می‌باشد، نقلاً از "تعلیقه". انتهی.

[۱۰۴] نور: اسماعیل بن محمد القمی

در "نقد الرجال" مذکور است که:

گفته می‌شود به او قنبرة، از برای او کتب چندی می‌باشد، بعضی از آن کتب "کتاب معرفت" است، نقلاً از "فهرست" شیخ... الی آخر.

و در "رجال میرزا" مذکور است که:

اسماعیل بن محمد از اهل قم است، گفته می‌شود به او قنبره، از برای او کتبی است، بعضی از آن کتب "کتاب معرفة" است، نقلاً از فهرست... الی آخر.

و در "رجال أبوعلی" قَنْبره (بفتح قاف و آخرش هاء می‌باشد).

[۱۰۵] نور: اسماعیل بن علی القمی

در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة علیهم‌السلام) مذکور است در حقّ او: اسماعیل بن علی القمّی البصری از برای او کتب چندی است که ذکر نمودیم او را در "فهرست". انتهی.

و در "مجالس المؤمنین" مذکور است که:

اسماعیل بن علی القمی البصری، از جمله فضلای امامیه می‌باشد که در بصره بود. در کتب ابن داود و نجاشی مذکور است که او ثقه بود، و او را مصنّفات بسیار است از آن جمله کتابی است در بیان آنچه عامه مخالفان بر آن اتفاق نموده‌اند از اصول فرائض که مخالف مذهب امامیه است. انتهی.

پس معلوم می‌شود که این اسماعیل بن علی اصلش قمّی می‌باشد.

[۱۰۶] نور: اسماعیل بن محمد بن بابویه

در "تذکره" است که:

ذکر نموده او را منتجب الدین، ذکر نموده در حقّ او آنچه را که ذکر نموده در حقّ برادرش اسحاق بعینه، و پیش گذشت.

در "روضات الجنّات" مذکور است که:

ابو ابراهیم، اسماعیل بن محمد بن حسن بن محمد بـن حسـین بـن بـابویه قمّی، از تلامذه شیخ طوسی می‌باشد.

[۱۰۷] نور: امیر بن شرفشاه الحسینی

در "تذکرة" مذکور است که او ثقة می‌باشد، و او قاضی قم بوده، فرموده او [را] منتجب الدین.

* * *

باب الباء

[۱۰۸] نور: بابا بن محمد العلوی الحسینی الآبی

صالحٌ دیّن، گفته او را منتجب الدین، همچنانی که در "تذکره" مذکور است. انتهی.

[۱۰۹] نور: بائس مولی حمزة الیسع الاشعری

در "نقد الرجال" مذکور است که:

او ثقة می‌باشد، و از اصحاب حضرت امام رضاعليه السلام می‌باشد، نقلاً از "رجال شیخ". انتهی.

و در "رجال میرزا" همین طریقست، لکن نقلاً از "خلاصه" علّامه، و "رجال ابن أبی داود".

[۱۱۰] نور: بابویه بن سعد بن محمد بن الحسن بن بابویه

در "رجال أبوعلی" مذکور است:

«فقیه صالح می‌باشد، قرائت حدیث نموده در نزد شیخ ماجد شمس الاسلام الحسن بن الحسین بن بابویه، و از برای او کتابیست نیکو در اصول و فروع، نامیده او را «صراط مستقیم»، قرائت بر او نموده منتجب الدین علیّ بن

عبيد الله، و او از شهيد در "شرح درايه" در بحث از روايت نمودن پسرها از پدرها، و روايت نمودن پسر از پنج پدر مصداقش در اين مقام است، به جهت روايت نمودن شيخ جليل بابويه بن سعد بن محمد بن الحسن بن الحسين بن عليّ ابن الحسين بن بابويه، روايت نمودن بابويه از پدرش كه سعد باشد، و ايضاً روايت نمودن همان بابويه از پدرش كه محمد باشد، و أيضاً روايت نمودن همان بابويه از پدرش كه حسن باشد، أيضاً روايت نمودن همان بابويه از پدرش كه حسين باشد، و آن حسين برادر شيخ صدوق أبى جعفر محمّد مى‌باشد، و أيضاً روايت نمودن همان بابويه از پدرش كه على بن بابويه باشد» انتهى.

و در "تذكره" مذكور است:

الشيخ بابويه بن سعد بن محمد بن الحسن بن بابويه، فقيه و صالح مى‌باشد، [و] مقرئ، قرائت نمود بر شيخنا الجدّ حسن بن الحسين بن بابويه، از براى او كتابيست نيكو در اصول و فروع، ناميده او را "صراط مستقيم"، و قرائت نمودم بر او. فرموده اين مطلب [را] منتجب الدين كه عليّ بن عبيدالله باشد» انتهى.

[۱۱۱] نور: بكّار القمى

در جلد دوازدهم "بحار" در معجزات موسى بن جعفر عليه السلام:

روى عن المعلّى بن محمد، عن بعض اصحابنا عن بكّار القمى، قال: ...

[۱۱۲] نور: بكر بن محمد اشعرى

در "مجالس المؤمنين" مذكور است كه:

ايضاً روايت نموده از بكر بن محمد اشعرى... الى آخر مطالبى كه در ترجمه على بن يقطين در آن كتاب مذكور است.

و ايضاً در "رجال ميرزا" در ترجمه على بن يقطين.

[۱۱۳] نور: بكر بن اليسع الاشعرى

در "رجال شيخ" مذكور است كه:

او از اصحاب حضرت امام رضاعليه السلام می‌باشد، و ثقة می‌باشد» انتهی.

[۱۱۴] نور: بنان بن محمد بن عیسی

در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

اسم او عبدالله می‌باشد، لقب او بنان می‌باشد، برادر احمد بن محمد بن عیسی می‌باشد، که ذکر شد... الی آخر.

و در "تعلیقه" مذکور است که:

روایت می‌کند ازاو محمد بن‌احمد بن‌یحیی، و روایت او را استثناء نکردند، و این مطلب اشعار می‌کند بر اعتماد بر او، بلکه دور نیست حکم به وثاقت او.

أیضاً گذشت اشاره به سوی او در فائدة سیمی، و زود است بیاید در ترجمه محمد بن سنان به این طریق مذکور است.

به خط أبی عبدالله الشاذان، که او گفته: شنیدم قاضی که می‌گفت عبدالله بن محمد بن عیسی ـ که لقب او بنان می‌باشد ـ که این بنان مذکور گفت: بودم من با صفوان بن یحیی در کوفه، در یک منزلی که وارد شد بر ما محمد بن سنان.

پس گفت صفوان بن یحیی: که این ابن سنان چندین دفعه خواسته که طیران نماید، و ما قصص[1] از برای او کردیم تا آن که با ما ثابت ماند.

و این مطلب دلالت دارد بر اضطرابی که در محمد بن سنان بوده، و زایل شده... الی آخر.

پس معلوم می‌شود که مراد صفوان از طیران، بیرون رفتن او از جاده مستقیمه شریعت [است]، خواسته بیرون رود و صفوان نگذاشته.

و صاحب "تعلیقه" که فرمود: زود است بیاید در ترجمه محمد بن سنان، آن که نجاشی روایت می‌کند از بنان حدیثی را، که مراد همین حدیث مذکور باشد،

---

۱ . در متن عربی این گونه است: «کان من الطیّاره فقصصناه» یعنی از شدت غلوّ به پرواز در آمده بود، از این رو ما بالهای او را کوتاه کردیم، و این بدین معنی است که او را از غلو کردن بازداشتیم.

و ظاهر کلام بنان که فرموده: «دلالت می‌کند این کلامِ صفوان بر اضطراب محمد بن سنان و زوال اضطرابش»، اعتماد بنان است که عبدالله بن محمد بن عیسی باشد بر آن محمد بن سنان، فتأمل.

و از این ترجمه ظاهر می‌شود وصف بنان به أسدی.

مؤلف گوید: از این عبارت ظاهر می‌شود: پیدا شد به خط أبی عبدالله الشاذان: بدرستی که شنیدم عاصم را که می‌گفت عبدالله بن محمد بن عیسی الاسدی؛ که لقب او بنان می‌باشد»، صاحب "تعلیقه" فرموده: «جدّ من رحمه الله که او کثیر الروایت می‌باشد از مشایخ اجازة. انتهی.

و گذشت حکم در فائدة.

و از جمله چیزهایی که قوت می‌دهد جلالت قدرش، بلکه وثاقت او را أیضاً، ملاحظه نمودن سلوک برادرش احمد بالنسبة به سوی برقی» فتأمل. انتهی.

شاید مراد صاحب "تعلیقه" آن باشد که اگر بنان ضعیف در روایت بود، همان نوعی که احمد با آن ضعفاء سلوک کرد با بنان هم سلوک می‌کرد، پس معلوم می‌شود که او ضعیف نیست.

در "رجال أبوعلی" مذکور است، نقلاً از "کتاب مشترکات" که: ابن محمد بن عیسی روایت می‌کند از او محمّد بن علی بن محبوب.

در "ایضاح": بنان بضم الباء، و بعدش نون، و پیش از الف و بعدش.

[۱۱۵] نور: بندار بن عاصم القمّی

و این بندار پدر محمد بن بندار بن عاصم قمّی است که ذکرش خواهد آمد.

[۱۱۶] نور: بندار بن ملکدار قمّی

در "ریاض العلماء" مذکور است:

عن أبی الغنائم محمد بن علی بن میمون البُرسی، قرأتُ بخط والدی، سمعتُ من شهاب الدین بندار الملکدار القمّی...

[۱۱۷] نور: بندار بن محمد بن عبدالله

در "رجال میرزا" مذکور است که او امامیست و متقدم.

و علّامه علاوه بر این فرموده: که بُندار بضم باءِ و اسکان النون، و بعد از نون دال غیر معجمه و راءِ در آخرش.

و علاوه بر این نجاشی فرموده: از برای او کتب چندی می‌باشد، بعضی از آن کُتب: "کتاب طهارت"، "کتاب الصلاة"، "کتاب الصوم"، "کتاب الحج"، "کتاب الزکاة". ذکر نموده این را أبو[1] الفرج محمّد بن اسحاق أبی یعقوب ندیم در "کتاب فهرست".

و ذکر نموده أیضاً: از برای او کتابیست در "امامت"، و "کتاب فی المتعه" و کتابی در عُمره.

و زیاد نموده شیخ در "فهرست" خود از برای او کتبی، بعضی از آنها: "کتاب طهارت"، و "کتاب الصلاة"، "کتاب الصیام"، "کتاب الزکاة" و غیر آنها.

بر نسق اصول از برای او کتابیست در امامت از جهت خیر، و "کتاب المتعه"، و "کتاب العمرة". ذکر نموده این را أبو الفرج محمّد بن اسحاق، أبی یعقوب الندیم در کتاب خود در "فهرست".

و در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة علیهم السلام) شیخ ذکر فرموده:

بندار بن محمّد، امامیست، از برای او کتابیست که ذکر نمودیم آنها در "فهرست".

* * *

---

۱. در «اصل»: ابن.

باب الجيم

[۱۱۸] نور: جبرئیل بن اسماعیل بن أبی طالب قمّی

در "روضات الجنّات" در ترجمه پسرش شاذان بن جبرئیل ذکری از او شده، فراجع.

[۱۱۹] نور: جعفر بن احمد قمی

در "کلمه طیّبه" مذکور است که او معاصر شیخ صدوق بوده.

و در "کتاب اثنی عشریه" مذکور است که:

الشیخ أبو محمد بن جعفر بن احمد بن علی القمّی، نزیل الریّ، صاحب "کتاب زهد النبیّ صلی الله علیه و آله"، و ایضاً صاحب "کتاب الغایات".

[۱۲۰] نور: جعفر بن حَسَکه

در جلد اجازات "بحار" مذکور است: مکّنی به «أبی الحسن»، شاید اتحاد با متن و احتمال دارد تعدد[1].

---

۱. یعنی احتمال دارد او با جعفر بن الحسین بن حسکه متحد بوده باشد و احتمال دارد شخصی جز او باشد.

[۱۲۱] نور: جعفر بن احمد بن متیل

به میم مفتوحه، و التّاء المثناة فوقها المشددة، و الیاء المثناة تحت.

و در "رجال ابن داود": بضم المیم، همچنانی که در ترجمه حسن بن متیل در "رجال میرزا" چنین ذکر شده.

و در "تعلیقه" مذکور است که:

«زود است که اشاره کنیم به سوی حُسن نیکوئی حال او در ترجمه حسن بن متیل» انتهی. و او قمی می‌باشد.

مؤلف گوید: آنچه را که صاحب "تعلیقه" در ترجمه حسن بن متیل در بابت او اشاره می‌کند اینست که می‌فرماید:

«صدوق﷫ روایت می‌کند از علیّ بن محمد بن متیل، و او روایت می‌کند از جعفر بن احمد بن متیل، و بساست که ظاهر می‌شود از این روایت کردن نیکوئی حال عمو» انتهی.

مؤلف گوید: که غرض او از این اشاره در اینجا این باشد که علی بن محمد ابن متیل که صدوق از او روایت می‌کند آن علیّ بن محمد [است که] روایت از جعفر مذکور می‌کند.

[۱۲۲] نور: جعفر بن الحسن علی بن شهریار

در "رجال میرزا" مذکور است:

(بالشین المعجمه، و الراء بعد الهاء و بعد الالف، و الیاء المنقطّة بعدها تحتها نقطتین قبل الألف)، أبو محمد المؤمن القمی، شیخی است از اصحاب ما قمیّین، ثقة می‌باشد، از قم به کوفه رفت، و در کوفه وفات نمود؛ در سال سیصد و چهل، همچنانی که علّامه در خلاصه فرموده.

و در "کتاب نجاشی" و "رجال ابن أبی داود" ابن الحسینُ (مصغّراً) دارد، همچنانی که خواهد آمد.

[۱۲۳] **نور: جعفر بن الحسین بن حَکَمْ**

در "رجال أبو علی" مذکور است که:

أبوالحسین القمّی ـ که کنیه همین جعفر است ـ روایت می‌کند از أبی جعفر بابویه ـ که صدوق باشد ـ و شیخ طوسی روایت از این جعفر می‌کند... الی آخر.

و در "رجال میرزا" همین طریق مذکور است.

و در "تعلیقه" مذکور است: زود است که بیاید در ترجمه محمد بن علی بن الحسین ـ که صدوق است ـ بر وجهی که اشاره شود به سوی نیکوئی او، و بودن صدوق از مشایخ او، و همچنین در ترجمه محمد بن قیس البَجَلی.

مؤلف گوید: در ترجمه صدوق دارد، بعد از شمردن کتابهای صدوق رحمه الله که: خبر داد مرا به جمیع کتب صدوق و روایاتش جماعتی از اصحاب ما، من جمله از آن اصحاب همین جعفر را ذکر می‌کند. و در ترجمه محمّد بن قیس بجلیّ دارد که: از برای او "کتاب فضائل امیر المؤمنین" می‌باشد، خبر داد ما را جماعتی، و بعضی از آن جماعت را، همین جعفر بن الحسین بن حکم را می‌شمارد.

و ایضاً در جلد اجازات "بحار" مذکور است.

[۱۲۴] **نور: جعفر بن حسین بن علیّ بن شهریار**

أبو محمّد المؤمن القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

او شیخی است از اصحاب ما قمیّین، ثقة می‌باشد، و از قم به سوی کوفه نقل نمود، همچنانی که نجاشی و علّامه در کتاب ذکر فرموده‌اند، و در کوفه، وفات نمود در سال سیصد و چهل.

و علّامه در "خلاصه" دارد بدل وفات اقامه کرد به کوفه، و تصنیف نموده کتابی در "مزار" و "فضل کوفه" و "مساجد کوفه" و از برای او "کتاب نوادر" است. خبر دادند ما را به آن کتاب چند نفر از اصحاب ما رحمة الله علیهم از برای الحسین بن تمّام، که خبر داد به آن کتاب، و وفات نمود جعفر به کوفه در سال

سیصد و چهل، این در کتاب نجاشی است.
و در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمةعليهم‌السلام) مذکور است که:
«ابن بابویه از این جعفر روایت می‌کند» انتهی.
در "نقد الرجال" است که:
ظاهر آنست که این جعفر بن حسین بن علی، با آن جعفر بن حسن بن علی یکی باشند، در بعضی از کتب جعفر بن حسین دارد، و در بعضی جعفر بن حسن.
و در "تعلیقه" چنین مذکور است: جعفر بن الحسن بن علیّ می‌آید ذکرش در ترجمه محمد بن الحسن بن الولید، بر وجهی که اشعار دارد به جلالت شأن او، و آن که او این حسن می‌باشد؛ همچنانی که در "خلاصه" مذکور است.
لکن در کتب حدیث ابن الحسین دارد، و در "وجیزه" همین طریق مذکور است، و روایت می‌کند از او صدوق مترضیاً را در حالی که ذکر کننده است آن صدوق آن جعفر را به ابن الحسین. و می‌آید از "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمةعليهم‌السلام) در ترجمه محمّد بن الحسن بن احمد، آنکه او را ملاقات نکرده است تلعکبری، لکن وارد شد براو بردست رفیقش جعفربن‌الحسن المؤمن. انتهی.
مؤلف گوید: که در ترجمه محمدبن الحسن، احمد بن الولید در "رجال میرزا" روایت می‌کند از این محمد بن الحسن تلعکبری، لکن تلعکبری ملاقات نکرده است آن محمد را، لکن وارد شده روایات آن محمد بر تلعکبری بر دست صاحبش جعفر بن الحسن المؤمن، به جمیع روایات آن محمد به طریق اجازه... الی آخر.

[۱۲۵] نور: جعفر بن سلیمان القمی

در "نقد الرجال" مذکور است که:
«أبو محمد کنیه او می‌باشد، و ثقة می‌باشد، و از اصحاب ما قمیّین می‌باشد، و از برای او "کتاب ثواب الاعمال" می‌باشد، روایت می‌کند از او محمد بن الحسن بن الولید، و نجاشی چنین فرموده... الی آخر».

در "رجال میرزا" مذکور است:

«جعفر بن سلیمان القمی، أبومحمد، ثقة می‌باشد، از اصحاب ما می‌باشد، و زیاد نموده نجاشی قمیّین را - یعنی نجاشی فرموده از أصحاب ما قمیّین می‌باشد او - از برای او "کتاب ثواب الاعمال" است، خبر داده ما را علی بن احمد بن أبی‌جید که او فرموده: حدیث کرد ما را محمد بن الحسن بن الولید از آن کتاب.

و در باب شمارهٔ اصحاب حضرت کاظم علیه السلام دارد: ابن سلیمان.

پس در باب شماره اصحاب حضرت هادی علیه السلام دارد ابن سلیمان... الی آخر».

[۱۲۶] نور: جعفر بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن حنفیّه

در بعض از کتب أنساب معتبره آن است که:

«جعفر الثالث که محدّث بوده، و در قم بوده، و نسب او از این قرار نوشتند که: جعفر الثالث المحدّث، ابن عبدالله، بن جعفر، بن عبدالله، بن جعفر، بن محمد بن علی بن أبی طالب علیه السلام».

[۱۲۷] نور: جعفر بن عبدالله بن جعفر بن الحسین بن جامع القمی حمیری

در "رجال میرزا" مذکور است که: او از اصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد.

در "نقد الرجال" مذکور است، نقلاً از "رجال شیخ" که:

«او از اصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد، و فرموده نجاشی نزد ذکر برادرش محمد بن عبدالله آن که از برای او مکاتبتی هست با امام». انتهی.

[۱۲۸] نور: جعفر بن علی بن احمد القمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«ابن ابی داود فرموده که در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمه علیهم السلام) مذکور است که: جعفر بن علی بن احمد قمّی، معروف به ابن رازی، ثقه، و صاحب تصانیف است.

و میرزا بعد از نقل کلام ابن أبی داود مـی‌فرماید: کـه مـن نـیافتم او را در "رجال شیخ".

و در "معانی الأخبار": حدثنا أبو محمد جعفر بن علی بن احمد الفقیه القمّی الایلاقی، در باب سادس». انتهی.

و در "نقد الرجال" به همین طریقست.

در "تعلیقه" است که می‌فرماید:

«ظاهر آنست که او از مشایخ صدوق می‌باشد، و شیخ اجازه می‌باشد، بنابر آن چیزی که گفته می‌شود، پس در او اِشعاریست بـه وثـاقت او بـه جـهت آن چیزی که گفتیم ما او را در "فوائد". و بسیار جاها روایت مـی‌کند صـدوق از او مترضیاً، در حالتی که وصف کننده می‌باشد او را به فقیه، و این مطلب هم ایضاً اشعار می‌کند به وثاقت او؛ همچنانی که گذشت. و بساست که وصف می‌کند او را به ایلاقی بعد از وصف نمودنش به قمی» انتهی.

[۱۲۹] نور: جعفر بن محمد الاشعری

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او همان جعفر بن محمد بن عبدالله ایست که ذکرش خواهد شد، روایت می‌کند از ابن القدّاح کثیراً، یا آنکه او جعفر بن محمد بن عیسی اشعری بـرادر احمد بن محمد می‌باشد، پس تدبر کن».

در "تعلیقه" مذکور است:

«جعفربن محمدالاشعری، یاجعفر بن‌محمد بن‌عیسی؟ الراجح آن او لیست.

روایت می‌کند از او محمد بن احمد بن یحیی، و استثناء نشد روایـتش از رجالش. و در این مطلب دلیلست بر ارتضاء او و حسن حال او؛ بلکه مُشعر است بر وثاقت او، همچنانی که اشاره کردیم ما به سوی او در فائدة سیّم؛ مـضافا بـه سوی بودن او کثیر الروایة، و ایشان بسیار روایت از او نمودند، و گذشت حال آن دو نفر در "فائدة". انتهی».

[۱۳۰] نور: جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه[1]

در "نقد الرجال" مذکور است که کنیه او أبوالقاسم است، از ثقات اصحاب ما می‌باشد، و از اجلّاء اصحاب ما می‌باشد در حدیث و فقه. روایت می‌کند از

---

۱. در حاشیه «أصل» آمده‌است: در کتاب "نجم الثاقب" مذکور است در ضمن حکایات اشخاصی که حضرت حجّت‌ؑ را دیدند، می‌فرماید: که قطب راوندی در کتاب "خرائج" نقل می‌کند از أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه که همین جعفر بن محمد روایت نموده که گفت در سال سیصد و سی و هفت ـ که آن سالی است که قرامطه حجر الاسود را به جای خود بردند ـ من به بغداد رسیدم، و تمام همتم مصرف به این بود که خود را به مکه برسانم و واضع حجر را به مکان خود ببینم، چه در کتب معتبره دیده بودم که البته معصوم و امام وقت آن را بجای خود نصب می‌کند، چنانچه در زمان حجّاج امام زین العابدینؑ نصب نموده بود. اتفاقاً بیمار شدم، بیماری سختی چنانچه امید را از خود قطع کردم ودانستم که به‌آن مطلب نمی‌توانم‌رسید. ابن‌هشام نام‌شخصی رانایب خود کردم و عریضه نوشتم، مهر بر آن نهادم، در آن عریضه از مدت عمر خود پرسیده بودم و این که آیا از این مرض خوب میشوم، و مهلتی هست یا آن که از دنیا می‌روم؟ و به او گفتم که التماس آن است که جُهد کنی که هر که را ببینی که حجر الاسود را به جای خود گذاشت این رقعه را به او برسانی، و جد و جهد در این أمر بجا آوری. ابن هشام گفت: چون به مکه رسیدم دیدم که خدّام بیت الله الحرام عازم آنند که نصب حجر نمایند، مبلغی کلی به چند کس دادم قبول کردند که مرا در آن ساعت در آنجا جا دهند، و کسی را با من همراه کردند که از من خبر دار باشد و ازدحام خلق را از من دفع کند. دیدم که هر چند فوج فوج، و طبقه طبقه، و طایفه طایفه از هر قسمی که آمدند و خواستند که حجر را بر حال خود بگذارند، دیدم که حجر مضطرب می‌شود و می‌لرزد، وهر حیله که می‌کنند قرار نمی‌گیرد، تا آن که جوانی گندم گون و خوش روی آمده حَجَر را به تنهائی برداشت و بر جای خود گذاشت، و حَجَر قرار گرفت، و حَجَر را بر جای خود محکم ساخته، از میان خلق بیرون آمد. و من از جای خود حرکت کردم و از میان خلق بیرون آمدم، و چشم خود را بر او دوخته، سردر عقبش نهادم و از کثرت ازدحام وواهمه آن که مبادا از نظرم غایب مشود و سبب دور کردن مردم از خود و برداشتن چشم از او نزدیک بود که عقلم زایل شود، تا آن که اندکی از هجوم خلق کم شد، دیدم ایستاد و به من ملتفت شده، فرمودند: که رقعه را بده، چون رقعه را دادم بی آنکه نگاه کند گفت که در این مرض بر تو خوفی نیست، آن امر ناگریز که از آن چاره‌ای نیست در سال سیصد و شصت و هفت واقع خواهد شد. و مرا از دهشت و هیبت او زبان از کار رفته طاقت حرف زدن‌نداشتم، تااز نظرم غایب شد. وخبر به أبوالقاسم رسانیدم، وابو القاسم‌جعفر بن محمد بن قولویه تا همان سال زنده بود، و در آن سال وصیت نموده و کفن و قبر خود [آماده نمود] و رامنتظر بود تا بیمارشد، و یارانی که به عیادتش آمدند گفتند: امید شفای تو داریم و مرض تو آن قدرها نیست. گفت: نه چنین است، و عده‌ای که به من دادند رسیده و مرا بعد از این امیدی به حیات نیست. و در آن مرض به رحمت حق واصل شد. رحمة الله علیه، وانتهی. و این مطلب دلالت بر جلالت قدر او کند.

پدرش و برادرش از سعد.

و می‌فرماید: «نشنیدم از سعد مگر چهار حدیث را، و قرائت نموده شیخ ما أبو عبد الله ـ که مراد شیخ مفید باشد ـ فقه را بر او، و از او دارای فقه شد... الی آخر».

در "رجال میرزا" مذکور است: جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسی بن قولویه، کنیه او ابو القاسم است، و پدرش لقب او مسلمه می‌باشد، از خیار اصحاب سعد می‌باشد، و بوده است ابو القاسم از ثقات اصحاب ما و اجلّاء ایشان در حدیث و فقه، روایت می‌کند از پدرش و برادرش و از سعد، و گفته: که نشنیدم از سعد مگر چهار حدیث، و او استاد شیخ مفید﵀ است، و از او دارای علم و هر چیزی که وصف کرده می‌شوند مردم به آن چیز از نیکوئی، و ثقه بودن و فقیه بودن او فوق شی را می‌باشد، از برای او تصانیفی می‌باشد، ذکر نمودیم آنها را در "کتاب کبیر"، وفات نمود﵀ در سال سیصد و شصت و نه، همچنانی که در "خلاصه" علّامه مذکور است.

و در کتاب نجاشی است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«از برای او کتابهای نیکوئی می‌باشد: "کتاب مداوة الحسد"، "کتاب الصلاة"، "کتاب الجمعه و الجماعه"، "کتاب قیام اللیل"، "کتاب الرضاع"، "کتاب الصداق"، "کتاب الاضاحی"، "کتاب الصرف"، کتاب الوطی بملك الیمین"، "کتاب بیان حِلّ الحیوان من مُحرّمه"، "کتاب قمسة الزکاة"، "کتاب العدد"، "کتاب العدد فی شهر رمضان"، "کتاب الرد بر ابن داود در عدد شهر رمضان"، "کتاب الزیارات"، "کتاب الحج"، "کتاب یوم و لیلة"، "کتاب القضاء و آداب الاحکام"، "کتاب الشهادات"، "کتاب العقیقه"، "کتاب تاریخ الشهور و حوادث در آن ایام"، "کتاب النوادر"، "کتاب النساء"، و تمام نکرده است او را.

قرائت نمودم اکثر آن کتب بر شیخ ما أبی عبدالله، و بر حسین بن عبیدالله».

و در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة﷩) مذکور است که:

«جعفر بن محمد بن قولویه، کنیه او أبو القاسم است، و قمی می‌باشد،

صاحب مصنفاتی می‌باشد، ذکر نمودیم ما بعضی از آن کتب را در فهرست.

روایت می‌کند از او تلعکبری، و خبر داد ما را از این مطلب محمّد بن نعمان و حسین بن عبید الله و احمد بن عبدون و ابن غرور، وفات نمود او در سال سیصد و شصت و هشت».

و در "فهرست شیخ" مذکور است که:

«جعفر بن محمد بن قولویه القمی، کنیه او أبو القاسم، ثقة می‌باشد، از برای او تصانیفی می‌باشد بسیار بر عدد کتب فقه، بعضی از آن کتب: "مداوات الجسد"، "الحیاة الابد"، و "کتاب الجمعه و الجماعه"، و "کتاب الفطرة"، و "کتاب الصرف"، و "کتاب الوطی بملک الیمین"، "کتاب الرضاع"، و "کتاب الاضاحی".

و از برای او است کتاب "جامع الزیارات" که مشهور است به "کامل الزیارة"، و آن چیزی که روایت نموده در این از فضل از ائمه علیهم‌السلام و غیر اینها، و آنها بسیار می‌باشد، و از برای او است فهرست آن چیزی که روایت نموده او را از کتب و اصول.

خبر دادند ما را به روایات او و فهرست کتب او، جماعتی از اصحاب ما، بعضی از ایشان شیخ عبدالله محمد بن محمد بن نعمان و حسین بن عبیدالله و احمد بن عبدون، و غیر ایشان از جعفر بن محمد بن قولویه» انتهی.

و تفاوت تاریخین به یک سال مخفی نماناد، فتامل، انتهی کلام میرزا در "رجال خود".

در "تعلیقه" مذکور است که:

«جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه، زود است که ذکر شود در ترجمه برادرش علی بن محمد بن قولویه بر آن که پدر موسی مسرور می‌باشد، و پدر جعفر که محمد باشد لقب او حمله می‌باشد».

در "وجیزه" مذکور است:

«جعفر بن محمد بن قولویه مؤلف "کامل الزیاره" ثقة می‌باشد» انتهی.

مؤلف گوید: در "رجال أبو علی" نقلاً از "تعلیقه" همین طریق مذکور است،

لیکن در آنجا پدرش حمله نقل نموده، لیکن این نسخه "تعلیقه" در نزد این حقیر ممله داشت، شاید که از غلط کاتب باشد.

و بعد از نقل کلام "تعلیقه" می‌فرماید: می‌گویم من، شاید ممله محرّف مسلمه باشد، و گمان کرده صاحب "مجمع الرجال" آنکه او اشتباه به لقب صفار.

ودر "رجال‌شهرآشوب": روایت‌می‌کند اوازکلینی‌وازابن‌عقده،و در "ایضاح" علّامه: مسلمه (به فتح میم و اسکان السین)، و در "کتاب مشترکات" مذکور است:

«ابن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه الثقة، المکنّی بـ أبی القاسم، روایت می‌کند از او تلعکبری و محمد بن محمد بن نعمان و حسین بن عبیدالله و احمد بن غرور» انتهی.

مؤلف گوید: چنین مستفاد می‌شود که او از قم به بغداد رفته، و در آنجا بوده تا زمان وفاتش.

در "رجال میرزا" مذکور است در ترجمه شیخ مفید، که می‌فرماید:

«شیخ مفید در شب جمعه در ماه مبارک رمضان در سال چهار صد و سیزده وفات نمود، و چند سال در خانه خود مدفون بود، و بعد از آن نقلش کردند به سوی مقابر قریش؛ به نزدیک قبر مولانا و امامنا حضرت جوادعليه‌السلام، در پایین پای قبر آن حضرت، و در جانب قبر استاد خود و شیخ خودش الصدوق أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه» انتهی کلام میرزا.

پس معلوم شد که قبر جعفر بن محمد بن قولویه نزدیک قبر حضرت جوادعليه‌السلام واقع است.

امّا محمد بن قولویه ـ پدرش ـ در قم مدفون می‌باشد، همچنانی که در مقام خود در ترجمه محمّد بن قولویه ذکر خواهیم کرد إنْ شاءَ الله تعالی.

[۱۳۱] نور: جعفر بن محمد بن عبیدالله

در "رجال میرزا" مذکور است:

«از برای او کتابیست که روایت نمودیم او را به اسناد اوّل از احمد بنابی

عبدالله از پدرش، و او از جعفر بن محمد بن عبیدالله همچنانکه در "فهرست" شیخ مذکور است. و اسناد اول چند نفر از اصحاب ما از أبی مفضّل از ابن بطّة و او از احمد بن ابی عبدالله» انتهی.

در "تعلیقه" می‌فرماید:

«در او است آن چیزی که گذشت در جعفر بن محمد الاشعری" انتهی.

در آنجا ذکر فرمود که جعفر بن محمد الاشعری، یا جعفر بن محمد بن عبدالله می‌باشد، یا آن که او جعفر بن محمد بن عیسی می‌باشد.

[۱۳۲] نور: جعفر محمد بن عیسی القمّی

در "رجال میرزا" مذکور است: «که او برادر احمد بن محمد بن الاشعری می‌باشد، روایت می‌کند از علی بن یقطین، و از او و برادرش احمد روایت می‌کند در باب شهادت بر زنها» انتهی.

مؤلف گوید: که این جعفر برادر بنانست که اسمش عبدالله بن محمد عیسی می‌باشد، و برادر احمد بن محمد بن عیسی می‌باشد، که گذشت هر یک در مقام خود.

[۱۳۳] نور: جعفر بن محمد بن مسرور

در "تعلیقه" مذکور است که:

«بسیار جاها روایت می‌کند صدوق از او، در حالتی که مترضیاً می‌گوید در نزد ذکر اسمش، و زود است که اشاره کند مصنّف در ذکر طریق به سوی اسماعیل بن فضل و احتمال می‌رود بودن او جعفر بن محمد بن قولویه، به جهت آن که قولویه اسمش مسرور است، و او در طبقه کشّی تا زمان صدوق، فتامل».

و بر هر تقدیر ظاهر آنست که او از مشایخ است. انتهی.

[۱۳۴] نور: جهم بن الحكم القمّی البصری

در "رجال میرزا" مذکور است:

«از برای اوست کتابی، خبر داد ما را به آن کتاب، و چند نفر از اصحاب ما از أبی المفضّل از ابن بطه، و او از احمد بن ابی عبدالله از پدرش، همچنانی که در "فهرست" شیخ است». انتهی.

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«از برای او کتابیست که روایت می‌کند از آن کتاب محمّد بن خالد البرقی» انتهی.

***

باب الحاء

[۱۳۵] نور: حَسَکا بن بابویه

در "تذکره" مذکور است:

«فقیه و فاضل است، اسم او حسن بن حسین». انتهی.

در "رجال أبو علی" مذکور است: حسن بن حسین بن بابویه، جدّ شیخ منتجب الدین صاحب "فهرستِ" مشهور.

فرموده در "فهرستِ" مذکور:

«الشیخ الامام، شمس الاسلام، حسن بن حسین بن بابویه قمی، وارد شد به ری که مدعو به حسکا می‌باشد، فقیهٌ ثقهٌ وجهٌ، قرائت نمود بر شیخ ما موفق أبی جعفر جمیع تصانیف خود را، و در نجف قرائت نمود بر شیخین سلّار بن عبد العزیز و ابن البرّاج، و از برای او تصانیفی است در فقه، بعضی از آن کتب: "کتاب اعمال الصالحه" و "کتاب الانبیاء و ائمه"، خبر داد ما را از او والد. فرموده این مطلب را منتجب الدین علی بن عبیدالله بن حسن که ذکر شده» انتهی.

[۱۳۶] نور: حسن بن أبی قتاده اشعری

در "عین الغزال" مذکور است که: در باب (مَنْ لم یرو عن الائمه علیهم‌السلام) مذکور است حالش.

[۱۳۷] نور: حسن بن أبی عبدالله محمد بن خالد الطیالسی

در "رجال میرزا" در ترجمه برادرش عبدالله.

[۱۳۸] نور: حسن بن أبی قتاده علی بن محمد بن عبید بن حفص بن حمید

مولی آل سائب بن مالك الاشعری، که کشته شد حمید در روز مختار با مختار.

کنیه حسن أبا محمد می‌باشد، و بوده است شاعر و ادیب، و روایت می‌کند أبی قتاده از حضرت صادقعليه‌السلام و از حضرت کاظمعليه‌السلام. از برای او کتابیست، روایت می‌کند احمد بن أبی عبدالله، همچنان‌که نجاشی فرموده... الی آخر.

و قمی بودن او استظهار می‌شود از ترجمه پدرش علی بن محمد که کنیه او أبی قتاده می‌باشد.

[۱۳۹] نور: حسن بن أبان قمی

در "رجال میرزا" مذکور است نقلاً از "خلاصه" علّامه که:

«حسین بن سعید آمد به قم، و وارد شد بر حسن بن ابان، و نقل کرده شهید ثانی که‌این حسن بن‌ابان غیرمذکور درکتب رجالیست؛ با آن‌که وارد شدن حسین بن سعید بر او دلالت می‌کند بر آن‌که جلیل القدر و مشهور بوده است» انتهی.

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«حسن بن أبان غیر مذکور است در کتاب رجال، مگر آن‌که شیخ در "فهرست" ذکر نموده در ترجمه حسین بن سعید، این‌که او وارد شد بر حسن بن ابان، و بساست که این مطلب دلالت می‌کند بر عظم شأنش» انتهی.

[۱۴۰] نور: حسن بن أبی عبد الله

در "تعلیقه" مذکور است که: زود است ذکر شود به عنوان حسن بن خالد، پس ملاحظه کن.

[۱۴۱] نور: السيد أبی علی حسن بن السيد عماد الدين احمد بن ابی علی الحسينی القمی

در "تذکره" مذکور است که: او فاضل و صالح می‌باشد، فرموده او را منتجب الدين.

[۱۴۲] نور: حسن بن احمد بن ادريس

در "تعليقه" مذکور است:

«روايت می‌کند از او صدوق، در حالتی که در وقت ذکرش مترضياً، همچنين مکرراً در دو نسخه از نسخ امالی، و احتمال می‌رود بودن او غير از حسين و برادرش» انتهی.

در "رجال أبو علی" به همين طريق نقل از "تعليقه" می‌کند.

[۱۴۳] نور: حسين بن احمد بن زيدويه القمی

ثقة، از اصحاب ما قميّين می‌باشد از برای او "کتاب مزار" می‌باشد، همچنانی که در "نقد الرجال" نقل از نجاشی است.

أيضاً می‌فرمايد که: ابن ابی داود ذکر نموده او را در حالتی که روايت کننده از نجاشی است؛ يک دفعه به عنوان حسن، و يک دفعه به عنوان حسين، و ظاهر ذکرش به عنوان حسين اشتباه باشد، به جهت آن که نجاشی ذکر نکرده مگر حسن را، همچنانی که نقل نموديم او را.

نقل نموده او را علّامه در "خلاصه"، و در "تعليقه" مذکور است که: حسن بن احمدبن زيدويه. در "وجيزه" ايضاً حسن.

و در "رجال مير مصطفی" و "رجال ابن داود" نقلاً از نجاشی يک دفعه به عنوان حسين، و ظاهر به عنوان حسين اشتباه باشد، به جهت آن که نجاشی ذکر نکرده مگر حسن. انتهی.

در "رجال أبو علی" مذکور است: «حسن بن احمد بن زيدويه (به راءِ غير

معجمه مکسوره، و مثناة من تحت الساکنه، و الذال المعجمه، و الواو الساکنه التحتانیه المفتوحه) القمّی، او ثقة می‌باشد، از اصحاب ما قمیّین است، و از برای او "کتاب مزار" است، نقلاً از "خلاصه" علّامه».

[۱۴۴] نور: حسن بن احمد بن مالک

در "نقد الرجال" مذکور است که: او از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد، نقلاً از "رجال" شیخ. انتهی.

در "تعلیقه" مذکور است:

«حسن بن احمدالمالکی، گفته شده آن‌که او حسن بن مالک اشعری قمی است، و او ثقه می‌باشد، و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد نسبت دادند او را به سوی جدّش مالک الاحوص، و زود است که ذکر [شود] در حسین بن احمد المالکی» انتهی.

در "رجال میرزا" می فرماید: این حسن داخل در اصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد.

[۱۴۵] نور: حسن بن ابراهیم تاتانه

در "تعلیقه" مذکور است که:

«صدوق او را ذکر می‌کند، و در وقت ذکرش رضی الله عنه می‌گوید، و بسیار روایت از او می‌کند. و نسخه‌ای که نزد من می‌باشد: تاتانه (بالمثناتین من فوق قبل تاء نون) است، و قول قبل گفته شده: بابانه (بالموحدتین من تحت) کذلك، و قیل بابابه (بالموحدتین من تحت و قبل الهاء)، و ایضاً مثناة من تحت من بابا، و در بعض نسخ باتانه (بالنون ثم المثناة من فوق قبل الهاء و نون)، ایضاً فرموده جدّ من در "امالی" آن چیزی که در نزد من صحیح است، و صحیح دانسته‌اند آن را جماعتی از فضلا آن که او از اولاد ابن بابویه... و ممکن بوده است باشد از ناتوان ای الضعیف...»

انتهی کلام صاحب "تعلیقه".

و در "اعلام الوری" که روایت از او نقل می‌کند می‌فرماید: حسن بن ابراهیم تاتانه قمّی.

[۱۴۶] نور: حسن بن جمهور القمّی

در "بحار" در فصل در بیان...

[۱۴۷] نور: حسن بن احمد بن ولید قمی

[۱۴۸] نور: حسن بن احمد بن ابراهیم

در "رجال أبو علی"، فلاحظ.

[۱۴۹] نور: حسن بن أبی طالب الیوسفی الآبی

در "روضات الجنّات" مذکور است که:

«جماعتی منسوب به سوی آبه می‌باشند، من جمله حسن بن أبی طالب الیوسفی الآبی، صاحب کتاب "کشف الرموز" می‌باشد ذکرش گذشت در ذیل ترجمه محقق حلّی».

[۱۵۰] نور: حسن بن ابراهیم بن احمد بن هاشم المؤدّب

در "تعلیقه" اسم برده می‌گوید: شاید او پسر برادر محمد بن احمد بن هشام قمی باشد. فلاحظ.

[۱۵۱] نور: حسن بن حَسُوله

در جلد سیزدهم "بحار":

«الشیخ شاذان بن جبرئیل، عن الشیخ الفقیه أبی محمد الحسن بن حَسُولة بن

صالحان القمّی، الخطیب بالجامع العتیق (شاید مسجد جمعه مراد باشد)...».

[۱۵۲] نور: حسن بن بنان

در جلد سیزدهم "بحار" در ذکر مناقب حضرت جواد علیه السلام:

«ابن قولویه عن الحسن بن بنان عن محمد بن عیسی عن ابیه... الی آخر».

و ظاهر این حسن فرزند عبدالله بن محمد بن عیسی مذکور است که سابق گذشت در بنان که عبدالله ملّقب بود به بنان، پس بنابر این مطلب این حسن روایت می‌کند از جدّ خود که محمد بن عیسی قمّی باشد، فلاحظ.

[۱۵۳] نور: حسن بن بطّه

در "رجال میرزا" در ترجمه حسین بن عمر بن سلمان: أخبرنا حسن بن حمزه، قال: حدّثنی حسن بن بطّه. قمّی بودن او باید تفحص شود.

[۱۵۴] نور: حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه

در "فهرستِ" علی بن عُبیدالله مذکور است، بعد از ذکر حسن بن حسین بن بابویه که مدعو به حسکا می‌باشد، می‌فرماید:

«الشیخ أبو عبدالله بن حسین بن علی بن الحسین بن بابویه و پسرش الشیخ ثقه الدین حسن، و پسرش حسین، فقهاء و صُلحا می‌باشند».

[۱۵۵] نور: حسن بن حسین بن بابویه

ذکر شد به عنوان حَسَکا در اوّل باب.

[۱۵۶] نور: حسن بن خالد بن محمد بن علی البرقی

در "رجال أبو علیِ" مذکور است: «که کنیه او أبو علی می‌باشد، برادر محمّد ابن خالد می‌باشد، ثقة می‌باشد، نقلاً از "خلاصه".

و "نجاشی" علاوه بر این فرموده: از برای او "کتاب نوادر" می‌باشد، و در باب (مَنْ لم یرو عن الائمه علیهم السلام) مذکور است که ابن خالد البرقی، برادر محمّد بن خالد أبو علی.

و علاوه بر این شیخ در "فهرست" فرموده:

«از برای او کتبیست، که خبر داده ما را به آن کتب چند نفر از اصحاب ما از أبی المفضّل، و او از ابن بطّه و او از احمد بن أبی عبدالله، و او از عمّ خودش، و او از حسن بن خالد».

می‌گویم من: در "رجال محمّد بن شهر آشوب" است: حسن بن خالد برادر محمّد بن خالد، ازکتب او "کتاب تفسیر العسکری علیه السلام" از املاء امام است، صد و بیست مجلّد می‌باشد.

و در "کتاب مشترکات" است: «ابن خالد الثّقه، احمد ابن أبی عبدالله از عمّ خودش حسن بن خالد روایت می‌کند» انتهی.

ودر "رجال میرمصطفی" و "رجال میرزا" قریب به این مضامین مذکور است.

و در "تعلیقه" مذکور است که: در بعضی از نسخ حسین بن خالد است، و در "وجیزه" ذکر نشده مگر حسن بن خالد. انتهی.

[۱۵۷] نور: حسن بن خرزاد

و در "رجال میرزا" مذکور است:

«خرزاد (بالخاء المعجمه المضمومه، و الرّاء المشدّده، و الزاء و الذال المعجمه بعد الالف) قمی می‌باشد. و گفته شده که در آخر عمرش صاحب غلو شد، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و درکتاب نجاشی مذکور است:

«حسن بن خرزاد، قمی می‌باشد، کثیرالحدیث است، ازبرای‌او "کتاب اسمهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله" است، و "کتاب متعه". گفته شده که در آخر عمرش غالی شد، و خبر داد ما را محمد بن محمد، که او گفت: خبر داد ما را جعفر بن محمد،

که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن الوارث سمرقندی، که او گفت: خبر داد ما را علی [بن] حسن‌بن‌علی‌القمّی، که‌خبر داد ما را حسن بن خرزاذ به کتاب خودش».

و در "رجال ابن أبی داود" مذکور است:

«حسن بن خرزاذ، قمّی می‌باشد و در باب (من لم یرو عن الائمه علیهم السلام) در "رجال شیخ" مذکور است: ابن خرزاذ از اهل کّش می‌باشد» انتهی.

و در "رجال شیخ" مذکور است که: او از اصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد. انتهی.

در "رجال ابو علی" نقلاً از "وجیزه": در حقّ [او] مدح و ذم [است] فتأمل، ... الی آخر.

و در "نقد الرجال" مذکور است که:

«او قمی است، کثیر الحدیث، از برای او است "کتاب اسماء الرسول صلی الله علیه و آله" گفته شده در آخر عمرش غالی شده، روایت می‌کند از او أبوعلی حسن بن علیّ القمی، همچنانی که نجاشی فرموده» انتهی.

در "تعلیقه" مذکور است:

«حسن بن خرزاذ، گذشت در ترجمه احمد بن محمدبن عیسی چیزی که ظاهر می‌شود قدح، لکن محمد بن احمد بن یحیی روایت از او می‌کند، و استثناء نکرده او را از رجالش، پس در او شهادت بر اعتماد بر او می‌باشد؛ بلکه بر وثاقت او، به جهت آن چیزی که ذکر [شد] در فائده سیّم، و در حکایت غلّو او چیزیست که اشاره کردیم به سوی او در فائده دوم، و حکایت غلوش در آخر عمرش گذشت اشاره به او در فائده اول، و ظاهر آنست که عدم روایت احمد از او به جهت حکایت غلّوش می‌باشد، و فیه ما فیه، فتأمّل». انتهی.

[۱۵۸] نور: حسن بن زِبْرِقان

در "ایضاح" مذکور است:

«زبرقان (بالزاء المکسورة، و الباء المنقّط تحتها نقطة الساکنه و راء

المکسورة، و القاف و النون أخیراً)، أبو الخزرج قمّی، همچنانی که در "رجال میرزا" نقلاً از نجاشی از برای او کتابیست، خبر داد ما را احمد بن احمد بن علی بن نوح، گفت: خبر داد ما را حسن بن حمزه، گفت: خبر داد ما را محمّد بن جعفر بن بطه، گفت: خبر داد ما را احمد بن محمد بن خالد از آن کتاب».

و در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمه علیهم السلام) مذکور است:

حسین بن زبرقان روایت می‌کند از او برقی... الی آخر.

و در "نقد الرجال" قریب به این مضامین می‌باشد.

[۱۵۹] نور: حسن بن حسین قمّی

در "رجال کشی" مذکور است:

«روی حسن بن حسین القمّی، عن علی بن الحسین القرنی، عن سعد بن طریف، عن اصبغ بن نُباته، قال: کنا مع علیّ... الی آخر حدیث».

و ایضاً: در "رجال میرزا" در ترجمه اویس قرنی.

[۱۶۰] نور: حسن بن حمّاد قمّی

فی "الوسائل" نقلاً از "تهذیب" در باب (غَرَر و مجازفه).

و ایضاً در "اکمال الدین" عن الحسن بن حمّاد عن أبی الجارود.

[۱۶۱] ظلمتکده: حسن بن علی بن أبی عثمان

لقب او سجادّه، و کنیه او أبو محمد.

و در "رجال میرزا" مذکور است که:

«از اصحاب حضرت أبی جعفر علیه السلام است، و صاحب غلوّ می‌باشد، و ضعیف است، در عداد قمیّین می‌باشد. کشّی گفته: بر سجاده لعنة الله و لعنة اللاعنین و الملائکة و الناس أجمعین، و بوده از طائفه علیائیه الذین یقعون فی رسول الله صلی الله علیه و آله، نیست از برای ایشان در اسلام نصیبی، همچنان که علّامه در

"خلاصه" فرموده.

و در "کتاب کشّی" است:

«حسن بن علی بن أبی عثمان سجاده لعنه الله، گفته نصر بن صباح، گفت از برای من سجاده (که حسن بن علی بن أبی عثمان باشد) در روزی، چه می‌گوئی در حقّ محمد بن أبی زینب و محمد بن عبدالله ﷺ کدام یک از آنها افضلند؟!

گفتم به او: که تو بگو.

او گفت: بلکه محمد بن أبی زینب اموی افضل است!! به جهت آن که خداوند در قرآنش عتاب نموده محمد بن عبدالله را اما عتاب نکرده محمد بن أبی زینب را، پس فرموده از برای محمد بن عبدالله: ﴿لَولا أنْ ثَبَّتناك لَقَدْ كِدْتَ تَرَكَنُ اليهم شَيْئاً قَلِيلاً﴾، ﴿ولِئِنْ أشْرَكْتَ لَيَحْبطَنَّ عَمَلُك...﴾ الآیة، و عتاب نکرده محمد بن أبی زینب اموی را!!

و فرموده أبو عمرو: بر سجاده لعنت خدا می‌باشد و لعنت لاعنین و ملائکه والناس اجمعین، بوده است او از علیائیه، نیست از برای ایشان نصیب از اسلام».

و در کتاب نجاشی: که او کوفی می‌باشد... الی آخر.

مؤلف گوید: پس از کتاب نجاشی معلوم می‌شود که آن ملعون کوفی می‌باشد نه قمّی.

[۱۶۲] نور: حسن بن سابور

در "رجال أبوعلی" مذکور است:

«أبو عبدالله الصّفار که گمان کردند قمیّون آن که او صاحب غلّو می‌باشد، و دیدم از برای او کتابیست در صلاة، سدیدٌ، و الله العالم، نقلاً از غضائری».

قمی بودن او باید ملاحظه شود.

[۱۶۳]نور: حسن بن عبد الصمد بن محمد بن عبدالله الاشعری

شیخ است، و ثقة می‌باشد، از اصحاب ما می‌باشد، همچنانی که در "رجال

میرزا" نقلاً از "خلاصه" علامه و "رجال ابن داود" انتهی.

در "تعلیقه" مذکور است:

«حسن بن عبد الصمد بن محمدبن عبید الله اشعری، شیخٌ ثقةٌ، از اصحاب ما قمییّن می‌باشد، روایت می‌کند پدرش از حنّان و او از صادق علیه السلام، از برای او کتاب نوادریست، همچنانی که در کتاب نجاشی است» انتهی.

[۱۶۴]نور: حسن بن عبدالعزیز بن الحسین القمی

در "تذکره" مذکور است که:

«او فقیه صالح می‌باشد، فرموده او را منتجب الدین» انتهی.

[۱۶۵]نور: حسن بن عبیدالله القمیّ

در "رجال" مذکور است که:

«او نسبت داده می‌شود به غلوّ، همچنانی که علامه در "خلاصه" فرموده، و در تعداد اصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد» و خواهد آمد إن شاءَ الله.

[۱۶۶]نور: حسن بن علی أبو محمد الحَجّال

در "رجال میر مصطفی" مذکور است که:

«او از اصحاب ما قمییّن می‌باشد، و شریک بود[با] محمد بن حسن بن ولید در تجارت، از برای او کتابیست، و نامیده می‌شود الحجّال به جهت آن که او همیشه معامله می‌کرد حجّال کوفی را، که او بیع و شراءِ می‌کرد حَجَل را که بعضی از انواع خلخال باشد، پس نامیده شد اوبه اسم شریکش. روایت می‌کند از او جعفر بن محمد، و معادله می‌کرد این حسن با آن شریکش به این طریق که او یک بار شتر سوار می‌شد، و شریکش یک طرف دیگر با شتر سوار می‌شد» انتهی.

[۱۶۷]نور: حسن بن على بن البهلول القمى

در "تذكره" مذكور است:

«واعظ صالح و فقيه مى‌باشد، فرموده او را منتجب الدين».

[۱۶۸]نور: الشيخ بدر الدين حسن بن على بن حسن دستجردى

در "تذكره" مذكور است:

«صالح مى‌باشد، فرموده او را منتجب الدين» انتهى.

مؤلف گويد كه: دستجرد از توابع قم مى‌باشد.

[۱۶۹] نور: حسن بن على القمى:

در "رجال ميرزا" در ترجمه حسن بن خرزاد قمّى معلوم شود، مكّنى به أبى على مى باشد.

[۱۷۰]نور: حسن بن على الزيتونى

در نقد "الرجال" است كه:

«ابومحمد، از براى او "كتاب نوادر" است، روايت كرده احمد بن محمد بن يحيى از پدرش، و او از آن كتاب نقلاً از نجاشى» انتهى.

در "ايضاح" مذكور است:

«زيتونى (بالزاء و الياء المنقّطه تحتها نقطتين، ثم التاء المنّطقه فوقها نقطتين، بعدها واو، ثم ياء) انتهى.

و در جلد دوازدهم "بحار" در ذكر وفات عسكرى عليه السلام. و در "اكمال الدين" در اواخر باب ۳۲.

[۱۷۱]نور: حسن بن على بن الحسين بن بابويه

برادر صدوق، همچنانى كه در "رجال أبوعلى" مذكور است.

و در جلد چهاردهم "بحار" در فضل قم. انتهی.

[۱۷۲]نور: حسن بن مالک القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او از اصحاب أبی الحسن الثالث‌علیه‌السلام می‌باشد، ثقة می‌باشد، نقلاً از "خلاصه" علامه».

در "رجال شیخ": ثقة.

[۱۷۳]نور: حسن بن متیل

در "رجال میرزا" مذکور است: «او وجهی از وجوه اصحاب خودمان می‌باشد، کثیر الحدیث می‌باشد، از برای او "کتاب نوادر" می‌باشد».

و در "خلاصه" علاّمه مذکور است در ترجمه متیل: میم مفتوحه، و التاء المثناة فوق مشددة، و باء المثناء تحت.

و در «رجال ابن أبی داود: به ضم میم. و در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة‌علیهم‌السلام) مذکور است: ابن متیل القمیّ، روایت می‌کند از او ابن ولید.

و در "نقد الرجال" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«و فرموده علامه‌رحمه‌الله طریق صدوق تا جعفر بن ناجیه صحیح است، و در آن طریق حسن بن متیل[می باشد]، و وصف نموده او را در مشیخه "الفقیه" به دقّاق» انتهی.

در "تعلیقه" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«و همچنین بودن آن حسن بن متیل کثیر الحدیث، و بودن او وجهی از وجوه اصحاب، گذشت حالش در فائده، و در "تهذیب" در کتاب مزارش به سند او به سوی ابن ولید و او از حسن بن متیل دقّاق، و غیر او از شیوخ از احمد بن أبی عبدالله.... الی آخر».

و در این مطلب أیضاً شهادتیست بر جلالتش، بلکه بساست که ظاهر

می‌شود از او و غیر او، بودنش از مشایخ ابن ولید، و شاید این مطلب هم أیضاً اشاره می‌کند به سوی وثاقت او، همچنانی که مخفی نیست کسی که مطّلع است از احوال ابن ولید، فتأمل.

و صدوق روایت می‌کند از علی بن محمد بن متیل، و او از جعفر بن احمد بن متیل، و بساست که ظاهر می‌شود از روایت حسن حال عمویش. انتهی.

[۱۷۴]نور: حسن بن مَثله جمکرانی قمی

و او روایت می‌کند از حضرت صاحب الزمان علیه السلام در بابت مسجد شریف جمکران، و نماز در آن مسجد راکه صدوق رحمه الله درکتاب "مؤنس الحزین" از این حسن بن مثله روایت می‌کند، همچنانی که محدّث عصر خود حاجی میرزا حسین نوری در دو کتاب خود که "کلمه الطیبه" و "نجم الثاقب" باشد این مطلب را ذکر فرموده‌اند، به این طریق که:

در "تاریخ قم" که تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی می‌باشد، نقل فرموده از کتاب "مؤنس الحزین فی معرفة الحقّ و الیقین" از مصنفات أبی جعفر محمّد بن بابویه که صدوق می‌باشد، به این عبارت:

«بـاب: حکـایت بنای مسجد مقدس جمکران و عمارت آن از قول حضرت امام محمّد مهدی علیه صلوات الله الرحمن، و علی آبائه المغفرة و الرضوان.

سبب بناء مسجد مقدس جمکران، و عمارت آن به قول امام این بوده است: که شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی رحمه الله می‌گوید: .... الی آخر. آن حکایت که این حقیر در جلد اول این رساله که "أنوار المشعشعین فی ذکر شرافة قمّ[1] و القمییّن" تألیف نمودم، به طریق تفصیل ذکر نمودم، و ذکرش در اینجا باعث تکرار شود، و تکرار باعث ملال شود، و در آن جلد فصلی ذکر نمودم که

---

۱. در «اصل»: القم

در آن فصل «عیون المطالب و البیان فی فضل مسجد جمکران» می‌باشد:... الی آخر.

اگر گفته شود که: احادیث بسیاری وارد شده بر أمر تکذیب کسی که ادعاء دیدن امام کند در غیبت کبری ؛ به خصوص در بابت شنیدن احکام الهی از آن امام، پس چگونه در این مقام تصدیق قول حسن بن مثله جمکرانی را نمودند، در بابت بناء آن مسجد، و نماز در آن مسجد به آن کیفیت مذکوره از قول امام علیه السلام ؟

جواب در این مقام آنست: که تصدیق او را ننمودند به محض قول او؛ بلکه به واسطه آن قرائن قاطعه از خارج بود، که یکی از آنها حکایت کشیده شدن آن زنجیر به حدود آن مسجد، و کراماتی که از آن زنجیر دیده می‌شد ؛ که به بدن هر بیماری می‌مالیدند شفا می‌یافت، و دیدن آن بز در گله جعفر شبان کاشی، که امام خبر داده بود به شفا بودن گوشت او از برای امراض، به همان تفصیلی که در جلد اول در ضمن آن عیون گذشت ذکر شد.

[۱۷۵] نور:حسن بن علی بن زیرک القمّی

در "فهرست" علی بن عبد الله منتجب الدین مذکور است:

«الشیخ الامام، نصرة الدین، أبو محمد، حسن بن علی بن زیرک القمی، واعظ و صالح می باشد» انتهی.

[۱۷۶]نور: حسن بن قادار القمّی

منتجب الدین فرموده در "فهرست" خود: «الشیخ الادیب أفضل الدین حسن ابن قادار القمّی » انتهیٰ.

[۱۷۷] نور:حسن بن محبوب قمّی

در "وسائل" [در] مقام شمردن کتب منقوله می فرماید:

«شیخ حسن بن محبوب، ظاهراً عموی محمد بن علی بن محبوب قمی است، که می‌آید ذکرش، پس او ظاهراً قمی است».

[۱۷۸] نور: حسن بن عیسی العُریضی

نزیل قم. در سیزدهم "بحار" در باب ظهور و معجزات حضرت حجت عليه السلام صفحه ۷۹

[۱۷۹]نور: حسن بن علی بن احمد

در "تعلیقه" مذکور است که:

«زود [است] بیاید در ترجمه حسین بن احمد بن ادریس آن که روایت می‌کند از او ابن بابویه، و زود است بیاید أیضاً که حسین بن علی احمد روایت می‌کند از او ابن بابویه، و زود است که ذکر کنیم ما آن که روایت می‌کند ابن بابویه از او؛ در حالتی که رضی الله عنه می‌گوید، پس احتمال دارد که یکی باشد، و بودن این حسن بِرادر آن حسین که ذکر می‌شود، و احتمال اوّل أقرب است، همچنانی که مخفی بر مطلع به احوال "رجال شیخ" به خصوص در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة عليهم السلام) از آن شیخ عموماً، و تامل کننده در ترجمه حسین بن احمد بن ادریس خصوصاً، فتأمل». انتهی از "تعلیقه".

مراد از ترجمه، حسین بن احمد بن ادریس قمّی می‌باشد.

و در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة عليهم السلام) چنین مذکور است:

«حسن بن علی بن احمد الصائغ، و حسین بن حسن بن محمد، و حسین بن احمد بن ادریس روایت می‌کند از ایشان محمّدبن علی بن حسین بن بابویه... الی آخر».

[۱۸۰]نور: حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمّی

که در ترجمه حسن بن محمّد قمی صاحبِ "کتاب تاریخ قم" در آنجا ذکر

خواهد شد، که آن حسن بن علیّ قمی ترجمه نموده کتاب "تاریخ قم" را به امر حاج فخر الدین ابراهیم، وزیر کبیر حاج عماد الدین بن محمد بن صاحب حاجی شمس الدین محمّد بن علی الصفی.

[۱۸۱]نور: حسن بن عبد الرزاق اللاهجی الجیلانی ثم القمی

در "ریاض العلماء" مذکور است در ترجمه پدرش عبدالرزاق که:

«او از شاگرهای پدرش عبدالرزاق بوده، و شریک در درس او محمّد سعید قمی بوده، که آن محمد سعید قمی...

[۱۸۲]نور: حسن بن محمد الآوی

در "تذکره" مذکور است که:

«السیّد کمال الدین حسن بن محمد الآوی الحسینی، عالم و فاضل و جلیل القدر بوده است، روایت می‌کند از او ابن معینه و می‌آید ابن محمّد بن محمد».

[۱۸۳]نور: حسن بن محمد بن محمد الآوی

در "تذکرة" مذکور است: السید کمال الدین حسن بن محمّد بن محمد الآوی الحسینی.

در "تذکره" مذکور است: «که او عالم و فاضل و جلیل می‌باشد روایت می‌کند از او ابن معینه القاضی» انتهی.

[۱۸۴]نور: حسن بن محمد بن حسن

که مدعوّ است به خواجه الآبی، الساکن بقریة راشد سنست[1] از ری، و در

---

۱. در "فهرست منتجب الدین" ص ۵۳: اشدة شنثت

آن قریه وفات نمود و دفن شد، فقیه و صالح می‌باشد، و ثقة مـی‌باشد، قـرائت نمود بر مفید أمیرکا ابن أبی اللُجیم، فرموده او را منتجب الدین. انتهی.

[۱۸۵] نور: حسن بن محمد اشعری

در جلد سیزدهم "بحار" است که در آن کتاب است، در "ارشاد" مفید است از حسن بن محمد اشعری روایت کرده.... الی آخر الحدیث.

وایضاً در جلد دوازدهم ["بحار"] در ذکر وفات امام حسن عسکری علیه السلام: ابن قولویه عن الکلینی، عن الحسن بن محمد الاشعری.

[۱۸۶] ظلمتکده: حسن بن محمّد بن بابا القمی.

در "نقد الرجال" مذکور است نقلاً از "رجال شیخ" آن که:

«او از اصـحاب حـضرت هـادی علیه السلام مـی‌باشد، و حـضرت امـام حسـن عسکری علیه السلام می‌باشد، و او صاحب غلو می‌باشد.

و کشّی فرموده: که ذکر نموده أبو الفضل بن شاذان در بعضی از کتب خود آن که از کذّابین مشهورین ابن بابا می‌باشد».

و أیضاً در "نقد الرجال" در ترجمة محمد بن الحصین الفهری:

«و روایت نموده کشی از سعد و او از عبیدی، و او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، که آن حضرت لعن نموده فهری و حسن بن محمد بن بابا القمی را.

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«حسن بن محمد بابا القمی، صاحب غلوّ است، ذکر نموده أبو محمّد فضل بن شاذان در بعضی از کتبش آن که از کذّابین مشهورین ابن بابا القمی می‌باشد، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده».

و در باب تعداد اصحاب هادی علیه السلام مذکور است که: ابن بابا صـاحب غـلو است.

و در باب اصحاب حضرت عسکری علیه السلام مذکور است که: ابن بابا صاحب

غلو است.

و در "کتاب کشی" مذکور است: که جعفر بن الصباح گفت که حسن بن محمد که معروفست به ابن بابا، و محمد بن نصیر الفهری النمری، و فارس بن حاتم القزوینی، لعنت کرد این سه نفر را حضرت امام علی النقی عليه‌السلام، و در ذکر فرموده أبو محمّد الفضل بن شاذان در بعض کتبش آنکه ابن بابا القمی از کذابین مشهورین است.

سعد گفت: حدیث کرد مرا عبیدی، گفت:

«نوشت به سوی من حضرت عسکری عليه‌السلام ابتداءً نمود که بیزاری از جانب خداوند می‌باشد از فهری و حسن بن محمد بن بابا، پس بیزاری می‌جوئیم از این دو نفر، به درستی که من حذر و دوری می‌دهم تو را، و جمیع دوستان خودم را ـ یعنی حضرت می‌فرماید باید تو که عبیدی هستی و جمیع دوستان ما حذر و دوری کنید از این دو نفر ـ و بر این دو نفر است لعنت خداوند، و به درستی که من لعنت می‌کنم آن دو نفر را، و به واسطه ما می‌خورند مال مردم را، پس آنها اذیت کننده هستند، خدا اذیت کند آنها را. خدا فرو برد آنها را در فتنه فرو بردنی، و رد نماید آنها را در فتنه رد کردنی، گمان می‌کند ابن بابا بر آن که من او را مبعوث به پیغمبری نمودم، و گمان می‌کند بر آن که او باب می‌باشد، ویل از برای او است، لعنت کند او را خدا مسخّر نموده او را شیطان، واغوا نموده او را، پس لعنت کند خدا کسی را که از او قبول کند این مطالب را.

یا محمد! اگر بتوانی که سر او را بشکنی به سنگ پس بکن این کار را، و بشکن سرش را، به درستی که او اذیت می‌کند مرا، خدا اذیت کند او را در دنیا و آخرت.

أبو عمرو گفت: که فرقه‌ای می‌گویند به نبوت محمّد بن نصیر الفهری النمیری، به درستی که او ادعا می‌کند که نبیّ است، و رسول الله است! و به درستی که امام علیّ النقی عليه‌السلام او را مبعوث به پیغمبری نموده، و قائل به تناسخ است، و صاحب غلوّ است، در بابت حضرت أبی الحسن عليه‌السلام، و می‌گوید: که آن

حضرت خدا می‌باشد، و می‌گوید به مباح بودن محارم، و حلال می‌داند نکاح نمودن مردها را در دُبُر خود ـ یعنی همدیگر را نکاح نمایند در دُبُر ـ و می‌گوید آنها یکی از لذات و شهوات و طیّبات می‌باشد، و خدا حرام نکرده چیزی از اینها را!

و ذکر شده بر آن که: بعضی از مردم دیدند عیاناً که شخص جوانی را بر روی خود کشیده، به او گفتند که این چکاری است ؟ که آن شخص گفته بود در جواب: این کار از لذّات می‌باشد، و این مطلب تواضع از برای خدا، و ترک آن جزء تکبّر است! بعد از آن مردم بعد از دیدن این مطلب فرقه فرقه شدند.

و می‌آید در ذمّش با فارس بن حاتم یک چیزی» انتهی از "رجال میرزا".

[۱۸۷]نور: حسن بن محمد بن بندار

در "رجال أبو علی" مذکور است، که می‌فرماید: "غین"

و در "مجمع الرجال" مذکور است در ترجمه محمّد بن أورمه به همین طریق، که می‌فرماید: حدیث کرد مرا حسن بن محمّد بن بندار قمی رحمه الله. کفایت می‌کند در مدح، استناد ابن غضائری بر او، تا آن جائی که می‌فرماید در ترجمه: علیّه گفته ظاهر می‌شود از نجاشی أیضاً آن که او از شیوخ معتبرین بلده قم می‌باشد. انتهی.

و ظاهر آنست که او والد حسین بن حسن بندار می‌باشد، که ذکرش خواهد[آمد] إنْ شاء الله تعالی، فلاحظ

[۱۸۸] نور:حسن بن محمد بن جمهور العمیّ.

أبو محمد، بصری، ثقة في نفسه... یروی عن الضعفاء، و اعتماد بر مراسیل می کند، همچنانی که در "رجال میرزا" مذکور است.

و از "اعلام الوری " چنین مستفاد می شود که او قمیّ می باشد، و ذکر فرموده: حسن بن محمد بن جمهور القمیّ في "کتاب الراحه" که او گفت: خبر داد

مرا برادرم حسین بن محمد... الی آخر.

شاید قمی را کاتب سهو نموده، و عمّی و قمّی نوشته باشد، یا این که بگوییم اصلش بصری بوده و به قم آمده، لهذا صاحب " اعلام الوری " او را قمّی خوانده، واللهالعالم.

[۱۸۹] نور: حسن بن محمد بن سعد قمّی

در "بحار" مذکور است که: در " تاریخ قم " مذکور است که فرموده سعد بن عبد الله بن أبی خلف، که حسن بن محمد بن سعد، و او روایت نموده [از]حسن بن علی خزاعی از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام، سؤال نمودند که کجاست بلاد جبل؟... الی آخر حدیث [که]در جلد اول گذشت.

[۱۹۰] نور: حسن بن محمد بن عامر قمّی

در " اکمال الدین " در باب ۵۸ مذکور است که او روایت می کند از عموی خودش عبد الله بن عامر قمّی که ذکرش بیاید.

[۱۹۱]نور: حسن بن محمد بن عامر قمی

در " علل الشرائع " باب ۱۹: حدثنا جعفر بن محمد بن مسروق، قال: حدثنا الحسن بن محمد بن عامر

ظاهراً ابن حسن مذکور برادر حسین بن محمد بن عامر است که ذکرش بیاید.

[۱۹۲] نور: حسن بن محمد القمّی

صاحب کتاب " التفسیر "کما یقول فی اول تفسیره:

«و بعدُ، فان المفتقر الی عفو ربه الکریم الحسن بن محمد القمّی، المشتهر بـ نظام النیشابوری».

[۱۹۳] نور: حسن بن محمد الآوی

در "روضات الجنات" در ذیل ترجمه سید محمد بن قاسم دیباجی الحسنی، والسید السعید المرحوم کمال الدین الرضی الحسن بن محمد الآوی الحسینی، که محمد بن قاسم دیباجی از او روایت می کند.

[۱۹۴] نور: حسن بن قادر قمی

همچنانی که در "روضات الجنات " در ترجمه أفضل الدین حسن بن علی بن احمد ماه بادی مذکور است: الشیخ افضل الدین حسن بن القادر القمّی، که او خبر داده به جمیع تصانیف آن حسن بن علی الشیخ المذکور.

[۱۹۵]نور: حسن بن محمد بن حسن قمی

صاحب "تاریخ قم"، که علاّمه مجلسی در کتاب "بحار الانوارش" از او و از آن کتاب تاریخ نقل می‌کند.

در "بدر مشعشع" حاجی میرزا حسین نوری ـ نوّر الله مرقده ـ چنین مذکور است که:

«عالم خبیر بصیر میرزا عبدالله اصفهانی، تلمیذ علامه مجلسی رحمه الله در کتاب "ریاض العلماء" ـ که ده جلد می‌باشد ـ می‌فرماید که:

شیخ جلیل حسن محمد بن حسن قمی از بزرگان قدماء و أصحابست، و از معاصرین صدوق می‌باشد، و روایت می‌کند از شیخ حسین بن علی بن بابویه برادر صدوق، بلکه از خود صدوق نیز روایت می‌کند، و اعتماد کرده بر او استاد استناد ـ یعنی علاّمه مجلسی - در "بحار"، و فرموده که کتاب او معتبر است، و نقل می‌کند از کتاب مذکور در جلد "مزار بحار" و غیر آن،و ظاهر می‌شود از رساله أمیر منشی در "احوال بلده قم و مفاخر و مناقب آن" اسم صاحب این تاریخ استاد أبوعلیّ، حسن بن محمّد بن حسین شیبانی قمّی است.

و نیز "ریاض العلماء" فرموده که:

«خواهد آمد در باب سیّم محمّد بن حسن قمی، و گمانم آنست که او پدر این شیخ باشد، و آن جلد در نزد حقیر حاضر نیست.

و نیز فرموده که: بدان که برای این مؤرخ برادریست فاضل، و او أبو القاسم علیّ بن محمد بن کاتب قمّی است، چنانچه ظاهر می‌شود از این کتاب أیضاً، و بیشتر فوائد این کتاب که متعلق است به احوال خراج قم، و بعضی حالات او، مأخوذ است از او» انتهی.

و شاهد بر صدق این مقال آنست که: در اول کتاب در ذکر سبب سیّم از برای تصنیف آن کتاب گفته که:

«برادرم أبوالقاسم علیّ بن محمد بن حسن کاتب مرا گفت: چون به شهر قم رسیدم تفحص بسیار کردم، باشد که کتابی از اخبار قم به دست آرم، مقدور نشد، پس به غایت من حریص گشتم بر تصنیف این کتاب، و بیشتر آن اخبار در مدت حکومت برادم به قم تحصیل کردم و به دست آوردم».

و علاّمه مجلسی‌ﷺ در فصل اوّل از مقدمه جلد اول "بحار" که در ذکر کتب معتمده‌ای است که در نزد ایشان بوده، می‌فرماید:

«و کتاب "تاریخ قم" که از شیخ جلیل حسن بن محمد بن حسن القمی‌ﷺ».

و در فصل دوم آن جا می‌فرماید: و "تاریخ بلده قم" کتاب معتبر، و بسیاری از علماء از این کتاب شریف. نقل کرده‌اند که ذکرش موجب تطویل است» انتهی کلام حاجی در "بدر مشعشع".

وأیضاً در اول "بدر مشعشع":

«بدان که شیخ فاضل، خبیر ماهر، حسن بن محمّد حسن قمی؛ که معاصر شیخ صدوق است، و عصرش قریب به عصر سید محمد أعرج بن احمد بن موسی مبرقع می‌باشد، و از اهل وطن او است، در کتاب قم که مشهور است به "تاریخ قم"، و به جهت کافی الکفات صاحب بن عبّاد نوشته، در نهایت اتقان و اِحکام است...»، الی آخر کلامش.

و أیضاً حاجی میرزا حسین نوری می‌فرماید در "کلمه الطیبة":

«مخفی نماناد که "تاریخ قم" مال شیخِ فاضل حسن بن محمّد القمی است، و او از معاصرین شیخ صدوق[می‌باشد]، و روایت در آن کتاب از برادر صدوق حسین بن علی بن بابویه می‌کند، و اصل کتاب "تاریخ قم" بر لغت عربیة می‌باشد، و لکن در سال هشتصد و شصت و پنج او را ترجمه فارسیه کرد حسن بن علی بن حسن بن عبدالملك ؛ به أمر حاج فخر الدین ابراهیم، بن الوزیر الکبیر حاج عمادالدین، ابن محمود، ابن صاحب حاجی شمس الدین محمّد بن علی الصفیّ.
علاّمه مجلسیﷺ فرموده در اوّل "بحار" آن که این کتاب تاریخ معتبر می‌باشد، لکن میسر نشده از برای ما اصل کتاب، و چیزی که به دست ما می‌باشد آن ترجمه‌اش می‌باشد[۱].

مؤلف گوید: جلد اول ترجمه "تاریخ قم" که بسیار کهنه و قدیم بود یافتم که مشتمل بر هشت باب است، و جلد اول این رساله را از ابتدای آمدن عرب به زمین قم، و آباد نمودن قم را، و قدری از خراج قم از آن ترجمه "تاریخ قم" نمودم، و همچنین در جلد دوم این رساله که در احولات شاهزادگان حقیقی، و امام زاده‌گان واجب التعظیم و التکریم می‌باشد، به خصوص از اولادهای حضرت سیّد سجادعليه السلام اولادهای حضرت جوادعليه السلام، که از نسل موسی مبرقع

---

۱ . در حاشیه آمده است: « واین کلام محل تعجب است، چرا که فاضل ألمعی میر محمد أشرف صاحب "فضائل السادات" در عصر آن مرحوم در اصفهان بود، و از نسخه عربی نقل [می کند]، چنانچه در باب سابق اشاره به آن شده، بلکه مرحوم خلد آشیان آقا محمد علی کرمانشاهی در حواشی "رجال میر مصطفی" در باب (حسن) نام حسن مثله را بردند و مختصر خبر سابق را از نسخه عربی نقل کردند. و اعجب از این آن که اصل کتاب مشتمل است بر بیست باب، و عالم خبیر میرزا عبد الله اصفهانی ـ تلمیذ علاّمه مجلسی ـ در " ریاض العلماء" در ترجمه صاحب "تاریخ قم "گفته که من ترجمه تاریخ را در قم دیدم، کتاب بزرگی است، نیکو، کثیر الفائده، در چند جلد، و الآن جز یک جلد که مشتمل است بر هشت باب به نظر نرسیده؛ بعد از تفحص بسیاری. و خبر سابق از خط سید محدث جلیل، سید نعمت الله جزائری نقل شده در مجموعه‌ای، که از اینجا نقل کردم،
و پوشیده نماند که کلمه (تسعین) در صدر خبر، این به معنای نود است، مشتبه شده برناسخ، و ظاهر و از این قسم مکرر دیده شده، ولهذا جماعتی محض رفع اشتباه می نویسد: سبع باسبعین به تقدیم سین.
والله تعالی هو العالم.

می‌باشند، که به قم آمدند، از آن کتاب ترجمه "تاریخ قم" نقل نمودم، و الله الموفّق للصواب.

و أیضاً حاجی در "بدر مشعشع" در ذکر شرافت ذریّات طیّبه موسی مبرقع در آن مقام می‌فرماید:

«و بانهایت اطلاع و خبرت، و هم وطنی با ذریّات طیّبة موسی مبرقع، و اتحاد بلد، و قُرب عصر، بلکه مجاورت آباء و اجداد و ذریّه و اولاد ایشان را، در کتابی که برای مثل صاحب بن عبّاد، که مجمع فضل و دانش، و معدن کمال و بینش بوده، جمع و ضبط نموده، که العیاذ که اگر خود مؤلف ثقة و عدل نباشد، به ملاحظه حفظ عِرض و ناموس، و خوف از نوشتن خلافی برای چنان شخص معظّم نتواند خلافی بنویسد، و خود را مفتضح کند، با آن که خودِ صاحبِ تاریخ معدود از علماء است، و محسوب در فضلاء می‌باشد».

[۱۹۶]نور: حسن بن محمد بن خالد طیالسی

در "تعلیقه": شاید او ابن محمد بن خالد طیالسی است می آید ذکرش.

[۱۹۷] نور: حسن بن محمد الآوی الحسینی

در جلد اجازات "بحار": و السید کمال الدین الحسن بن محمد الآوی الحسینی.

[۱۹۸]نور: حسن بن محمد بن حمزة بن علی بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین بن علی الحسین علیهما السلام

المرعشی.

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«کنیه او أبا محمد است، او زاهد عالم و ادیب و فاضل بوده است، روایت می‌کند از او تلعکبری، و بوده است شنیدن از او روایات را در سال سیصد و

بیست و هشت، و از برای تلعکبری از او اجازه به جمیع کتبش و روایاتش، خبر داد ما را جماعتی، بعضی از ایشان: حسین بن عبیدالله، و احمد بـن عـبدون، و محمدبن محمد بن نعمان، و بوده است شنیدن ایشان از او در سال سیصد و پنجاه و چهار، همچنانی که شیخ در باب (مَنْ لم یرو عن الائمه علیهم السلام) ذکر نموده».

و در "رجال ابن ابی داود" مذکور است که:

ابن محمد بن حمزة الحسینی الطبری، أبو محمد، همچنانی که شیخ در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة علیهم السلام) [ذکر کرده].

و در "فهرست" مذکور است:

«مرعشی (به فتح میم، و کسر عین المهمله) زاهد و عالم و ادیب و فاضل، کثیر المحاسن، همچنانی که نجاشی فرموده، و در سال سیصد و پنجاه و هشت وفات نموده، و حسین بن عبیدالله و احمد بن عبدون و مفید شنیدند این جماعت از او حدیث[و] روایات در سال سیصد و پنجاه و چهار، و بین این دو تاریخ از هم دور است. انتهی.

و بر این مطلبست به خط شهید ثانی رحمه الله یعنی همین تاریخ، و هـمچنین در "کتاب شیخ" أیضاً.

و موجود در کتب رجال حسن بن حمزة به غیر واسطه بودن محمد است، و او مطابق کتب انسابست، و الظاهر آنست که توسط محمد سهو باشد، و شـاید منشأِ سهو آن باشد که کنیه او أبو محمد است، تغییر داده شده به ابن مـحمد. انتهی.

و پیشتر گذشت تمام کلام در حسن بن حمزه» انتهی از "رجال میرزا".

مؤلف گوید: "در عمدة الطالب" که در نسب آل أبو طالبست چنین مذکور است که: ابو محمد حسن نسّابه المحدّث ابن حمزة ابن المرعشی... الی آخر.

غرض آنست که محمد در وسط نیست.

و در "رجال میرزا" مذکور است در ترجمة حسن بن حسمزة بـن عـلی بـن عبیدالله بن محمدبن حسن بن حسین بن علی بن الحسین: أبو محمد الطبری، و او

معروف به مرعشی می‌باشد، از اجلاّءِ این طائفه می‌باشد، و فقهاءِ این طائفه بوده است، فاضل و دیّن، عارف و فقیه و زاهد، و صاحب ورع، کثیر المحاسن، و ادیب، روایت می‌کند از او تلعکبری.

تا آن مقامی که می‌فرماید: که از برای او کتب چندی می‌باشد، بعضی از آن کتب: "کتابٌ مبسوطٌ فی عمل یوم و لیلة"، "کتاب الاشفیه في معانی الغیبة"، "کتاب المفتخر"، "کتاب في الغیبة الجامع"، "کتاب المرشد"، "کتاب الدر"، "کتاب تباشیر الشریعه".

خبر داد ما را به آن کتب أبو عبدالله و جمیع شیوخ ما.... الی آخر.

مؤلف گوید: ذکر این بزرگوار در این رساله، و شمردن او را از روات قم، آنست که ممکن است که از کتاب "تاریخ قم" می‌توان استظهار کنیم بر آن که او ساکن در قم بوده، به جهت آن که در مقام ذکر ذریّة طیّبة موسی مبرقع در قم می‌فرماید که: ابو القاسم، علی بن أبی عبدالله ـ که مراد علی بن احمد بن محمد الأعرج ابن احمد بن موسی مبرقع باشد ـ این ابوالقاسم علیّ مذکور می‌فرماید صاحب "تاریخ قم" که رفت به خراسان، بعد از این که از دختر أبی محمد حسن بن محمد بن حمزة علوی به شهر قم دو دختر آورده بود... و الی آخر.

و حاجی میرزا حسین نوری در "بدر مشعشع" می‌فرماید:

«و مخفی نماند که أبو محمّد حسن بن محمد بن حمزة علوی، که دختر خود را به أبو القاسم علی بن أبو عبد الله احمد بن محمد أعرج ابن احمد بن موسی مبرقع داده، و او از بزرگان علماءِ و اعیان فقهای اثنا عشریّه است...» الی آخر آن چیزی که ذکر شد در حقّ این بزرگوار، که این حقیر نقل نمودم.

غرض آنست که از مواصلت، أبو القاسم با این بزرگوار ـ که حسن بن محمد بن حمزة علوی باشد ـ می‌توان استظهار کرد بر آن که او ساکن در قم بوده، هر چند این مطلب دلیل نمی‌شود، لکن حکم شرعی نیست که أثر شرعی مترتب شود بر این استظهار، والله العالم بحقائق الامور.

[۱۹۹] نور: حسن بن محمد جمهور القمی

در "عین الغزال" مذکور است.

[۲۰۰] نور: حسن بن محمد بن عمران بن عبدالله الاشعری.

از "تعلیقه" مستفاد می شود که این حسن غیر از حسن بن محمد مذکور است فلاحظ.

[۲۰۱] نور: حسن بن عیسی عُریضی

در جلد سیزدهم "بحار" است که: در کتاب ارشاد مذکور است، روایت می‌کند ابن قولویه از کلینی و او از علی بن محمد و او از حسن بن عیسی عریضی، که گفت: در زمانی که امام حسن عسکری علیه السلام... الی آخر.

حدیث مذکور در باب بیستم [جلد] سیزدهم "بحار" [می‌باشد] انتهی.

مؤلف گوید: و آن حسن بن عیسی عُریضی قمی می باشد، زیرا که در کتاب "تاریخ قم" مذکور است در آن مقامی که می فرماید:

«و دیگر از فرزندان محمد بن علی بن جعفر که به قم آمدند، سادات عریضیّه می باشند، روایت است که حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام از مدینه به قم آمد، و فرزندش علی با او بود» انتهی.

و ایضاً در "اعلام الوری" طبرسی در باب (حضرت حجت علیه السلام)، و ایضاً در سیزدهم "بحار" در باب ما (روی في ذلك عن الكاظم علیه السلام) عن الحسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر علیه السلام.

[۲۰۲] نور: حسن بن محبوب

در "رجال میرزا" در ترجمه زراره. [لکن] قمیّ بودنش باید ملاحظه شود. و همچنین پسرش هارون بن حسن بن محبوب.

[٢٠٣]نور: حسن بن محمدبن عمران القمی

در "رجال ابوعلی" مذکور است: که مستفاد می‌شود از "رجال کشی" آن که او وصی زکریا بن آدم بوده، و در ترجمه زکریا بن آدم خواهد ذکر شد، إن شاء الله.

و در تعلیقه مذکور است: بودن حسن بن محمد بن عمران وصیّ زکریا بن آدم ظاهر است.

و بساست که مستفاد می‌شود از "تعلیقه" وثاقت او، زیرا که ظاهر آنست که وصیت زکریا بن آدم متعلق بوده به امور وکالت او و از جانب امام‌علیه‌السلام بالنسبة به سوی چیزی که بوده است به دست او و از اموال ایشان، همچنانی که مطلب ظاهر است، و اشاره می‌شود به سوی او اخبارش به وصایت او، و مدح نمودن وصیّ له، وقول امام‌علیه‌السلام در جواب کتابت که ما عود نمی‌دهیم رأی خودمان را، فلاحظ.

تا آن مقامی که می‌فرماید که:

«ظاهر آنست که برادر حسین بن محمد بن عمران اشعری قمی، و والدش موسی بن حسن بن محمد بن عمران الثقتین الجلیلین» انتهی کلام أبوعلی.

و در "تعلیقه" مذکور است: حسن بن محمد بن عمران، گاهیست که استفاده می‌شود از کشّی که بوده است وصیّ زکریا به ابن آدم... الی آخر.

می‌فرماید صاحب "تعلیقه": روایتی که دلالت کننده می‌باشد بر این مطلب، آن روایتی است که روایت نموده او را محمد، بن اسحاق، و حسن بن محمد، این دو نفر فرمودند که بیرون رفتیم ما... الی آخر حدیث.

می‌فرماید: محمد بن اسحاق، برادر احمد بن اسحاق مشهور است، و پسر عموی زکریا بن آدم، و تمام ایشان وکلاء ناحیّه مقدسه می‌باشند، و احتمال دارد این که حسن بن محمد بن عمران بن عبدالله اشعری [باشد]، پس می‌باشد از اولاد عموی ایشان.

و مستفاد از روایت آنست که یکی از اشخاصی که از برای او خصوصیتی داشت به ائمة اطهارعلیهم‌السلام، فرستاد به سوی امام مکتوبی، خبر داد امام را از فوت

زکریا بن آدم، و وصیّ قرار دادن زکریا بن آدم مردی را که مراد همین حسن بن محمد بن عمران باشد.

جَواب آمد که حاصلش آن که: خوب کسی را زکریّا بن آدم وصی قرار داده، ما دیگر عود نمی‌دهیم رأی خودمان را... الی آخر.

[۲۰۴] نور: حسین بن ابراهیم القمی

کنیه او أبوعبدالله.

در "تذکره" مذکور است که: او معروفست به ابن الخیّاط، فاضل و جلیل است، و از مشایخ شیخ طوسی می‌باشد، از رجال خاصه ذکر فرموده او را علّامه در اجازه خود. انتهی.

و أیضاً در جلد اجازات "بحار" مذکور است، همچنان که در باب (من لم یرو عن الائمهعلیهم‌السلام) مذکور است.

[۲۰۵] نور: حسن بن علی بن آدم القمی

مکّنی به أبی صدام، و از برادر او حکایتی است.

[۲۰۶] نور: حسین بن احمد بن ادریس القمی أشعری

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«کنیه او أبا عبدالله می‌باشد، روایت می‌کند از او تلعکبری نقلاً از "رجال شیخ"».

در "رجال میرزا" علاوه بر این فرموده:

«از برای تلعکبری اجازه‌ای می‌باشد از آن حسین بن احمد، روایت می‌کند از او محمد بن علی بن الحسین بن بابویه... الی آخر.

در "تعلیقه" مذکور است که: حسین بن احمد بن ادریس؛ [به] بودنش از مشایخ اجازه اشاره می‌شود.

[۲۰۷] نور: حسن بن نضر قمّی

در "تعلیقه" مذکور است که:

«در "کافی" در باب (مولد صاحب الزمان‌علیه‌السلام) روایتی است که ظاهر می‌شود از آن روایت جلالت او و حسن خاتمه او، بلکه وکالت او بر ناحیه مقدسه را ایضاً، همچنانی که تصریح نموده به این مطلب در "وجیزه" و "بُلغه". پس اشاره می‌کند این مطلب به سوی وثاقت او و همچنانی که گذشت در "فوائد". و شهید ثانی‌رحمه‌الله در شرح بر "ارشاد" وصف نموده خبر او را به صحت، فرموده او را شیخ محمد در آن خبری که روایت نموده او را از حضرت امام رضاعلیه‌السلام...» الی آخر "تعلیقه".

و در "اعلام الوری" روایت می‌کند، [و] می‌فرماید:

«حسن بن نضر قمی، از جمله اشخاصی است که حضرت حجت‌علیه‌السلام است را دیده».

و در "رجال میرزا" مذکور است که:

«حسن بن نضر، کشّی فرموده او از اجلّاء و برادرهای ما می‌باشد، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده آن چیزی که در "کتاب کشی" می‌باشد، که روایت نمودن اوست این مطلب را. و پیشتر گذشت در ترجمه احمد بن ابراهیم أبو حامد المراغی، و حکایت حسن بن نضر، و أبو الصدام».

و در سیزدهم "بحار" در ذکر معجزات مذکور است.

و در "کافی" در باب (ذکر حضرت حجت‌علیه‌السلام): حسن بن نضر قمی بانی مسجد امام حسن عسکری به قم.

در کتاب "نقد الرجال" مذکور است که:

«حسن بن نضر» از أجلّه اخوان ما می‌باشد، همچنانی که کشّی فرموده نزد ترجمه احمد بن ابراهیم مراغی» انتهی.

مؤلف گوید: در ترجمه احمد بن ابراهیم مراغی که گفت: نوشت أبو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قمی عطّار، و نبود از برای او ثالثی در زمین در قُرب به

أصل، و توصیف نمود ما را برای صاحب ناحیه علیه السلام.

جواب بیرون آمد: واقف شدم بر آن چه وصف کردی با آن أبا حامد راکه خدایش عزیز کند به طاعت خود، و فهمیدم حالتی راکه او بر آن حالتست که به اتمام رساند خداوند آن را برای او به حسن از آن، و خالی ندارد او را از تفضّل خود بر او، و خداوند ولی او باشد، و بر او بیشتر سلام و مخصوصتر او.

أبو حامد دارای رقعه‌ای طولانی بود، و در آن امر و نهی بود به سوی برادر زاده کثیر، و در رقعه مواضعی بود که آن را مقراض کرده بودند، پس داده شد رقعه به هیئت خود به علّان بن حسن رازی، و نوشت مردی از أجلّه برادران ما که او را می‌نامیدند حسن بن نضر آن چه که بیرون آمده بود در حقّ أبی حامد، و فرستاد او را به سوی پسرش.

در "النجم الثاقب" مذکور است که:

«حسن بن نضر همانست که شیخ کلینی در باب (مولد حضرت حجّت علیه السلام) روایت کرده از سعد بن عبدالله، که گفت: که حسن بن نضر و أبو صدّام و جماعتی بعد از وفات حضرت امام حسن علیه السلام سخن گفتند در باب آن چه در دستور کلام می‌باشد، و اراده کردند که تفحّص کنند در باب حجّت زمان علیه السلام.

پس حسن بن نضر به نزد أبو صدام آمد و گفت: من اراده دارم که حجّ کنم.

أبو صدام به او گفت: که حجّ را در این سال تاخیر بینداز.

حسن گفت: که من در خواب هراسان می‌شوم - یعنی خواب هولناک می‌بینم - و ناچارم از بیرون رفتن، و به احمد بن یعلی بن حمّاد وصیت کرد، و از برای ناحیه مالی به او داد، و گفت از دست خود بیرون مکن مگر بعد از تبیّن امر.

حسن گفت: من چون وارد بغداد شدم خانه‌ای کرایه کردم، و در آن خانه وارد شدم، پس بعضی از وکلاء جامه‌ای چند و قدری أشرفی نزد من آورده گذاشت، من به او گفتم: این چه چیزی است؟

گفت: که می‌بینی، پس دیگری مثل آن آورد، و دیگری، تا آن که خانه پر شد؛ آن گاه احمد بن اسحاق باتمام آن چه نزد او بود آمد.

پس تعجب کردم، و متفکّر ماندم، پس وارد شد بر من رقعه آن مرد ـ یعنی حضرت صاحب‌علیه‌السلام ـ که چون از روز فلان قدری بگذرد آن چه باتُست حمل کن ـ یعنی بردار و متوجه سُرّ مَنْ رآ شو ـ.

پس برداشتم آنچه نزد من بود، و رحلت نمودم، و در راه شصت نفر دزد بودند که قافله را برهنه می‌کردند، پس من گذشتم، و خداوند مرا نجات داد از آن، پس وارد سامره شدم، و فرود آمدم، پس رقعه‌ای به من رسید که آن چه باتُست بردار بیاور، من آنها را در دوش حمالها گذاشتم، چون به دهلیز خانه رسیدم غلام سیاهی را دیدم که ایستاده، پس به من گفت: تو حسن بن نضری؟

گفتم: آری.

گفت: داخل شو، پس داخل خانه شدم، وسلّه‌های[1] حمالها را خاکی کردم، پس در کُنج خانه نان بسیاری دیدم، پس به هر یک از حمالها دو قرص نان دادم و بیرون رفتند، پس اطاقی را دیدم که پرده بر او آویخته بود، و از آن جا کسی مرا ندا کرد؛ که ای‌حسن بن‌نضر، خدای راحمد کن بر آن چه بر تو منّت گذاشت، و شک مکن، که شیطان می‌خواهد تو شک کنی، و دو جامه برای من بیرون فرستاد، و فرمود به من: بگیر این را پس زود است که محتاج شوی به آن دو.

پس آن دو جامه را گرفتم و بیرون آمدم.

سعد بن عبدالله گفت که: حسن بن نضر برگشت به قم، و در ماه مبارک رمضان فوت شد، و در آن دو جامه او را کفن کردند.

و در "اکمال الدین" مذکور است که: حسن بن نضر حضرت حجّت‌علیه‌السلام را دیده.

[۲۰۸] نور: حسن بن یعقوب قمّی

در "اعلام الوری" طبرسی مذکور است که: حضرت حجّت‌علیه‌السلام را مشاهده نموده.

---

۱ ـ سلّه: سبد.

[۲۰۹] نور: حسن بن یعقوب قمّی

در "اکمال الدین" در باب ۴۷: [آمده است که]: حضرت حجّت علیه السلام را دیده.

[۲۱۰] نور: حسن بن أبی قتادة الأشعری

در "عین الغزال" مذکور است که: در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة علیهم السلام) ذکر شده.

[۲۱۱] نور: حسین بن أبی طلحه

در "عین الغزال" است که: او از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام می‌باشد.

[۲۱۲] نور: حسین بن اسماعیل قمی

همچنانی که در "عمدة الطالب" مذکور است که:

«السید حسین بن اسماعیل بن احمد بن حسین بن احمد بن علی بن جعفر عُریضی، و آن حسین فقیه در قم بوده» انتهی.

اشاره می‌شود به سوی وثاقت او، و مصنّف ذکر می‌کند او را مترضیاً، و زود است بیاید در طریق صدوق به سوی داود رقی و زکریا، و غیر این دو نفر، وصدوق بسیار روایت از او می‌کند، و هر زمانی که ذکر می‌کند صدوق او را (رحمه الله) و (رضی الله عنه) می‌گوید.

و جدّ من فرموده: که رحمت بر او می‌فرستد در نزد ذکرش زیادتر از هزار مرتبه، در آن مقامهائی که دیدم در کتبش. انتهی.

و این مطلب اشاره می‌شود به سوی نهایت جلالت قدر او. و کثرت روایت نمودن صدوق از او اشاره می‌شود به سوی قوّت روایتش، همچنین اشاره است به سوی مقبول بودن روایتش، و همچنین روایت نمودن شخص جلیل از او، و غیر این مطالب که گذشت در "فوائد".

و می‌آید در ترجمه حسین اشعری احتمال توثیق او و از علّامه در "خلاصه".

انتهى كلام "تعليقه".

[۲۱۳] نور: حسین بن احمد بن ادریس

در "اكمال الدين" باب ۴۵: حدّثنا احمد بن ادریس...

می‌گویم من: احتمال می‌رود که پسر احمد بن ادریس اشعری است که ذکرش در باب ألف گذشت، و در مشیخه صدوق هم مذکور است، فلاحظ.

[۲۱۴] نور: أبو عبدالله، حسین بن ابراهیم بن علی القمّی

در "رياض العلماء" مذکور است که:

«او معروف است به ابن الخیّاط، گفته: خبر داد مرا أبو محمد هارون بن موسی تلعکبری».

[۲۱۵] نور: حسین بن احمد بن عامر قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او روایت می‌کند از عمویش، که عبدالله بن عامر باشد، و از ابن أبی عمیر. و روایت می‌کند از او کلینی رحمه الله، همچنانی که شیخ در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة علیهم السلام) مذکور است.

و توسط احمد سهو است، و او ابن محمد بن عامر است نه ابن احمد بن عامر، همچنانی که خواهد آمد در ترجمه عمویش عبدالله بن عامر از نجاشی، و غیر او أیضاً در ترجمه مُعلّی بن محمد.

و أیضاً: ظاهر آنست که مذکور در "کتاب نجاشی" حسین بن محمد بن عمران، و آن که او ابن عامر بن عمران، همچنانی که تصریح نموده نجاشی به این مطلب در ترجمه عمویش.

و بالجمله: راوی یکی می‌باشد، و او حسین بن محمد بن عامر بن عمران می‌باشد. انتهی.

در "نقد الرجال" است:

«و مستفاد از اِسناد نجاشی به سوی عبدالله بن عامر و ابن أبی عمیر، آنست که راوی از عبدالله آن حسین بن محمد الاشعری می‌باشد، پسرِ برادر عبدالله بن عامر. و همچنین ظاهر می‌شود از "کتاب کافی"، و بودن این حسین بن محمد غیر از حسین بن احمد خالی نیست از بُعد و دوری، با اتحاد راوی و مروّی عنه. پس احمد سهو است، و محمد باید باشد، و الله اعلم» انتهی.

[۲۱۶] نور: حسین بن احمد المالکی

در "تعلیقه" مذکور است:

«حسین بن احمد المالکی، و شاید او حسن باشد، و سید داماد فرموده حسن مُکبراً، همین طریق شیخ ذکر فرموده در باب (اصحاب هادی علیه السلام) از احمد بن هلال العبرتائی، و از او حسین بن محمد القطعی، و کسی که در طبقه این دو نفر هستند، و گمان آنست که متعدد می‌باشد راوی، و آن دو نفر برادر می‌باشند، می‌فرماید: مستندی نیست از برای او، و بساست که گمان کرده می‌شود که او پسر برادر حسین بن مالک قمّی می‌باشد، از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد، و مالکی نسبت او است به سوی مالک اشعری قمی» انتهی کلام صاحب "تعلیقه".

در "نقد الرجال" مذکور است:

«حسین بن مالک القمی، از اصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد، و ثقه می‌باشد، نقلاً از "رجال شیخ"، و همچنین در (باب وصایا)، و در باب (رجوع از نکاح) از "کتاب تهذیب"، و همچنین در "رجال ابن أبی داود"».

اما در "خلاصه" علّامه: حسن بن مالک، و شاید که او اشتباه باشد» انتهی.

مؤلف گوید: در باب (رجوع در وصیّت) از "کتاب تهذیب" دارد که: روایت می‌کند محمد بن یحیی از عبدالله بن جعفر، و او از حسین بن مالک، که گفت: نوشتم خدمت أبی الحسن علیه السلام: (إعلم سیّدی أنّ ابن أخٍ لی توفّی فأوصی...)

الی آخر حدیث.

روایت دیگر، در آن مقامی که می‌فرماید: محمّد بن احمد، از حسین بن مالک، که نوشتم خدمت آن حضرت: (رجلٌ ماتَ و ترکَ کلّ شیء له فی حیاته لك...) الی آخر حدیث.

[۲۱۷] نور: حسین بن احمد بن دیزویه القمی

در "رجال ابن أبی داود" مذکور است که: نجاشی فرموده که ثقه می‌باشد. انتهی.

[۲۱۸] نور: حسین بن اسماعیل بن احمد بن حسین جدوعی

ابن احمد بن حسن بن احمد بن علی بن جعفر العُریضی.

همچنانی که در "عمدة الطالب" می‌فرماید: حسین فقیه بقم، ابن اسماعیل بن احمد... الی آخر خبری که ذکر شده.

و در "تاریخ قم" هم ذکر شد از فرزندان احمد بن علی بن جعفر عُریضی که آمدند به قم، همین حسین مذکور است، و می‌فرماید: به قم وفات نمود.

[۲۱۹] نور: حسین بن اسکیب

در "رجال ابن داود" مذکور است:

اسکیب (بکسر همزه، و سین مهمله) از اصحاب عسکری علیه السلام می‌باشد، نقلاً از "رجال شیخ"، و گفته شده که او خادم قبر می‌باشد.

در "نقد الرجال" مذکور است که: او خراسانی می‌باشد، و شیخ ما می‌باشد، و ثقة می‌باشد.

و در "کتاب رجال" در تعداد اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد، و روایت نموده از او عیّاشی، پس بسیار روایت نمودند و اعتماد بر حدیث او نمودند، ثقة ثقة ثبتٌ.

کشی فرموده که: او قمی می‌باشد، و خادم قبر می‌باشد.

نجاشی فرموده: حسین بن اسکیب القمی، خادم القبر، از اصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد، همچنانی که در "رجال شیخ" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید که: فهمیده می‌شود از "خلاصه" علّامه آن که او یکی است، و بشین معجمه می‌باشد: اشکیب.

و در "رجال ابن أبی داود" راوی را هر دو نامیده‌اند، یکی حسین بن أسکیب (بسین مهمله)، و یکی حسین بن اشکیب (بشین معجمه).

و خطور به قلب من چنان کند که یکی باشد راوی، زیرا که نیست در کلام ایشان چیزی که دلالت بر دو تا کند، مگر ذکر شیخ این چنین، که یک دفعه در باب اصحاب حضرت هادی و عسکری علیهما السلام نقل می‌کند، و یک دفعه در باب (من لم یرو عن الائمه علیهم السلام) ذکرش می‌کند، و این مطلب هم ایضاً دلالت بر تغایر می‌کند، همچنانی که ظاهر می‌شود از عبارتش، به جهت آن که مثل این مطلب بسیار است از او، همچنانی که در ترجمه قاسم بن محمد الجوهری به همین [ذکر] طریق نموده. انتهی. از "نقد الرجال".

مؤلف گوید: در ترجمه قاسم بن محمّد چند نفر را صاحب "نقد الرجال" می‌شمارد که شیخ آنها را هم در باب (اصحاب ائمه علیهم السلام) ذکر نموده، و هم در باب (من لم یرو عن الائمه علیهم السلام). این مطلبی که صاحب "نقد الرجال" فرموده، مرادش آنست که بُعدی ندارد این مطلب، یعنی شیخ تحاشی از این مطلب ندارد که یک راوی را در هر دو مقام ذکر کند.

و این مطلب خلاف ظاهر است؛ که در حقّ شیخ قائل شویم، بلکه احتمال می‌رود دو راوی باشند، و در یک طبقه و یک عصر، و نام خود آن دو راوی و پدرشان و بلدشان یکی باشد، لکن یکی خدمت امام رسیده و از امام شنیده، و یکی دیگر خدمت امام نرسیده لکن از راویها شنیده، آن که از امام شنیده در باب (اصحاب امام علیه السلام) ذکر فرموده، و آن که خدمت امام نرسیده و از راوی شنیده در باب (من لم یرو عن الائمه علیهم السلام) ذکر فرموده. اگر این احتمال بدهیم أقرب از آن خلاف ظاهر است که قائل شویم.

لکن می‌فرماید صاحب "نقد الرجال" که:

در ترجمه قاسم بن محمد که ما قطع داریم بر یکی بودن راوی؛ شیخ در هر دو مقام ذکرش کرده!

ممکن [است] که گفته شود: بساست که در نزد شیخ چنین معلوم شده باشد دو تا بودن راوی، و در نزد کس دیگر یکی بودن راوی را قطع پیدا کند، علاوه بر آن که در همان مقام کلام شیخ را نقل می‌فرماید، بعد از این که چند نفر را می‌شمارد که آنها را شیخ در هر دو مقام ذکر فرموده، به این طریق که می‌فرماید: این مطلب در هر دو مقام یک راوی را ذکر فرموده، این مطلب منافی است با کلام شیخ که فرموده من اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمة را ذکر می‌کنم درمقام خود بعد از آن ذکر می‌کنم کسی را که زمانش بعد از زمان ائمه علیهم السلام بوده، یا آن که در زمان ائمه علیهم السلام بوده اما روایت از امام نکرده، پس بعد از کلام خود شیخ چه باعث شده که خلاف ظاهر قائل شویم!، و الله العالم بحقائق الامور.

[۲۲۰] نور: حسین بن اشکیب[1]

در "رجال میرزا" مذکور است:

---

۱ ـ **مؤلف گوید**: چون که در "رجال ابن أبی داود" دو راوی می‌داند، یکی حسین بن اسکیب (به سین مهمله) که ذکر شد، و یکی هم حسین بن اشکیب (به شین معجمه)، از این جهت عنوان را دو نور قرار دادیم. در "رجال ابن داود" بعد از فراغ از ذکر حسین بن اسکیب، شروع نموده به ذکر حسین بن اشکیب، می‌فرماید: اشکیب (بالشین المعجمه، والیاء المثناة تحت، والباء المفرده) المروزی المقیم بسمرقند.

همچنان که کشی در کتاب خودش، و شیخ در باب (من لم یرو عن الائمه علیهم السلام) در "فهرست" خودش چنین ذکر فرموده: عالم و فاضل و مصنّف کتاب می‌باشد.

همچنان که نجاشی فرموده: که شیخ ما می‌باشد، و خراسانی می‌باشد، ثقة ثقة، و او قمی است و خادم قبر می‌باشد. انتهی.

و در "کتاب کافی" در باب (مولد حضرت حجت علیه السلام) مطالبی است که متعلق است به حسین بن اشکیب قمّی. و همچنین در "اکمال الدین" در باب ۴۹، و در جلد سیزدهم "بحار" در باب ذکر اشخاصی که حضرت را دیده‌اند، مطلبی است متعلق به حسین بن اشکیب قمّی، فلاحظ.

«اشكيب (بالشين المعجمه الساكنه، و الكاف المكسوره، و الياء المثنّاة تحت، و الباء الموّحدة) المروزی المقيم بسمرقند.

و كشّی فرموده كه: او از اصحاب أبی محمد العسكری عليه السلام، ثقة ثقة ثبت عالم متكلم می‌باشد، و مصنّف كتب می‌باشد، از برای او كتب چندی می‌باشد كه ذكر نموديم آنها را در "كتاب كبير".

فرموده شيخ طوسی آن كه: او فاضل و جليل القدر و متكلم و فقيه می‌باشد، صاحب تصانيف و لطيف الكلام، وحيد النظر می‌باشد، و نحو اين مطالب را فرموده كشّی.

و نجاشی فرموده كه: روايت نمی‌كند از ائمه عليهم السلام، لكن او از اصحاب عسكری عليه السلام می‌باشد.

كشّی فرموده كه: او قمی است، و خادم قبر می‌باشد، همچنانی كه علّامه در "خلاصه" می‌فرمايد، و بر همين مطالب است به خط شهيد الثانی.

و اختلاف كردند جماعتی در حسين بن اشكيب، پس مصنف قرار داده او را بالشين المعجمة، و از اصحاب عسكری عليه السلام می‌باشد، و قرار داده او را مروزی، و نقل شده از كشّی آن كه او از اصحاب عسكری عليه السلام [است].

اما شيخ أبو جعفر پس ذكر نموده به نحو عبارت مصنّف، در باب (من لم يرو عن الائمة عليهم السلام) او را ذكر نموده، و در باب اشخاصی كه از حضرت امام حسن عسكری عليه السلام [روايت می‌كند] ذكر نموده او را ايضاً، و ذكر نموده او را در باب اشخاصی كه از حضرت هادی عليه السلام روايت می‌كند أيضاً، [و اين كه] حسين بن اشكيب القمّی خادم القبر است.

و ابن داود ذكر فرموده: به درستی كه قمی خادم القبر حسين بن اسكيب (بالسين المهمله) است، و اين اشكيب (بالشين المعجمه) مذكور فاضل است و خراسانی می‌باشد... تا آن مقامی كه می‌فرمايد:

فرموده شيخ ما: كه گفت از برای ما أبو القاسم جعفر بن محمد كه از برای او

کتابیست که ردّ بر کسی که گمان کرده که پیغمبرﷺ بر دین قومش بوده، و کتابی ردّ بر زیدیة». انتهی الی آخر حسین بن اشکیب.

در "تعلیقه" است که:

«او خادم قبر حضرت امام رضاعلیه‌السلام می‌باشد، و گفته شده که خادم قبر پیغمبرﷺ بوده» انتهی.

[۲۲۱] نور: حسین اشعری قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: کنیه او أبوعبدالله می‌باشد، نقلاً از "خلاصه".

و الظاهر ابن همان این احمد بن ادریس می‌باشد، یا آن که او این محمد بن عمران می‌باشد که خواهد آمد، إن شاء الله.

در "تعلیقه" مذکور است که:

«حسین اشعری، بودن او ابن احمد خالی نیست از بُعد، به جهت آن که نجاشی تصریح نموده بر توثیق حسین بن احمد، اما تصریح نکرده بر توثیق حسین بن محمد بن عمران، شاید اکثر باشد در روایت و اخبار از حسین بن احمد، پس چگونه هیچ توجهی به سوی اول نداشته و دومی را ذکر نموده؟! و زود است بیاید در ترجمه این محمد از مصنّف چیزی که موافقت با کلام ما داشته باشد».

[۲۲۲] نور: حسین بندار

در "تعلیقه" مذکور است که: روایت می‌کند از او کشّی، و او همان حسین بن حسن بن بنداری است که می‌آید.

و در "وسائل" در باب (احکام الحمّام): عنه، عن الحسین بن بندار صرمی... الی آخر.

مخفی نماند که قریه صِرُم یکی از قراء قم است و تا قم دو فرسخ است.

[۲۲۳] نور: حسین بن حسن بن أبان قمی

در "رجال أبو علی" مذکور است که:

او روایت می‌کند از حسین بن سعد کتب او را به تمام آن کتب. و در باب (من لم یرو عن الائمة علیهم السلام) مذکور است که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد، و ادراک نموده آن حضرت را، لکن نمی‌دانم که روایت از او کرده یا نکرده.

و ابن قولویه ذکر فرموده که:

«او قُرب به صفّار و سعد بن عبدالله می‌باشد، و آن حسین أقدم از آن صفّار و سعد بن عبدالله می‌باشد؛ به جهت آن که روایت می‌کند از حسین بن سعید، و آن دو نفر روایت نمی‌کنند از آن حسین» انتهی.

و "رجال میرزا" مذکور است که:

«مستفاد می‌شود از تصحیح نمودن بعض طرق "تهذیب" توثیق او را، و در همان طرق مصحّحه مذکور است و تصریح نموده ابن داود به توثیق او؛ در ترجمه محمد بن أورمه».

[۲۲۴] نور: حسن بن حسن بن بندار

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او روایت می‌کند از سعد بن عبدالله، و کشّی از او روایت می‌کند؛ همچنانی که در باب (من لم یرو عن الائمة علیهم السلام) مذکور است» انتهی.

و در "نقد الرجال" به همین طریق مذکور است.

در "تعلیقه" مذکور است که: حسین بن حسن بن بندار، قمی می‌باشد.

[۲۲۵] نور: حسین بن حسن فارسی

قمی می‌باشد.

در "نقد الرجال" مذکور است نقلاً از "فهرست" شیخ که: از برای او کتابیست

که روایت می‌کند از او احمد بن أبی عبدالله.

[۲۲۶] نور: حسین بن حسن بن عبدالعزیز بن المهتدی

فی المجلد الاول من "البحار"، فی الفصل الرابع:

«ابن المهتدی، هو الحسن بن الحسین بن عبدالعزیز المهتدی» انتهی.

اقول: ظاهراً هو ابن عبدالعزیز بن المهتدی الاشعری، یأتی ذکره إنْ شاءَ الله.

[۲۲۷] نور: حسین بن حسن بن حسین بن حسن الأفطس

ابن علیّ ابن امام زین العابدین‌علیه‌السلام.

در کتاب "تاریخ قم" مذکور است:

«او آمد به قم، و برادر أبی الحسن علیّ العالم الرئیس الشجاع الفصیح الدینوری است.

و تا آن مقامی که می‌فرماید: أبو الفضل حسین در قم وفات یافت، و او از جمله فقها بوده، و از حضرت امام حسن عسکری‌علیه‌السلام روایت می‌نموده، و من او را در باب علماء ذکر کردم... الی آخر».

مؤلف گوید: که در جلد سیم[۱] این رساله و در باب امام زادهائی که آمدند به قم ذکر خواهد شد. إنْ شاءَ الله.

[۲۲۸] نور: حسین بن حسن [بن] محمد بن موسی بن بابویه

در "نقد الرجال" مذکور است نقلاً از "رجال ابن داود" که ابن داود می‌فرماید که: در "رجال شیخ" در باب (من لم یرو عن الائمة‌علیهم‌السلام) چنین مذکور است:

«او فقیه و عالم است، روایت می‌کند از خالوی خود علی بن حسین بن

۱ ـ مقصود جلد دوم کتاب "انوار المشعشعین" است که در باب امام زاده‌های قم است.

بابویه، و نیافتم او را در "رجال شیخ" به این وصف، بلی حسین بن حسن بن محمد موجود است در آن جا، همچنانی که نقل کردیم او را پیش از این» انتهی.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«می‌فرماید محقق شیخ سلیمان که: ظفر داد ما را خدا به کتاب قدیمی که جمع کرده بودند بعضی از قدماء شیعه، و او علی بن حسین بن علی المؤدب بن صباغ، و بر آن بود اجازهٔ شیخ الفقیه نجیب الدین یحیی بن سعید الحلی رحمه‌الله، و در او حدیثی بود که صورت اسناد این حدیث چنین بود که:

حدیث کرد ما را شیخ أبو عبدالله، الحسین بن حسن بن محمد بن موسی بن بابویه رضی‌الله‌عنه، که گفت: حدیث کرد خالوی من علیّ بن حسین رحمه‌الله... الی آخر».

[۲۲۹] نور: حسین بن حسن بن حسین بن علی بن بابویه

در "تذکرة" مذکور است که: او فقیه و صالح می‌باشد، فرموده این مطلب را منتجب الدین.

[۲۳۰] نور: حسین بن حسین بن سخیت القمی

همچنان که در "رجال میرزا" آمده در ترجمه سعید بن سعد بن سلیمان که:

«از برای آن سعید نسخه‌ای می‌باشد، روایت می‌کند آن نسخه را از پدران خود، و روایت نموده آن نسخه را حسین بن حسین بن سخّیت قمّی، که او گفت: حدیث کرد مرا احمد بن ابراهیم بن معلّا... الی آخر».

[۲۳۱] نور: حسین بن روح قمّی

در ترجمه احمد بن اسحاق قمّی گذشت اسم او.

[۲۳۲] نور: حسین بن الحصین القمّی

در "رجال میرزا" در ترجمه محمد بن حسن بن عبدالله الجعفری، تا آن

مقامی که می‌فرماید:

«گفت حسین بن الحُصین القمّی که: خبر داد ما را أبو بشر احمد بن ابراهیم بن مُعلّی القمّی، که گفت: خبر داد ما را محمد بن حسن عطّار...».

[۲۳۳] نور: حسین بن زبرقان قمی

در "رجال میرزا" مذکور است: که روایت می‌کند از او برقی.

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

«ابن زبرقان، که کنیه او أبا خزرج است، از برای او کتابی است که خبر داد ما را به آن کتاب چند نفر از اصحاب ما، و در کتاب نجاشی است: حسن و پیشتر گذشت» انتهی.

مؤلف گوید: حسن و حسین هر دو باشند، و برادر باشند، و او قمی است هم چنان که پیش گذشت.

[۲۳۴] نور: حسین بن سعید بن حمّاد بن مهران الاهوازی

مولی علیّ بن الحسین علیهما السلام.

در "رجال میرزا" مذکور است:

«ثقةٌ، عینٌ، جلیل القدر، و روایت می‌کند از حضرت امام رضا علیه السلام، و از حضرت جواد علیه السلام، و از حضرت امام علی النقی علیه السلام. اصل او از کوفه می‌باشد، و با برادر خود حسن رفتند به اهواز، پس از اهواز آمد به قم، پس وارد شد بر حسن بن ابان، و وفات نمود در قم، و از برای او سی کتاب می‌باشد:

کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الزکاة، کتاب الصوم، کتاب الحجّ، کتاب النکاح، کتاب الطلاق، کتاب الوصایا، کتاب الفرائض، کتاب التجارات و الاجارات، کتاب الشهادات، کتاب الایمان و النذر و الکفارات، کتاب الحدود، کتاب الدیات، کتاب البشارات، کتاب الزهد، کتاب الأشربة، کتاب المکاسب، کتاب التقیة، کتاب الخمس، کتاب المروّة و التجمّل، کتاب الصید و

الذبائح، کتاب المناقب، کتاب المثالب، کتاب التفسير، کتاب المؤمن، کتاب الملاحم، کتاب المزار، کتاب الدعاء، کتاب الردّ على الغاليه، کتاب العتق و التدبیر.

خبر داد ما را به آن کتب و روایاتش ابن ابی جید القمّی، از محمد بن حسن، او از حسین بن حسن بن ابان، و او از حسین بن سعید بن مهران.

ابن ولید گفت: که بیرون آورد آن کتب را به سوی ما حسین بن حسن بن ابان به خط حسین بن سعید، و ذکر نمود آن حسن بن أبان که حسین بن سعید مهمان پدرم بود، و خبر داد ما را به آن کتب چند نفر از اصحاب ما، از محمّد بن علی بن الحسین، و او از پدرش و محمّد بن موسی بن المتوکل، و او از سعد بن عبدالله و حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، و او از حسین بن سعید.

و در باب (اصحاب حضرت امام زین العابدینعليه‌السلام) مذکور است: ابن سعید بن حمّاد، مولی علی بن الحسینعليهما‌السلام صاحب المصنفات، اهوازیٌ ثقةٌ.

و در باب (اصحاب جوادعليه‌السلام): حسین و حسن دو پسران سعید اهوازیان، از اصحاب حضرت امام رضاعليه‌السلام می‌باشند.

و این چیزی که در کتاب نجاشی است و در کتاب کشّی است، پیشی گرفت در ترجمه برادرش حسن.

[۲۳۵] نور: أبو المحارب، حسین بن سهل بن محارب القمّی

در "مجالس المؤمنین" مذکور است که:

«از اعاظم حکمای شیعه امامیه است، در ایام دیالمه نشو و نما یافته، و پرتو انوار حکمت بر صفحات حال او تافته».

در "تاریخ الحکماء" مسطور است که:

«صاحبِ أعظمِ سعید، ابن العمید که استاد الفضلاء و عمید وزراء روزگار بود به وجود او افتخار می‌نمود».

[۲۳۶] نور: حسين بن شاذويه

در "رجال ميرزا" مذكور است:

«حسين بن شاذويه، أبوعبدالله الصفّار، و بوده است صحاف، پس گفته شده كه صحّاف بوده است، ثقةٌ، قليل الحديث مى‌باشد، از براى او "كتاب الصلاة و الاعمال"، "كتاب أسماء اميرالمؤمنين". خبر داد ما را احمد بن محمد، و او از جعفر بن محمد، و او از خود حسين بن شاذويه به آن كتب، هم چنان كه نجاشى فرموده.

و در "خلاصه" علّامه چنين مذكور است:

ابن شاذويه (بالشين المعجمه و الذال المعجمه)، أبو عبدالله الصفّار، بوده است صحّاف، پس گفته مى‌شود از براى او صحاف.

نجاشى فرموده آن كه: او ثقه مى‌باشد، و قليل الحديث مى‌باشد.

و فرموده ابن غضائرى: آن كه او قمى مى‌باشد، گمان كردند قميّون آن كه او صاحب غلوّ مى‌باشد. مى‌فرمايد ديدم كتابى از براى او در صلاة سديد و محكم، و آن چه عمل من مى‌باشد قبول روايت او مى‌باشد، چه هنگامى كه تعديل كرده است او را نجاشى، و ذكر نكرده ابن غضائرى چيزى كه دلالت بر ضعف او كند» انتهى از "رجال ميرزا".

و در "نقد الرجال" قريب به اين مضامين مذكور است.

در "تعليقه" مذكور است كه: او شمرده شده حديثش صحيح، و او ثقه مى‌باشد، و قولش: زعم القميون... الى آخر.

در "رجال ابن داود" مذكور است: و حكايت كرده غضائرى بر آن كه قمّيون طعن بر او زده‌اند، و ثابت نشده اين مطلب.

[۲۳۷] نور: حسين بن عبد الصمد بن محمد بن عبيدالله الاشعرى

در "رجال ميرزا" مذكور است:

«شيخ و ثقة، و از اصحاب ما قمّيين مى‌باشد، روايت مى‌كند پدرش از

حنّان، و او از أبی عبدالله‌علیه‌السلام. از برای او "کتاب نوادر" است، هم چنان که نجاشی فرموده در بعضی از نسخ. و گذشت از "خلاصه" علّامه و از "رجال ابن داود".

و در بعضی از نسخ کتاب نجاشی، حسن دارد» انتهی.

مؤلف گوید: در "نقد الرجال" هم حسن بن عبدالصمد است، و حسین بن عبدالله الصمد ندارد.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است که: او شیخ و ثقه می‌باشد و نقلاً از نجاشی، و گذشت مکبراً، و از غیر نجاشی هم.

و در "تعلیقه" مذکور است که: "نقد الرجال" و "وجیزه" و "بلغة" ذکر نکرده او را مگر مکبراً.

[۲۳۸] نور: حسین بن عبدالله بن جعفر بن حسین بن جامع

الحمیری القمّی، برادر محمد بن عبدالله بن جعفر، همچنانی که در ترجمه برادرش محمد معلوم می‌شود.

و در "رجال میرزا" مذکور است که: از برای او مکاتبتی هست با امام‌علیه‌السلام، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده. انتهی.

[۲۳۹] نور: حسین بن عبدالله بن محمد بن عیسی

در مزار "بحار". ظاهراً او پسر برادر احمد بن محمد بن عیسی اشعری باشد.

[۲۴۰] نور: حسین بن عبیدالله القمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«حسین بن عبیدالله سعدی، أبو عبدالله بن عبیدالله بن سهل، او از جمله اشخاصی است که طعن بر او زدند، و نسبت دادند او را به غلوّ.

و کشّی فرموده: حسین بن عبدالله المحرّر، ذکر نموده او را أبوعلی احمد بن علی السکونی شقران. قرابتی دارد با حسن بن خرزاد و داماد خواهرش می‌باشد.

و گفته شده آن که: حسین بن عبیدالله قمی را بیرون کردند از قم، در وقتی که بیرون می کردند اهل قم اشخاصی که متهم بودند آن‌ها به غلوّ، هم چنان که علّامه در "خلاصه" فرمودند.

تا آن مقامی که میرزا می‌فرماید: پس در کتاب نجاشی است تا آن جایی که می‌فرماید نجاشی که نسبت او را به غلوّ از برای او کتب صحیحه حدیث می‌باشد، بعضی از آن‌ها: "توحید المؤمن و المسلم"، "المقت"، "التوبیخ"، "الامامة"، "النوادر"، "المزار"، "المتعه".

خبر داد ما را ابو عبدالله بن الشاذان، او فرمود: خبر داد ما را علی بن حاتم، او فرمود: خبر داد ما را احمد بن علی القابدی، و او از حسن به کتاب "متعه" خاصه.

و خبر داد ما را محمد بن علی بن شاذان، که گفت: حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی، که او گفت: حدیث کرد ما را پدرم، و او فرمود حدیث کرد ما را حسین بن عبیدالله به کتب خود، و آن کتب از این قرار ذکر فرموده:

کتاب الایمان: صفة المؤمن، الایمان لایثبت الّا بالعمل، الایمان یزید و ینقص، کتاب فضل الایمان، و دعائم الایمان، و شعب الایمان، طعم الایمان، ارکان الایمان، أصناف الایمان، اقسام الایمان، المروّة، حلاوة الایمان، ما جاءَ أنّ الایمان حُسنُ الخلق، ماجاءَ فی زین الایمان، الحسد یأکل الایمان...

این ابواب کتابی است که نقل کردم از خط أبی العباس، احمد بن علی بن نوح» انتهی.

و در باب (اصحاب حضرت هادی(علیه السلام)) دارد: «حسن بن عبیدالله القمی نسبت داده شده به غلوّ» انتهی.

از کتاب "رجال میرزا" در "تعلیقه" مذکور است:

حسین بن عبیدالله سعدی، در کتاب نجاشی گذشت، از او ایضا در حسن بن علی بن أبی عثمان که گفت: حدیث کرد ما را حسین بن عبیدالله بن سهل در حال استقامت او.

و در "وجیزه" و در "رجال میرمصطفی" مذکور است آن که:

حسین بن عبیدالله السعدی، غیر از حسین بن عبیدالله قمی می‌باشد، و ظاهر کلام مصنف یکی بودن راوی است، و آن کلام منصف ظاهر است، یعنی همان اتحاد راوی است.

در "نقد الرجال" میرزا مصطفی چنین مذکور است:

حسین بن عبیدالله السعدی، أبو عبدالله بن عبیدالله بن سهل، از جمله اشخاصی است که طعن بر او زدند، و نسبت دادند او را به غلوّ، از برای او کتب صحیحه حدیث می‌باشد، همچنان که نجاشی فرموده، و از جمله کتبش "کتاب متعه" می‌باشد.

و فرموده: خبر داد ما را أبو عبدالله بن شاذان، و او گفت: خبر داد ما را علی بن حاتم، و او گفت: خبر داد ما را احمد بن علی الغائدی، و او از خود حسین به "کتاب متعه" خاصه.

و روایت نمود کتب او را محمد بن یحیی.

و شیخ در "فهرست" فرموده:

حسین بن عبدالله بن سهل، از برای او "کتاب متعه" است، خبر داد ما را احمد بن عبدون، از حسین بن علی بن شیبان القزوینی، و او از علی بن حاتم، و فرموده در "رجال": حسین بن عبیدالله بن سهل، روایت نموده از او ابن حاتم، همچنان که شیخ در باب (من لم یرو عن الائمه علیهم‌السلام) مذکور است. انتهی.

و الظاهر آنست که اینها مراد یک راوی باشند نه متعدد. انتهی کلام "نقد الرجال".

و در "رجال أبو علی" مذکور است:، نقلاً از "نقد الرجال" و "وجیزه" آن که: حسین بن عبیدالله السعدی غیر از حسین بن عبیدالله قمی می‌باشد. و ظاهر مصنف اتحاد می‌باشد، و ظاهر همین است.

می‌گویم من: نسبت داد قمیّین او را بن غلوّ، و بیرون نمودن ایشان او را از قم، دلالت نمی‌کند بر ضعف او اصلاً، بدرستی که اجلّاء از علماء ما و أوثق

ایشان غالی هستند به‌گمان قمیّین!! و اگر می‌یافتند ایشان را در قم هر آینه بیرون می‌کردند ایشان را از قم لا محاله، با آن‌که نجاشی فرموده: از برای او کتب صحیحه در حدیث می‌باشد... تا آن جائی که می‌فرماید که: در کتاب "مشترکات" است که ابن عبیدالله السعدی، احمد بن محمد بن یحیی از پدرش، و پدرش از آن حسین روایت می‌کند، و از او احمد بن علی الفائدی روایت می‌کند.

[۲۴۱] نور: حسین بن عبیدالله القمی

چون‌که صاحب "نقد الرجال" حسین بن عبید الله دو نفر راوی می‌داند، و از برای هر یک ترجمه‌ای عنوان نمود، یکی آنکه گذشت و ترجمه او را هم آنفاً از "نقد الرجال" ذکر شد، و دیگر همین مذکور در این فصل می‌باشد، که می‌فرماید:

حسین بن عبیدالله القمی، نسبت داده می‌شود به غلوّ، و از اصحاب حضرت هادی‌عليه‌السلام می‌باشد، همچنان‌که در "رجال شیخ" مذکور است: حسین بن عبیدالله المحرر القمی، بیرون کردند او را از قم در زمانی که بیرون می‌کردند از قم اشخاصی که متهم بودند، همچنان‌که کشّی فرموده، و ظاهر آنست این دو حسین مراد یک راوی باشد، و این حسین غیر از حسین بن عبیدالله بن سهل می‌باشد، به جهت آن‌که آن حسین بن عبیدالله روایت از امام نمی‌کند، و این حسین از اصحاب حضرت هادی‌عليه‌السلام می‌باشد.

و ذکر نموده ابن داود در این مقام پنج رجال را:

اول: حسن بن عبیدالله، آن مقامی که فرموده: حسن بن عبیدالله بن سهل، همچنان‌که شیخ در باب (مَنْ لم یرو عن الائمه‌عليهم‌السلام) [می‌گوید]: از برای او "کتاب متعه" می‌باشد. انتهی.

و ظاهر آن است که آن حسن آن چنان کسی است که ذکر کردیم او را در اوّل، از نجاشی، و شیخ به عنوان حسین بن عبیدالله، و ذکرش به عنوان حسن اشتباه می‌باشد.

و **دوم:** حسن بن عبدالله قمی، نسبت داده می‌شود به غلوّ.

و **سیّم:** حسین بن عبدالله قمی، از اصحاب حضرت هادیؑ می‌باشد، همچنان که در "رجال شیخ" مذکور است که: نسبت داده می‌شود به غلوّ. انتهی.

و ظاهر آنست که دوّمی همان اولی باشد، یا سیّمی باشد، به جهت آن که نیافتم در کتب رجال به این صفت غیر از آن دو نفر را، و آن دو نفر حسین بن عبیدالله است نه حسن بن عبدالله.

و **چهارم:** حسین بن عبیدالله السعدی، أبوعبدالله بن عبیدالله بن سهل قمی، نسبت داده [شده] به غلوّ، همچنان که نجاشی و کشی چنین فرمودند. و ظاهر آنست که این چهارمی همان اوّلی باشد، و ذکر نمودیم ما آن که او حسین می‌باشد.

و **پنجمی:** حسین بن عبیدالله المحرّر، روایت شده آن که او را از قم بیرون کردند با اشخاص دیگر که متهم بودند به غلوّ. انتهی.

و این مطلب آن چیزی است ذکر نموده او راکشّی، و ذکر نمودیم ما آن که او حسین بن عبیدالله آن چنانی است که از اصحاب حضرت هادیؑ [می‌باشد].

و **بالجمله:** آن چیزی که خطور به قلب من می‌کند، آن که دو راوی می‌باشند، همچنانی که ظاهر می‌شود از مطالعه کتب، به کمتر و به أدنی تأملی انتهی کلام صاحب "نقد الرجال".

[۲۴۲] نور: حسین بن علی بن سفّیان البزوفری القمّی

پسر عموی احمد بن جعفر بن سفیان البزوفری، که ذکرش گذشت، و آن حسین مکّنی به أبی عبدالله می‌باشد.

[۲۴۳] نور: حسین بن علی بن صدقه القمّی

همچنانی که در "جواهر السنیّة" مذکور است: عن أبی محمد، جعفر بن علی بن احمد الفقیه، قال: أخبرنا أبو محمد حسین بن علی بن صدقة القمّی... الی آخر

حدیثی که مذکور است در آن کتاب.

[۲۴۴] نور: حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه

در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«این حسین با برادرش صدوق به دعاء حضرت حجّت علیه السلام بدنیا آمدند، همچنانی که ذکر خواهد شد در ترجمهٔ پدرش».

و در جلد سیزدهم "بحار" مذکور است که:

«در "کتاب غیبت" از جماعتی، ایشان از صدوق مثل این روایت نموده، او گفته که: أبو عبدالله ابن بابویه که همین حسین بن علی بن بابویه باشد گفت: در سن بیست سالگی مجلس تدریس برپا نمودم، در بسیاری از اوقات محمد بن علی بن أسود قمّی به مجلس من حاضر می‌شد، وقتی که مرا می‌دید با صغر سنم در جواب دادن از مسائل حلال و حرام سرعت دارم، بسیار تعجب می‌کرد، بعد از آن می‌گفت که: ذکاوت و بزرگی از تو عجیب نیست، زیرا که تو به سبب دعای حضرت حجّت علیه السلام متولد شده‌ای».

و در کتاب "غیبت" از برای شیخ مذکور است که گفت:

«ابن نوح خبر داد به من و أبو عبدالله بن سوره، که از برای أبالحسن علیّ بن بابویه سه پسر بود: محمد و حسین، که هر دو فقیه ماهر بودند در حفظ، و حفظ می‌کردند مطالب را که هیچ کس از اهل قم مثل آن دو برادر حفظ نمی‌کردند، و از برای این دو برادرِ سیّمی بود که اسمش حسن بود، و اوسط بود، مشغول عبادت بود، و صاحب زهد بود، و با مردم رفت و آمد نداشت، و فقهی نداشت.

و گفت ابن سوره: هر زمانی که روایت می‌کرد أبوجعفر محمّد ـ که لقبش صدوق است ـ و أبو عبدالله ـ که حسین باشد ـ هر دو پسران علیّ بن الحسین ـ که مراد علیّ بن بابویه باشد ـ چیزی را تعجب می‌کردند مردم از حفظ آن دو نفر، می‌گفتند: این شأن بخصوصه به سبب دعای حضرت حجّت علیه السلام می‌باشد، و این مطلب به حد استفاضة رسیده در میان اهل قم».

و در "کتاب مشترکات" است:

«ابن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه الثقه، روایت می‌کند از او حسین بن عبیدالله، و او از برادرش صدوق، و از پدرش علی» انتهی.

و در "تذکرة" مذکور است:

«حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، برادر صدوق، رئیس المحدثین محمد، ثقةٌ جلیلٌ عظیم الشأن، روایت [می‌کند] از پدرش و برادرش ،از برای او کتبی است، بعضی از آن کتب رد بر واقفه، و کتاب دیگر که از برای صاحب ابن عبّاد، و غیر اینها. روایت می‌کند نجاشی از حسین بن عبیدالله، و او از حسین بن علیّ بن بابویه، و توثیق نمود او را نجاشی، و شیخ، و علّامه.

و ذکر نموده او را منتجب الدین، و ذکر نمود او را پسرش حسن، و همچنین پسر آن حسن که حسین باشد، و فرموده: أولادهای او فقها و صلحا می‌باشند» انتهی.

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او کثیر الروایة، روایت می‌کند از جماعتی، و از پدرش، واز برادرش محمّد بن علی، ثقه می‌باشد، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده، و شیخ در باب (مَنْ لم یرو عن الائمه علیهم السلام).

و در کتاب نجاشی است تا آن مقامی که نجاشی فرموده:

ابن بابویه القمی، أبو عبدالله، ثقه می‌باشد، روایت می‌کند از پدرش اجازةً، از برای او کتب چندی می‌باشد، بعضی از آنها: "کتاب توحید و نفی التشبیه" و کتاب دیگر که تصنیف نموده از برای صاحب أبی القاسم بن عبّاد، خبر داد ما را از او به آن کتب حسین بن عبیدالله».

و در "نقد الرجال" قریب به این مضامین مذکور است.

[۲۴۵] نور: علی بن محمد قمّی

همچنانی که در "نجم الثاقب" مذکور است که:

«روایت کرده از حسین بن علی بن محمد قمّی، معروف به أبی علی بغدادی، گفت: در بخارا بودم، پس شخصی که معروف بود به ابن خارشیرده، قطعه‌ای طلا داد و امر کرد مرا که تسلیم کنم آنها را در بغداد به شیخ أبو القاسم حسین بن روح ـ قدّس الله روحه ـ. پس حمل کردم آنها را با خود، چون رسیدم به مفازه[1] آمویه، یکی از آن سبیکه‌ها مفقود شد از من، و عالم نشدم به آن تا آن که داخل بغداد شدم، و سبیکه‌ها را بیرون آوردم که تسلیم آن جناب کنم، پس دیدم که یکی از آنها از من مفقود شده، پس سبیکه‌ای به وزن آن خریدم و به آن اضافه نموده، آنگاه داخل شدم بر شیخ أبو القاسم در بغداد، و آن سبیکه‌ها را دادم به او.

پس فرمود: بگیر این سبیکه را و آن را که گم کردی رسید به ما، و او این است، آنگاه بیرون آورد آن سبیکه را که مفقود شد از من در مفازه آمویه. پس نظر کردم شناختم». انتهی.

[۲۴۶] نور: حسین بن علی الخزّاز القمی

در "ایضاح" مذکور است که: خزّاز، بخاء المعجمه، و الزائین المعجمتین قبل الألف و بعد الألف.

و در "نقد الرجال" مذکور است که: «حسین بن علی الخزّاز، أبو عبدالله، روایت می‌کند از حمزة بن قاسم و غیر او، و از برای او "کتاب زیارات" می‌باشد، همچنان که در "رجال نجاشی" مذکور است» انتهی.

و در "رجال ابن داود" هم مثل "نقد الرجال" مذکور است.

[۲۴۷] نور: حسین بن علی الرشتوئی

فی "الایضاح": بالزاء والباء المنقّطة تحتها نقطتین، ثم التاء فوقها نقطتین بعد ذاك المعجمة مضمومة، بعدها واو ثم یاء.

---

۱. دشت.

[۲۴۸] نور: حسین بن علی بن احمد

برادر حسن بن علی بن احمد قمّی که ذکرش گذشت.

[۲۴۹] نور: حسین بن عیسی عُریضی

در باب (علت غیبت) در "بحار". و ایضاً در "اعلام الوری" در باب (حضرت حجّت علیه السلام).

[۲۵۰] نور: حسین بن محمد بن الحسن

مضی ذکره فی ترجمة ابراهیم بن علی بن ابراهیم بن هاشم القمّی، و کان مظنونی أنّه من اهل قم.

[۲۵۱] نور: حسین بن محمد بن عمران

برادر حسن بن محمد بن عمران.

[۲۵۲] نور: حسین بن متیل قمی

در "علل الشرائع" در باب ۱۴۷: حدّثنا محمد بن الحسن، قال: حدّثنا الحسین بن متیل.

[۲۵۳] نور: حسین بن علی بن آدم قمّی

أبو صدّام.

در "کتاب اصول کافی" دارد که:

«حسن بن نضر قمی بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام آمد در نزد أبو صدام... تا آخر حدیث».

و علّامه مجلسی دارد که: أبو صِدام، به کسر صاد است.

[۲۵۴] نور: حسین بن مالك القمی

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«او ثقه می‌باشد، و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد، همچنان که در "رجال شیخ" مذکور است.

و همچنین در باب (وصایا) و در باب (رجوع از نکاح) از "تهذیب"، و در "رجال ابن داود" همچنین است.

و اما در "خلاصه" علّامه: حسن بن مالك است، و شاید او اشتباه باشد» انتهی.

و در "رجال ابن داود" مذکور است: «و اشتباه شده بر بعضی از اصحاب ما، و ذکر نمودند او را در باب حسن، لکن نیست چنین، بدرستی که او حسین بن مالك می‌باشد». انتهی.

مؤلف گوید: در باب (رجوع از وصیّت) کتاب به این نحو ذکر شده:

محمّد بن یحیی، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسین بن مالك، قال: کتبتُ الی أبی الحسن علیه السلام: إعلم یا سیّدی... الی آخر حدیث.

و روایت دیگر: محمد بن احمد، عن الحسین بن مالك، قال: کتبتُ الیه، رجلٌ ماتَ... الی آخر حدیث.

[۲۵۵] نور: حسین بن محمد الاشعری

همچنانی که در "مناقب شهر آشوب" است، در آن جائی که می‌فرماید: جری ذکر علویّة... الی آخر.

در "نجم الثاقب" مذکور است:

یکی از اشخاصی که حضرت حجّت علیه السلام را دیده‌اند، حسین بن محمد اشعری می‌باشد.

و در "کتاب کافی" است که:

«حسین بن محمد اشعری، عن معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن

عبدالله، که او گفت: بیرون آمد توقیعی از أبی محمد عليه السلام زمانی که کشته شد زبیری ـ لعنه الله ـ که این جزاء کسی [است] که جرئت می‌کند بر خدا در حق اولیاءش، گمان می‌کرد مرا خواهد کشت و از برای من عقبی نخواهد بود، پس چگونه دید قدرت خدا را، و زائیده شد از برای امام فرزندی، اسمش م ح م د».

[۲۵۶] نور: حسین بن محمد القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او از اصحاب حضرت جواد عليه السلام می‌باشد، و یا احتمال دارد بودن او ابن عمران الاشعری که پیش ذکر شده، و در او بُعدی است ظاهر». انتهی.

در "تعلیقه" مذکور است که:

«حسین بن محمد القمّی، حکم فرموده دائی من به بودن او ممدوح، به جهت آن که از برای صدوق به سوی او طریق سندی می‌باشد، فتأمل». انتهی.

مؤلف گوید: احتمال دارد که این حسین بن محمّد قمی، همان حسین بن محمد الاشعریست که ذکر شده.

[۲۵۷] نور: حسین بن محمد بن جمهور القمّی

همچنانی که در کتاب "أعلام الوری" مذکور است که:

«حسن بن محمد بن جمهور قمی گفت فی "کتاب الواحدة"، که او گفت: خبر داد مرا برادرم حسین بن محمّد بن جمهور.

[۲۵۸] نور: حسین بن محمد بن عمران بن أبی بکر الاشعری القمی

در "تعلیقه" مذکور است:

«حسین بن محمد بن عمران، گذشت به عنوان حسین بن محمد بن عامر، و در این رساله خواهد آمد.

و ایضاً می‌فرماید: گذشت در ترجمه حسن بن احمد بن عامر، با چیزی که

در این دو تا می‌باشد، گویا حسن بن احمد بن عامر از خلط ناسخ باشد، به جهت آن که حسین بن احمد بن عامر گذشت نه حسن».

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«أبو عبدالله ثقه می‌باشد، از برای او "کتاب نوادر" می‌باشد، خبر داد ما را محمد بن محمد أبی غالب الزراری، از محمد بن یعقوب از او، همچنانی که نجاشی فرموده».

و در "خلاصه" علّامه چنین مذکور است:

«حسین الاشعری القمی، أبو عبدالله، ثقه می‌باشد، و ظاهر آن است که او همان مذکور در کتاب نجاشی است آنجایی که می‌فرماید: و أیضاً ظاهر آنست که او حسین بن محمّد بن عامر بن عمران باشد، همچنانی که آگاه می کند آن چیزی که در ترجمهٔ عمویش ذکر خواهد شد، عبدالله بن عامر باشد». انتهی.

در "رجال أبوعلی" هم همین طریق مذکور است که: ظاهر آنست که... الی آخر چیزی که ذکر شد.

و در "نقد الرجال" همین طریق مذکور است.

و در "عین الغزال" مذکور است که او از اصحاب حضرت صادق عليه السلام می‌باشد.

و در "تعلیقه" مذکور است:

«حسین بن محمد بن عامر بن عبدالله بن عامر، او حسین بن محمد بن عمران است که می آید، فرموده محقق داماد که او یکی از اجلّاء مشایخ کلینی می‌باشد، و بسیار روایت از او کرده در "کافی"، و تصریح نمود به اسم جدّش عامر أشعری در مواضع عدیده». انتهی.

مؤلف گوید: که در این رساله آنفاً در نور سابق گذشت.

در "رجال أبوعلی" مذکور است:

«حسین بن محمد بن عامر، پسر برادر عبدالله عامر، که ابن محمد بن عمرانست، و بعد نقل از "تعلیقه" می‌کند به طریقی که ذکر شد... الی آخر».

در "اکمال الدین": حسین بن محمد بن عامر از عموش عبدالله بن عامر.
و ایضاً در "وسائل" در باب (عیادت مریض).

[۲۵۹] نور: حمّاد بن أبی سلیمان الاشعری
در "عین الغزال" مذکور است که از اصحاب حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام می‌باشد.

[۲۶۰] نور: حسین بن مؤدب قمی
در "روضات الجنّات" مذکور است که:
«او یکی از مشیخه السید الامام ضیاء الدین ابو الرضا فضل الله بن علی بن عبیدالله الحسنی الراوندی القاسانی است».

[۲۶۱] نور: حسین بن محمد بن عامر بن عمران
در مشیخه صدوق، و در "عین الغزال" در باب (کُنی)، کنیه عبدالرحمن.

[۲۶۲] نور: حسین بن محمد بن سوره قمی
در جلد سیزدهم "بحار" از او مطلبی نقل شده. و در این رساله در ترجمه علی بن بابویه اشمس برده شده، و در "روضات الجنّات" در ترجمه حسین بن علی بن بابویه.

[۲۶۳] نور: حسین بن سعید الراوندی
در "روضات الجنات" در ترجمه پدرش قطب الراوندی.

[۲۶۴] نور: حسین بن محمد بن عامر الاشعری القمّی
در جلد سیزدهم "بحار"، باب (ذکر من رآه علیه السلام).

[۲۶۵] نور: حمّاد بن مُهَلّب القمی

در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«از برای او کتابی است، که روایت می‌کند او را محمد بن أبی عُمیر، همچنان که نجاشی فرموده. و در "کتاب مشترکات" است که: این مهلب روایت می‌کند از او ابن أبی عمیر». انتهی.

[۲۶۶] نور: حمدان بن مهلّب القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«از برای او کتابی است که روایت می‌کند او را محمد بن أبی عمیر، همچنان که نجاشی فرموده». انتهی.

مؤلف گوید: احتمال دارد که حمدان با آن حمّاد یکی باشند، و الله العالم.

[۲۶۷] نور: حمزة بن الیسع قمّی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«حمزة بن یسع، و یسع بن یسع، دو فرزندان یسع می‌باشند، و از اصحاب حضرت امام جعفر علیه السلام می‌باشند. و در باب (أصحاب حضرت کاظم علیه السلام) مذکور است: حمزة بن یسع الأشعری القمی». انتهی.

در "تعلیقه" مذکور است که:

«حمزة بن الیسع، روایت می‌کند از او ابن ابی نصر، و در این مطلب اِشعاری است به وثاقت او، همچنانی که گذشت در فوائد، و گذشت در ترجمهٔ پسرش احمد بن... از نجاشی».

و در "خلاصه" علّامه: که پدر احمد، که همین حمزه باشد، روایت می‌کند از حضرت امام رضا علیه السلام. انتهی.

[۲۶۸] نور: الشیخ حسین بن فادار بن الحسین

در "ریاض العلماء" مذکور است، در ترجمة الشیخ الرشید أبوالحسین علی

بن محمد بن علی القاشانی:

«که او بوده از شاگردهای شیخ حسین بن فادار بن حسین، و قرائت نمود آن علی بن محمد در نزد همین حسین بن فادار بن حسین "کتاب نهج البلاغه"، و دیدم در اصبهان آن نسخهٔ مقروءه علیه، و نوشته بود شیخ بن فادار مذکور اجازة از برای او به خط خود:

«قرأ علیّ الشیخ الجلیل الأدیب، الولد الرشید، أبوالحسین علیّ بن محمد بن علی القاشانی ـ أدام توفیقه لما قرّبه مِنْ رضاه ـ من کتاب "نهج البلاغة" مِنْ أوّله، و القول المنتزع من حِکَم أمیرالمؤمنین علیّ علیه السلام، و مواعظ کلامه الوجیزة، [و] سائر الأغراض الی منتهی الکتاب، فی هذا الاصل. و سمعه مراراً کثیرة یقرأه الشیخ الامام السعید أبوالحسن احمد بن عبدالله المهآبادی ـ رحمة الله علیه ـ فی مجلس الأجلّ السعید، عمید العراق، أبی طاهر احمد بن محمد بن علی بن المرزبان، و هو کتبه من أصله الذی علیه خط السیّد الرضی رضی الله عنه.

من أهل العلم، کتبه الحسین بن فادار بن الحسین بخطه فی صفر سنه...»

انتهی از کتاب "ریاض العلماء".

مؤلف این کتاب محمد علی بن الحسین گوید: که ذکر این حسین بن فادار در این کتاب آنست که چنین معلوم می‌شود که برادر حسن بن فادار قمی است، که در سابق نقلاً از منتجب الدین گذشت، یا آن‌که هر دو یکی باشد، و اشتباه در مکبّر بودن یا مصغّر بودن شده باشد، و الله العالم بحقائق الأمور.

[۲۶۹] نور: حنّان بن أبی معاویة القمّی

در "عین الغزال" مذکور است که: او از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است.

[۲۷۰] نور: داود صرمی

در جلد ۳۲ "بحار"، در (باب تزویج). شاید او منسوب به سوی صِرُم یکی از قراء قم است که مسافت دو فرسخ است تا قم؟ یا آن‌که او کسبش قطع کردن

شاخه‌های درخت خرما بوده؟، یا آن که کسبش چرم فروشی بوده؟

[۲۷۱] نور: حسین بن یزید القمی

در "وسائل" در (باب الطهارة): موسی بن عمران نخعی، عن الحسین بن یزید القمی.

در "مجالس المؤمنین" مذکور است:

«حسین بن محمّد بن عمران، بن أبی بکر الأشعری القمی، یکی از مشایخ شیخ أجلّ، رئیس المحدثین، محمّد بن یعقوب کلینی می‌باشد، شیخ نجاشی توثیق او نموده، و از مصنفات او "کتاب نوادر" است».

مخفی نماند که حسین بن محمّد جدّ بی واسطه او عمران باشد، چنانکه از "کتاب نجاشی" در این مقام نقل افتاد، و در کتب أربعهٔ متداولهٔ رجال موجود نیست.

و در اسناد کتاب "من لایحضره الفقیه" واقع شده، که حسن بن محمد بن عامر، عن عمّه عبدالله بن عامر، و بعضی از فضلاء متأخرین در حاشیه کتاب نجاشی، توفیق میان کلام نجاشی و اسناد "من لایحضره الفقیه" کرده و گفته که: شیخ نجاشی در باب (عین مهمله) نزد ذکر عبدالله بن عامر گفته که: جعفر بن محمّد بن قولویه روایت می‌کند از حسین بن محمد بن عامر بن عمران بن أبی‌عمرو الاشعری، و نام عبدالله را چنین ذکر کرده که: عبدالله بن عامر بن عمران عمرو الاشعری، چنانچه در کتاب "خلاصه" نیز واقع شده.

بنابر این می‌توان بود که حسین بن محمد بن عمران، که در این مقام از کتاب نجاشی واقع شده، همان حسین بن محمّد بن عامر بن عمران بن أبی عمرو أشعری باشد، به حذف واسطه عامر، و آن چه در اسناد "من لایحضره الفقیه" واقع شده بی حذف واسطه».

و مؤلف گوید: که اگر چه این فاضل به توفیق میان کلام نجاشی و کلام "من لایحضره الفقیه" موفق گردیده، اما از مخالفتی [که] میان دو کلام نجاشی به هم

رسیده غافل گردیده، زیراکه جدّ اعلی حسین بر وجهی که در نزد ذکر عبدالله بن عامر مذکور شده، أبی عمرو اشعریست، و بر وجهی که در نزد ذکر حسین در این باب اتفاق افتاد أبی بکر اشعریست.

انتهی از کتاب "مجالس المؤمنین".

[۲۷۲] نور: حمزة بن یعلی الاشعری

و در "رجال میرزا" مذکور است که:

«أبوعلی القمی روایت می‌کند از حضرت امام رضاعلیه‌السلام، و از أبی جعفر الثانی‌علیه‌السلام، ثقهٌ وجهٌ، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده، و نجاشی علاوه بر این فرموده که: از برای او کتابی می‌باشد، که روایت می‌کنند او را چند نفر از اصحاب ما، خبر داد ما را استاد ما أبوعبدالله محمّد بن محمّد بن نعمان، فرمود: أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولویه، که خبر داد ما را ابن ولید، و او از صفار، و او از حمزة از آن کتاب» انتهی.

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«او از اصحاب حضرت امام رضاعلیه‌السلام و حضرت جوادعلیه‌السلام می‌باشد، و ثقه می‌باشد، از برای او کتابی است که روایت می‌کند از آن کتاب صفّار، نقلاً از نجاشی». انتهی.

* * *

باب الخاء

[۲۷۳] نور: خالد البرقی

در جلد ۳۲ "بحار": أبی عبدالله البرقی، عن أبیه، در باب (ذکر النکاح والولد).

[۲۷۴] نور: خالد بن نافع الاشعری

مولاهم، کوفی

در "رجال میرزا":

«کوفی بوده در أصل، و احتمال دارد که قمی المسکن بوده».

[۲۷۵] نور: خالد بن یزید قمی

چنین معلوم می‌شود که یکی از روات اهل قم خالد بن یزید القمی است، همچنانی که در کتاب "روضه کافی" چنین مذکور است که:

روایت نمود محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، و او از حسین ابن سعید، او از محمد بن حصین، و او از خالد بن یزید القمّی، و او از بعضی از اصحاب، و بعض از اصحاب از حضرت جعفر صادق علیه السلام، که فرموده: قول خدای تعالی که می‌فرماید: ﴿وَحسبِوُا...﴾ الی آخر.

* * *

باب الدال

[۲۷۶] نور: داود بن عامر الاشعری القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: او از اصحاب حضرت هادی علیه السلام [می‌باشد]. انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است که: او از اصحاب امام حسن عسگری علیه السلام [می‌باشد] نقلاً از "رجال شیخ".

[۲۷۷] نور: داود بن علی القمی

در "رجال میرزا": احمد بن داود القمّی عن ابیه. و در ترجمه پسرش احمد بن داود.

[۲۷۸] نور: داود بن کورة قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او مبوّب نموده "کتاب نوادر"ی که از برای احمد بن محمد بن عیسی بوده، نقلاً از "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن **الائمه** علیهم السلام).

و ایضاً مبوّب نموده کتاب مشیخه‌ای که از برای حسن بن محبوب السرّاد بوده بر معانی فقه.

از برای او "کتاب الرحمة" در وضوء و الصلاة و الزكاة و الصوم و الحـج. خبر داد ما را محمّد بن علی القزوینی، که او گفته: خبر داد ما را احمد بن محمد بن یحیی، که او گفت: خبر داد ما را خود داود». انتهی.

و در "رجال ابن داود" مذکور است که: کورة (بضم کاف و الراء المهمله) در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة علیهم السلام)، و در "فهرست"اش.

و نجاشی فرموده: أبو سلیمان القمی، مبوّب نموده "کتاب نوادر"... الی آخر چیزی که ذکر شد.

و در "تعلیقه" مذکور است: داود بن کورة، او از مشایخ کلینی رحمه الله می‌باشد، و ظاهر است جلالت او.

و در "نقد الرجال": داود بن کورة، أبو سلیمان القمی، مبوّب نمود "کـتاب نوادر"... الی آخر چیزی که ذکر شده.

و در "وسائل" ذکر شده که کوره محل مخصوصی است به قم.

* * *

باب الراء

[۲۷۹] نور: رسول قمّی

در "نجم الثاقب" مذکور است که او حضرت حجّت﷼ را دیده است.

[۲۸۰] نور: ریّان بن شبیب

دائی معتصم.

در "رجال میرزا" مذکور است:

«ریّان بن شبیب (بالشین المعجمة، و بعدها باء منقّطه تحتها نقطه)، دائی معتصم، ثقه می‌باشد، ساکن در قم بود، و اهل قم از او روایت می‌کردند، و جمع نموده بود مسائل صباح بن نصرالنهدی که از حضرت امام رضا﷼ سؤال نموده بود، او ثقه و صدوق [است]، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده».

و در کتاب کشی مذکور است که:

«ریّان بن شبیب، از برای او کتابی است که جمع نمود در آن کتابش کلام حضرت امام رضا﷼، خبر داد ما را به این مطلب أبوالعباس بن نوح، که فرمود او که: خبر داد ما را محمد بن احمد الصفونی، که او گفت: خبر داد ما را أبوجعفر احمد بن محمد، که او گفت: خبر داد ما را یحیی بن زکریا اللؤلؤی، که او گفت: خبر داد مرا خود ریّان بن شبیب...» انتهی.

و در "رجال أبوعلی" قریب به این کلمات مذکور است.
و در "تعلیقه" مذکور است که:
«ریّان بن شبیب، در او است آن چه در ترجمهٔ خیرانِ خادم مذکور است» انتهی.
مؤلف گوید: که در ترجمهٔ خیرانِ خادم، و در "رجال میرزا" چنین مذکور است: تا آن مقامی که می‌فرماید:
«خیرانِ خادم گفت که: ریّان بن شبیب به من گفت، وقتی که خدمت حضرت امام محمد تقیعليه‌السلام رسیدی، به او عرض کن که ریّان بن شبیب عرض سلام خدمت شما می‌رساند، و سؤال می کند از شما که دعا کنید در حقّ من و پسرم.
پس حضرت دعا کرد در حقّ او، و دعا نکرد در حقّ پسرش.
پس کلام را اعاده دادم، و عرض کردم: که او عرض کرده خدمت شما دعا کنید در حقّ او و پسرش.
أیضاً حضرت دعا کردند در حقّ او، و دعا نکردند در حق فرزند او.
پس در دفعه سیّم کلام را اعاده کردم، باز حضرت دعا در حقّ او کرد، و در حقّ فرزندش دعا نکرد.
می‌گوید خیران که: حضرت را وداع نمودم، و بیرون آمدم، لکن وقت بیرون [آمدن] شنیدم که حضرت تکلم می‌کنند، لکن نفهمیدم که چه فرمایش کردند، بعد از بیرون آمدن، خادم حضرت بیرون آمد، به او گفتم: که چه فرمود آقای من، وقتی که بیرون آمدم؟
خادم گفت که: فرمودند کیست که ببیند هدایت نمودن حر نفس خود را، این پسرش زائیده شده در بلاد شرک است، پس بیرون آمده از آن بلاد شرک، و رفته در نزد اشخاصی که بدتر هستند از اهل بلاد شرک، اگر خدا بخواهد هدایت شود می‌شود ـ کنایه از آن که قابل هدایت نیست، و عاقبتش خیر نخواهد بود ـ».

و در "رجال ابن داود" مذکور است که:
«ریّان بن شبیب (بالراءِ والیاءِ المثناة تحت) ابن شبیب، دائی معتصم.
کشّی می‌گوید که:
«او ساکن در قم بود، و اهل قم از او روایت می‌کردند» انتهی.
و در "نقد الرجال" هم نقل از نجاشی به طریقی که ذکر شد.

[۲۸۱] نور: ریّان بن الصَّلت قمّی

در "رجال ابن داود" مذکور است که: «ریّان بن صلت الاشعری القمی، أبوعلی، از اصحاب حضرت امام رضا و حضرت هادی علیهما السلام می‌باشد، هم چنان که شیخ در "کتاب رجالِ" خود، و در "فهرستِ" خود فرموده، ثقه و صدوق می‌باشد، و خراسانی می‌باشد» انتهی.

و در "تعلیقه" مذکور است که:

«ریّان بن الصلت، خطیب بود در نزد مأمون، و مقرّب بود در نزد او، لکن در باطن شیعه بود».

و در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«ریّان بن الصَّلت البغدادی الأشعری القمّی، خراسانی الأصل، أبوعلی کنیه اوست. روایت می‌کند از حضرت امام رضا علیه السلام، و بوده است او ثقه و صدوق، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده، و نجاشی در کتاب خود، مگر کلمهٔ (قمّی خراسانی الأصل) را ندارد، و زیاد نموده این مطلب را: که روایت می‌کند از او عبدالله بن جعفر».

و در "فهرست" شیخ مذکور است که:

«از برای او کتابی است که خبر داد ما را به آن کتاب الشیخ، و حسین بن عبیدالله، و او خبر داد از محمّد بن علی بن الحسین، و او خبر داد از پدرش و حمزة بن محمّد، و محمّد بن علی، و او از علی بن ابراهیم بن هاشم، و او از پدرش، و پدرش از خود ریّان بن الصلت از آن کتاب».

و در باب (أصحاب حضرت امام رضاعليه السلام) مذكور است كه:
«ريّان بن الصلت بغداديٌّ ثقةٌ خراسانيٌّ.
و در باب (اصحاب حضرت هادىعليه السلام) مذكور است كه: بغداديٌّ ثقةٌ.
و در كتاب كشّى چيزى مذكور است كه دلالت بر حسن حال و جلالتش مى‌كند.
و در "تعليقه" مذكور است كه:
«خطيب بوده در نزد مأمون، و مقرّب بوده در نزد مأمون ـ عليه اللعنه ـ بلكه از خواصّ او بوده، و اصحاب او بوده، و از اصحاب اسرارش بوده، و مأمون او را و فضل بن سهل را مى‌فرستاده به سوى خدمات، لكن در باطن شيعه بوده».
مى‌گويم من: در كتاب "مشتركات" مذكور است كه ابن الصلت روايت مى‌كند از او ابراهيم بن هاشم، و عبدالله بن جعفر، و معمّر بن خلّاد، و الّا پس نيست اشكالى. انتهى.
از "رجال أبوعلى" و در "نقد الرجال" مذكور است:
«ريّان بن صلت الاشعرى، أبوعلى، از اصحاب حضرت امام رضاعليه السلام بوده است، ثقةٌ و صدوق، ذكر نموده شيخ آن‌كه از براى او كتابى است، جمع نموده در آن كتاب كلام حضرت امام رضاعليه السلام در فرق بين آل و امّت.
گفت أبو عبدالله حسين بن عبيدالله: خبر داد ما را احمد بن محمّد بن يحيى، كه او گفت: خبر داد ما را عبدالله بن جعفر، و او از ريّان بن الصلت به آن».
و فرموده شيخ در همان "فهرست":
ديدم نسخه‌اى ديگر زمان بن شبيب، هم چنان‌كه نجاشى ذكر نمود از براى او كتابى است، روايت مى‌كند على بن ابراهيم از پدرش و پدرش از او.
و در "رجال شيخ" دارد كه: او بغداديٌّ ثقةٌ خراسانيٌّ، از اصحاب حضرت هادىعليه السلام مى‌باشد.
پس فرمود شيخ در همان "رجالِ" خود:
«ريّان بن الصلت، روايت مى‌كند از او ابراهيم بن هاشم».

و در باب (مَنْ لم يرو عن الائمه عليهم السلام) ذكرش كرده، و اين منافى است ما بين دو كلامش، يعنى ذكرش در باب حضرت امام رضا عليه السلام، و حضرت هادى عليه السلام، بنابر آن چيزى كه در اوّل كتابش فرموده كه: هر يكْ از روات را كه از امام روايت مى‌كند در باب اصحاب امام ذكر مى كنيم، و هر يكْ كه از امام روايت نمى‌كنند در باب (مَنْ لم يرو عن الائمة عليهم السلام) ذكر مى‌كنيم.

و بعد مى‌فرمايد صاحب "نقد الرجال": مثل اين تنافيها بسيار است در كتاب شيخ، همچنان كه زود است بيابد در ترجمهٔ قاسم بن محمّد الجوهرى.

كه مقصود صاحب "نقد الرجال" كه در اين جا چند نفر از روات را ذكر مى‌كند كه شيخ هر يكْ را در باب اصحاب امام ذكر نموده، و در باب (مَنْ لم يرو عن الائمة عليهم السلام) هم أيضاً ذكر نموده، و اين مطلب منافات دارد با كلامش در اوّل كتاب. انتهى از "نقد الرجال".

و در "رجال ميرزا" مثل أبوعلى، و "نقد الرجال" مضامينشان قريب يكديگرند، مگر ذكر تنافى نقد را نكرده، با علاوه ذكر احاديث كه يكى از آنها آن است كه:

طاهر بن عيسى گفت: حديث كرد مرا جعفر بن احمد، او از علىّ بن شجاع، و او از محمّد بن الحسن، و او از معمّر بن خلّاد، كه او گفت: كه ريّان بن الصلت گفت از براى من: كه فضل بن سهل فرستاد او را به سوى بعضى از بلدهاى خراسان.

پس گفت ريّان: كه دوست دارم كه از حضرت امام رضا عليه السلام طلب اذن بگيرد، تا آن كه وارد بر او شوم، و سلام كنم، و وداع كنم آن حضرت را، و دوست دارم آن كه مرا بپوشاند مرا از جامه‌هاى خودش، و دوست دارم كه ببخشد به من از دراهم مسكوكه‌اى كه به اسم مباركْ اوست؟

گفت معمّر: پس داخل شدم بر حضرت، پس حضرت ابتداً فرمودند: كه يا معمّر! ريّان دوست دارد كه وارد بر من شود، پس بپوشانم او را از جامه‌هاى خودم، و عطا كنم او را از دراهم مسكوكه به اسم خودم.

گفتم: سبحان الله! بلی همین مطلب را سؤال نمود که از شما سؤال نمایم.

پس فرمود حضرت که: مؤمن موفّق می‌باشد، بگو از برای او که بیاید.

پس به او گفتم آمد، و وارد بر امام شد، پس سلام نمود بر حضرت، پس حضرت فرمودند تا آن که جامه‌ای از جامه‌های خود را آوردند.

بعد از بیرون رفتن ریّان به او گفتم: حضرت به تو چه عطا فرمود؟

دیدم میان دست او سی درهم بود... الی آخر.

علی بن محمّد بن القتیبی، قال: حدّثنی أبو عبدالله الشاذانی، قـال: سألتُ الريّان بن الصلت، فقلت له: أنا مُحْرِم، و ربّما احتلمتُ، فأغتسل فليس معی من الثياب ماأستدفئ به، إلّا الثياب المُخاطة؟

فقال لی: سألت هذه المشيخة الذين معنا فی القافلة عن هذه المسئله ـ يعنی أباعبدالله الجرجانی، و يحيی بن حمّاد، و غيرهما ـ ؟

فقلت: بلی، قد سألتُ.

قال فما وجدتَ عندهم؟

قلت: لا شیء.

قال الريّان لإبنه محمد: لو شَغَلوا بطلب العلم لكان خيراً لهم و اشتغالهم بما لا يعنيهم ـ يعنی من طريق الغلوّ ـ.

ثم قال لإبنه: قد حدّث بها ما حدّث و هم ينتمونه الی القيل، و ليس عندهم ما يرشدون به الی الحقّ.

يا بنی إذا أصابك ماذكرتَ، فالْبِس ثياب احرامك، فإن لم تستدفئ بـغير ثيابك المخيطه و تدبر.

فقلت: كيف أغيّر؟

قال: ألق ثيابك علی نفسك، فاجعل جلبابك جلبابه من ناحية ذيلك، و ذيّله من ناحية وجهك[1].

---

۱. بحار الانوار: ۹۹ / ۱۴۳.

یعنی: علی بن محمد بن قتیبی گفت: حدیث کرد أبو عبدالله شاذانی، گفت: سؤال نمودم ریّان بن صلت، و گفتم از برای او که من مُحْرِم می‌باشم، و بساست که محتلم می‌شوم، پس غسل می‌کنم، و نیست با من جامه‌ای مگر جامهٔ خیّاطی کرده، که خود را حفظ کنم از سرما.

پس گفت: سؤال کردی از این مشایخ آن چنان که با ما هستند در قافله از این مسأله ـ یعنی از أباعبدالله جرجانی، و یحیی بن حمّاد و غیر این دو نفر ـ؟

پس گفتم: سؤال کردم، پس آنها جواب ندادند!

گفت ریّان از برای پسرش محمّد: اگر اینها مشغول به طلب علم بودند، بهتر بود از برای ایشان، و بهتر بود از اشتغال ایشان به چیزی که هیچ نفعی ندارد از برای ایشان، که به طریقه غلوّ می‌باشد.

پس گفت از برای پسرش: حادث شده به ایشان حادثه‌ای، و نسبت می‌دهند آن چیزی که حادث شده به سوی قیلی ـ یعنی آن چیزی که حادث شده به ایشان به سوی شخصی نسبت می‌دهند ـ و نیست در نزد ایشان چیزی که ارشاد بشوند به آن چیز به سوی حق. ای پسرك من، در وقتی که برسد تو را چیزی که ذکر شد، پس بپوش جامه‌های احرام خود را، پس اگر نگاه ندارد تو را این جامه‌های احرام از سرما، تغییر بده جامهٔ خیّاطی کردهٔ خود را.

پس گفتم: چگونه تغییر بدهم؟

گفت: او را به خودت بپیچ، و پایین جلباب را به طرف بالا بیانداز.

* * *

باب الزاء

[۲۸۲] نور: زکریا بن آدم قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی، ثقه و جلیل القدر می‌باشد، و پسندیده در نزد حضرت امام رضاعليه‌السلام بود.

روی الکشّی، عن محمّد بن قولویه، عن سعد بن عبدالله بن أبی خلف، عن زکریا بن آدم، قال:

قلت للرضاعليه‌السلام: إنّی اریدُ الخروج عن أهلِ بیتی، فقد کَثُر السُّفهاءُ فیهم!

فقال: لا تفعل، فان أهلَ بیتك یُدفع عنهم البلاء بك، کما یُدفع عن أهل بغداد بأبی الحسن الکاظمعليه‌السلام.[۱]

یعنی: روایت نمود کشی، از محمّد بن قولویه، و او از سعد بن عبدالله بن أبی خلف، و او از خود زکریا بن آدم، که گفت:

عرض کردم حضرت خدمت امام رضاعليه‌السلام: بدرستی که اراده دارم بیرون بروم از میان اهل بیت خودم، بتحقیق بسیار شده سفها در میان ایشان!

پس فرمود حضرت: بجا نیاور این کار را، بدرستی که أهل بیت تو دفع

---

۱. بحار الانوار: ۴۹ / ۷۸.

می‌شود از ایشان بلاء به واسطهٔ وجود تو، همچنان که دفع می‌شود از اهل بغداد به واسطه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام.

و حضرت امام رضا فرمودند در حقّ او که مـامون است در دیـن و دنـیا، همچنان که در "رجال میرزا" مذکور است:

عن محمّد بن قولویه، عن سعد بن عبدالله بن أبی خلف، عن محمّد بـن عیسی، عن احمد بن الولید، عن علیّ بن المُسیّب، قال:

قلت للرضا علیه السلام: شُقّتي بعيدة، ولستُ أصلُ اليك في كلّ وقتٍ، فَمَنْ آخذُ معالم دینی؟

قال: مِنْ زکریا بن آدم القُمّي المأمونُ على الدّين والدُّنيا.[1]

یعنی: روایت شده از محمّد بن قولویه، و او روایت نمود از سعد بن عبدالله، و او از محمد بن عیسی، و او از احمد بن ولید، و او از علی بن مسیب، کـه او گفت:

عرض کردم: راهم دور است، و نمی‌توانم در هر وقتی خدمت شما بیایم، پس از کی اخذ کنم معالم دینم را؟

فرمودند: از زکریا بن آدم قمی، که او مأمون است در دین و دنیا.

قال علیّ بن مسیب: و حجّ الرضا علیه السلام سنةً من المدینه، و کان زکریا بن آدم زمیله.

یعنی: علی بن مسیب گفت: که سالی حضرت امام رضا علیه السلام از مدینه رفتند به سوی مکه معظمه، و زکریا بن آدم قمی هم کجاوه آن حضرت بودند، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرمودند.

و در کتاب کشّی مذکور است همان دو حدیث مذکور که دیگـر عـودش ندهیم.

---

۱. بحار الانوار: ۲ / ۲۵۱.

و ایضا در "رجال میرزا" مذکور است که:

«علی بن محمد گفت: که خبر داد ما را بنان بن محمد، و او از علی بن مهزیار، و او از بعضی قمیّین، که خبر دادند به کتاب زکریا بن آدم، و دعای حضرت از برای زکریا بن آدم.

روایت شده عن محمّد بن اسحاق و الحسن بن محمّد، قالا:

خرجنا بعد وفات زکریا بن آدم بثلاثة أشهر نحو الحجّ، فأتانا کتابٌ فی بعض الطریق، فإذا فیه: ذکرتَ ما جری من قضاء الله تعالی فی الرجل المتوفی رحمه الله، یوم ولد و یوم قُبض حیاً و یوم یُبعث حیاً، فقد عاش أیّام حیاته عارفاً بالحقّ قائلاً به، صابراً محتسباً للحقّ، قائماً بما یحبُّ الله و رسوله، و مضی غیرناکثٍ ولا مُبدّل، فجزاه الله أجر نیّته، وأعطاه خیر أمنیته، و ذکرتَ الرّجل الموصی الیه، و لم نعد فیه رأینا، و عندنا من المعرفة به أکثر ممّا وصفتَ ـ یعنی الحسن بن محمّد بن عمران ـ. [1]

یعنی: روایت شده از محمّد بن اسحاق، و حسن بن محمّد، که این دو نفر گفتند: بیرون آمدیم ما بعد از وفات زکریا بن آدم به سه ماه طرف حج، پس آمد ما را کتابی از جانب حضرت در بعضی از راهها، پس در آن کتابت نوشته بود که: ذکر نمودی چیزی که جاری شده از قضای خدای تعالی در حقّ آن مردی که وفات یافته، در روزی که زائیده شده، و روزی که قبض روح او شده، و روزی که مبعوث می‌شود حیّاً. بتحقیق زنده گانی کرد در ایّام حیاتش در حالی که عارف به حقّ بود، قائل و گویند حقّ بود، صبر کننده بود، احتساب کننده بود، مر حقّ را قائم بود به چیزی که دوست می‌داشت خدا و رسول خدا، و گذشت از دنیا به غیر آن که بشکند عهد را، و نه آن که تبدیل نماید حقّ، پس جزا بدهد خدا او را اجر نیت او را، و اعطا کند خدا او را بهترین آرزوهایش را.

و ذکر نمودی از آن مردی که صی قرار داده شده ـ یعنی مردی را که زکریا

---

۱. بحار الانوار: ۵۰ / ۱۰۴.

ابن آدم او را وصیّ قرار داده ـ و ما عود نمی‌دهیم در بابت آن وصیّ رأی خودمان را، و در نزد ماست از معرفت در حقّ آن وصی بیش از این که در آن کاغذ وصف کرده شده ـ یعنی حسن بن محمّد بن عمران ـ .

پس چنین معلوم می‌شود که زکریا بن آدم، حسن بن محمّد بن عمران را وصی خود قرار داده بوده.

و أیضاً: معلوم می‌شود وصایت او و هم در امور وکالتی [که] از جانب حضرت بوده، و معلوم می‌شود که بعد از وفات زکریا بن آدم کاغذی و عریضه‌ای خدمت امام نوشتند که زکریا بن آدم وفات نمود، و حسن بن محمّد بن عمران را وصی خود قرار داده، که جواب آمده که خوب کسی را وصیّ خود قرار داده.

مؤلف گوید: از این روایت معلوم نشد که آن کتابی که در بین راه به این دو نفر رسید از جانب کدام امام‌عليه‌السلام بوده، اما دارد از جانب جوادعليه‌السلام بوده. از بعضی از کتب رجال چنین معلوم می‌شود که ادراک زمان حضرت جوادعليه‌السلام را نموده، همچنان که ایضا در "رجال میرزا" مذکور است، که در باب (اصحاب حضرت امام جعفر صادق‌عليه‌السلام) زکریا بن آدم قمی مذکور است، و در باب (اصحاب امام رضا، و حضرت جوادعليهما‌السلام) هم مذکور است زکریا بن آدم، پس بنابر این آن کتابت از حضرت جوادعليه‌السلام بوده.

و مطلب دیگر آن که: آن ذکر وصی که حسن بن محمّد بن عمران باشد، در ترجمهٔ خود در مقام خودش که باب حاء باشد [آمده‌است] پس رجوع کن در آن مقام.

و چنین معلوم می‌شود که بسیار جلالت قدر دارد.

و ایضاً در "رجال میرزا" مذکور است که: در حقّ زکریا بن آدم چیزی است که می‌آید در ترجمهٔ صفوان بن یحیی، و محمّد بن سنان، و زکریا بن آدم، و سعد بن سعد القمی می‌باشد.

مؤلف گوید: در "رجال میرزا" و در "رجال أبوعلی" که در حقّ این چند

[نفر] می‌باشد، آن است که در ترجمهٔ سعد بن سعد القمی چنین مذکور است:

روایت نموده احمد بن محمد بن عیسی، عن رجل، عن علیّ بن الحسین بن داود القمّی، قال:

سمعتُ أبا جعفر الثانی علیه السلام یَذکرُ صفوان بن یحیی، و محمّد بن سنان بخیر، و قال: «رضی الله عنهما فما خالفانی قط».

ما جاء عنه فیهما، ما قد سمعته من أصحابنا عن أبی طالب عبدالله بن الصلت القمی، قال:

«دخلتُ علی أبی جعفر الثانی علیه السلام فی آخر عمره، فسمعته یقول:

«جزی الله صفوان بن یحیی، و محمّد بن سنان، و زکریا بن آدم عنّی خیراً، فقد وفّوا لی»، ولم یذکر سعد بن سعد.

قال: فخرجتُ فلقیتُ موفّقاً، فقلت له:

مولای یذکر صفوان، و محمّد بن سنان، و زکریا بن آدم، و جزاهم خیراً، و لم یذکر سعد بن سعد؟!

قال فعدتُ الیه، فقال: جزی الله صفوان بن یحیی، و محمّد بن سنان، و زکریا بن آدم، و سعد بن سعد خیراً، فقد وفوا لی.[1]

یعنی: عبدالله بن صلت می‌گوید: داخل شدم بر حضرت جواد علیه السلام در آخر عمرش، پس شنیدم که می‌فرماید: جزا بدهد خدا صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم را، جزا دادن خیری، به تحقیق وفا نموده عهد مرا، و ذکر نکرد سعد بن سعد را.

می‌گوید عبدالله بن صلت قمی: پس ملاقات نمودم موفّق را ـ که ظاهراً موفق غلام حضرت بوده ـ ، گفتم: که مولای من آنها را به خیر ذکر نمود، لکن سعد بن سعد را ذکر نفرمود؟

می‌گوید: باز دو دفعه خدمت امام رسیدم، حضرت فرمودند: خدا جزای

---

۱. بحار الانوار: ۴۹ / ۲۷۴.

خیر دهد صفوان بن یحیی را، و محمد بن سنان، و زکریا بن آدم، و سعد بن سعد، به تحقیق وفا نمودند از برای من.

و در "رجال میرزا" ایضا مذکور است که:

«در کتاب نجاشی مذکور است که: زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی، ثقه و جلیل و عظیم القدر بوده در نزد امام رضاعليه السلام، پسندیده، از برای او کتابی است، خبر داد مرا چند نفری از ابن حمزة، و او از ابن بطّة، که او گفت: خبر داد مرا محمّد بن حسن صفار، و او از احمد بن محمّد بن عیسی، و او از محمّد بن خالد، و او از خود زکریا بن آدم، و از برای او "کتاب مسائلی" می‌باشد که از حضرت امام رضاعليه السلام سؤال نمود. خبر داد ما را علی بن احمد بن أبی جید، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن حسن، و او از محمد بن حسین، که او گفت: خبر داد ما را عباس بن معروف، که او گفت: خبر داد ما را محمد بن حسن أبی خالد، و او از خود زکریا بن آدم به آن مسائل».

و در "فهرست" شیخ مذکور است که:

«این زکریا بن آدم از برای او مسائلی می‌باشد، و از برای او کتابی است، که خبر داد ما را به این کتاب ابن أبی جید، و او از محمد بن حسن بن ولید، و او از سعد بن عبدالله و حمیری، و او از احمد بن أبی عبدالله، و او از محمد بن حسن أبی خالد، و او از زکریا بن آدم. و خبر داد ما را جماعتی ایضا به آن کتاب، و آنها از أبی المفضّل، و او از ابن بطّه و از احمد بن أبی عبدالله، و او از زکریا بن آدم» انتهی.

و در باب (اصحاب صادقعليه السلام)، و در باب (اصحاب امام رضاعليه السلام)، و در باب (اصحاب حضرت جوادعليه السلام) مذکور است زکریا بن آدم. انتهی کلام میرزا در "رجال" خود.

پس معلوم می‌شود که او از اصحاب این سه امام می‌باشد.

و در "نقد الرجال" به این مضامین مذکور است.

و در "رجال ابن داود" هم به همین مضامین مذکور است.

مؤلف گوید: که روایتی دیدم که زکریا بن آدم از حضرت موسی بن جعفرعلیه‌السلام روایت کرده. و دیگر آن که زکریا بن آدم خدمت امام عرض کرد من می‌خواهم از میان اهل بیت خود بیرون روم، که بسیار شدند در میانه ایشان سفهاء.

و حضرت فرمودند بیرون مرو... تا آخر حدیث.

جهت عرضش این کلام را خدمت امام، آن است که:

«زکریا بن آدم روزی در کوچه قم می‌گذشت، دید شخصی را که دراز گوش او فرار کرده بود، و می‌خواست او را بگیرد نتوانست، تا آن که دامن خالی خود را گرفته نشان آن درازگوش می‌داد که بیاید و او را بگیرد، و آن مرد چنان حیلهٔ کرد به آن حیوان که جو در میان دامن است، لهذا آن حیوان به گمان آن که جو در میان دامن صاحبش می‌باشد نزدیک آمد و او را گرفت. پس از این که زکریا بن آدم این حیلهٔ مرد را دید، که به آن نمود، لهذا خواست از قم بیرون رود، که اهلش [اهل] مکر و حیله شدند، و من دیگر در چنین جایی زیست نمی‌کنم، از این جهت خدمت [امام] عرض کرد.

و امام فرمودند: باید بمانی، که خداوند بلا را به واسطهٔ تو دفع می‌کند از آنها، همچنان که خدا از اهل بغداد به واسطهٔ قبر موسی بن جعفرعلیه‌السلام دفع می‌کند».

این مطلب را که خواست بیرون رود از قم به واسطهٔ دیدن آن حیله جایی ندیده‌ام، و در کتابی نخوانده‌ام، لکن یکی از علماء اعلام قم که جناب مستطاب عالم فاضل محقق آقای شیخ محمد حسن قمی، که در قم در محلهٔ چهارمردان منزل داشت، و بسیار با اطلاع بود از تواریخ، این مطلب را چند دفعه از ایشان خود این حقیر شنیدم، و معلومست که ایشان از روی یک مأخذ صحیحی فرمودند این مطلب را.

و قبر زکریا بن آدم در میان شیخان بزرگی است که در قبرستان بابلان، که مزار فاطمهٔ بنت موسی جعفرعلیه‌السلام می‌باشد، و بقعه و گنبدی بر روی آن بقعه

ساخته‌اند، خوشا به سعادت اشخاصی که به زیارت قبر او می‌روند، و چه قدر جفا نموده به خودش کسی که مجاور و ساکن قم باشد و هفته یک مرتبه أقلاً به زیارت قبر چنین کسی که این همه جلیل القدر باشد نرود، در حدیث می‌باشد که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرموده:

«هر کسی نتواند که صله با ما نماید، صله نماید با صالحین از شیعیان ما، و هر کس نتواند که بیاید به زیارت قبر ما، زیارت نماید قبر صالحین از شیعیان ما».

و میدان کهنه که در نزدیکی شاه زاده حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام است، که الحال مشهور است به میدان کهنه، در زمان قدیم مشهور بوده به میدان زکریا بن آدم.

[۲۸۳] نور: زکریا بن ادریس قمی

در "رجال ابن داود" مذکور است:

«زکریا بن ادریس بن عبدالله [بن] سعد الاشعری القمی، أبو جُریر (بضم الجیم، و فتح الراء)، نجاشی فرموده که: گفته شده او از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، و حضرت امام رضا علیه السلام می‌باشد».

می‌گویم من: که او مذکور است در "رجال شیخ" در اصحاب حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا علیهما السلام.

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«زکریا بن ادریس بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی، أبو جُریر، گفته شده آن که او روایت می‌کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام، از برای او کتابی است. فرموده این مطلب را سعد، و گفته ابن عقدة: أبو جُریر القمی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد، روایت می‌کند از او محمد بن خالد، هم چنان که نجاشی فرموده بوده است. و علّامه در "خلاصه" فرموده: که او بوده پسندیده.

و ظاهر آن است که علّامه أخذ نمود او را از کلام نجاشی، که در ترجمهٔ پدرش ادریس بن عبدالله، آن جایی که فرموده: ادریس بن عبدالله بن سعد الاشعری، ثقه می‌باشد از برای او کتابی است، و أبو جریر القمی، زکریا بن ادریس می‌باشد، این زکریا بن ادریس بوده وجهٌ، یعنی پسندیده. از برای او کتابی است که روایت می‌کند از او محمّد بن الحسن بن خالد» انتهی کلام صاحب "نقد الرجال".

و در "رجال میرزا" مذکور است که:

«زکریا بن ادریس، أبو جُریر (بضم الجیم) القمی، بوده پسندیده، روایت می‌کند از حضرت امام رضاعليه‌السلام، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و در کتاب نجاشی مذکور است: ابن ادریس بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی، أبوجُریر، گفته شده آن که او روایت می‌کند از أبی عبدالله ـ که حضرت امام جعفر صادقعليه‌السلام باشد ـ و از أبی الحسن ـ که موسی بن جعفرعليه‌السلام باشد ـ و از حضرت امام رضاعليه‌السلام، و از برای او کتابی است، گفته این را سعد.

گفته ابن عقدة که: أبو جُریر القمی روایت می‌کند از أبی عبداللهعليه‌السلام، و ابن نوح روایت از برقی می‌کند، و او از بعضی اصحاب ما، و آن بعضی از عبدالله بن سنان، و او از ابوجُریر القمی، که ابوجُریر گفت: سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادقعليه‌السلام...

روایت شده از مُفضّل که او گفت: خبر داد غیر واحدی ـ یعنی چند نفر ـ که آن چند نفر از حسن بن حمزة علوی، که او فرمود: خبر داد ما را محمّد بن جعفر بن بطّه، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن محمد بن خالد، و او از پدرش محمّد و او از خود زکریا به آن کتاب خودش».

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

«ابن ادریس که کنیه او أباجُریر القمی است، از برای او کتابی است که روایت کردیم او را به اِسناد اول، از احمد بن أبی عبدالله، و او از پدرش، و او از خود أبی جُریر» انتهی.

و در باب (اصحاب امام جعفر صادق‌علیه‌السلام) مذکور است: ابن ادریس القمی.
پس در باب (اصحاب حضرت امام رضاعلیه‌السلام) مذکور است: ابن ادریس بن عبدالله الاشعری القمی، که کنیه او أباجُریر، پس در باب (ذکر کنیه‌ها) ایضاً: أباجُریر القمی.

و در کتاب کشّی مذکور است که:

حدّثنی محمّد بن قولویه، قال: حدّثنا اسعد، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن محمّد بن حمزة الیسع، عن زکریا بن آدم، قال:

«دخلتُ علی الرِّضاعلیه‌السلام مِنْ أوّل الیل فی حَدَثان موت أبی جُریر، فسألنی عنه، و ترَّحم علیه، و لم یَزَل یُحَدّثنی و أُحدّثه حتّی طَلَعَ الفجرُ، فقام فَصَلّی الفجر».

یعنی: حدیث کرد مرا محمّد بن قولویه، که او گفت: خبر داد ما را سعد، و او از احمد بن محمد بن عیسی، و او از محمد بن حمزة الیسع، و او از زکریا بن آدم، که گفت:

«داخل و وارد شدم بر حضرت امام رضاعلیه‌السلام از اول شب، وقتی بود که زکریا بن ادریس از دنیا رفته و وفات نموده بود، پس حضرت سؤال نمود از من از حال أبوجریر و ترّحم بر او می‌نمود ـ یعنی رحمة الله علیه می‌فرمودند ـ و همین طریق بود که او سؤال می‌کرد مرا، و من خبر می‌دادم حضرت را، تا طلوع نمودن صبح، بعد از آن حضرت ایستادند به نماز».

و قبر زکریا بن ادریس در میان شیخان بزرگ قم، که واقع است در قبرستان بابلان، که مزار فاطمه بنت موسی بن جعفرعلیه‌السلام می‌باشد.

[۲۸۴] نور: زید بن علی بن منصور راوندی

در "روضات الجنّات" مذکور است که:

«زید بن علی بن منصور بن علی الراوندی، یکی از مشایخ علی بن عبیدالله صاحب "فهرست" [می‌باشد]».

[۲۸۵] نور: زکریا بن عمران القمی

[۲۸۶] نور: زینب بنت محمد بن یحیی

در "عین الغزال" مذکور است:

«زینب بنت محمد بن یحیی، از حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام روایت می‌کند. ظاهر آن است که او خواهر احمد بن محمد بن یحیی الثقة قمّی می‌باشد». انتهی.

بنابر این مطلب او از اهل قم می‌باشد.

و همچنین در "رجال میرزا" هم مذکور است که: زینب بنت محمد بن یحیی از اصحاب حضرت جواد علیه‌السلام می‌باشد.

[۲۸۷] نور: زکریا بن عبدالصمد القمی

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«او أباجُریر است، و ثقه می‌باشد، از اصحاب حضرت کاظم علیه‌السلام و حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌باشد، همچنان که در "رجال شیخ" مذکور است» انتهی.

در "رجال ابن داود" مذکور است:

«زکریا بن عبدالصمد القمی، أباجُریر (بالجیم و رائین) از اصحاب کاظم علیه‌السلام و حضرت رضا علیه‌السلام، همچنان که در "رجال شیخ" است، و ثقه می‌باشد». انتهی.

و پیش گذشت از کشّی در زکریا بن ادریس چیزی که احتمال دارد بودن این زکریا همان زکریا بن ادریس، پس تدبر کن، انتهی.

[۲۸۸] نور: زیتون قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

« کنیه او أبامحمد قمّی می‌باشد، همچنان که در "رجال شیخ" در باب (من لم یرو عن الائمه علیهم‌السلام) مذکور است».

و در "نقد الرجال" مثل "رجال میرزا" مذکور است.

* * *

باب السين

[۲۸۹] نور: سعد بن أبی خلف

در "کمال الدین" باب ۲۰۱.

[۲۹۰] نور: سعد بن الاحوص الاشعری

در "رجال میرزا" مذکور است که: از برای او کتابی است، که روایت نمودم او را به اسناد اول از ابن بطّه، و او از احمد بن محمد بن عیسی، و او از برقی و از سعد، همچنان که در "فهرست" شیخ مذکور است.

و ظاهر آن است که او ابن سعد بن أحوص می‌باشد که می‌آید، و اسناد اول چند نفر از اصحاب ما می‌باشد، و ایشان از أبی المفضّل و او از ابن بطه. انتهی.

و در "رجال أبوعلی" قریب به این کلمات مذکور است.

[۲۹۱] نور: سعد بن الحسن بن بابویه

در "رجال أبوعلی" مذکور است که: سعد بن الحسن بن بابویه.

و در "فهرست" علی بن عبیدالله بن بابویه:

«الشیخ أبوالمعالی، سعد بن الحسن بن حسین بن بابویه، فقیه و صالح می‌باشد، و ثقه می‌باشد».

[۲۹۲] نور: سعد بن سعد الاحوص الاشعری

در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«او پسر سعد بن مالک الأشعری قمی می‌باشد، و ثقه می‌باشد، روایت می‌کند از حضرت امام رضا علیه السلام و أبی جعفر الثانی ـ که حضرت جواد علیه السلام می‌باشد ـ».

کشّی روایت کرده از اصحاب ما، و ایشان از أبی طالب عبدالله بن صلت قمی، که گفت: دیدم حضرت جواد علیه السلام دعا می‌کرد و سؤال می‌کرد از حقّ تعالی که خدا جزای خیر دهد سعد را.

و در تعداد اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام می‌باشد، که در باب اصحاب آن حضرت دارد: سعد بن سعد بن الاحوص بن مالک الاشعری القمی ثقه می‌باشد.

و در "فهرست" شیخ مذکور است: سعد الأحوص.

و در "رجال کشی" مذکور است:

«از مردی، و او از علی بن حسین بن داود قمی، که او گفت: شنیدم أبا جعفر ثانی علیه السلام را که ذکر می‌نمود صفوان بن یحیی و محمد بن سنان را به خیر و خوبی، می‌فرمودند: خدا راضی باشد از آن دو نفر، که مخالفت نکردند مرا هرگز.

و ایضاً: از أبی طالب عبدالله بن صلت قمی، گفت که: «وارد شدم بر أبی جعفر ثانی علیه السلام در آخر عمر او، سپس شنیدم که فرمودند: خدا جزای خیر دهد صفوان بن یحیی، و محمد بن سنان، و زکریا بن آدم را، که به تحقیق وفا نمودند در حقّ من، و ذکر نفرمود سعد بن سعد را.

گفت: بیرون آمدم و ملاقات نمودم موفّق را، پس گفتم به او که مولای من ذکر نمود صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم، و ذکر نکردند سعد بن سعد را؟!

بعد از آن گفت برگشتم به سوی حضرت، پس فرمود: جزای خیر دهد خدا صفوان بن یحیی، و محمد بن سنان، و زکریا بن آدم، و سعد بن سعد. پس به تحقیق وفا نمودند در حق من» انتهی.

در "رجال میرزا" مذکور است:

«سعد الاحوص، به خط شهید ثانی نه پسرش، و پیش ذکر شد در ترجمهٔ اسماعیل آن که اسماعیل بن سعد الاحوص، او برادر ابن سعد مذکور است، و ابن داود قرار داده او را سعد أحوص همچنان که ما ذکر نمودیم، و نسبت داده زیادت ابن را به سوی مصنّف» انتهی.

و در کتاب "نقد الرجال" مذکور است:

«سعد بن سعد أحوص بن سعد بن مالك الاشعری قمی، ثقه، از اصحاب حضرت رضا و حضرت جوادعلیهما السلام می‌باشد، کتاب او مبوّب است، روایت عبّاد بن سلیمان، کتاب غیر مبوّب روایت محمد بن خالد می‌باشد، همچنان که نجاشی فرموده».

و در "رجال شیخ" مذکور است: سعد بن سعد الأحوص، بن سعد بن مالك الاشعری قمّی، و ثقه می‌باشد، و از اصحاب حضرت امام رضاعليه السلام می‌باشد.

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

«سعد بن سعد الاشعری، از برای او کتابی است که روایت می‌کند از او محمّد بن حسن بن أبی خالد شنبوله.

پس از آن فرموده: سعد بن الأحوص الاشعری، از برای او کتابی است که روایت نموده از او برقی.

و ظاهر آن است که آنها یکی می‌باشد» انتهی.

و در "رجال ابن داود" مذکور است:

«سعد بن سعد أحوص (بالحاء والصاد مهملتین) ابن سعد بن مالك الاشعری القمی، و بعضی از اصحاب ما ثبت نمودند او را سعد بن سعد الأحوص، و أحوص پدرش می‌باشد نه جدّش.

از اصحاب حضرت امام رضاعليه السلام می‌باشد، همچنان که در "رجال شیخ" از کشی نقل شده، و ثقه می‌باشد» انتهی.

و از او حدیثی در فضیلت قم وارد شده، فلاحظ.

[٢٩٣] نور: أبو الحسن بن سعدويه القمّی

در "تذکرة" مذکور است در ترجمه ناصر بن الرضا بن محمد بن عبدالله العلوی الحسینی، و بعد از ذکر کتب او می‌فرماید: خبر داد ما را به آن کتب الادیب الصالح أبو الحسن بن سعدویه القمّی.

[٢٩۴] نور: سعد بن عبدالله بن أبی خلف الاشعری القمّی

در "نقد الرجال" مذکور است:

«أبوالقاسم، شیخ این طائفه، و فقیه ایشان، و وجه ایشان می‌باشد، و بوده است که می‌شنید از حدیث عامه شیءِ بسیاری، و سفر می‌نمود در طلب حدیث، ملاقات نموده مولانا أبا محمد عليه السلام ـ که امام حسن عسکری ـ می‌باشد، و دیدم بعضی از اصحاب ما ضعیف می‌دانند ملاقات او مر مولانا أبامحمد عليه السلام را و می‌گویند این حکایت موضوعه می‌باشد، و الله اعلم.

و پدرش عبدالله بن أبی خلف، قلیل الحدیث، روایت می‌کند از حکم بن مسکین، و روایت می‌کند از او احمد بن محمد بن عیسی، و تصنیف نموده سعد بن عبدالله کتب زیادی، روایت می‌کند از او حمزة بن القاسم، و روایت می‌کند جعفر بن محمّد از پدرش و برادرش، از سعد.

حسین بن عبیدالله گفت: آمدم به منتخبات به سوی أبوالقاسم بن قولویه ـ رحمة الله علیه ـ که قرائت نمایم آنها را بر او، پس گفتم: حدیث کرد تو را سعد.

پس گفت: نه، بلکه حدیث کرده مرا پدرم و برادرم از او، و من نشنیدم از سعد مگر دو حدیث را:

وفات نمود سعد در سال سیصد و یک، و گفته شده در سال دویست و نود و نه.

در "نجم الثاقب" مذکور است که: سعد بن عبدالله حضرت حجّت عليه السلام را دیده.

همچنان که نجاشی فرموده که: او جلیل القدر، واسع الاخبار، تصنیف کتب

می‌نمود، و ثقه می‌باشد، از برای او کتب چندی می‌باشد، روایت می‌کند محمد بن علی بن حسین، از پدرش، و محمد بن حسن از او. و روایت می‌کند احمد بن محمد بن یحیی از پدرش، و پدرش از او، همچنان که در "فهرست" شیخ مذکور است.

و ذکر نموده او را شیخ نزد ذکر اصحاب عسکری علیه السلام.

و شیخ گفته که: معاصر با حضرت بوده، امّا نمی‌دانم از آن حضرت روایت می‌کند یا نه، پس در باب (مَنْ لم یرو عن الائمه علیهم السلام) او را ذکر نموده، و فرموده شیخ که: او جلیل القدر، صاحب تصانیفی بود که ذکر نمودم او را در "فهرست"، و روایت می‌کند از او ابن ولید و غیر او، و روایت می‌کند ابن بابویه از پدرش، و پدرش از او، ذکر نموده او را ابن داود در دو باب، هم در باب موّثقین، هم در باب ضُعفا، و ذکرش در باب ضُعفا عجیب است، نیست شکی در توثیق او» انتهی از "نقد الرجال".

و در "رجال میرزا" این مذکور است، در او مسطور است، به علاوه می‌فرماید:

«وفات او در سال سیصد و یک، و گفته شده در سال دویست و نود و نه، در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه شوال، در سال سیصد در روایت رستم، همچنان که علّامه در "خلاصه" می‌فرماید؛ و در آن "خلاصه" مذکوراست: که به خط شهید ثانی حکایت را، که ملاقات او بر امام حسن عسکری علیه السلام، و ذکر نمود او را صدوق در کتاب "اکمال الدین"[1] و امارات وضع از اولایحة و ظاهرة می‌باشد، و تصنیف نموده کتب زیادی و آن چه واقف شدم بر آن کتب آن است، که بعضی از آن کتب:

«کتاب الرحمة، کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الزکاة، کتاب الصوم،

---

۱ ـ در حاشیة «اصل» آمده‌است: از اکمال الدین در باب ۴۷ حالات سعد بن عبدالله قمّی، و احمد بن اسحاق نوشته شده.

كتاب الحج».

کتبی که روایت می‌کنند عامّه که موافق با شیعه می‌باشد، پنج کتاب است: "کتاب الصلاة، کتاب الصیام، کتاب الزکاة، کتاب الحج، کتاب بصائر الدرجات".

کتابی أیضاً "رد بر محمدیّه و جعفریة"، "کتاب فِرق الشیعة"، کتاب "ردّ بر غلاة"، "کتاب ناسخ القرآن و منسوخ او و محکمش و متشابهش"، کتاب "فضل الدعاء و الذکر"، کتاب "جوامع الحج"، کتاب "مناقب رواة الحدیث"، کتاب "مثالب رواة الحدیث"، "کتاب المتعة"، "کتاب الرد علی علیّ بن ابراهیم بن هاشم در معنی هشام و یونس"، "کتاب قیام اللیل"، "کتاب الردّ بر مجبرة"، "کتاب فضل قم و کوفه"، "کتاب فضل أبی طالب و عبدالمطلب و أب النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله"، "کتاب فضل العرب"، "کتاب الامامة"، "کتاب فضل النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله"، "کتاب الدعاء"، و "کتاب الاستطاعه"، "کتاب احتجاج شیعه بر زید بن ثابت در فرائض"، "کتاب نوادر"، "کتاب منتخبات" (روایت می‌کند آن کتاب را از او حمزة بن قاسم خاصة) "کتاب مزار"، "کتاب مثالب هشام و یونس"، "کتاب مناقب شیعه".

خبر داد ما را محمّد بن محمد، و حسین بن عبدالله، و حسین بن موسی، ایشان گفتند: خبر داد ما را جعفر بن محمد، که او گفت: خبر داد ما را پدرم و برادرم، گفتند: خبر داد ما را سعد به کلّ آن کتب.

گفت حسین بن عبیدالله: آمدم به "کتاب منتخبات" در نزد أبوالقاسم بن قولویه، که در نزد او قرائت کنم، پس گفتم: حدیث کرده تو را سعد.

فرمود: نه! بلکه کرده مرا پدرم و برادرم از او، و من نشنیدم از او مگر دو حدیثی را... تا آن مقامی که می‌فرماید که: "کتاب منتخباتِ" او به مقدار هزار ورق می‌باشد.

و در اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام مذکور است، در آنجا مذکور است که سعد بن عبدالله معاصر بوده با حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام، نمی‌دانم روایت از آن حضرت کرده یا نه... الی آخر.

مؤلف گوید: که در کتاب "احتجاج" شیخ طبرسی مذکور است، که حاصلش آن است: که او حضرت حجّت علیه السلام را هم دیده است، که سعد بن عبدالله اشعری می‌گوید مسائلی داشتم و با احمد بن اسحاق رفتیم در سُرّ مَنْ رآ خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم، دیدیم صورتش مثل ماه تابان بود، و بر دامنش طفلی نشسته بود که شباهت به مشتری داشت در حُسن و جمال،

تا آن مقامی که می‌فرماید: حضرت فرمودند یا سعد! چه شد آن مسائلی که می‌خواستی سؤال کنی؟

عرض کردم: به حال خود باقی است یا مولای من.

حضرت فرمودند: سؤال کن از این قُرّة العینِ من؛ اشاره نمود به سوی آن طفل، و فرمودند سؤال کن.

پس عرض کرد سعد بن عبدالله: یا مولای و ابن مولای، خبر بده از معنی طلاق آن چنان که قرار داده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمش را با امیرالمؤمنین علیه السلام؟

پس فرمودند: به درستی که خدای تعالی مخصوص نموده بود زنهای رسولش را به شرف امّهات مؤمنین.

پس فرمود رسول خدا: که یا أبالحسن این شرافت باقی است از برای آنها مادامی که بر طاعت خدا باشد، و اگر چنانچه بعد از من معصیت کردند خدا را به سبب خروج نمودن بر تو، پس طلاق بده آنها را، و ساقط بگردان آنها را از شرف بودنشان اُمّهات مؤمنین.

پس بعد از آن سعد بن عبدالله می‌گوید: عرض کردم خبر بده مرا از فاحشه مبیّنه، آن چنانکه زن بجا آورد، جایز می‌شود از برای شوهرش بیرون کند او را از خانه خود در ایام عدّه آن زن.

پس آن حضرت فرمودند: آن فاحشه، سُحق می‌باشد، نه آن که زنا باشد، بدرستی که آن زن اگر زنا کند حدّ بر او می‌زنند، و کسی که بخواهد او را عقد کند منع او را نمی‌کنند، به جهت آن که اقامه حد بر او شده، و اما وقتی که مساحقه کند زن، پس واجب است بر او رجم، و آن رجم خزی می‌باشد، و کسی

که امر کند خدا به رجم او، پس او را خدا خزیان نموده، و کسی که خدا او را خزیان نماید جایز نیست از برای احدی آن که نزدیک برود او را.

پس عرض کردم: خبر بده یابن رسول الله از قول خدای تعالی از برای پیغمبر خود حضرت موسیٰ علیه السلام که فرمود به او که: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيكَ إنّك بِالْوادِ المُقَدَّسِ طوى﴾[1] یعنی ای موسی نعلین خود را بکن، که در وادی مقدس می‌باشی.

تو بدرستی که فقهاء فریقین گویند که نعلین او از پوست میته بوده.

پس حضرت فرمودند: بتحقیق افتراء باشد به حضرت موسی، و او را جاهل دانستند، و حال آن که او پیغمبر بود، پس اگر نعلین او از پوست میته باشد، بیرون از یکی از این دو خطیئه نیست: نماز موسی در آن نعلین یا جایز است یا جایز نیست؟ پس اگر نمازش جایز است در آن نعلین، پس جایز است پوشیدنش در وادی مقدس، پس اگر جایز نیست نماز در آن نعلین، پس لازم آید که حضرت موسی جاهل باشد، و عالم به حکم حلال و حرام نباشد، و نداند به چه چیز نماز جایز است، و به چه چیز جایز نیست! و اعتقاد به این کفر خواهد بود.

عرض کردم: ای مولای [من]! پس چیست تأویل این آیه شریفه؟

فرمودند: وقتی که حضرت موسیٰ علیه السلام در وادی مقدس بود، عرض کرد ای خدای من، خالص نمودم محبت خود را مر از برای تو، و قلب خود را شست و شو دادم و دلم را از محبت کسی که سوای تو باشد، و حال آن که او شدید المحبت بود از برای اهلش.

پس خطاب رسید که: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيكَ﴾، یعنی محبت اهل و عیال خود را از دل خود بیرون کن؛ اگر محبت تو خالص می‌باشد.

پس عرض کردم: خبر بده مرا از تأویل ﴿کهیعص﴾؟

فرمودند: این از خبرهای غیبی است، که مطّلع نمود به بنده خودش

---

۱ ـ سوره طه: آیه ۱۲.

حضرت زکریا، بعد از آن حکایت نمود از برای محمدﷺ، به جهت آن که زکریا سؤال نمود از خدای خود که تعلیم نماید اسماء پنج تن را.

پس جبرئیل نازل شد، و تعلیم نمود او را، و هر گاه این چهار تن را اسم می‌برد خوشحال و مسرور می‌گشت، و هر گاه حسین را اسم می‌برد محزون و گریان می‌شد، سبب سؤال نمود؟

پس حقّ تعالی خبر داد به او (کاف) اسم کربلا، و (هاءِ) هلاك عترت، و (یاءِ) یزید و آن یزید ظلم کند بر حسینؑ، و (عین) عطش حسین، و (صاد) صبر حسین.

وقتی که حضرت زکریا این مطلب را شنید، تا سه روز از مسجد بیرون نیامد، و منع نمود مردم را که بر او وارد شوند، و متصل گریه می‌کرد.

پس عرض کرد: خدایا یك اولاد به من مرحمت کن، و به واسطهٔ آن اولاد دل مرا محزون کن، همچنان که دل محمدﷺ را به آن محزون می‌کنی.

پس حق تعالی حضرت یحییؑ را به او مرحمت کرد، و شباهتی داشتند حسین با یحییؑ، من جمله حضرت یحیی شش ماهه بدنیا آمد همچنان که حضرت سیدالشهداؑ شش ماهه بدنیا آمد... الی آخر آن مسائلی که سعد بن عبدالله می‌کند و حضرت جواب می‌دهند، اگر بخواهیم تمام آنها را ذکر بنمائیم خارج از وضع این رساله خواهیم شد.

پس غَرَض آن است که از "کتاب احتجاج" مستفاد می‌شود که سعد خدمت حضرت امام حسن عسکریؑ و فرزندش حضرت حجّتؑ رسیده.

[۲۹۵] نور: سعد بن عبدالله اشعری

در "ریاض العلماء" مذکور است:

«وقال محمد بن المشهدی فی "مزاره": حدّثنا الحسن بن محمد، عن بعضهم، عن سعد بن عبدالله الاشعری.

[۲۹۶] نور: سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی

در جلد بیست و پنجم "بحار" از "فهرست" منتجب الدین نقل [می]فرماید: «الشیخ الامام، قطب الدین، أبو الحسین، سعید بن هبة الله بن حسین الراوندی، فقیه، عین، صالح، ثقه، از برای او تصانیفی می‌باشد، بعضی از آنها:

"مغنی در شریح نهایه" ده جلد می‌باشد، "خلاصة التفاسیر" ده جلد، "منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة"، "تفسیر القرآن" دو جلد، "الرابع فی شرح الشرائع" دو جلد، "مستقصی در شرح ذریعة" سه جلد، "ضیاء الشهاب فی شرح الشهاب" دو جلد، "حلّ العقود من الجُمل والعقود"، "نهایة النهایة"، "غریب النهایة"، "احکام الاحکام"، "بیان الانفراد"، "شرح ما یجوز وما لا یجوز"، "التغریب فی التعریب"، و"الاعراب فی الاعراب"، "زهرة المباحثة وثمرة المناقشة"، "تهافت الفلاسفة"، "جواهر الکلام فی شرح مقدمة الکلام"، "کتاب النیّات فی جمیع العبادات"، "نفثة المصدور" وهی المنظومة، "الخرائج والجرائح" فی المعجزات، "شرح الآیات المشکلة"، "شرح الکلمات المائة لامیر المؤمنین علیه السلام"، "شرح العوامل المائه"، "شجار العصابة فی غسل الجنابة"، "المسألة الکافیة فی غسلة الثانیة"، "مسألة فی العقد"، "مسألة فی صلاة الآیات"، "مسألة فی الخمر"، "مسألة اخری فی الخمس"، "مسألة فی فرض حضرة الاداء وعلیة القضاء"، "فقه القرآن".

مؤلف گوید: راوند از توابع کاشان می‌باشد، لکن قبرش در قم در قبرستان بابلان، که مزار فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام، در کنار صحن بزرگ جدید می‌باشد. و قبر او از زمین صحن مقدس به قدر نیم زرع بلند می باشد، که امتیاز دارد از قبرهای دیگر که از سنگ می‌باشد، برای هر کس که داخل صحن شود معلوم می‌شود از برای او. و نمی‌دانم ساکن در قم بوده یا آن که از راوند جنازه او را آورده‌اند، به هر جهت چون که او جلیل القدر می‌باشد و قبر او در قم می‌باشد، لهذا او را در این رساله ذکر نمودیم، و صاحب کرامت می‌باشد. آنچه این حقیر در نظر دارم این است که حاکمی در قم حکومت می‌کرد خوابی دید که صحرای محشر برپا شده و زنجیرهای آتشین برگردنش گذارده شده و او را به

سمت جهنم می‌کشانند تا آن که دید شخصی آمد و او را شفاعت کرد و زنجیرها را از گردن او برداشت، سؤال نموده که این بزرگوار چه شخصی است، به او گفتند قطب راوندی می‌باشد، از این جهت یک سایه بانی از چوب به مثل کجاوه به استاد نجار گفت ساختند گذاشتند بر روی قبر او، تا آن که این صحن جدید بزرگ که تمام شد آن سایه بان را برداشتند از روی قبر او وبردند او را در شیخان بزرگ و گذاردند روی قبر آدم بن اسحاق قمی ـ رحمه الله ـ، وقبر قطب تا آن زمان از سایر قبرهای دیگر امتیاز چندان نداشت؛ تا آن وقتی که آن حاکم آن سایه بان را ساخت و بعد از اتمام صحن قبرش را از سنگ ساختند.[1]

غرض آن است که بسیار جلیل القدر می‌باشد، چون که زمان این خواب تا زمان تألیف این رساله طول کشیده بود، و این خواب [را] در نظر داشتم، لکن خواستم که اطمینان حاصل شود، لهذا در صدد بر آمدم از برای تحقیق این مطلب، من جمله اشخاصی که این مطلب در نظر داشت جناب آخوند ملا محمد تقی مقدس، ولد مرحوم ملا عبدالله مقدس [بود]، که در قم به قدس [مشهورند]، و مردم چه بسیار نذر او می‌کنند از برای برآمدن حاجت، و حاجت آنها بر آورده می‌شود.

[۲۹۷] نور: سعید بن سعید القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«سعید بن سعید قمی از اصحاب جوادعليه‌السلام می‌باشد، و زیاد نموده این مطلب را که از اصحاب حضرت امام رضاعليه‌السلام هم می‌باشد» انتهی.

و در "رجال شیخ" مذکور است:

«سعید بن سعید قمی از اصحاب حضرت امام رضاعليه‌السلام می‌باشد» انتهی.

---

۱ ـ در سالهای اخیر به همّت یکی از نیکوکاران قمّی به نام آقای جوادیان قبر قطب راوندی مجدّداً مرمت گردیده و از سطح زمین به ارتفاع یک متر بلند قرار داده شد، و بر روی آن سنگی گرانقیمت از مرمر با نوشته‌ای از مرحوم آیة الله العظمی نجفی مرعشیرحمه‌الله در شرح حال قطب راوندی نصب گردید.

[۲۹۸] نور: سعد بن عمران قمی

در "رجال میرزا" مذکور است: سعد بن عمران قمّی، از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام.

و در "رجال ابن داود" مذکور است که:

«ابن عمران الانصاری از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است نقلاً از "رجال شیخ"، و او واقفی می‌باشد». انتهی.

و پیش گذشت که او از رجال حضرت کاظم علیه السلام و نقلاً از "خلاصه" آن که انصاری واقفی، و ابن أبی عمران می‌باشد، پس غفلت نکن. انتهی.

از "رجال میرزا": در "رجال شیخ" مذکور است که سعد بن عمران از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام می‌باشد. انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است:

«سعد بن عمران قمّی، از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام می‌باشد، نقلاً از "رجال" شیخ، و نقل کرده ابن داود از "رجال" شیخ آن که: سعد بن عمران انصاری از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام واقفی می‌باشد، و نیافتم او را در رجال، مگر همان سعد بن عمران قمی را، بلی ذکر نموده شیخ این عبارت را که واقفی بودن باشد در شأن سعد بن أبی عمران، همچنان که نقل کردیم او را، و علّامه در "خلاصه" در ترجمهٔ او نقل کرده». انتهی.

پس غرض آن است که اشتباه نشود سعد بن عمران قمی، به سعد بن عمران انصاری که او را ابن أبی عمران انصاری گویند، و واقفی می‌باشد.

[۲۹۹] نور: سَلَمة بن الخطاب قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که می‌فرماید:

«أبوالفضل براوستانی، نسبت داده شده به سوی براوستان که یکی از قریه‌های قم می‌باشد، (از دورقان قریه‌ای است از قریه‌های سواد ری)، و ضعیف در حدیث می‌باشد».

و ابن غضائری گفته که: کنیه او أبا محمد می‌باشد، و ضعیف دانسته او را علّامه، همچنان که در "خلاصه" فرموده.

و در "رجال" شیخ، در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة علیهم‌السلام) مذکور است: سلمة بن خطّاب براوستانی، از برای او کتابی است که ذکر نمودیم او را در "فهرست". روایت می‌کند از او صفّار و سعد و احمد بن ادریس و غیر ایشان.

و در "فهرستِ" شیخ مذکور است که: از برای ابن خطّاب براوستانی کتب چندی می‌باشد، بعضی از آن کتب:

"کتاب سهو" می‌باشد، و "کتاب ثواب الاعمال"، و "کتاب عقاب الاعمال"، و "کتاب ثواب الحج"، "کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام"، "کتاب الحیض"، "کتاب النوادر"، "کتاب الصیام"، "کتاب الحج".

خبر داده ما را به جمیع کتب او و روایات او، ابن أبی جید، و او از ابن ولید، و او از سعد بن عبدالله و حمیری و احمد بن ادریس و محمد بن حسن صفار، و او از خود سلمة.

و در کتاب نجاشی مذکور است که:

ابن خطّاب، أبو الفضل براوستانی الأزدورقانی، (قریه‌ای از سواد ری بوده است)، ضعیف در حدیث، از برای او چند کتاب می‌باشد، بعضی از آن کتب:

"کتاب ثواب الاعمال"، "کتاب نوادر"، "کتاب السهو"، "کتاب القبله"، "کتاب الحیض"، "کتاب ثواب الحج"، "کتاب مولد الحسین علیه‌السلام"، و "کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام"، "کتاب عقاب الاعمال"، "کتاب المواقیت"، "کتاب الحج"، "کتاب تفسیر یاسین"، "کتاب افتتاح الصلاة"، "کتاب الجواهر"، "کتاب نوادر الصلاة"، "کتاب وفات النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله".

خبر داد ما را محمد بن علی بن شاذان، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن محمد بن یحیی العطّار، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن ادریس و سعد و الحمیری، و آنها از خود سَلَمة بن خطّاب.

و خبر داد ما را حسین بن عبیدالله، از احمد بن جعفر بن سفیان، و او از

احمد بن ادریس، و او از خود سلمة به سایر کتبش.

و در "رجال ابن داود" مذکور است:

"سلمة بن خطّاب، أبوالفضل الباوستانی، أزدورقانی (قریه‌ای است از سواد ری)، همچنان که نجاشی فرموده بوده است، او ضعیف در حدیث کردن، و غضائری فرموده ضعیف می‌باشد» انتهی از "رجال میرزا".

مؤلف گوید: نسخه‌ای که از "رجال ابن داود" هست در نزد این حقیر: (ازدویرقانی قریه‌ای است از سواد ری) مکتوب است، ظاهراً از غلط کاتب باشد، زیرا که در نسخه‌های دیگر از کتب رجال (أزدورقانی) مکتوب است، والله العالم.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

در "تعلیقۀ آقا" در فوائدش گذشت، اشاره به سوی آن که ضعف در حدیث دلالت بر قدح خود راوی نمی‌کند، و کفایت می‌کند در جلالت قدر او روایت نمودن هر یک از این مذکورین و غیر ایشان از او، بخصوص آن که اشخاص روایت کننده‌های او از قمیّون باشند، بلکه از مشایخ و اعاظم ایشان باشند.

و روایت می‌کند از او ایضاً محمد بن احمد بن یحیی، و استثنا نکرده روایت او را .

و أیضاً او کثیر الروایة می‌باشد، و صاحب کتب بسیاری می‌باشد...، الی غیر ذلک از جمله چیزهایی که از اسباب حسن می‌باشد» انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید که:

«در "رجال ابن داود" مذکور است در موضع براوستانی، باوستانی، و این اشتباه می‌باشد. انتهی.

مؤلف گوید: براوستان، الحال اسم مزرعه‌ای می‌باشد در قم، معلوم است که در قدیم قریه‌ای بوده، اما أزدورقان که سواد ری می‌باشد، الحال چنین قریه‌ای که از سواد ری باشد به نظر نیست، شاید که تغییر در اسم پیدا کرده باشد، لکن احتمال دارد که مراد از أزدورقان قریه زرقان باشد، که به مقدار نیم فرسخ از

آبادی قم مسافت می‌باشد، و الحال در آنجا آبادی می‌باشد، و احتمال دارد که اسم او در قدیم أزدورقان بوده، رفته رفته از کثرت استعمال زرقانش نامیدند، والله العالم بحقائق الامور.

و مخفی نماند، قطعات زمین براوستان با قطعات زمین زرقان به قدر یک میدان یا دو میدان مسافتست، و احتمال بسیار قوی می‌رود که مراد از ازدورقان همین زرقان باشد نزدیک براوستان است، و آبادی هم الحال در آنجا هست و اصلی دارد، و قدیمی می‌باشد؛ همچنان که در کتاب "تاریخ قم" مذکور است که: أزدورقان قدیمی می‌باشد، و او را از مزارع قم می‌شمارد.

[۳۰۰] نور: سهل بن حسن صفار

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او برادر محمد بن حسن صفّار می‌باشد، و روایت می‌کند از یوسف بن حارث کمیذانی، و او از عبدالرحمن العرزمی کتابِ او را. روایت می‌کند از او برادرش محمد بن حسن، همچنان که شیخ در باب (من لم یرو عن الائمه علیهم السلام) ذکر نموده».

و در "نقد الرجال" به مثل "رجال میرزا" مذکور است.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است:

«سهل بن حسن الصفار، برادر محمد بن حسن صفار قمّی، روایت می‌کند از یوسف بن حرص کمیذانی، و او از عبدالرحمن عرزمی کتاب او را. روایت می‌کند از او برادرش محمد بن الحسن صفار، همچنان که در باب (من لم یرو عن الائمه علیهم السلام) در "رجال" شیخ ذکر شده.

و در "تعلیقه" مذکور است که:

«روایت می‌کند از او ابن ولید، و از او صدوق، همچنانی که می‌آید در ترجمهٔ عبدالرحمن. و روایت نمودن قمیّون؛ به خصوص ابن ولید کتاب او را، اشاره است به سوی نباهت شأنش، و اعتماد بر او، بلکه وثاقت او، به جهت آن

چیزی که گذشت در "فواید" و همچنین در حال یوسف مـی‌گویم، در "کـتاب مشترکات" مذکور است: ابن حسن صفار روایت می‌کند از او برادرش محمد بن حسن صفّار، و آن سهل بن حسن روایت می‌کند از یوسف بن حرث کمیذانی» انتهی.

[۳۰۱] نور: سهل بن زاذویه

در "رجال میرزا" مذکور است که:

زاذویه (بالزای اولاً، و الذال المعجم بعد الألف)، أبو محمد القمی، ثقه، و نیکو حدیث می‌باشد، و پاکیزه است از حیث روایت، اعتماد کرده شده بر او، ذکر نموده او را ابن نوح، همچنان که علّامه در "خلاصه" ذکر فرموده».

و در کتاب نجاشی مذکور است: «که از برای او "کتاب فضل الموالی"، و "کتاب ردّ بر مُبغضی آل محمد ﷺ" [می‌باشد].

خبر داد ما را حسین بن عبیدالله، که او گفت: خبر داد ما را علی بن محمد بن علی قلانسی، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن سهل، و او از پدرش کـه سهل باشد به آن کتاب» انتهی.

و در "نقد الرجال" مثل "رجال میرزا" مذکور است:

[۳۰۲] نور: سهل بن زیاد الآدمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«سهل (بغیر یاء) ابن زیاد آدمی، رازی می‌باشد، و کنیه او أبا سعید می‌باشد، و از اصحاب أبی الحسن الثالث علیه السلام می‌باشد.

و از کلام شیخ طوسی اختلاف فهمیده مـی‌شود در حقّ او، پس فـرموده شیخ در موضعی آن که او ثقه می‌باشد، و در چند مواضع دیگر او را ضعیف در حدیث شمرده، و فرموده: اعتمادی در حدیث او نیست.

و احمد بن محمد بن عیسی شهادت می‌دهد در حقّ او به غلوّ و کذب، و

بیرون کرد احمد او را از قم به سوی ری، و ساکن ری شد.

و فرموده که: کتابی نوشت، و به دست محمد بن عبد الحمید العطّار فرستاد خدمت حضرت امام حسن عسکری عليه السلام در نصف شهر ربیع الآخر، در سال دویست و پنجاه و پنج.

ذکر نموده این مطلب را احمد بن علی بن نوح، و احمد بن الحسین.

و ابن غضائری گفته که: او ضعیف بوده جداً، و روایت او فاسده می‌باشد، و فاسد می‌باشد مذهبش، و احمد بن محمد بن عیسی اشعری او را از قم بیرون کرد، و اظهار بیزاری می‌نمود از او، و نهی می‌کرد مردم را که گوش به سخنان او بدهند، و نهی می‌نمود مردم را که روایت از او بکنند، و روایت می‌کرد از مراسیل، و اعتماد بر مجاهیل می‌نمود، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرمود.

و در کتاب نجاشی مذکور است که: سهل بن زیاد، أبو سعید الآدمی، الرازی ضعیف در حدیث بوده، تا آن که می‌فرماید: احمد بن حسین گفته که از برای او "کتاب توحید" می‌باشد، روایت نموده او را ابوالعباس بن احمد بن فضل بن محمد الهاشمی صالحی از پدرش، و او از أبی سعید الآدمی.

و از برای او "کتاب نوادر" است، خبر داد ما را به آن کتاب محمد بن محمد، که او گفت: خبر داد ما را جعفر بن محمد، و او از محمد بن یعقوب، که گفته: خبر داد ما را علی بن محمد و او از سهل بن زیاد.

و روایت نمود آن کتاب را از آن سهل جماعتی.

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

سهل بن زیاد آدمی رازی، کنیه او أبا سعید، ضعیف است، از برای او کتابی است، خبر داد ما را به آن کتاب ابن أبی جید، و او از محمد بن حسن، واو از محمد بن احمد بن یحیی، و او از محمد بن محمد بن یحیی، و او از خود سهل.

و روایت نموده آن کتاب را محمّد بن حسن بن ولید، و او از سعد وحمیری، و او از احمد بن أبی عبدالله، و او از سهل بن زیاد.

و در باب (اصحاب حضرت جواد عليه السلام) مذکور است: سهل بن زیاد آدمی،

کنیه او أبا سعید، از أهل ری .

و در باب (اصحاب حضرت هادی علیه السلام) مذکور است که: ابن زیاد آدمی، کنیه او أبا سعید، ثقه می‌باشد، و رازی است.

در باب (اصحاب حضرت عسکری علیه السلام) مذکور است: ابن زیاد، کنیه او أبا سعید آدمی رازی می‌باشد.

و در کتاب کشّی مذکور است که:

علی بن محمد بن قتیبی گفته که شنیدم فضل بن شاذان را که می‌گفت در حقّ أبی الخیر ـ که او صالح بن أبی سلمة أبی حماد رازی می‌باشد ـ که مدح می‌نمود فضل بن شاذان او را، و پسندیده بود او را، و فضل بن شاذان پسندیده بود أباسعید آدمی را، و می‌فرمود در حقّ او که او احمق می‌باشد.

و نصر بن صباح فرموده که: سهل بن زیاد رازی، أبوسعید آدمی، روایت می‌کند از أبی جعفر (حضرت جواد علیه السلام) و أبوالحسن (امام علی النقی علیه السلام) و أبی محمد (امام حسن عسکری علیه السلام). انتهی از کتاب "رجال میرزا".

و در "تعلیقه" مذکور است که:

سهل بن زیاد شهرت پیدا کرده الحال ضعف او، و خالی از نظر نیست، به جهت توثیق شیخ مر او را، و بودن او کثیر الروایة، به جهت آن که روایات او سدید ومحکم می‌باشد، ومقبوله ومُفتی بها می‌باشد روایات‌او، وبه جهت روایت نمودن جماعتی از اصحاب از او، همچنان که مشاهده شده این مطلب، و تصریح نموده نجاشی در این جا به این، بلکه روایت نمودن اجلّاء روات از او، بعضی از آن اجلّاء اصحاب کلینی می‌باشند، با خود کلینی با وجود احتیاط او... الی آخر.

در "رجال أبوعلی" که نقل از "تعلیقه" مذکور است که می‌فرماید:

«که ظن من آن است که منشأ ضعف او حکایت احمد بن محمد بن عیسی، و بیرون کردن احمد بن عیسی است او را از قم می‌باشد، و شهادت دادن احمد بن عیسی می‌باشد در حقّ او به غلوّ و کذب، و این مطلب خودش از چیزهایی است که ضعیف می‌کند تضعیف او را، و قوّت می‌دهد توثیق او را در نزد مُنصفِ

تأمل کننده، خصوصاً آن است که مطّلع باشد از احمد، و آن رفتارهایی که به احمد بن محمد بن خالد برقی نمود، و آن کلماتی که در حقّ علی بن محمد بن شبره گفته، و رد نمودن نجاشی بر او.

و محقق شیخ محمد گفته: بدرستی که اهل قم بیرون می‌کردند راوی را به مجرد توهم ریبی و شکی، و ملاحظه کن در ترجمهٔ محمد بن أورمه که باعث تقویت این مطلب می‌شود، خصوصاً آن که آن محمد بن أورمه تصنیف نموده کتابی رد بر طائفه غلاة، و وارد شد از حضرت هادی علیه السلام که محمّد بن اورمه بریئ است از آن مطالبی که شما در حقّ او می‌گویید از غلو به او، با وجود این فرمایشِ حضرت باز نسبت غلوّ می‌دادند به او!

و از جمله چیزهایی که قوّت می‌دهد این مطلب را، کثرت روایت کلینی است از او با کثرت احتیاط او در أخذ روایت، و دوری جستن او از متهمین، علاوه بر آن که او کثیر الروایة می‌باشد، و روایات او مقبولة و فتوی داده شده به آن روایاتش.

تا آن مقامی که می‌فرماید: و قول فضل بن شاذان بر آن که سهل بن زیاد احمق است، فتأمل.

و در "معراج" مذکور است: از بعضی معاصرین خودش شمردن حدیث او را صحیح، و شمرده‌اند او را از مشایخ اجازه.

و در "وجیزة" می‌فرماید: نزد من ضرر ندارد ضعفش، به جهت آنکه او از مشایخ اجازه می‌باشد.

و از جمله چیزهایی که قوّت می‌دهند این مطلب را، آن است که [به] روایت از او اخبار بسیار در مذمت غُلات و غلوّ و حقیّت بودن ائمه علیهم السلام بندگان خدا [آمده است]، بعضی از آن اخبار آن مطلبی است که در توحید است... الی آخر روایت، تا آنجایی که می‌فرماید که: جدّ من فرموده، که بدان به درستی که احمد بن محمد بن عیسی بیرون کرد جماعتی را از قم، به جهت روایت نمودن ایشان از ضعفا، و داخل نمودن روایات مراسیل را در کتب خودشان، و بوده

است این مطلب از اجتهاد خودش، و ظاهراً خطای در اجتهاد خود نموده، و لکن رئیس قم بوده.

تا آن مقامی که می‌فرماید: چگونه جایز است طرح خبری که او در سلسله روایت است، بخصوص وقتی که بوده باشد از مشایخ اجازه مرکتب مشهوره‌ای، با آن که مشایخ عظام نقل از او نموده‌اند، مثل ثقة الاسلام، و صدوق، و شیخ؟!

تا آن مقامی می‌فرماید: اما آن کتابی که نسبت به او می‌دهند، و مسائلی که سؤال نمود از حضرت هادی‌علیه‌السلام و عسکری‌علیه‌السلام، پس ذکر نمودند او را مشایخ، خصوصاً صدوقین، و نیست در آن اخبار چیزی که دلالت بر ضعف او کند در نقل اخبار، یا دلالت بر غلوّ در اعتقادش کند.

تا آن مقامی که می‌فرماید: قول فضل بن شاذان دلالت بر قدح او نمی‌کند، و استثناء نمودن ابن ولید او را از رجال محمد بن احمد بن یحیی بنابر آن مطلبی که ذکر خواهد شد اگر قبول داشته باشیم که این کار ابن ولید دلالت بر قدح سهل نماید، شاید به جهت خاطر آن کار احمد بن محمد بن عیسی بوده، به جهت آن که احمد بن محمد بن عیسی مرجع بوده در قم.

و کیف کان، ظاهر می‌شود حال او در "فائده"، فتأمل. با آنکه شیخ در "فهرست" ذکر نموده روایت او را، و روایت غیر او را از أعاظم قم، فتدبر.

پس این مطالب "خلاصه" چیزی است که در "رجال أبوعلی" و "تعلیقه" مذکور می‌باشد.

مؤلف محمد علی بن حسین گوید: کلام محقّق، شیخ محمد، در آن مقامی که فرموده: با وجود فرمایش امام‌علیه‌السلام باز نسبت غلوّ می‌دادند به محمد بن أورمه خالی از نظر نیست، زیرا که بسیار بعید است این مطلب که اهل قم خلاف قول امام [رفتار] نمایند. پس این نسبت غلوّ دادن به او پیش از فرمایش امام‌علیه‌السلام بوده؛ حتی آن که در ترجمه محمد بن أورمه دارد که نسبت غلوّ به او می‌دادند؛ لکن تفحص اهل قم از حال او که دیدند از سر شب تا به صبح مشغول عبادت می‌باشد، باز ایستادند از تکلم نمودن در حقّ او.

[۳۰۳] نور: سهل بن هرمزان قمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«سهل بن هرمزان (بالراء قبل المیم، و الزاء بعدها)، قمی می‌باشد، و قلیل الحدیث، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و در "فهرست" شیخ مذکور است: که سهل بن هرمزان از برای او کتابی است، روایت نمودیم او را به اسناد اول ا ابن بطّه، و او از حسن بن علی الزیتونی، و او از خود سهل بن هرمزان به آن کتاب». انتهی.

و اسناد جماعتی از أبی المفضّل، از ابن بطه.

و در "رجال ابن داود" مذکور است:

سهل بن هرمزان (بضم هاء، و سکون الراء، و ضم میم و الزاء).

و در کتاب نجاشی مذکور است:

«ابن‌هرمزان قمی‌است، و قلیل الحدیث، از برای او "کتاب نوادر" است، خبر داد ما را محمد بن محمد و غیر او، از حسن بن حمزة، که او گفت: خبر داد ما را ابن بطّه، او از حسن بن علی الزیتونی، و او از خود سهل به آن کتابش». انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است:

«سهل بن هرمزدان (به دال)، می‌فرماید: قمی است، و قلیل الحدیث می‌باشد، و از برای او "کتاب نوادر" است، روایت می‌کند از او حسن بن علی الزیتونی، همچنان که نجاشی در کتاب خود، و علّامه در "خلاصه" [فرموده].

و در "فهرست" شیخ هرمزان بدون دال... الی آخر.

و در "ایضاح" علّامه مذکور است:

هرمزان: بهاء مضمومه، و الراء الساکنة، و الزاء بعد المیم، و الدال المهمله بعدها، و النون بعد الألف.

[۳۰۴] نور: سهل بن یَسَع قمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«سهل بن يسع بن عبدالله بن سعد الاشعری، قمی می‌باشد، ثقه ثقه، روايت می‌كند از حضرت موسی الكاظم، و حضرت امام رضاعليهما‌السلام».

و در كتاب نجاشی مذكور است، تا آن مقامی كه می‌فرمايد:

روايت می‌كند از حضرت امام كاظم و امام رضاعليهما‌السلام، خبر داد ما را چند نفر از اصحاب ما، و آنها از احمد بن محمد بن يحيی العطّار، او گفت: خبر داد ما را حميری، كه او گفت: خبر داد ما را احمد بن محمد بن عيسی، و او گفت: خبر داد ما را محمد بن سهل، و او از پدرش از آن كتاب.

و در باب (حضرت امام رضاعليه‌السلام) مذكور است: سهل بن يسع بن عبدالله القمی الاشعری، از اصحاب أبوالحسن موسی‌عليه‌السلام انتهی.

و در "نقد الرجال" مذكور است:

«سهل بن يَسَع بن عبدالله بن سعد اشعری قمی، ثقه می‌باشد، و از اصحاب حضرت كاظم و از اصحاب حضرت امام رضاعليهما‌السلام می‌باشد، از برای او كتابی است كه روايت [می‌كند] از آن كتاب پسرش محمد بن سهل، همچنان كه نجاشی فرموده». انتهی.

* * *

باب الشين

[۳۰۵] نور: الشیخ الجلیل الثقه أبوالفضل شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل بن أبی طالب القمیّ

در "تذکرة" مذکور است که:

«او عالم و فاضل و فقیه بوده، عظیم الشان و جلیل القدر، از برای او کتبی است بعضی از آن کتب، "کتاب ازاحة العلّة فی معرفة القبله" در نزد ماست از او نسخه‌ای که ذکر نموده او را شهید در "ذکری".

و کتاب "تحفة المؤلف النّاظم و عُمدة المکلّف الصائم".

بتحقیق ذکر نموده ابن دو تا را الشیخ حسن در اجازهٔ خود، روایت می‌کند از او مختار بن سعد ابن الموسوی.

و از برای او است أیضاً "کتاب الفضائل" نیکو می‌باشد، نزد ما است از او نسخه‌ای» انتهی.

[۳۰۶] نور: شاذان بن حسین قمی

در نسخه کشّی: شاذویه بن حسین بن داود قمّی.

در "تعلیقه" مذکور است که:

«زود است بیاید در ترجمهٔ محمد بن سنان از او روایت نمودن معجزه از

حضرت جوادعليه السلام، فتأمل» انتهى.

مؤلف گويد: در ترجمهٔ محمّد بن سنان، در "رجال ميرزا" مذكور است كه آن معجزه به اين طريق:

وجدتُ بخط جبرئيل بن احمد، حدّثنى محمد بن عبدالله بن مهران، قال: أخبرنى عبدالله بن عامر، عن شاذويه بن الحسين بن داود القمى، قال:

«دخلتُ على أبى جعفرعليه السلام و بأهلى عبل.

فقلتُ: جعلتُ فداک! ادعُ الله لى أنْ يرزُقَنى و لداً ذكراً.

فاطرق مليئاً، ثم رفع رأسه، فقال: اذهب فإنّ الله يرزقك غلاماً ذكراً، ثلاث مرات.

قال: فقدِمتُ مكّه، فصِرْتُ الى المسجد، فأتى محمّد بن الحسن صباح برسالةٍ من جماعة من أصحابنا، معهم صفوان بن يحيى و محمد بن سنان و ابن ابى عمير و غيرهم، فأنبئهم ما سألونى؟ فخبرتهم بما قال:

فقالوا لى: فهمتَ عنه ذكراً أو اناثاً؟

فقلت: ذكراً قد فهمتُ.

قال ابن سنان: ما أنتَ ستُرزق ولداً ذكراً، إمّا يموتُ على المكان، أو يكون ميّتاً.

فقال أصحابنا لمحمّد بن سنان: و أساتَ، قد عَلِمْنا الذى عَلِمتَ، فأتىٰ غلامٌ فى المسجد، فقال: ادرِك فقد ماتَ أهلكَ!

فذهبتُ مُسرِعاً فوجدتها على شُرُف الموت، ثم لم تلبثْ أنْ ولدتْ غلاماً ذكراً ميّتاً».[1]

يعنى: شاذويه بن حسين بن داود قمى گفته: داخل شدم بر أبى جعفرعليه السلام و عيالم حامله بود.

پس گفتم: فدايت شوم! دعا كنيد از براى من اين كه خدا روزى گرداند

---

۱. بحار الانوار: ۶۵/۵۰

یک پسر.

پس گفت: حضرت سر مبارک را به زیر انداختند، و بعد سر را بلند کردند، پس فرمودند: برو که خداوند عالم روزی می‌گرداند پسری، سه دفعه حضرت این مطلب را تکرار نمودند.

پس گفت: آمدم مکه، پس رفتم در مسجد، پس آمد محمد بن حسن صباح به رسالت از جماعتی از اصحاب خودمان، که با ایشان بود صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و ابن أبی عمیر و غیر ایشان، پس خبر دادم ایشان را ـ که مراد آن باشد که گفتم خدمت حضرت که دعا کند ـ.

پس سؤال کردند: که چه فرمود؟

گفتم: کیفیت را به آن نظری که حضرت فرموده.

پس گفتند: چه فهمیدی از کلام حضرت؟

گفتم: پسر فهمیدم.

ابن سنان گفت: امّا تو زود است که روزی شود تو را فرزندی، یا آن که همان مکان می‌میرد، یا آن که مرده بدنیا آید.

پس اصحاب گفتند: خوب کار نکردی که خبرش کردی، آن چه را که تو فهمیدی ما هم فهمیدیم.

پس غلامی آمد در مسجد، پس گفت: دریاب عیال خود را، که عیالت مرد، پس به شتاب رفتم، دیدم که عیالم در شُرف مردن است، پس نگذشت زمانی که زاییده شد فرزندی، در حالتی که مرده بود.

[۳۰۷] نور: شعیب بن بکر بن عبدالله بن سعد الاشعری القمّی

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«او از اصحاب حضرت امام محمد باقر علیه السلام می‌باشد، و از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد، همچنان که شیخ در "رجال" خود فرموده» انتهی.

و در "تعلیقه" مذکور است که :

«شعیب بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی، و می‌آید در ترجمهٔ بـرادرش عیسی بن عبدالله بن سعد از طریق صدوق بر آن‌که او از اصحاب آن دو بزرگوار می‌باشد، و میر مصطفی توهم کرده، و قرار داده او را شعیب بن بکر بن عبدالله، و ظاهر می‌شود راه توهم او در ترجمهٔ عیسی بن عبدالله، که در ترجمهٔ عیسی بن عبدالله از کتاب "رجال میرزا" چنین معلوم می‌شود که أبو بکر بن عبدالله است، نه بکر بن عبدالله که اشتباه شده ابوبکر به بکر.

لکن و فرموده که: مراد از عیسی بن أبو بکر مقدّم، همین عیسی بن عبدالله می‌باشد، و تحقیق این مطلب خواهد آمد در ترجمهٔ عیسی بن بکر بن عبدالله و عیسی بن عبدالله».

[۳۰۸] نور: شیراز بن محمد بن محمد بن بابویه

در "تذکرة" مذکور است که: «الشیخ شیراز بن محمد بن محمد بن بـابویه، فقیه و صالح می‌باشد، فرموده این مطلب را منتجب الدین».

* * *

باب الصاد

[۳۰۹] نور: السید صدر الدین قمی

همچنان که در "روضات الجنّات" در ترجمهٔ جعفر بن حسین بن قاسم بن محب‌الله بن قاسم، و در ترجمه شهید ثانی می‌فرماید:

«سید صدر الدین قمی شارح وافیه».

و در ترجمه سید محسن کاظمینی مذکور است که از تلامذه صدر الدین قمی بوده.

[۳۱۰] نور: المولی صدرالدین

وَلَد قاضی سعید قمی.

در "روضات الجنّات" در ترجمه سعید پدرش اسم برده [شده از او].

[۳۱۱] نور: صالح بن محمد بن سهل قمی

در "رجال" حجة الاسلام مذکور است که: او وکیل اوقاف أبی جعفر علیه السلام بوده به قم.

و فی "اصول الکافی": عن علی بن ابراهیم، عن ابیه، قال:

«کنتُ عند أبی جعفر علیه السلام، اذ دخل علیه صالح بن محمد بن سهل، وکانَ

یتولی له الوقف بقم.

فقال: یا سیدی اجعلنی...».

[۳۱۲] نور: الشیخ أبو الصلت بن عبدالقادر بن محمد

فقیه، صالح، قرائت نموده بر شیخ أبی جعفر... الی آخر.

مؤلف گوید: احتمال دارد که آن بقعه درب دروازه ری در قم که مشهور است که مدفن شیخ أبا صلت است همین أبا صلت مذکور باشد.

[۳۱۳] نور: الشیخ صیانة الله القمی

در جلد ۳۱ "بحار" در معجزات حضرت حجّت‌علیه‌السلام، مستفاد می‌شود.

[۳۱۴] نور: صاعد بن علی

در "تذکرة" مذکور است: «الشیخ مجدالدین صاعد بن علی الآبی، که او فقیه و واعظ می‌باشد، فرموده او را منتجب الدین».

[۳۱۵] نور: صاعد بن محمد بن صاعد البریدی الآبی

در "تذکرة" مذکور است که:

«او فاضل متبحر می‌باشد، و از برای او تصانیفی می‌باشد، بعضی از آنها: "عین الحقائق"، "الاعراب فی الاعراب"، "الحدود و الحقایق"، "بیان الشرائع"، "نهج الصواب"، "معیار المعانی"، "کتاب فی الامامة"، و نقضه، و نقض نقصه».

فرموده او را منتجب الدین.

[۳۱۶] نور: صدقه بن بندار قمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«صدقه بن بندار (بـالنون بـعد البـاء المـنقّطه تـحتها نـقطه، و الدال و الراء المهملتين) القميّ، كنيه او أبوسهل، قديم السماع مى‌باشد، و ثقه و خيّر مى‌باشد، از براى او "كتاب تجمّل و المروءة" مى‌باشد، نيكو و صحيح الحديث مى‌باشد.

و در كتاب نجاشى مذكور است:

«صدقه بن بندار القمى، أبوسهل، قديم السماع، و در سـال سـيصد و يک وفات نمود، حكايت كرد اين مطلب را حسين بن عبيدالله از مشايخ خود، و بوده است ثقه و خيّر، از براى او است "كتاب تجمّل و المروءة، صحيح الحديث"».

و در "نقد الرجال" مثل ميرزا نقلاً از نجاشى.

و در "رجال أبوعلى" هم مثل ميرزا، علاوه بر او فرموده:

«در "كتاب مشـتركات" مـذكور است: ابـن بـندار ثـقه مـى‌باشد، در طـبقهٔ اشخاصى كه روايت از ائمه نكرده است».

و در ابن داود مثل ميرزا، نقلاً از كشى.

[۳۱۷] نور: أبو طاهر بن حمزة بن اليسع الأشعرى القمى

[۳۱۸] نور: أبى طاهر البرقى

در "عين الغزال"، در باب (كُنى):

أبو طاهر البرقى، لم نعرف له اسماً، وهو اخو احمد بن محمد.

وفى "رجال الشيخ": انه أخو احمد بن محمد برقى.

باب العين

[۳۱۹] نور: عامر بن نعیم قمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«روایت می‌کند صدوق از ابن ابی عُمیر، و او از عامر بن نعیم. و ظاهر می‌شود از او که عامر بن نعیم صاحب کتاب می‌باشد» انتهی.

در "تعلیقه" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید: روایت نمود ابن أبی عُمیر از او، این مطلب شهادت است بر وثاقت او. و روایت می‌کند از او حمّاد بن عثمان.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است که: در "کتاب مشترکات" است که روایت می‌کند از او ابن أبی عُمیر.

[۳۲۰] نور: العباس بن علی بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن أبی طالب عليه السلام

من وُلد محمد بن الحنفیّة، یکنّی أبا الحسن. روی عنه التلعکبری، و قال: هو ولد أبی عبدالله جعفر بن عبدالله الذی یروی عن ابن عُقدة، وسمع منه سنة اثنین وثلاثین و ثلاثمائة، وله منه اجازة.

[۳۲۱] نور: عباس بن معروف قمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«عباس بن معروف، مولی جعفر بن عبدالله الاشعری قمی می‌باشد، و ثقه می‌باشد، و صحیح، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده».

و بر همین مطلب است شهید ثانی رحمه الله، [و] لفظ (صحیح) زیادی بر کتاب نجاشی [است]، و ترک لفظ أجود می‌باشد» و انتهی.

و در ["رجال"] نجاشی:

«عباس بن معروف، أبوالفضل، مولی جعفر بن عبدالله اشعری قمی، و ثقه می‌باشد، از برای او "کتاب آداب" می‌باشد، و از برای او "نوادر" می‌باشد. خبر داد ما را احمد بن علی، که او گفت: خبر داد ما را حسن بن حمزة، که او گفت: حدیث کرد ما را محمد بن جعفر بن بطّه، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن محمد بن خالد از عباس به جمیع حدیثش و مصنفات او».

و در "فهرست" شیخ: از برای او کتب چندی است، خبر داد ما را جماعتی از أبی المفضل، و او از ابن بطّه، و او از احمد بن أبی عبدالله، و او از عباس بن معروف.

و در باب (أصحاب حضرت امام رضا علیه السلام) مذکور است: عباس بن معروف قمی، ثقه می‌باشد و صحیح، مولای جعفر بن عمران الاشعری.

و در باب (اصحاب امام هادی علیه السلام) مذکور است: عباس بن معروف، قمّی». انتهی.

در "تعلیقه" مذکور است:

«عباس بن معروف، و قولش که ترک لفظ صحیح أجود است نیست این طریق، به جهت آن چیزی که در باب (اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام) مذکور است... الی آخر».

و در "نقد الرجال" مذکور است که:

«عباس بن معروف، أبوالفضل، مولی جعفر بن عبدالله الاشعری قمی، و ثقه

می‌باشد، از برای او "کتاب آداب" می‌باشد، از برای او "کتاب نوادر" است. روایت می‌کند از او احمد بن محمد بن خالد، همچنان که نجاشی فرموده؛ و ظاهر می‌شود از "کتاب تهذیب" در (باب کُرّ) آن که احمد بن محمد بن بن عیسی أیضاً روایت می‌کند از او، همچنین روایت می‌کند از او محمّد بن علی بن محبوب.

و شیخ فرموده در "رجال": ثقةٌ صحیحٌ، مولی جعفر بن عمران بن عبدالله اشعری، در باب (اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام، و حضرت هادی علیه السلام) مذکور است».

و در "رجال ابن داود" مذکور است مهملاً، و ذکر نموده در شأن او آن چیزی را که ذکر نموده او را نجاشی در شأن عباس بن موسی، أبوالفضل الورّاق [که] وارد در بغداد شد و در بغداد وفات نمود، و بود از اصحاب یونس. انتهی.

و این از طغیان قلم می‌باشد. انتهی.

[۳۲۲] نور: أبو غالب، عبد القاهر بن حمدویه القمّی

در جلد اجازات "بحار" مذکور است که او روایت می‌کند و مجیز است از حَسَکا بن بابویه قمی.

[۳۲۳] نور: عبدالقاهر بن احمد بن علی القمی الطبعی

در "تذکرة" مذکور است:

«الأدیب فخرالدین، عبدالقاهر بن احمد بن علی، فاضل می‌باشد، فرموده او را منتجب الدین».

[۳۲۴] نور: الشیخ أبوطالب عبد القاهر بن حمویه القمی

در "تذکرة" مذکور است که:

«عالم و جلیل می‌باشد، روایت می‌کند از او شاذان بن جبرئیل» انتهی.

[۳۲۵] نور: عبدالرزاق بن علی بن الحسین اللاهیجی الجیلانی
ثُمّ القمی.
در "ریاض العلماء" مذکور است:
«المولی عبدالرزاق بن علی بن الحسین اللاهیجی الجیلانی، ثمّ القمی، فاضل عالم و حکیم است، کامل محقق مدقق، صوفی المشرب، شاعر منشی مجید، از شاگردهای مولی صدر الدین محمد شیرازی، و بوده شریکِ درس با جماعتی از فضلاء و در درس، بعضی از آنها ملّا محسن الکاشی، و مولی محمد یوسف المولی، و شیخ حسین تنکابنی، و غیر آنها من العشرة المبشرة از تلامیذ، و لکن نبوده از برای آن عبدالرزاق بصیرت به فقه و حدیث و اصول، و بوده از برای این مولی شاگردهایی که از فضلاء بودند، بعضی از آنها:
پسرش الخلف آمیرزا حسن که گذشت ترجمهٔ او، و بعضی از آنها حکیم محمد سعید قمی و گذشت ترجمه او و شرح حال او در ترجمه المولی رجب. و بعضی از آنها حکیم محمد سعید قمی و گذشت ترجمهٔ او و شرح حال او در ترجمهٔ المولی رجب علی، و غیر آنها از شاگردهای دیگر.
و بوده آن مولی عبدالرزاق مدرّس در مدرسهٔ معصومه قم ـ صلوات الله علیها و علی أبیها و علی أخیها ـ و او در قم بود تا وفات یافت.
و فرمود شیخ معاصر در کتاب "أمل الآمل": مولانا عبدالرزاق الجیلانی، فاضل و حکیم و متکلم، از برای او است "شرح کافی" و "حکمة الاشراق" انتهی.
و می‌گویم من: ظاهر آن است مراد او از عبدالرزاق همین مولی عبدالرزاق است، و لکن نشنیدم که از برای او "شرح" مذکور باشد، فلاحظ.
بلی از برای او مؤلفاتی است: «کتاب شرح تجرید» خواجه نصیر الطوسی، مبسوط است نام آن "مشارق الالهام فی شرح تجرید الکلام" حسنة الفوائد، و شاید که تمام نباشد، بلکه بیرون است از او بحث امور العامه، فلاحظ.
و "حاشیه علی شرح اشارات" و ایضاً تمام نشده، و "حاشیه بر حاشیه الخضریه" بر الهیات شرح تجرید، و "کتاب گوهر مراد" فارسی در حکمت، و در

آن کتاب مسأله امامت را متعرض شد، و طول داده و نیکو می‌باشد. "و رسالهٔ سرمایه ایمان" به فارسی أیضاً، و آن ملخص "گوهر مراد" است، و آن را به التماس بعضی از شاگردهای خود تألیف نموده، و دیگر "کتاب شوارق الالهام" در حکمت، أیضاً از برای او "دیوان اشعار" به فارسی، و نیکو دیوانی است.

و لاهیجی نسبت به سوی لاهیجان است.

و در "تقویم البدان" مذکور است که:

«لاهیجان (بضم لام، و بعدش ألف و هاء و جیم مفتوحین، پس ألف بعدش نون) از اقلیم رابع است از بلاد دیلم و گیلان، و از آن بلده ...» انتهی.

و می‌گویم من: که گفته می‌شود لاهیجان، بیاء المثناة التحتانیة بین هاء مکسورة و جیم» انتهی از کتاب "ریاض العلماء".

[۳۲۶] نور: المولی رضی الدین عبدالملک ابن المولی شمس الدین اسحاق ابن رضی الدین عبدالملک بن محمد بن فتحان الواعظ

القمّی محتداً، القاشانی مولداً و محتداً.

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«او از أجلّه علما و فقها، و روایت می‌کند از او ولدش علاءالدین فتح الله، و روایت می‌کند از او ابن جمهور الاحسائی تارةً به توسط پسر و از سبطش المولی وجیه الدین عبدالله، و تارة به توسط مجرد سبط او المولی وجیه الدین عبدالله بن المولی علاءالدین فتح‌الله، و او روایت می‌کند از ابن فهد الحلیّ، و از شیخ مقداد.

و أیضاً روایت می‌کند از مولی زین الدین علی الاسترآبادی، از سیّد مرتضی أبی سعید الحسن بن عبدالله بن محمد بن علی الأعرج الحسینی، از شیخ فخرالدین ولد العلامة، از علّامه.

و روایت می‌کند ایضاً از مولی شرف الدین علی بن المولی تاج الدین حسن السرابشونی از پدرش، از علّامه.

همین طریق ظاهر می‌شود از اوّل "غوالی اللئالی" ابن [أبی] جمهور المذکور.

و تحقیق فرموده در وصفش سیدالفقهاء و العلما».

می‌گویم من: که زود است بیاید الشیخ عبدالملک بن الحق بن عبدالملک القمی القاشانی؛ و حقّ اتحادهما.

[۳۲۷] نور: عبدالملک قمی

در "رجال شیخ" مذکور است در باب (اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام): ابوالجرّاح عبدالملک بن عبدالله قمی. انتهی.

و در "نقد الرجال" نقلاً از شیخ مذکور است به همین طریقی که ذکر شد.

و در "رجال میرزا" مذکور است:

«عبدالملک بن عبدالله بن سعد أشعری قمی، در باب (اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام) مذکور است». انتهی.

و در "تعلیقه" مذکور است:

«عبدالملک بن عبدالله، او برادر ادریس می‌باشد، و ثقه می‌باشد، و قول مصنف که می‌فرماید: قمی است... الی آخر».

در روایت صحیح وارد شده از ابن ابی عُمیر، و او از عبدالرحمن بن حجّاج، که او گفت: دیدم عبدالملک قمی را که سؤال کرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را، از داخل نمودن دست خود را در جامهٔ خود در نماز در حال سجده؟

فرمودند: اگر بخواهی بجا آوری، نیست از این مطلب که بترسم بر شما، فتأمّل». انتهی از "تعلیقه".

[۳۲۸] نور: عبدالملک بن منذر

در "نقد الرجال" مذکور است:

«عبدالملک بن منذر قمی بصری، ضعیف در حدیث می‌باشد، از برای او کتابی است، و روایت می‌کند از او برقی آنچنانی که نجاشی فرموده.

و در "رجال شیخ" [و] در "فهرست" مذکور است: که از برای او کتابی است، که روایت می‌کند از او احمد بن أبی عبدالله». انتهی.

و در "رجال میرزا" مذکور است:

«عبدالملک بن مُنذر (بالنون قبل الذال المعجمة) العَمی، بصریٌ ضعیفٌ، همچنان [که] علّامه در "خلاصه" فرموده.

بنابر نسخه "نقد" احتمال دارد که از اهل بصرة بوده و آمده به قم، اما بنابر نسخهٔ میرزا احتمال دارد که منسوب به عَم باشد، و کاتب نسخهٔ "نقد" اشتباه کرده باشد عم را به قم، و عوض العَمی القمی نوشته باشد، والله اعلم.

[۳۲۹] نور: عبدالوهاب القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌باشد. انتهی.

[۳۳۰] نور: عبدالملک بن هشام بن علی الاشعری القمّی

در "علل الشرائع" باب ۹۵.

[۳۳۱] نور: الشیخ عبدالملک بن اسحاق بن عبدالملک القمیّ القاسانی

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«او فاضل و عالم و فقیه است، و از برای او تلامذه فضلاء بوده، و مطّلع نشدم از برای او مؤلف. همچنین یافتم در بعضی مسودّات خودم، و نزد من این همانست که آنفاً ذکرش گذشت. و ورایت می‌کند ابن جمهور الاحسائی از سبط او که وجیه الدین عبدالله ابن المولی علاءِ الدین فتح الله از او، بنابر آن چیزی که از اوّل "غوالی اللئالی" ظاهر می‌شود».

[۳۳۲] نور: عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن عیسی القمّی

أخو محمد و بنان.

فی "التعلیقه": روایت می‌کند از او بنان ـ که عبدالله بن محمد باشد ـ، و او از محمد بن اسماعیل.

[۳۳۳] نور: عبدالرحمان بن أبی حمّاد، أبوالقاسم

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او از اهل کوفه می‌باشد، و صیرفی است، وارد قم شد، و ساکن در قم، و او صاحبِ خانه احمد بن ابی عبدالله برقی شد، نسبت داده شده به ضعف و غلوّ، و ابن غضائری گفته: آن که کنیه او أبامحمد است، و او ضعیف می‌باشد جداً، التفاتی به سوی او نیست، در مذهبش غلوّ می‌باشد، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و در کتاب نجاشی مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«نسبت داده شده به ضعف، از برای او کتابی است، خبر داد ما را أبوعبدالله بن شاذان، که او گفت: خبر داد احمد بن محمد بن یحیی، که گفت: خبر داد ما را محمد بن حسین بن أبی الخطّاب الزیّات از خود عبدالرحمن و به کتابش» انتهی.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید که:

«در کتاب "مشترکات" است، ابن ابی حماد روایت می‌کند از او محمد بن ابی خطّاب، و موسی بن حسن بن عامر الأشعری... الی آخر».

و در "نقد الرجال" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید که:

«غضائری فرموده، عبدالرحمن بن أبی حمّاد کوفی است، و ساکن قم شد، و روایت می‌کنند از او قمیّون، کنیه او أبامحمد می‌باشد، ضعیف است جداً التفاتی به سوی او نیست، و در مذهبش غلوّ می‌باشد».

مؤلف گوید: و در "نقد الرجال" خالی از تأمل نیست، زیرا که قمیّون به أدنی چیزی که می‌دیدند اعتنایی به روایتش نمی‌کردند، چه رسد به غلوّ او، پس

روایت نمودن قمیّون از او دلالت بر ثقه بودنش می‌کند.

یا آن که بگوییم: در نقل سهو شده، همچنان میرزا ندارد که قمیّون از او روایت می‌کنند در نقل کلام ابن غضائری، فتأمل.

در "تعلیقه" مذکور است که:

نسبت داده شده به ضعف، در این مطلب تأمل است، اشاره کردیم به سوی او در "فوائد". انتهی.

[۳۳۴] نور: عبدالصمد بن محمد

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او قمی است، از اصحاب هادی علیه السلام، روایت می‌کند از حنّان، و او از حضرت صادق علیه السلام. پیش در ترجمهٔ پسرش حسین بن عبدالصمد گذشت، و بودنش از اصحاب حضرت هادی علیه السلام ممکن است به جهت آن که حنّان عمر طویلی کرد». انتهی.

مؤلف گوید: در ترجمهٔ پسرش چنین ذکر شد، که پدر حسین ـ که همین عبدالصمد باشد ـ، روایت می‌کند از حنّان، و حنّان از حضرت صادق علیه السلام.

[۳۳۵] نور: عبدالعزیز بن المهتد

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«عبدالعزیز بن المهتد بن محمد بن عبدالعزیز الاشعری القمی، ثقه می‌باشد، روایت می‌کند از حضرت امام رضا علیه السلام.

و کشّی فرموده: که گفت علیّ بن محمد قتیبی، که او گفت: خبر داد ما را فضل، که او گفت: خبر داد ما را عبدالعزیز، و بود عبدالعزیز که دیدم او را بهترین قمیّین، و وکیل حضرت امام رضا علیه السلام بوده.

و شیخ طوسی فرموده بیرون آمد توقیعی در حقّ او که:

«غَفَرَ الله لك ذَنْبَك، و رَحِمِنا و ایّاك، وَ رَضی عَنك برضائی عنك».

یعنی: بیامرزد خدا گناه تو را، و رحمت کند خدا ما را و تو را، و راضی باشد خدا از تو به سبب راضی بودن من از تو؛ همچنان که علامه در "خلاصه" فرموده، تا آن مقامی که فرموده که:

در کتاب نجاشی است، تا آن جایی که نجاشی فرموده: روایت می‌کند از حضرت امام رضاعلیه السلام، از برای او کتابی است که خبر داد ما را محمد بن محمد، که او گفت: خبر داد ما را حسن بن حمزة، که او گفت: خبر داد ما را محمد بن جعفر المؤدّب، که او گفت: خبر داد ما را محمد بن خالد، که گفت: خبر داد ما را عبدالعزیز به کتاب خود.

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

«عبدالعزیز المهتدی، جدّ محمد بن حسین، از برای او کتابی است، خبر داد ما را جماعتی از أبی المفضّل، و او از ابن بطّه، و او از احمد بن أبی عبدالله، و او از خود عبدالعزیز».

و در باب (اصحاب حضرت امام رضاعلیه السلام) مذکور است: عبدالعزیز بن المهتدی أشعری قمی.

پس در باب (مَنْ لم یرو عن الائمةعلیهم السلام) مذکور است:

عبدالعزیز بن المهتدی، جدّ محمد بن حسین، روایت می‌کند از او احمد بن عیسی، و البرقی.

و در کتاب کشی مذکور است: عبدالعزیز بن مهتدی قمی، جعفر بن معروف، گفت: خبر داد مرا فضل بن شاذان به حدیث عبدالعزیز بن مهتدی قمی، پس فضل گفته در حقّش: ندیدم در میان خودمان کسی که شباهت داشته باشد به او در زمان خودش.

علی بن محمد قتیبی گفت: خبر داد ما را فضل، که او گفت: خبر داد ما را عبدالعزیز، و بوده او بهترین قمیّین، و بوده وکیل حضرت امام رضاعلیه السلام.

محمد بن مسعود گفت: خبر داد مرا علی بن محمد، او گفت: خبر داد مرا احمد بن محمد، و او از عبدالعزیز، یا از کسی که روایت از او کرده، گفت:

عبدالعزیز نوشتم به سوی امام که از مال شما در نزد من چیزی هست، پس أمر بفرمایید که به کی بدهم؟

پس نوشت امام به من که: قبض نمودم آن چه در این رقعه بود، و الحمد لله و غفرالله ذنبك، و رحمنا و ايّاك، و رضى عنك برضاى عنك» انتهى.

ترجمه‌اش گذشت، و زود است بیاید در ترجمه یونس بن عبدالرحمن به نقل از "کتاب نجاشی" از فضل، آن که او گفته: بوده است بهترین قمیّین، و بوده وکیل حضرت امام رضاعليه‌السلام، و خاصّة حضرت. انتهی.

از کتاب "رجال میرزا" و در "تعلیقه" مذکور است: «عبدالعزیز مهتدی، وکیل حضرت امام رضاعليه‌السلام بوده، و زود است بیاید در خاتمه. علاوه بر این بوده است از وکلای حضرت جوادعليه‌السلام، أيضاً علاوه بر چیزی که کشی در آنجا ذکر فرموده». انتهی.

در "رجال شیخ" مذکور است که عبدالعزیز المهتدی الأشعری القمی، از اصحاب حضزت امام رضاعليه‌السلام می‌باشد.

در "رجال أبوعلی" و در "نقد الرجال" به همین مضامین ذکر شده.

[۳۳۶] نور: عبدالعزیز بن جعفر بن قولویه

در جلد ۳۲ "بحار" در باب (احکام الرجال والنساء): عن محمد بن احمد بن شاذان، عن ابن أبی الخال عبدالعزیز بن جعفر بن قولویه.

[۳۳۷] نور: عبدالله بن أبی خلف قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او قلیل الحدیث می‌باشد، روایت می‌کند از حَکَم بن مسکین، و روایت می‌کند از او احمد بن محمد بن عیسی؛ همچنان که نجاشی فرموده در ترجمه سعد» انتهی.

مؤلف گوید: که در ترجمهٔ پسرش سعد گذشت در این رساله، که روایت

می‌کند از حکم بن مسکین... الی آخر.

در "رجال أبوعلی" مثل میرزا، علاوه بر او فرموده که: می‌گویم در کتاب "مشترکات" مذکور است: ابن ابی خلف روایت از او احمد بن محمد بن عیسی، و او خودش از حکم بن مسکین.

[۳۳۸] نور: عبدالله بن ایوب بن راشد الزهری

فروشنده نوعی از غلام‌های سیاه.

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او روایت می‌کند از جعفر بن محمّد علیه‌السلام.

نجاشی فرموده آن که: او ثقه می‌باشد، و گفته شده در او تخلیط می‌باشد، یعنی جمع می‌کند بین غَثّ و سمین، و عاطل و ثمین.

حاصلش روایت می‌کند: از هر کس که باشد که اخذ حدیث کند.

و ابن غضائری فرموده: عبدالله بن أیّوب قمی، ذکر نموده او را از غُلات، و روایت از او کرده‌اند که نمی‌شناسم او را، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و در کتاب نجاشی مذکور است، تا آن مقامی که فرموده: روایت می‌کند از جعفر بن محمد علیه‌السلام، و ثقه می‌باشد، و گفته شده که در او تخلیط است، از برای او "کتاب نوادر" است، خبر داد ما را حسین بن عبیدالله، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن جعفر، که او گفت: خبر داد ما را حمید، که او گفت: خبر داد ما را قاسم ابن اسماعیل، و او از عبدالله بن ایّوب بن راشد، پس در اوست أیضاً عبدالله بن ایوب.

از برای او است کتابی که روایت کردیم او را به اسناد اول، از قاسم بن اسماعیل، از آن ایّوب.

و در روایت تلعکبری، و او از عبیس بن هشام، و او از عبدالله بن ایوب» انتهی از کلام میرزا، مگر معنای تخلیط که از "رجال أبوعلی" است.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است در حقّش قریب به مضامین میرزا.

و در "نقد الرجال" مذکور است: «عبدالله بن ایّوب بن راشد الزهری، فروشندۀ زطّی ـ یعنی غلام سیاه ـ، از اصحاب حضرت صادق علیه السلام می‌باشد، و گفته شده که در او تخلیط می‌باشد. از برای او "کتاب نوادر" است، روایت می‌کند عبیس، همچنان که نجاشی فرموده: از برای او کتابی است که روایت کرده از او قاسم بن اسماعیل.

همچنان که شیخ در "فهرست" ذکر فرموده: عبدالله بن ایّوب الاسدی، مولاهم الکوفی، از اصحاب حضرت صادق علیه السلام می‌باشد، عبدالله بن ایوب قمی، ذکر نمودند او را غلات، و روایت نمودند غلات از او، نمی‌شناسیم او را، فرموده این مطلب را ابن غضائری، و دور نیست آن که بوده باشد آن چیزی که ذکر [کرده] او را نجاشی و شیخ در "فهرست" و ابن غضائری که یکی باشد نه متعدد». انتهی.

از "نقد الرجال" ابن داود در هر دو باب مذکور است، هم در باب ثقات، و هم در باب ضعفا.

و در تعلیقه مذکور است که:

«قول مصنف که از نجاشی نقل کرده، که گفته شده ظاهر آن است که مراد نجاشی از قول: قیل، مراد ابن غضائری باشد، و ظاهر آن است که نجاشی رد نموده قول ابن غضائری را و پسند نکرده نجاشی تضعیف ابن غضائری را. و تضعیف ابن غضائری مطلقاً نیست به شیء به خصوص با معارضه کلام نجاشی، و رد نمودن نجاشی او را». انتهی.

[۳۳۹] نور: عبدالله بن اشعری

در "رجال شیخ" مذکور است که: او از اصحاب امام رضا علیه السلام می‌باشد، و ثقه می‌باشد. انتهی.

[۳۴۰] نور: المولی وجیه الدین عبدالله، ابن المولی علاء الدین فتح‌الله، ابن المولی رضی الدین عبدالملك، ابن شمس الدین اسحاق، بن رضی الدین عبدالملك ابن فتحان الواعظ

القمّی الاصل.

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«او فاضل، و عالم النبیه، الفقیه الجلیل است، و از أجلّه مشایخ ابن جمهور الاحساوی است، و روایت می‌کند تارةً از پدرش، و تارةً از جدّش المولی رضی الدین عبدالملك ابن شمس الدین اسحاق مذکور؛ بنابر آن چه تصریح نموده به او ابن جمهور خودش در أوّل "غوالی اللئالی". و به تحقیق مبالغه نموده در مدح او، پس فرمود:

الطریق السابع: عن المولی العالم المدّقق، محقق الحقائق، و صاحب الطرائق، سیّد الوعاظ، و امام الحفّاظ، شیخ مشایخ الاسلام، و القائم بمراضی ملك العلّام، وجیه الملة و الدین، عبدالله ابن المولی الفاضل الکامل علاءالدین فتح‌الله، ابن المولی العلیّ رضی الدین عبدالملك، ابن شمس الدین اسحاق، ابن رضی الدین عبدالملك، بن محمد بن فتحان الواعظ القمی محتداً، القاشانی مولداً و محتداً، عن جدّه سیّد الفقهاء و العلماء، رضی الدین عبدالملك ابن شمس الدین اسحاق القمی» انتهی.

و قال فی موضع آخر منه:

«و حدّثنی المولی العالم الواعظ، وجیه الدین عبدالله ابن المولی علاء الدین فتح‌الله ابن عبدالملك بن فتحان الواعظ، القمی الأصل، القاشانی المسکن، عن جده عبدالملك» انتهی.

[۳۴۱] نور: عبدالله بن احمد بن أبی عبدالله محمد قمی برقی

در "روضات الجنات" در ترجمهٔ صدوق می‌فرماید که:

«یکی از مشایخ صدوق علی بن عبدالله بن احمد برقی می‌باشد، که آن علی

روایت می‌کند از پدرش که عبدالله بن احمد، و از جدّش که احمد باشد... الی آخر».

پس معلوم می‌شود که یکی از علماء و روات قمیّین عبدالله بن احمد برقی می‌باشد.

[۳۴۲] نور: عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع الحمیری القمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«حمیری (بالحاء المهملة) أبوالعباس القمی، شیخ قمیّین می‌باشد، و وجه ایشان، آمد به کوفه در سال نیّف و تسعین و مائتین ثقه می‌باشد، از اصحاب أبی محمد العسکری علیه السلام می‌باشد، همچنان که علّامه در "خلاصه" ذکر فرموده».

و همچنین در "رجال ابن داود" مذکور است، غیر از ترجمه، تا آن مقامی که فرموده: ... و مائتین، و شنیدند اهل کوفه احادیث را از او.

و در کتاب نجاشی مذکور است:

«عبدالله بن جعفر بن حسین، تا آن مقامی که فرموده: وارد کوفه شد در سال نیّف و سبعین و مائتین، و شنیدند اهل کوفه از او، و بسیار هم شنیدند، و تصنیف نمودند کتاب‌های بسیاری که معروفند بعضی از آنها:

"کتاب الامامة"، "کتاب الدلائل"، "کتاب العظمة و التوحید"، "کتاب الغیبة و الحیرة"، "کتاب فضل العرب"، "کتاب التوحید و البداء و الاراده و الاستطاعة و المعرفة"، کتاب قُرُب الإسناد الی الرضا علیه السلام"، "کتاب قُرب الإسناد الی أبی جعفر ابن الرضا علیه السلام"، "کتاب مابین هشام بن حکم و هشام بن سالم و العباس"، "کتاب الارواح"، "کتاب الجنة و النار"، و "کتاب حدیثین مختلفین"، "مسائل الرجال و مکاتبتهم أباالحسن الثالث علیه السلام"، مسائل لأبی محمّد الحسن علی بن محمد بن عثمان العمری"، "کتاب قُربُ الإسناد الی صاحب الزمان علیه السلام"، "مسائل أبی محمّد و التوقیعات"، "کتاب الطب".

خبر داد ما را چند نفر از اصحاب خودمان، از احمد بن محمد بن یحیی

العطّار، او از خود عبدالله بن جعفر بن حسين، به جميع كتبش».

و در "فهرست" شيخ مذكور است:

«عبدالله بن جعفر الحميرى، كه كنيه او أبوالعباس مى‌باشد، و ثقه مى‌باشد، از براى او كتب چندى مى‌باشد، بعضى از آنها:

"كتاب الدلائل"، "كتاب الطب"، "كتاب الامامة"، "كتاب التوحيد و الاستطاعة و الافاعيل و البداء"، "كتاب قُرُب الاسناد"، و "كتاب الرسائل و التوقيعات"، و "كتاب الغيبة ومسائله" عن محمد بن عثمان العمرى و غير آنها از رواياتش و مصنفاتش و فهرست كتبش».

و زياد نموده ابن بطّه: "كتاب الفتره و الحيرة"، و"كتاب فضل العرب".

خبر داد ما را به رواياتش أبوعبدالله بن محمد بن على بن حسين، او از پدرش و محمد بن حسن، و او از خود عبدالله بن جعفر.

و خبر داد ما را ابن أبى جيد، و او از ابن وليد، و او از خود عبدالله بن جعفر.

و در باب (اصحاب حضرت هادى عليه السلام): عبدالله بن جعفر الحميرى.

و در باب (اصحاب حضرت امام حسن عسكرى عليه السلام) مذكور است: عبدالله بن جعفر بن الحميرى، علاوه بر او دارد كه او قمى مى‌باشد، و ثقه است.

و در كتاب كشّى مذكور است كه:

«او گفت: نصر بن الصباح، أبوالعباس الحميرى، اسمش عبدالله بن جعفر است، و استاد أبى الحسن مى‌باشد» انتهى از كتاب "رجال ميرزا".

و در "رجال أبوعلى" قريب به همين مضامين مذكور است، به غير شمردن كتاب‌هاى او را.

ودر "نقدالرجال" مثل "رجال‌أبوعلى" مذكوراست، تاآن مقامى كه مى‌فرمايد كه: ذكر نموده او را ابن داود، و توثيق نكرده او را و وجهش غير ظاهر است.

[۳۴۳] نور: عبدالله بن جبلة القمّى

در "رجال ميرزا".

[۳۴۴] نور: عبدالله بن حسن بن على بن جعفر العُريضى

در "عمدة الطالب" مذكور است كه:

«عبدالله بن حسن بن على العُريضى آن چنان كسى است كه روايت مى‌كند از او در "قُرُب الإسناد" احاديث بسيارى».

در "رجال ميرزا" مذكور است در ترجمه جدّش على بن جعفر العُريضى كه: «احمد بن محمد بن يحيى حديث كرد ما را كه او گفت: حديث كرد ما را عبدالله بن جعفر كه او گفت: حديث كرد ما را عبدالله بن حسن بن على بن جعفر... الى آخر ما ذُكر فى "رجال ميرزا"».

و در كتاب "تاريخ قم"، و در "وسائل" در باب (صلاة الجنائز).

در "تاريخ قم" مذكور است كه:

«از فرزندان حسن بن على بن جعفر عُريضى، عبدالله بن حسن بن على بن جعفر عريُضى مى‌باشد، (كه اين عبدالله بن حسن مى‌فرمايد صاحب "تاريخ قم") به قم آمد و عَقب او مرا معلوم نشد، و او از جمله فقها و راويان احاديث بوده، و من او را در باب علماءِ ذكر نمودم» انتهى.

مؤلف گويد: كه در جلد دوم اين رساله ذكر شد، با ذكر أعقاب او.

[۳۴۵] نور: عبدالله بن حمّاد الانصارى

در "رجال ميرزا" مذكور است كه:

«نجاشى فرموده آن كه از شيوخ اصحاب ما مى‌باشد، و ابن غضائرى فرموده كه كنيه او أبامحمد است، و وارد شد به قم، و روايت از ائمه ننموده، و حديث او را بساست كه معروف نزد ماست، و بساست كه معروف در نزد ما نيست؛ همچنان كه اين مطلب در "خلاصه" علّامه است.

و در كتاب نجاشى است:

عبدالله بن حمّاد الأنصارى، از شيوخ اصحاب ما مى‌باشد، از براى او كتابى است كه يكى از آن دو كتاب كوچك‌تر است از ديگرى، خبر داد ما را به آن

کتاب علی بن شبل بن اسد، او از ظفر بن حمدون، او از احمری، و او از خود عبدالله بن حمّاد.

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

عبدالله بن حمّاد، از برای او کتابی است، که خبر داده ما را به آن کتاب چند نفر از اصحاب خودمان که آنها از أبی المفضّل، که او از ابن بطه، و او از احمد بن أبی عبدالله، و او از خود عبدالله بن حمّاد.

و در باب (اصحاب حضرت کاظم عليه السلام) مذکور است: عبدالله بن حمّاد الانصاری، از برای او کتابی است.

و در باب (اصحاب حضرت صادق عليه السلام) مذکور است: عبدالله بن حمّاد» انتهی از کتاب "رجال میرزا".

و در "نقد الرجال" قریب به این مضامین ذکر شده، تا آن مقامی که می‌فرماید که:

«شیخ در "رجال" خود فرموده که کنیه او أبومحمد است، و وارد قم شد، روایت از ائمه نمی‌کند، و حدیث او يُعرف تارةً و يُنكر أُخرى... الی آخر».

و در "تعلیقه" مذکور است که:

«عبدالله بن حمّاد از شیوخ اصحاب ما می‌باشد، و در این مطلب شهادت است بر جلالت او بلکه بر وثاقت او، فتأمل.

و چیزی که ذکر نموده ابن غضائری در حقّ این عبدالله بن حمّاد، که گفته بود حدیثش يُعرف تارةً و يُنكر اخرى، این قدح نمودن ابن غضائری عبدالله را نیست شیء و چیزی، به جهت آن چیزی که گذشت در "فوائد" و غیرش از تراجم.

بلی در روایت نمودن عبدالله بن حمّاد زیادتی و ارتفاع شأنی می‌باشد بالنسبة به سوی ائمه عليهم السلام من جمله از آن ارتفاع شأن و زیادتی در حق ائمه عليهم السلام آن است که فرموده: ائمه عليهم السلام اعلم هستند از انبیاء، حتی از أولی العزم از انبیاء، و ائمه عليهم السلام افضل و اعلی از ایشان می‌باشند. و شاید که ابن غضائری به جهت همین

مطلب گفته در حق عبدالله بن حمّاد آنچه را که گفته: حدیثش یُعرف تارةً و یُنکر أُخری.

و ابن غضائری اعتقادش خلاف این مطلب است، همچنان که اشاره می‌کند به سوی این مطلب آن چیزی که مرتکب شده بالنسبة به سوی أجلّه از روات، حتی آن که نزدیک نیست که سالم بمانند از قدح او جلیل از علماء و روات» انتهی از "تعلیقه" آقا.

[۳۴۶] نور: عبید الله بن عبدالله السعدآبادی

الشیخ الرئیس المفید العالم.

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«او عالم و فاضل، متکلم کامل و جلیل بوده، و او از اکابر قدماء علماء اصحاب می‌باشد، و ظاهر می‌شود از کتاب "المجموع الرائق من ازهار الحدائق" للسید هبةالله بن أبی محمد الحسن الموسوی آن که از برای این شیخ مذکور "رسالة المقنعه در امامت" [می‌باشد]، و ذکر نموده تمام آن را در آن کتاب، لکن چنین گفته:

الباب الخامس: فی المقنع فی الامامة، تصنیف الشیخ الرئیس، المفید، العالم، عبیدالله بن [عبدالله] السعد آبادی، نقلاً من الکتاب المقدم، یعنی مقدم شد ذکرش، و آن کتاب "جُمل العلم و العمل» فی ملکة[۱] السید الکبیر، خلف السلف الطاهر، النجم الزاهر، علم الهدی، ذی المجدین المرتضی ـ قدس الله روحه ـ من نسخةٍ فی آخر الکتاب وجدت علیها بخط کاتبها ما صورته:

«وقع الفراغ منه فی شوال سنة احدی و ثمانین و خمسمائة بمشهد مقابر قریش» انتهی. من "ریاض العلماء".

و می‌گویم: در بعضی از کلمات نسخه "ریاض العلماء" سدآبادی مذکور

---

۱ ـ کذا در «اصل».

است، و در بعضی سعدآبادی ذکر شده، پس اگر نسخه سعد آبادی باشد دور نیست که همین سعد آباد قم باشد، و این شیخ مذکور از اهل همان سعد آباد قم باشد، پس او قمی بوده، والله العالم بحقائق الامور.

[۳۴۷] نور: عبدالله بن الصلت

در "رجال میرزا" مذکور است:

«صلت (بالصاد المهملة المفتوحه، و التاء المنقّطة فوقها نقطتین) کنیه او أبوطالب القمی می‌باشد، مولی تیم‌الله بن ثعلبة، ثقه می‌باشد؛ مسکونٌ الی روایته، یعنی سکون خاطر می‌باشد در روایات او، روایت می‌کند از حضرت امام رضاعليه‌السلام، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و بر همین مطلب است از شهید ثانی در کتاب نجاشی است.

و در کتاب شیخ است: او مولی بنی تیم‌الله است، و این مطلب صواب و حق است، تا آن مقامی که می‌فرماید که: شناخته می‌شود از برای او کتابی، خبر داد مرا چند نفر از اصحاب خودمان، از احمد بن محمد بن یحیی، که گفت: خبر داد ما را عبدالله بن جعفر، که گفته: خبر داد مرا علی بن عبدالله بن صلت، و او از خود پدرش.

و در "فهرستِ" شیخ مذکور است:

عبدالله بن صلت، کنیه او أبوطالب است، و او قمی می‌باشد، از برای او کتابی است، خبر دادند ما را جماعتی از أبی المفضّل، و از ابن بطّه، و از احمد بن أبی عبدالله، او از خود أبوطالب.

و در باب (ذکر أصحاب حضرت امام رضاعليه‌السلام) می‌باشد: عبدالله بن صلت، کنیه او أبوطالب، مولی بنی تیم‌الله بن ثعلبه، ثقه می‌باشد.

پس در "رجال شیخ" مذکور است: عبدالله بن صلت، أبوطالب القمی، مولی الربیع.

و در کتاب کشّی مذکور است: چیزی است که روایت کرده از أبی طالب

قمی، و اسمش عبدالله بن صلت می‌باشد، گفته محمّد بن مسعود: که أبوطالب ادراک نکرده سُدی را.

محمد بن مسعود گفت: خبر داد مرا حمدان بن احمد النهدی، که او گفت: خبر داد ما را أبوطالب القمی، که گفت: نوشتم به سوی أبی جعفر عليه السلام ـ که حضرت جواد عليه السلام باشد ـ که اذن بدهید آن که مرثیه بگویم از برای پدرت حضرت امام رضا عليه السلام.

نوشت حضرت جواد عليه السلام به سوی من: «بخوان از برای من، و از برای پدرم علیّ بن محمد عليهما السلام».

گفت: خبر داد ما را محمد بن عبدالجبار از أبی طالب القمی، که گفت: نوشتم خدمت حضرت جواد عليه السلام به أشعار، و ذکر نمودم در او پدر بزرگوارش را، و سؤال نمودم او را که اذن بدهد که در حقّ او هم اشعاری بگویم.

پس قطع نمود اشعار را، و نگاه داشت، و نوشت در صدر کاغذ که باقی مانده بود: «قد أحسَنْتَ جَزاكَ الله خیراً». انتهی خلاصه چیزی که در "رجال میرزا".

و در "نقد الرجال" و "رجال أبوعلی" قریب به این مضامین مذکور است.

و در "تعلیقه" مذکور است:

«عبدالله بن صلت، در اول "اکمال الدین" صدوق، و بود احمد بن محمد بن عیسی با فضلش و جلالتش، روایت می‌کند از أبی طالب عبدالله بن صلت قمّی، رضی‌الله عنه.

و باقی بود أباطالب القمی تا آن که ملاقات نمود او را محمد بن حسن صفّار، و روایت کرد از او... الی آخر».

و مخفی نماند که این بقعه‌ای که در درب دروازه ری می‌باشد، و مشهور به شیخ أبا صلت می‌باشد، پدر همین عبدالله می‌باشد، بخصوص در "منتهی المقال" در ترجمه حسن بن علی بن فضّال تعبیر نموده به عبدالله بن أبی صلت.

[۳۴۸] نور: عبدالله بن سهل الاشعری

روی عن أبیه، وهو عن الیسع، کما فی "التفسیر". شاید او برادر محمد بن سهل بن یسع اشعری باشد.

[۳۴۹] نور: عبدالله بن علی بن عامر

فی "رجال میرزا" فی ترجمه محمد بن مقلاص بن سعد، قال: حدثنی الاشعری عبدالله بن علی بن عامر.

[۳۵۰] نور: عبدالله بن محمد الحجّال

در جلد سیزدهم "بحار" در باب (سیرته و اخلاقه).

قمی بودن او باید تفحص شود.

[۳۵۱] نور: عبدالله بن محمد بن خالد الطیالسی

در "رجال میرزا"، و در "اکمال الدین"، و "تعلیقه".

اما باید ملاحظه شود بودنش از اهل قم، لکن ظاهراً او ابن محمد بن خالد الطیالسی است که ذکر می‌شود در "رجال میرزا" در زراره.

[۳۵۲] نور: عبدالله بن عامر بن سعد الاشعری القمی

در "اکمال الدین" در باب سی و سیم: محمد بن عبدالجبار و عبدالله بن عامر بن سعد الاشعری، عن عبدالرحمن...

[۳۵۳] نور: عبدالله بن محمد القمی

مکنی به أبی محمد.

در "معانی الاخبار" صدوق در باب ۲۱۹: و حدثنا أبو العباس، قال: حدثنا أبو بکر، قال: حدثنا أبی، قال: حدثنا أبو محمد عبدالله بن محمد القمّی، قال: حدثنا محمد بن الجهم...

[۳۵۴] نور: عبدالله بن عامر بن عمران بن أبی عُمیر الاشعری

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«کنیه او أبو محمد است، شیخ است از وجوه اصحاب ما می‌باشد، ثقه می‌باشد، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و نجاشی علاوه بر این فرموده: که از برای او "کتاب نوادر" می‌باشد، خبر داد ما را حسین بن عبیدالله، از جعفر بن محمد بن قولویه، که او گفت: خبر داد ما را حسین بن محمد بن عامر، از عموی خود به آن کتاب» انتهی.

در "رجال أبوعلی" مضامین او قریب به مضامین میرزا است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«در کتاب "مشترکات" است که ابن عامر بن عمران ثقه می‌باشد، خبر داد ما را به این مطلب حسین بن محمد بن عامر از عمویش». انتهی.

ودر "نقدالرجال" قریب به‌این مضامین‌مذکوراست، تاآن‌مقامی‌که می‌فرماید:

«و شاید حسین بن محمد بن عامر، همان حسین بن محمد بن عمران مذکور در کتب رجالست، همچنان که ظاهر می‌شود از کلام نجاشی، که نقل کردیم ما او را، و او حسین بن محمد بن عامر بن عمران أشعری می‌باشد».

[۳۵۵] نور: عبدالله بن محمد بن عیسی قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او برادر احمد بن محمد بن عیسی، و پیش گذشت از کشّی در ترجمهٔ بنان» انتهی.

و در این رسالهٔ گذشت در باب باء، که مراد از بنان، همین عبدالله بن محمّد است، و لقب است بنان از برای او.

[۳۵۶] نور: عبیدالله بن احمد بن محمد بن عبیدالله اشعری

در "تعلیقه" مذکور است: که گذشت در ترجمهٔ پدرش احمد بن محمّد از

نجاشی در ترجمهٔ. انتهی.

مؤلف گوید: در ترجمهٔ پدرش در کتاب "رجال میرزا" مذکور است که نجاشی فرموده: ابن احمد عبیدالله بن احمد بن محمد روایت می‌کند از او محمّد بن علی بن محبوب... الی آخر.

[۳۵۷] نور: عبیدالله بن بابویه

در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«او عبیدالله بن حسن بن حسین بن بابویه قمی می‌باشد، و او پدر شیخ علی منتجب الدین می‌باشد، وارد شد به ری، فقیه و ثقه می‌باشد، و از اصحاب ما می‌باشد، قرائت نمود بر والد خودش الشیخ الامام، شمس الاسلام، حَسَکا بن بابویه ـ فقیه عصر خود ـ جمیع چیزی که بوده است از برای او از شنیدن و قرائت نمودن بر مشایخ خود، که آن مشایخ الشیخ أبی جعفر الطوسی، و الشیخ سلّار، و ابن برّاج، و السید حمزة ـ رحمهم الله جمیعاً ـ» انتهی.

و محقق بحرانی فرموده در "رساله"، آنچنان که نوشته در تعداد اولاد بابویه، و در ترجمهٔ سعد بن بابویه:

«واقف شدم بر یک جلد کهنهٔ از کتاب صدوق؛ به تحقیق قرائت نموده او را الشیخ سعد مذکور، بر شیخ ثقه عبیدالله بن حسن بن حسین بن بابویه ـ والد شیخ منتجب الدین صاحب "فهرست" ـ، و در پشت کتابش اجازه‌ای به خطش بود، پس ذکر نموده‌اند اجازه را... الی آخرها» انتهی.

در "تذکرة المتبحرین" مذکور است نقلاً از منتجب الدین که می‌فرماید: الشیخ الوالد، موفّق الدین ابوالقاسم عبیدالله بن حسن بن حسین بن بابویه... الی آخر.

و در "روضات الجنّات" مذکور است: که شیخ عبیدالله بن حسن بن بابویه، از تلامذه شیخ طوسی است. انتهی.

پس معلوم می‌شود که پدرش که شیخ الاسلام حسن بن بابویه، و پسرش

شیخ عبیدالله هر دو نزد شیخ تلّمذ نموده‌اند.

[۳۵۸] نور: عبدالله بن اليسع القمّی

در "وسائل" در باب (تشییع جنازه): عمرو بن یسع، عن عبدالله بن یسع.

[۳۵۹] نور: عبيد بن موسی بن سفيان القمّی

در "جامع الاخبار"، و در اواخر فصل ششم.

[۳۶۰] نور: عبیدالله بن علی بن عبدالله بن علی بن حسين بن بابويه

در "تعلیقه" مذکور است که:

«زود است بیاید در ترجمهٔ پدرش علیّ چیزی که ظاهر می‌شود مدح او، و روایت می‌کند از پدرش» انتهی.

در "رجال أبوعلی" نقلاً از "تعلیقه" همین طریق مذکور است.

[۳۶۱] نور: السيد عبيدالله بن موسى بن احمد بن موسى مبرقع ابن محمد بن علی بن موسی الرضاعليه‌السلام

در "رجال أبوعلی" مذکور است:

«عبیدالله بن موسی العلویّ الهاشمی، و در کتاب "منتجب الدین" مذکور است: السید عبیدالله بن موسی بن احمد بن محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضاعليه‌السلام، ثقه می‌باشد، و ورع و فاضل و محدّث می‌باشد، از برای او کتاب «أنساب آل رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله و اولاد بتول» می‌باشد، و کتابی در "حلال و حرام"، "کتاب الادیان و الملل"، خبر دادند به آن کتب جماعتی از ثقات، از شیخ مفید عبدالرحمن بن احمد بن النیسابوری از آن کتب» انتهی.

و در رجال "تذکرة المتبحرین" به همین عبارت نقلاً از منتجب الدین مذکور است.

و در جلد بیست و پنجم "بحار" نقلاً از منتجب الدین به همین طریق

مذکور است.

محمد علی بن حسین بن بهاءالدین مؤلف این رساله گوید که:

این بزرگوار از اهل قم می‌باشد، زیرا که حسن بن محمد بن حسن قمی صاحب "تاریخ قم" [در] احوالات موسی مبرقع، و ذریات طیّبة او را می‌نویسد؛ که موسی مبرقع آمد به قم، و بعد محمد أعرج بن احمد بن موسی مبرقع آمد به قم، که ذریّات طیّبه موسی تمام آنها از نسل همین محمد اعرج بن احمد بن موسی می‌باشد، نه از محمد بن موسی، و از محمد بن موسی اولادی نماند، همچنان که صاحب "عمدة الطالب" می‌فرماید که بعضی ادّعا می‌کنند که ما از اولاد محمّد بن موسی مبرقع هستیم، لکن دروغ می‌گویند.

پس حاصل آن که: تمام اعقاب موسی مبرقع، از احمد بن موسی مبرقع می‌باشند، و تمام اعقاب احمد بن موسی از أباعلی محمّد بن اعرج بن احمد بن موسی می‌باشد.

و صاحب "تاریخ قم" می‌فرماید:

این أباعلی محمّد اعرج ابن احمد بن موسی مبرقع به قم آمد، و زاد ولد او را می‌نویسد، تا می‌رسد به أبوالحسن موسی پدر همین عبیدالله مذکور، و دو پسر از برای این موسی می‌نویسند: یکی أبو جعفر، و دیگری أبوعبدالله احمد، اما صاحب "تاریخ قم" اسمی از این عبیدالله بن موسی نمی‌برد، لکن وجهش از کتاب "بدر مشعشِع" حاجی میرزا حسین نوری ـ نوّر الله مرقده ـ معلوم می‌شود. بعد از این که ذریّات طیبه موسی مبرقع را از کتاب "تاریخ قم" ذکر فرموده، تا این مقام که این حقیر ذکر کردم، می‌فرماید در "بدر مشعشِع" خود: تمام شد آنچه مقصود بود نقل از این کتاب شریف، که مراد کتاب "تاریخ قم" باشد، از آنچه متعلق بود به ذکر حالات موسی مبرقع و ذریّه طیبه او، چون مؤلف در عصر سبط او أبوالحسن موسی بوده، لهذا اعقاب او در آن کتاب ذکر نشده.

و می‌فرماید در "بدر مشعشع":

«از اولاد این أبوالحسن موسی، عالم جلیل عُبیدالله می‌باشد، چنانچه شیخ

أجلّ عظیم الشأن که علماء اعلام او را در کتب اجازات چنین وصف کرده‌اند: الشیخ الامام، الحافظ السعید، منتجب الدین، موفّق الاسلام، سیّد الحفّاظ، رئیس النَقَله، سیّد الائمه و المشایخ، خادم حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله، أبوالحسن علی بن عُبیدالله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن بابویه، که تمام اجدادش از علماء اعلام، و روات اخبار ائمه أنام‌اند، شیخ مذکور که معاصر شیخ طبرسی، و ابن شهر آشوب، و امثال ایشان است، در "کتاب منتجب الدین" که مخصوص است به ذکر علماء مصنفین امامیّه معاصرین شیخ طوسی تا عصر خودش، چنین فرموده در حق این بزرگوار:

«السید العالم، عُبیدالله بن موسی بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام[۱]، ثقةٌ ورعٌ فاضلٌ محدثٌ، له کتابٌ "فی الحلال و الحرام"، "کتاب الادیان و الملل"، أخبرنا بها جماعة من الثُّقات، عن الشیخ عبدالرحمن بن احمد النیسابوری عنه».

حاصل معنی آن که: سید عالم عبیدالله که پسر أبوالحسن موسی می‌باشد - که از "تاریخ قم" ذکر فضائل او شد - ثقه و پرهیزکار و راوی اخبار ائمه اطهار علیهم السلام است، و از تصانیف اوست کتاب "انساب سادات"، و کتابی در احکام فرعیه، و کتابی در مذاهب مختلفه، خبر داد مرا به آن کتابها جماعتی از ثقات، از شیخ مفید نیسابوری، از سید مذکور.

و آنچه نقل کردیم از چند نسخه است، یکی از آنها به خطّ صاحب کرامات شمس الدین محمّد بن علی جباعی - جدّ شیخ بهایی است - و او از خط شمس الفقهاء شهید اول رحمه الله نقل کرده، و علّامه مجلسی در جلد اجازات "بحار"

---

۱ - مؤلف گوید: در نسخه‌ای قدیمه که در ذکر انساب بود و عربی بود، در اینجا مذکور است: که از برای أبو الحسن موسی بن احمد النقیب سه پسر بود، أبو جعفر محمد النقیب به قم بعد از پدرش، و أبو الفتح عبیدالله ذو المناقب، السید الاشرف به قم، و أبو عبدالله احمد به خراسان، لامهاتٍ شتّی. انتهی.
پس معلوم می‌شود که از اهل قم می‌باشد.

که تمام این کتاب را نقل فرموده، به همین نحو ذکر نموده.

و نیز تلمیذ أجلّ او مولانا حاجی محمد أردبیلی، در کتاب "جامع الرواة" حال سید مذکور را از این کتاب به همین قسم نقل کرده.

و غرض از این شواهد آن است که نسخه‌ای که در نزد شیخ حُرّ علیه الرحمة بوده، دو نفر از سلسله اجداد او افتاده بود، و ایشان به همین نحو در "أمل الآمل" نقل نموده‌اند، و اشتباه آن بر ناظرین پوشیده نیست، چه نشود در عصر شیخ طوسی کسی به چهار واسطه به حضرت موسی بن جعفر عليه السلام برسد، و بحمد الله نسخه منتجب الدین شایع و کثیرالوجود است، هر که خواهد مراجعه کند برای او میّسر است.

و مؤیّد این مطلب، و شاهد بر اصل دعوی صحت نسبت سلسله جلیله رضویهٔ مبرقعیّه، آن که شیخ منتجب الدین مذکور "أربعینی" تألیف فرموده، و در آخر آن سیزده حکایت نقل کرده، و علما به خصوص علّامه مجلسی آن اخبار و حکایات را در مؤلفات خود نقل کرده‌اند، حکایت چهارم چنین است:

الحکایة الرابعة: أخبرنا أبوعلی صمان بن جندب بن حسن بن أبی عدی البیّع، حدّثنا الشیخ المفید أبومحمد عبدالرحمن بن احمد بن الحسین الحافظ، حدّثنا السید أبوالفتح عبیدالله بن موسی بن احمد ابن الرضا عليه السلام، أبامحمد جعفر بن احمد، حدّثهم [قال]: حدّثنا احمد بن عمران، حدّثنا عبدالله بن جعفر النحوی، عن الحارث بن محمد التمیمی، عن علی بن محمد، قال:

«رأیتُ إبنة أبی الاسود[1]، و بین یدی أبیها خبیصٌ.

فقالت: یا أبتِ اطعمنی؟

فقال: افتحی.

قال: فَفَتَحَتْ فوضع فیه مثل اللّوزة.

ثم قال لها: علیک بالتَّمر فهو أنفعُ و أشبع.

---

۱. أبو الاسود الدوئلی

فقالت: هذا أنفع و أنجع.

قال: هذا الطعام بعثَ الینا معاوية يخدعنا عن حُبّ عليّ بن أبى طالب!

فقالت: قبَّحة الله! يخدعنا عن السيّد المُطهر، بالشهد المُزعفر، تباً لمرسله و آكله. ثم عاجلت نفسها، و قالت: ما أكلتُ منه، و انشأت باكيةً:

أبـاالشَّـهدِ المُـزعفر يـابنَ هـندٍ نــبيعُ اليك إســلاماً و ديـناً

فَــلا والله ليسَ يكــونُ هــذا وَ مَــوُلانا أمــيرُ المــؤمنينا

و أبوالفتح عبيدالله بن موسى مذكور در اين سند، كه راوى از او شيخ مفيد نيشابورى است، همان عبيدالله بن موسى [است] كه در "كتاب منتخب الدين" او را ذكر فرموده.

حاصل ترجمه حكايت آن است كه:

«على بن محمد گويد: دختر أبى الاسود را ديدم در پيش روى پدرش حلوايى گذاشته بود.

پس گفت: اى پدر مرا از اين حلوا بخوران.

گفت: دهان باز كن، پس باز كرد و مانند لوزى در دهان او گذاشت.

پس أبوالاسود به دخترش گفت: بر تو باد به خرما كه نفعش بيشتر و بهتر سير مى‌كند.

گفت: اين حلوا نفعش بهتر و گواراتر است.

أبوالاسود گفت: اين طعام را معاوية براى ما فرستاده، كه ما را از دوستى على بن أبى طالب برگرداند!

دخترش گفت: خدا خير را از او دور گرداند، و دور فرمايد، كه مى‌خواهد ما را برگرداند از سيّد مطهر، به وسيله اين حلوايى كه از عسل و زعفران ساخته، هلاكى و زيان باد براى آن كه آن را فرستاد، و واى بر خورندۀ آن.

پس خود را معالجه كرد كه آنچه خورده بود قى كرد، و با گريه آن دو بيت را بگفت:

به سبب عسل به زعفران آمیخته‌ای پسر هند
دیـن اسـلام خـود را بـه تـو مـی‌فروشم.
نه سوگند به خدای تعالی که این نخواهد شد
و حال آن که مولای ما علی بن أبی طالب است

و شیخ أبوالفتوح رازی در "تفسیر" خود فرموده: که آن دختر پنج یا شش ساله بوده.

و نیز جدّ همین شیخ أبوالفتح شیخ جلیل حافظ، محمّد بن احمد بن الحسین النیشابوری در "اربعین" خود که آن نیز معروف، و چند نسخه حاضر، و علّامه مجلسی از آن گاهی نقل می‌فرماید، چنین می‌فرماید:

الحديث الخامس: أخبرنا السيد أبوالفتح، عبيدالله بن موسى بن احمد العلوى الرضوى بقرائتى عليه، قال: أخبرنا احمد بن الحسن الأيّوبى الخضيب، قال: حدثنا قاضى عمرالحسين، قال: حدّثنا جعفر بن محمد و سعيد، قالا: حدّثنا نصر بن مزاحم، قال: حدثنا عبدالله بن عبدالملك أبو عبدالرحمن المسعودى، قال: حدثنا ابراهيم بن حيّان، عن أمّ جعفر بنت محمد بن جعفر ـ امرأة محمد بن الخنفيه ـ، عن اسماء بنت عُميس:

أنّها حدثتها أنّها كانت تغزو مع النبى صلى الله عليه وآله، قالت:

قلت: يا جدّ ماكنتِ تصنعين معه؟

قالت: كنتُ اخرز السّقاء، و أداوى الجرحى، و أكحل العين، و أنّ النبى صلى الله عليه وآله صلّى بنا العصر، فانثنا بنا بعد أن سلّم، فأوحى‌الله تعالى اليه، فأخبر علياً عليه السلام، و قد كان دخل فى الصلاة و لم يكن أدرك اوّل وقتيها، فلما انصرف النبى صلى الله عليه وآله و قد طال ذلك منه، حتى غربت الشمس.

فقال له: يا علىّ أما صليت؟

قال: لا، كرهتُ أنْ اطرحك في التراب.

فقال النبى: اللّهم أرْدُدها عليه.

فَرَجعت الشَّمسُ بعد ما غربت، حتّی صلی علیه السلام».

و آنچه نقل کردیم معلوم می‌شود که از سیّد أبوالفتح عبیدالله بن موسی بن أحمد بن محمد بن احمد بن موسی بن مبرقع، دو عالم جلیل روایت می‌کنند، و در نزد او قرائت احادیث نموده‌اند، یکی شیخ مفید، عبدالرحمن بن احمد نیشابوری، و دیگر برادر او أبوسعید، محمد بن احمد نیشابوری ـ جدّ شیخ أبوالفتح ـ و هر دو از اعیان علمای امامیه، و صاحب تصانیف جلیله می‌باشند...» الی آخر کلام محدّث عصر خود حاجی میرزا حسین نوری طبرسی در "بدر مشعشع".

مؤلف گوید: چنین مستفاد می‌شود از کتاب "تاریخ قم" که این شجره طیبة رضائیّه مبرقعیّه، در بلدة طیّبه قم استحکام پیدا کرد، و در قم اغصان و شاخه‌های این شجرة طیّبه نشود نما کرد، و بعد از آن از قم در اطراف عالم کشیده شده که الحمدالله تعالی الحال در هر شهری غُصنی از أغصان این شجرة طیّبه می‌باشد، و اصل این شجره که موسی مبرقع، و أباعلی محمد بن احمد بن موسی مبرقع باشد، با بعضی از شاخه‌های این شجره طیّبه در بقعه‌ای که مشهور است در قم به چهل دختران در خاک پنهان شده‌اند.

و تفصیل آمدن موسی مبرقع، و أباعلی محمد بن احمد بن موسی مبرقع در قم ذکر شد در جلد دویّم این رساله.

پس غرض آن است که این سید جلیل عالم السید عبیدالله بن موسی از اهل قم بوده.

[۳۶۲] ظلمتکده: عروة النّخاس الدهقان

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«اوصاحب غلوّ است ومعلون می‌باشد، وازاصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد».

در "نقد الرجال": عروة الدهقان، زود است بیاید به عنوان عروة بن یحیی الدهقان.

[۳۶۳] ظلمتکده: عروة الوکیل القمی

در "رجال میرزا" مذکور است: «از اصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد»، انتهی.

و در "تعلیقه" مذکور است:

«عروة الوکیل، ظاهر آن است که او أیضاً ابن یحیی می‌باشد، همچنان که مصنّف اشاره به سوی این مطلب خواهد کرد». انتهی.

[۳۶۴] ظلمتکده: عروة بن یحیی النخّاس الدهقان

مخفی نماناد، چنین مستفاد می‌شود از کلمات میرزا که ذکر این سه عروة مراد یک راوی است؛ نه این که سه راوی باشد، لکن چون در "کتاب میرزا" سه عنوان شده به طریق مذکور، لهذا این حقیر هم در ضمن سه ظلمتکده ذکر نمودم، و در ضمن ذکر این ظلمتکده سیّم معلوم می‌شود که مراد یک راوی می‌باشد.

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«عروة بن یحیی النخّاس الدهقان، ملعون است، و صاحب غلوّ است، پس گفته: روایت کرده کشّی حدیثی را در طریق او محمد بن موسی الهمدانی می‌باشد، و حدیث دیگر از علی بن محمّد بن قتیبة و او از أبی حامد احمد بن ابراهیم مراغی، آن که به درستی که أبامحمد ـ که حضرت امام علی النقی علیه السلام می‌باشد ـ لعنت کرد عروة بن یحیی دهقانی، و أمر فرمود آن حضرت به لعن کردن بر او، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده این عروة بن یحیی، همان عروة النخاس مذکور می‌باشد.

در باب ذکر (اصحاب حضرت هادی علیه السلام) مذکور است.

و در "کتاب کشّی" مذکور است، در حقّ عروة بن یحیی دهقان که:

خبر داد مرا محمّد بن قولویه الجمّال، و او از محمد بن موسی الهمدانی، آن که عروة بن یحیی بغدادی که معروف است به دهقان، لعنت خدا بر او باد، که

دروغ می‌بست بر حضرت أبی الحسن حضرت هادی علیه السلام - و حضرت أبی محمد - امام حسن عسکری علیه السلام - بعد از حضرت امام هادی علیه السلام، و بود او که قطع می‌نمود اموال حضرت از برای خودش دون حضرت، و دروغ می‌بست بر آن حضرت، تا آن که لعنت کرد او را حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، و أمر فرمود شیعیان خود را به لعن او، و نفرین کرد حضرت بر او به جهت قطع اموال... انتهی.

و ظاهر آن است که عروة نخاس، و عروة الوکیل، و عروة بن یحیی، تمام این سه عنوانِ یک راوی باشد، و آنهم قمّی الأصل و بغدادی المسکن، یا بغدادی المنشأ یا به عکس» فتأملّ. انتهی از "کتاب میرزا".

و در "نقد الرجال" مثل مضامین میرزا مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«و شیخ فرموده در "رجال" خود: عروة بن یحیی الدهقان، صاحب غلوّ است، و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است.

پس فرموده در همین باب أیضاً: عروة النخّاس الدهقان، معلون است، و صاحب غلوّ است.

پس فرموده در نزد ذکر أصحاب حضرت امام عسکری علیه السلام:

به درستی که عروة الوکیل قمّی می‌باشد، و ذکر نموده کشّی در کتاب خودش در نزد ترجمهٔ اسحاق بن اسماعیل النیشابوری، به درستی که بیرون آمد توقیعی از برای اسحاق بن اسماعیل از جانب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، و ذکر نموده توقیع را، تا آن مقامی که فرموده است امام که: قرائت بکن این توقیع را بر دهقان که وکیل ما و ثقه ما می‌باشد، و آن چنان اشخاصی که از موالی می‌باشد... الی آخر آن توقیع، والله اعلم» انتهی المرام از "نقد الرجال".

و در "تعلیقه" مذکور است که:

«عروة بن یحیی، گذشت در ترجمهٔ ابراهیم بن عبیده توقیعی از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که در آخر آن توقیع است که قرائت نما بر دهقان وکیل ما و ثقه ما و آن چنان اشخاصی که از موالی و دوستان ما می‌باشند...» الی آخر

آن توقیع.

و در "نقد الرجال" میر مصطفی است که:

«گویا دهقان عروة بن یحیی باشد، و خالی از تأمل نیست.

و زود است بیاید در ترجمهٔ دهقان، در القاب» انتهی از "تعلیقه".

[۳۶۵] نور: الشیخ علی الفراهانی الکمرانی

الشهیر به آقا شیخ، نزیل کاشان، [کما فی] "ریاض العلماء".

[۳۶۶] نور: علویه الصفار القمی

در "بحار" در جلد سیزدهم در احوال سفراء حضرت حجّت علیه السلام.

[۳۶۷] نور: علی بن أبی القاسم عبدالله بن عمران البرقی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«معروف است پدرش به ماجیلویه، و کنیه او أبا الحسن، و ثقه می‌باشد، فاضل و فقیه و ادیب می‌باشد، و دیده احمد بن محمد البرقی [را]، و تأدیب نموده [بر او]، و آن علی بن أبی القاسم پسر دختر برقی بوده. و تصنیف نموده کتب چندی را، بعضی از آنها را نجاشی ذکر فرموده، و مستفاد می‌شود از تصحیح علّامه طریق سلسله صدوق را تا حارث بن مغیرة النصری توثیق آن علی بن أبی القاسم را ایضاً» انتهی.

در "نقد الرجال" مذکور الرجال که:

«علی بن أبی القاسم، عبدالله بن عمران البرقی، که معروف است پدرش به ماجیلویه، کنیه او أبالحسن، ثقه و فاضل و فقیه و ادیب می‌باشد، و دیده است احمد بن محمد البرقی [را]، و تأدّب بر او نموده، و او پسر دخترش می‌باشد، و تصنیف نموده کتب چندی را، همچنان که نجاشی فرموده.

و در "خلاصه" فرموده، و ابن داود در "رجال" خود فرموده: علی بن محمد

بن أبی القاسم... الی آخر.

و شاید صواب همین باشد، همچنانی که ظاهر می‌شود از نجاشی در نزد ترجمهٔ محمد بن أبی القاسم که ملقّب است به ماجیلویه، و روایت می‌کند محمد ابن علی بن بابویه بسیار از محمد بن علی ماجیلویه، و او از عمویش محمّد بن أبی القاسم، پس بوده ماجیلویه لقب از برای هر دو آنها، والله اعلم». انتهی.

در "تعلیقه" مذکور است قول مصنف که فرموده: علی بن أبی القاسم، زود است بیاید از علّامه در "خلاصه" علی بن محمد بن أبی القاسم‌﵀. و نقل نموده از "رجال ابن داود" همچنین، یعنی علی بن محمد بن أبی القاسم، و زود است بیاید از مصنّف در القاب در ماجیلویه. و همچنین از نجاشی در ترجمهٔ محمد بن أبی القاسم، آن که: أباالقاسم، او عبیدالله می‌باشد، و آن که محمد بن علی لقبش ماجیلویه می‌باشد، همچنان که این مطلب از صدوق أیضاً ظاهر می‌شود. و از آن صدوق أیضاً آن که محمد بن أبی القاسم عموی محمد بن علی می‌باشد، و این اشاره می‌کند به سوی صحت چیزی که ذکر نموده او را مصنّف در اینجا از نجاشی از جهت عدم ذکر محمد، و قوّت می‌دهد او را ایضاً بودن احمد بن عبدالله ابن بنت برقی روایت کننده از او، همچنان که ذکر شد در ترجمهٔ او، و اشاره می‌شود به سوی این مطلب در ترجمهٔ احمد بن عبدالله، و این مطلب به این طریق است که بوده باشد عبدالله أبوالقاسم داماد برقی، و بوده احمد و محمد و علی اولاد آن عبدالله از دختران برقی، پس می‌باشد ابن بنتِ برقی لقب احمد نه عبدالله» انتهی.

[۳۶۸] نور: السید سراج الدین بن أبی الفضل الحسینی الدیباجی

در "فهرستِ" شیخ منتجب الدین مذکور است که او فقیه و صالح است.

[۳۶۹] نور: السید فخر الدین علی بن محمد بن عز الشرف الحسینی

در "فهرست" منتجب الدین است که او فقیه و صالح است.

[۳۷۰] نور: السيد على بن أبو المعالى بن حمزه العلوى الحسينى القمّى

در "تذكرة" مذكور است كه:

«او فقيه و فاضل مى‌باشد، و در جلد بيست و پنجم "بحار" به همين طريق مذكور است، نقلاً از منتجب الدين».

[۳۷۱] نور: على بن ابراهيم بن هاشم قمى

در "رجال ميرزا" است كه:

«أبوالحسن كنيه او مى‌باشد، و ثقه در حديث مى‌باشد، و محلّ اعتماد مى‌باشد صحيح المذهب مى‌باشد، شنيده و بسيار هم شنيد احاديث را، و تصنيف نمود كتب چندى، همچنان كه علّامه فرموده.

و نجاشى علاوه بر اين فرموده از براى او:

"كتاب تفسير الناسخ و المنسوخ"، "كتاب الاسناد"، "كتاب الشرايع"، "كتاب التوحيد و الشرك"، "كتاب فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام"، "كتاب المغازى"، "كتاب الأنبياء"، "رسالة فى معنى هشام و يونس"، "جواب مسائل سأل عنها محمد بن بلال"، "كتاب يعرف بالمُشَذَّر" والله يعلم أنّه مضاف اليه.

خبر داد ما را محمد و غير او، از حسن بن حمزة، و او از على بن عبيد، كه او گفت: نوشت به سوى على بن ابراهيم به اجازهساير حديث او، و نوشت او را».

و در "فهرست" شيخ مذكور است:

«على بن ابراهيم بن هاشم قمى، از براى او كتب چندى مى‌باشد؛ كه همان كتب مذكوره مى‌باشد. و علاوه بر آنها فرموده ابن نديم: "كتاب مناقب"، و "كتاب أخبار القرآن و روايات او"، خبر داد ما را به جميع آن روايات و كتب جماعتى از أبى محمد حسن الحمزة العلوى الطبرى، از خود على بن ابراهيم.

و خبر داد ما را محمد بن محمد بن نعمان، از محمد بن على بن حسين، و

او از پدرش، و محمد بن حسن، و حمزة بن محمد العلوی، و محمد بن علی ماجیلویه، و او از علی بن ابراهیم؛ مگر یک حدیث را که استثناء کرده‌اند از "کتاب شرائع" در حرام بودن گوشت شتر، و فرموده: که من روایت نمی‌کنم این حدیث را به جهت آن که این مطلب محال است. و روایت نموده حدیث تزویج نمودن مأمون امّ الفضل را از برای حضرت جوادعليه السلام، و روایت نمودیم او را به اسناد اول» انتهی.

و در "نقد الرجال" به این مضامین مذکور است، مگر ذکر کتب، تا آن مقامی که می‌فرماید که: علی بن ابراهیم آن چنانی است که روایت می‌کند محمد بن یعقوب کلینی از او. انتهی.

و در "رجال ابن داود" مذکور است:

«علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، أبوالحسن، ثقه در حدیث می‌باشد، ثبت معتمد، صحیح المذهب می‌باشد، همچنان که شیخ در باب (مَنْ لم یروعن الائمهعليهم السلام) ذکرش کرده، و نجاشی در کتاب خود» انتهی.

و در "تعلیقه" مذکور است:

«علی بن ابراهیم بن هاشم، روایت می‌کند از او صدوق در "فقیه" و "عیون" حدیثی را، پس فرموده نیافتم این حدیث را در هیچ یک از اصول، و به درستی که او خودش متفرّد در این حدیث می‌باشد». انتهی.

مؤلف گوید: قبر علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی، در قبرستان بابلان که مزار فاطمه بنت موسی بن جعفرعليهما السلام باشد در نزدیک غسّال خانه، شیخان کوچکی می‌باشد، و قبر آن بزرگوار در میان آن شیخان می‌باشد.

[۳۷۲] نور: الشیخ أبو الحسین علی بن أبی جید

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«ذکر شود به عنوان الشیخ أبی الحسین علی بن احمد بن محمد بن أبی جید طاهر القمّی الاشعری، المعروف به ابن جید».

[۳۷۳] نور: علی بن احمد بن عمران الصفار

در جلد سیزدهم "بحار" در احوال سفراء.

[۳۷۴] نور: علی بن احمد بن محمد بن طاهر الاشعری

در "رجال میرزا" در ترجمهٔ ادریس بن عبدالله بن سعد اشعری، و ایضاً در ترجمه سلام بن عبدالله الهاشمی مذکور است که:

«نجاشی فرموده: از برای ادریس بن عبدالله کتابی است که خبر داد ما را آن کتاب را أبوالحسین علی بن احمد بن محمد بن طاهر الاشعری، که او گفت: حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن الولید... الی آخر».

و در "تعلیقه" مذکور است:

«علی بن احمد بن طاهر، او علی بن احمد بن أبی جید می‌باشد، و می‌آید در باب کنیه» انتهی.

مؤلف گوید: که در باب کنیه‌ها می‌فرماید، تا آن مقامی که می‌فرماید که: گفته شیخ محمد ظاهر می‌شود از نجاشی که در مواضعی ابن أبی جید گفته می‌شود بر علی بن احمد بن طاهر، پس می‌باشد اسم أبی جید طاهر. انتهی.

[۳۷۵] نور: علی بن احمد القمی

در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«او پسر احمد بن محمد بن أبی جید می‌باشد، یا آن که او پسر احمد دلّال می‌باشد که کنیه او أبوالحسن است، و اوّلی کنیه او أباعلی می‌باشد، بنابر آن چیزی که در فأیده خامسه مذکور است. و اطلاق منصرف به سوی اوّل است، و اوّلی روایت می‌کند از دومی، و دومی روایت می‌کند از ابن ولید، و می‌آید چیزی که از برای او مدخلیتی دارد در کنیه‌ها» انتهی.

[۳۷۶] نور: علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن أبی عبدالله البرقی

در "اکمال الدین" در باب ۶۱، پس این علی بن احمد از احفاد آن علی بن احمد مذکور باشد. و ایضاً در "جامع الاخبار".

[۳۷۷] نور: علی بن احمد بن عمران صفّار قمی

در جلد سیزدهم "بحار" در احوال سفراء مذکور است، که در "کتاب غیبت" گفته که: خبر دادند مرا جماعتی از أبی عبدالله حسین بن علی بن بابویه، که او گفت: خبر دادند به من جماعتی از اهل قم، که از جمله ایشان بود علی بن احمد ابن عمران صفّار، و حسین بن احمد بن ادریس. آنها گفتند... الی آخر.

[۳۷۸] نور: علی بن احمد دلّال قمی

در جلد سیزدهم "بحار" مذکور است که، ابن نوح گفت: حدیث کرد مرا أبو نصر هبة الله محمد، گفت: خبرداد به من أبو علی بن أبی جید قمّی، که او گفت: خبرداد به من أبو الحسن علی بن احمد دلّال قمّی، و گفت: در روزی به منزل أبی جعفر علیه السلام... الی آخر الحدیث.

و ایضاً در "رجال میرزا" در فائده خامسه.

[۳۷۹] نور: علی بن احمد بن محمد بن أبی جید

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«کنیه او أبا الحسن، همچنان که نجاشی در ترجمهٔ حسین بن مختار فرموده، و او از مشایخ شیخ و نجاشی می‌باشد» انتهی.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«علی بن احمد بن محمد بن أبی جید، اشاره می‌کنم به سوی او در ترجمهٔ ابن احمد القمی.

و نجاشی در ترجمهٔ حسن بن مختار ذکر فرموده، و او از مشایخ شیخ و

نجاشی می‌باشد... الی آخر».

و در "تعلیقه" مذکور است، تا آن مقامی می‌فرماید: در او است آن چیزی که اشاره کردیم به سوی او در ترجمۀ علی بن احمد القمی.

[۳۸۰] نور: علی بن احمد بن أبی عبدالله برقی

در "تعلیقه" مذکور است:

«علی بن احمد، أبی عبدالله برقی، زود است بیاید در طریق صدوق تا محمد بن مسلم، علّامه تصحیح نموده بعضی روایات ابن مسلم را که منسوب به سوی صدوق می‌باشد، تا آن مقامی که می‌فرماید که: صدوق از او بسیار ذکر می‌کند در حالی که رضی الله عنه، و رحمة الله علیه می‌گوید.

و اشاره کردیم ما در ترجمۀ پدرش احمد، آن که او ابن بنت برقی می‌باشد در نزد بعضی، [و] تأمل کردیم ما در او، و جد من فرموده: ظاهر آن است که او ثقه می‌باشند در نزد صدوق، به جهت اعتماد صدوق بر او و در بسیاری از روایت».

[۳۸۱] نور: علی بن اسحاق بن سعد الاشعری

در "رجال میرزا" که روایت می‌کند از او برقی.

و در "رجال" شیخ در باب (من لم یرو عن الائمه علیهم السلام)، و در "فهرست" مذکور است: علی بن اسحاق بن سعد القمی، از برای او کتابیست که روایت کردیم ما او را به اسناد اول از احمد بن أبی عبدالله، و او از علی بن اسحاق.

و در "خلاصه" علّامه: علی بن اسحاق بن عبدالله بن سعد اشعری، أبو الحسین، ثقة می‌باشد.

و در کتاب نجاشی مذکور است:

«ابو الحسین الاشعری، ثقة می‌باشد. خبرداد ما را محمد بن محمد، گفت: خبرداد ما را حسن بن حمزه، که او گفت: خبرداد محمد بن جعفر ابن بطّه، که او گفت: خبرداد ما رااحمد بن‌محمد بن خالد از خود علی به کتاب خودش». انتهی.

و در "نقد الرجال" قریب به این مضامین از نجاشی و شیخ نقل می‌کند.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است قریب به این مضامین، تا آن مقامی که می‌فرماید: در "کتاب مشترکات" است که ابن اسحاق ثقة می‌باشد، روایت می‌کند از او احمد بن أبی عبدالله.

و در "رجال ابن داود" مذکور است: علی بن اسحاق بن عمار بن عبدالله بن سعد الاشعری، همچنانی که نجاشی فرموده ثقه می‌باشد. انتهی.

[۳۸۲] نور: الشیخ أبوالحسن علی بن احمد بن محمد بن أبی جید طاهر الاشعری القمی

در "ریاض العلماء" مذکور است:

«الشیخ الجلیل، المعروف به ابن أبی جید، و او از مشایخ نجاشی و شیخ طوسی بوده، همچنان که تصریح نموده‌اند به این مطلب در مواضع عدیده از "رجال" خود، و در سایر کتب شیخ و باقی اجازات.

ایضاً و او روایت می‌کند از جماعتی، بعضی از آنها محمد بن الحسین بن الولید، همچنان که ظاهر می‌شود از مطاوی "فهرست" شیخ و "رجال" نجاشی و غیر آنها.

به درستی که شیخ گاهی تعبیر می‌کند از او به ابن أبی الجید، و تارةً به أبی الحسین بن احمد القمی، و تارةً به أبی احمد بن أبی جید، و گاهی به أبی الحسین علی بن احمد بن محمد بن أبی جید، و گاهی به علی بن احمد القمی، و غیر آنها، و گاهی ساقط می‌کند کنیه او را، و اسم‌های اجداد او را، و گاهی مُکبّراً ذکر می‌کند که أبوالحسن می‌گوید، و گاهی مُصغّرا ذکر می‌کند و أبوالحسین می‌گوید، و مراد از تمام آنها یک نفر است نه تعدد.

و میرزا محمد استرآبادی در باب کنیه او را ذکر می‌کند در "رجال کبیر"ش، پس فرموده: «ابن أبی الجید، اسمش علی بن احمد بن أبی جید است، نقلاً از نجاشی در ترجمهٔ جعفر بن سلیمان، و گاهی تعبیر می‌کند از او به علی بن احمد

القمي، و از ظاهر اصحاب اعتماد بر او معلوم می‌شود، و شمرده می‌شود طریق به سوی او را نیکو و صحیح، همچنان که مخفی نیست» انتهی.

و میرمصطفی در باب عین از کتاب "رجال" خود ذکر نموده، و فرموده: «علی بن احمد بن محمد أبی جید، کنیه او أبی الحسین؛ نقلاً از نجاشی در نزد ترجمهٔ حسین بن مختار، و او از مشایخ شیخ و نجاشی است» انتهی.

و در باب کنیه فرموده:

«و ابن أبی الجید، اسمش علی بن احمد بن محمد بن أبی جید است» انتهی.

و می‌گویم من: حقّ آن است که این شیخ از ثقات موثوقٌ علیهم است. و شیخ فخرالدین الرّماحی فرموده در "کتاب جامع المقال" فی الفائدة الثامنه: «در بیان اشخاصی که بسیار روایت می‌کنند و ذکری نیست از برای آنها در جرح و تعدیل، و ایشان جماعتی هستند بعضی از آنها أبوالحسن علی بن أبی جید، آن چنانی است که بسیار روایت شده از او، حتی آن که شیخ اختیار نموده شیخِ روایت از او را غالباً بر روایت از مفید؛ به جهت ادراک او محمد بن الحسن بن ولید، و روایت نمودن او به غیر واسطه، به خلاف مفید» انتهی.

وجِید، بنابر مشهور به کسر جیم، و سکون یاء مثناة التحتانیه، و دال المهمله أخیراً، و گاهی گفته می‌شود: آن که به فتح جیم، و تشدید الیاء المثنّاة التحتانیة مکسورة، و دال المهملة أخیراً.

و مولی نظام الدین القرشی فرموده، در "نظام الاقوال":

«علی بن احمد بن محمد بن أبی جید، کنیه او أبی الحسین، روایت می‌کند از او شیخ طوسی در "استبصار" کثیراً، و او از مشایخ نجاشی است ایضاً، و او غیر مذکور در کتب رجال است؛ نه به مدح و نه به ذم، لکن شیخ ما ـ دام ظله العالی ـ فرموده: «ثنا فرموده از برای او از مشایخ اصحاب، از برای مظنّه نیکویی به حال ایشان، و عدالت ایشان، و تحقیقی که شمردم حدیث ایشان را در صحیح جریاً بر منوال مشایخ خودمان، که از متأخرین می‌باشد» انتهی کلامه زید اکرامه.

و می‌گویم من: از جمله چیزی که دلالت می‌کند بر تعدیل او آن است که

نجاشی ـ طاب ثراه ـ روایت می‌کند از او، و حال آن که بسیار دوری دارد از روایت نمودن از ضعفا به غیر واسطه، همچنان تصریح نموده به این مطلب در ترجمه محمد بن عبدالله بن محمد بن بهلول، بلکه تعجب نموده از روایت نمودن ثقه از ضعیف، همچنان که در ترجمۀ جعفر بن محمد بن مالك بن علی بن سابور؛ آن مکانی که فرموده که: او ضعیف در حدیث است، و احمد بن حسین فرموده: که او حدیث وضع می‌کند، و از مجاهیل روایت می‌کند، و شنیدیم ما از کسی که او گفت فاسد المذهب و روایت است، و نمی‌دانم چگونه روایت می‌کند از او شیخ جلیل و ثقه أبوعلی بن همّام ـ او محمد بن همام ـ و شیخ ما جلیل الثقه أبوغالب الزراری؟

مقصود از او احمد بن محمد بن سلیمان است». انتهی کلامه، فتأمل.

تا این مقام در کتاب "نظام الاقوال" است، انتهی از "ریاض العلماء".

[۳۸۳] نور: الشریف أبوالقاسم علی بن احمد بن موسی بن محمد الجواد

و هو من سادات علماء الامامية، و ولده أبو محمد الاديب و هو من العلماء.

در "رياض العلماء" مذکور است که: گاهی تعبیر می‌کند او را بأبی القاسم العلویّ، و گاهی به أبی القاسم الکوفی أیضاً.

و قد كان فی أوّل أمره حسناً، مستقيم الرأی، و غلا فی آخر عمره، و قد ألّف كتب عديده علی طريق الشيعه الاماميه، منها: "كتاب الاغاثه فی بدعة الثلاثه"، و يقال: له كتاب "الاستغاثه"، و قد أخطا من نسبه الی ابن ميثم البحرانی المتأخر. و العجب من الاستاد و الاستناد أنّه قد ظنّه فی "بحار الانوار" كذلك.

و بالجمله: من مؤلفات هذا السيد "كتاب تثبيت المعجزات" فی ذكر معجزات الأنبياء جميعاً و لا سيما نبيّنا صلی الله علیه و آله، و قد ألّف الشيخ حسين بن عبدالوهاب، المعاصر للسيد المرتضی و الرّضی، متمّماً لكتابه هذا، الكتاب المعروف بكتاب "عيون المعجزات" فی ذكر معجزات فاطمه علیها السلام و الائمه الاثنی عشر علیهم السلام. وإنْ ظنّ الاستاد الاستناد و جماعة أيضا، كون "عيون المعجزات" للسيد

المرتضى، و قد سبق وجه بطلان هذا الحسبان فى ترجمه حسين بن عبدالوهاب المذكور.

قال الشيخ حسين بن عبدالوهاب المشار اليه فى أواخر "كتاب عيون المعجزات" المذكور، ما هو لفظه:

«وجدتُ كتابا ألّفه السيد أبوالقاسم على بن احمد بن موسى بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب صلوات‌الله عليهم أجمعين، سمّاه "تثبيت المعجزات" و قد اوجب...»

الى أنْ قال: «و أعلم أنّ هذا السيد على مايظهر من نسبه الذى أورده الشيخ حسين بن عبدالوهاب، قد كان من أحفاد الجوادعليه السلام، و لكن صرّح العلّامه فى "الخلاصة" فى القسم الثانى فى الضعفاء ـ كما ستعرف ـ هذا السيّد، كان يدّعى أنّه من اولاد هارون بن موسى الكاظمعليه السلام، و لعلّ الشيخ حسين بن عبدالوهاب هذا المقارب لعصره أعرفُ بنسبه، فتأمّل.

ثم اعلم أنّ علماء الرجال قد ذمّوه ذماً كثيراً ـ كما سنفصّله ـ و لا يليق بنا ايراد ترجمته فى القسم الاوّل من كتابنا هذا، و لكن دعانى الى ذلك أمران:

الأول: اعتماد مثل حسين بن عبدالوهاب الذى هو أبصر بحاله عليه، و على كتابه، و تأليف كتابه تتميماً لكتابه.

الثانى: أنّ كتبه جلّها، بل كلها معتبرة عند اصحابنا، حيث كان فى أول أمره مستقيماً، محمود الطريقة، و قد صنّف كتبه فى تلك الاوقات، و لذلك اعتمد علمائنا المتقدمون على كتبه، إذ كان معدوداً من جملة قدماء الشيعه من الزمان.

و بالجمله: قد كان لهذا السيد مشايخ عديدة، كما يظهر من مطاوى مؤلفاته و غيرها، و منهم: والده. و يروى حسين بن عبدالوهاب المشار اليه فى "كتاب عيون المعجزات" عن أبى الغنائم احمد بن منصور المصرى، عن الرئيس أبى القاسم على بن عبيدالله بن أبى نوح البصرى، عن يحيى الطويل، عن الأديب أبى محمد بن أبى القاسم بن على بن احمد الكوفى، عن أبيه، عن أبى هاشم داود بن القاسم الجعفرى، فتأمّل.

و یروی عنه أیضاً ـ کما یظهر من مطاوی الکتب ـ جماعة کثیرة، منهم: ولده السید أبو محمد ـ الادیب المذکور ـ، و منهم الشیخ حیدر بن محمد بن نعیم السمرقندی ـ کما صرّح به الشیخ فی ترجمته فی "الفهرست" ـ و منهم التلعکبری» انتهی من "ریاض العلماء".

[۳۸۴] نور: الشیخ علی بن حمزة الطبرسی القمی

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«او از أجلّه متأخرین فقهاء اصحاب ما می‌باشد، و گاهی نقل می‌کند شهید ثانی‌رحمه‌الله بعضی از فتاوی او را در "حاشیه بر ارشاد". و حقّ در نزد من اتحاد اوست با شیخ نصیرالدین علی بن حمزه بن الحسن الطوسی آینده، و تصحیف نموده‌اند طوسی را به طبرسی، پس گاهی مظنه می‌رود اتحاد او با شیخ عمادالدین الطبرسی، آن چنان که گاهی نقل می‌شود فتاوی او را أیضاً در کتب فقها، بعضی از آنها در "رسالة صلاة الجمعه" از شهید ثانی‌رحمه‌الله، آن مقامی که تصریح نموده بر آن که او از جمله قائلین به وجوب جمعه است عیناً در زمان غیبت امام‌علیه‌السلام، و نسبت داده به سوی این "کتاب نهج العرفان الی سبیل الایمان"، فلاحظ.

پس در این مقام کلام دیگری است که می‌آید در باب ألقاب».

[۳۸۵] نور: الشیخ عمادالدین الطبرسی

و احتمال بودن او بعینه عمادالدین الطبری، أعنی الشیخ عمادالدین أبوجعفر محمد بن أبی القاسم علی بن محمد بن علی الطبری الاملی المعروف ب«الغُمّه» صاحب "بشارة المصطفی" فتأمّل فیه.

و بالجمله، زود است که بیاید در باب ألقاب: الشیخ عمادالدین الطبری، و الشیخ عمادالدین الطبرسی، و الشیخ عمادالدین ابن حمزة، و الشیخ عمادالدین الطوسی، و الشیخ عماد الطبری، و الشیخ عماد الطوسی مع کلام فی ذلک.

و پیش گرفت بعضی اقوال در شرح حال طبرسی، در ترجمه شیخ

أبومنصور احمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی، فلیراجع. انتهی از "ریاض العلماء".

[۳۸۶] نور: الشیخ نصیرالدین علی بن حمزة بن الحسن الطوسی

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«او فاضل و جلیل است، از برای او مصنّفاتی است که روایت می‌کند او را علی بن یحیی خیّاط، گفته او را شیخ معاصر در "أمل الآمل"».

و می‌گویم من: گاهی گفته می‌شود آن که علیّ بن حمزة، همان علی بن حمزة طبرسی است نه طوسی، و او آنچنان کسی است که نقل می‌کند متأخرون فتاوای او را در کتب فقه، و از این جمله است چیزی را که نقل می‌کند او را شهید ثانی‌ رحمه الله در "حاشیه بر ارشاد".

و طبرسی همان طبرس است که معرّب تفرش است، و آن ناحیه‌ای معروفه نزدیک بلدة قم، که از آن تفرش جماعتی از علماء. [برخواسته‌اند]، بلکه مطلقاً گمان می‌رود آن که طبرسی آن که نسبت به سوی تفرش است، نه به سوی طبرس، آن چنانی که آن از بلاد مازندران است، و استشهاد آورده می‌شود به کلام صاحب "تاریخ قم". همچنانی که سابق ذکر شد در ترجمهٔ أبی منصور احمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی، صاحب "کتاب الاحتجاج" فلیراجع.

پس می‌گویم که: می‌آید در ترجمهٔ الشیخ الفقیه عمادالدین أبوجعفر محمد بن حمزة بن محمد بن علی الطوسی المشهدی، المشهور به ابن حمزة، و معروف به أبی جعفر الثانی، و تارةً به أبی جعفر المتأخر، صاحب "کتاب الوسیله" در فقه. پس دور نیست بودن نصیرالدین علیّ ـ همین مذکور است ـ که والد ابن حمزة مشار الیه است، فلاحظ.

و بدان آن که نصیرالدین طوسی، آن نصیرالدین طوسی که معروف است به خواجه نصیرالدین، نمی‌باشد. و همچنین این نصیرالدین نیست آن نصیرالدین که عبدالله بن حمزة بن حسن بن علی الطوسی المشهدی، استاد قطب

الدين کیدری [است]، و اگر چه بوده از أقرباء او، فليراجع اليه» انتهى من "رياض العلماء".

[۳۸۷] نور: المولى نورالدين على بن حيدر [بن] على القمی

در "رياض العلماء" مذکور است که:

«او فاضل و عالم است، از برای او کتابی است مسمّی به "نهاية الآمال فی ترتیب خلاصه الاقوال" فی علم الرجال للعلّامة، بر ترتیب "رجال فاضل استرآبادی"، و دیدم نسخه‌ای از او به هرات، و نسخهٔ دیگر در غیر آن، و شرط نموده در اوّل کتابش آن که ملحق نماید به آن کتابش خاتمه، در ذکر نمودن اشخاصی که ذکر نکرده علّامه آنها را، از متقدمین و متأخرین، و اشخاصی که در طبقه علّامه هستند از فضلای المشهورین، لکن شاید میّسر نشده باشد او را نوشتن این خاتمه».

[۳۸۸] نور: الشیخ الأجلّ الأقدم أبوالقاسم علیّ بن محمد بن على الخزّاز القمی

در "رياض العلماء" مذکور است که:

«او فاضل و عالم، و متکلم و جلیل و فقیه، المحدّث المعروف، و او شاگرد صدوق است، و امثال صدوق و علّامه در "خلاصه" در اجازة ابن زهرة ذکر نموده او را، و ثنا گفته او را، و توثیق نموده او را. و ظاهر می‌شود از آن کتاب که این شیخ روایت می‌کند از جماعتی که بعضی از آنها صدوق است، و روایت می‌کند از او أبوالمفضّل محمد بن حسین قمی که مجاور بغداد است، و غیر او از مشایخ أیضاً.

و استاد الاستناد در اول "بحار" فرموده که: کتاب "كفاية الأثر فی النصوص على الائمة الإثنى عشر عليهم السلام" از تألیفات شیخِ سعید علی بن محمد بن على الخزّاز القمی است. پس [در] فصل دوم فرموده که: کتاب "كفاية" کتابی است شریف، تألیف نشده مثل آن در امامت و این کتاب و مؤلفش مذکورند در "اجازة علّامه"

و تألیف او أدلّ دلیلی است بر فضل او و ثقه بودن او و دیانت او. و توثیق نموده او را علّامه در "خلاصه" و فرموده که او ثقه بوده از اصحاب ما، و فقیه و وجیه بوده.

و فرموده ابن شهر آشوب در "معالم" که:

علی بن محمد بن علی الخزّاز الرازی، و گفته می‌شود به او قمی، از برای او کتبی است در کلام و در فقه، بعضی از کتب او "کتاب کفایة فی النصوص" است. انتهی ما فی "البحار".

و شیخ فرموده که: می‌گویم من که ظاهر می‌شود از مطاوی کتاب "کفایة الأثر" آن که او روایت از جماعت بسیاری [می‌کند] أیضاً، علاوه از صدوق، بعضی از آنها أبوالفضل محمد بن عبدالله بن المطّلب شیبانی، و أبوعبدالله احمد بن محمد بن عبدالله بن الحسن بن عیّاش الجوهری، و القاضی ابوالفرج المعافی ابن زکریا البغدادی، و أبوعبدالله الحسین بن محمد بن سعید بن علی الخزاعی، و أبوعبدالله احمد بن اسماعیل السلیمانی، و أبوالحسن علی بن حسین بن محمد از أبی محمد هارون بن موسی تلعکبری، و أبوالحسن محمد بن جعفر بن محمد التمیمی ـ که معروف به ابن نجار کوفی ـ است و علی بن حسین بن محمد بن منوّه از تلعکبری.

بدان که مشتبه شده حال اصحاب رجال در ترجمهٔ خزّاز مذکور، بدرستی که نجاشی ذکر نموده او را در «رجال» خود به عنوان أبی القاسم علی بن الخزّاز الرازی الفقیه، صاحب کتاب "الایضاح فی اصول الدین" بر مذهب أهل بیت، همچنان که نقل نمودیم از او آنفاً، و شیخ ذکر فرموده او را در "رجال" خود به عنوان أبی الحسن علی بن احمد بن علی الخزّاز، و فرموده که او متکلم و جلیل است، نزیل الریّ.

و علّامه در "خلاصه" تارةً او را ذکر فرموده به عنوان علی بن الخزّاز الرازی المتکلم الجلیل، و فرموده که از برای او کتبی است در کلام، و از برای او انسی است به فقه، و او مقیم به ری بود، و در همان ری وفات نمود.

و تارةً ذکر نموده او را علّامه، به عنوان أبی القاسم علی بن محمد بن علی الخزاز، و فرموده که او ثقه از اصحاب ماست و فقیه و وجه است.

و علّامه أیضاً در "ایضاح الاشتباه" ذکر نموده به عنوان: علیّ بن محمد بن علی الخزّاز (بالخاء المعجمة، و الزائین المعجمیتن).

و لاجل هذه الاختلافات، مشتبه شده حال بر متأخرین از اصحاب رجال، پس گمان نمودند که سه نفر می‌باشند، و از این جهت از برای هر یک ترجمه‌ای ذکر نموده‌اند.

و حقّ در نزد من آن است که یک نفر است، و مؤیّد این مطلب آن چیزی است که از "معالم" [ابن] شهر آشوب نقل شد، که فرمود که: گفته می‌شود از برای او قمّی ایضاً، و از برای او [است] کتاب "کفایة الأثر فی النصوص"، و کتاب "ایضاح" در اعتقادات» انتهی از کتاب "ریاض العلماء".

و در "رجال میرزای استرآبادی" مذکور است.

[۳۸۹] نور: علی بن ادریس بن زید القمی

در مشیخه صدوق وصف نموده او را و پدرش ادریس را به صاحب الرضا علیه السلام.

[۳۹۰] نور: الشریف علی بن احمد العلوی

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«روایت می‌کند از او حسین بن عبیدالله غضائری، و او روایت می‌کند از محمد بن ابراهیم، و ظاهر آن است که او مذکور در کتب رجال اصحاب است، فلاحظ.

و دور نیست بودن او بعینه الشریف أبوالقاسم علی بن احمد بن موسی ابن امام محمّد تقی الجواد علیه السلام، و معروف است به أبی القاسم الکوفی که می‌آید ذکر او، فتأمّل». انتهی از "ریاض العلماء".

[۳۹۱] نور: علی بن اسحاق بن عبدالله الاشعری

در "عین الغزال" مذکور است که:

«او در باب (مَنْ لم يرو عن الائمةعليهم‌السلام) مذکور است، و ثقه، و روایت [از] احمد بن أبی عبدالله البرقی، و محمد بن عبدالجبار می‌نماید.

[۳۹۲] نور: علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«کنیه او أبوالحسن، و ساکن در عُریض از نواحی مدینه طیّبه، پس نسبت داده شد أعقاب او به سوی آن عُریض. از برای او کتابی در حلال و حرام می‌باشد، روایت می‌کند یک دفعه مبوّب و تارةً غیر مبوّب، خبر داد ما را قاضی أبوعبدالله، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید، که او گفت: خبر داد ما را جعفر بن عبدالله المحمدی، که او گفت: خبر داد مرا علی بن أسباط بن سالم، که او گفت: خبر داد ما را علی بن جعفر بن محمد، که گفت: سؤال کردم أباالحسن موسیعليه‌السلام و ذکر نمود مبوّب.

و خبر داد ما را أبوعبدالله بن شاذان، که گفت: خبر داد ما را احمد بن یحیی، که او گفت: خبر داد ما را عبدالله بن جعفر، که او گفت: خبر داد ما را عبدالله بن حسن بن علی جعفر بن محمد، که او گفت: خبر داد ما را علی بن حسن، و ذکر کرده احادیث را غیر مبوّب، همچنانی که نجاشی فرموده.

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

علی بن جعفر، برادر موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین علی بن أبی طالبعليهم‌السلام. جلیل القدر و ثقه می‌باشد، و از برای او "کتاب مناسک و مسائلِ" است از برادر خود موسی بن جعفرعليهما‌السلام أخذ نموده و سؤال نموده، از آن حضرت از آن مسائل. خبر داد ما را به این مطلب جماعتی از محمد بن علی بن حسین، از پدرش، و او از محمد بن یحیی، و او از عمرکی خراسانی البوفکی، و از علی بن جعفر، و او از برادرش موسی بن جعفرعليهما‌السلام.

و روایت نموده محمد بن علی بن حسین و او از پدرش، و او از سعد بن عبدالله و حمیری، و احمد بن ادریس و علی بن موسی، و او از احمد بن محمد، و او از موسی بن القاسم البَجَلّی، و او از علیّ بن جعفر عليه‌السلام. انتهی.

و بوده علی بن جعفر روایت کننده مر حدیث، سدید الطریق، شدید الورع، کثیرالفضل، و ملازم بود برادر خود موسی بن جعفر عليهما‌السلام را، روایت می‌کند از آن حضرت مسائل بسیار. فرموده او را مفید در "ارشاد" خود.

و در باب (اصحاب حضرت صادق عليه‌السلام) مذکور است: علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن أبی طالب عليهم‌السلام، المدنی.

و در باب (اصحاب حضرت کاظم عليه‌السلام) مذکور است:

علی بن جعفر برادرش، از برای او کتابی است، سؤال نموده از آن حضرت، روایت نموده از پدرش.

و در باب (اصحاب حضرت امام رضا عليه‌السلام) مذکور است: علی بن جعفر بن محمد عمویش، از برای او کتابی است، و ثقه می‌باشد.

و در "کتاب کشّی" است که:

او مذکور است در باب اصحاب أبی الحسن موسی بن جعفر عليهما‌السلام، گفته است حمدویه بن نصیر: که او گفت: خبر داد ما را حسین بن موسی بن الخشّاب، از علی بن أسباط و غیر او، از علی بن جعفر بن محمد که فرموده: گفت از برای من مردی که گمان می‌کردم که او از واقفیّه می‌باشد، چه شد برادرت أبوالحسن موسی بن جعفر عليهما‌السلام؟

گفتم: که از دنیا رفت.

گفت: چه چیز تو را دانا کرد به این مطلب.

فرمود که: گفتم به آن مرد، قسمت شد اموالش، و زنهایش هم شوهر کردند، نطق نمودند ناطق از بعد از او (یعنی به احکام امامت ناطق شد آن که بعد از او به امامت رسید).

گفت: کیست ناطق؟

گفتم: پسرش علی.

پس گفت آن مرد از برای علی بن جعفر: تو به این سن و سال، و قدر و منزلت تو، و پدرت جعفر بن محمد علیهما السلام می‌باشد، چرا باید این کلمات بگویی در حقّ این غلام و جوان که خرد است؟!

گفتم از برای آن مرد: نمی‌بینم تو را مگر شیطان، پس گرفت علی بن جعفر دست خود را به محاسن مبارک خود، پس بلند نمود محاسن شریف خود را به سوی آسمان، [و گفت]: پس چه کنم من بعد از این که خدا او را أهل بداند ازبرای این منصب امامت، و مرا نبیند با این محاسن اهلِ از برای این منصب امامت.

حدّثنی نصر بن الصّباح، قال: حدّثنی اسحاق بن محمد البصری و یعقوب، قال: حدّثنی أبوعبدالله الحسین موسی بن جعفر:

قال: کنتُ عند أبی جعفر علیه السلام بالمدینه، و عنده علیّ بن جعفر، و أعرابیٌّ مِنْ أهل المدینه جالسٌ.

فقال لی الأعرابیّ: مَنْ هذا الفتی؟ ـ فأشار الی أبی جعفر علیه السلام؟

قلت: هذا وصیُّ رسول الله صلی الله علیه و آله.

قال: سبحان الله! رسول الله صلی الله علیه و آله مات منذ مئتی سنة، کذا و کذا سنة، و هذا حَدَثٌ، کیف یکون هذا وصیّ رسول‌الله صلی الله علیه و آله؟!

قلت: هذا وصیُّ علیُّ بنُ موسی، و علیُّ بنُ موسی وصیُّ موسی بن جعفر، و موسی وصیُّ جعفرُ بن محمد، و جعفرٌ وصیُّ محمد بن علی، و محمّدٌ وصیُّ علی بن الحسین، و علیٌّ وصیُّ الحسین، و حسینٌ وصیُّ الحسن، و حسنٌ وصیُّ علیّ بن أبی طالب، و علیّ بن أبی طالبِ علیه السلام وصیُّ رسول الله صلی الله علیه و آله [۱].

یعنی: نصر بن صباح بلخی گفت: خبر داد مرا اسحاق بن محمد بصری و یعقوب، که او گفت: خبر داد مرا أبوعبدالله حسین بن موسی بن جعفر، که گفت:

---

۱. بحار الأنوار: ۴۷ / ۲۶۴

بودم خدمت حضرت جوادعليه‌السلام در مدینه، و در خدمت او بود علیّ بن جعفر، و أعرابی از أهل مدینه نشسته بود در آنجا.

پس گفت أعرابی: کیست این جوان؟، و اشاره کرد به سوی حضرت جوادعليه‌السلام.

گفتم: این جوان وصی رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌باشد.

گفت: سبحان الله! چگونه این وصی رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌باشد، و حال آن که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله مدت دویست سال است که رحلت نموده، و این جوان است؟!

گفتم: این وصی علی بن موسی می‌باشد، و علیّ وصی موسی بن جعفر می‌باشد، و موسی وصیّ جعفر بن محمد می‌باشد، و محمد وصی علی بن الحسین می‌باشد، و علیّ وصیّ حسین بن علی بن أبی طالب می‌باشد، و حسین وصیّ حسن بن علی ابن أبی طالب می‌باشد، و حسن وصیّ علی بن أبی طالب‌عليه‌السلام است، و علیّ وصی رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله می‌باشد.

«قال: ودنی الطبیبُ لیقطع له العِرْق. فقام علیّ بن جعفر فقال: یا سیّدی یبدأ بی لیکون حِدّة الحَدید فيّ قبلك.

قلت: یهیبك، هذا اعمّ أبیه.

قال: و قطع له العِرْق، ثم أراد أبوجعفر النهوض، فقام علیّ بن جعفر فسوّی له نعلینه حتی یلبسهما». انتهی.

معنی ما بقی حدیث آن است که:

در همان مجلس طبیب آمد از برای فصد و رگ زدن حضرت جوادعليه‌السلام، پس علی بن جعفر از جای خود برخاست و عرض کرد: که ای آقای من، این طبیب اولاً قصد مرا بکند، که من پیش از شما تیزی آهن و نیشتر به من برسد.

راوی گفت که: به آن اعرابی گفتم، که این عموی پدرش می‌باشد، پس رگ زد و فصد نمود بعد از آن که حضرت جوادعليه‌السلام از جای خود برخاستند از برای فصدکردن، علیّ بن جعفر کفشهای مبارک حضرت رادرپیش پای مبارک حضرت جوادعليه‌السلام جفت کردند، تا آن که آن حضرت بپوشند» انتهی این حدیث شریف.

و در "خلاصه" علّامه فرموده:

«علی بن جعفر، برادر موسی بن جعفرعليهما‌السلام، از اصحاب حضرت امام رضاعليه‌السلام می‌باشد، روایت می‌کند کشّی چیزی را که شهادت است بر صحت اعتقاد او، و تأدّب او به حضرت جوادعليه‌السلام، و حال او أجلّ از این است که به وصف درآید، ساکن عُریض بوده، عُرَیض (به ضم عین مهمله) از نواحی مدینه می‌باشد، پس نسبت داده شده اولادهای او به عریض» انتهی.

و عین این مطلب نقل شده از شهیدرحمه‌الله. وجهی ندارد قرار دادن او از اصحاب حضرت امام رضاعليه‌السلام، و اکتفا بشود به این مطلب به جهت آن که جُلّ و بیشتر اخبارش از برادرش موسی بن جعفرعليهما‌السلام می‌باشد، و از برای او کتابی است که مشتمل است بر مسائلی که روایت کرده از برادرش موسی بن جعفرعليهما‌السلام، و از پدرش و از پسر برادرش ایضاً، همچنان که ما اشاره کردیم به سوی او و درک نموده حضرت امام رضاعليه‌السلام، و روایت از او هم نموده، پس بود سزاوار که تنبیه کند بر جمیع، یا آن که ذکر کند أشهر را که روایت نمودن از برادرش موسی بن جعفرعليهما‌السلام باشد.

و ذکر نموده شیخ در کتاب خود علیّ بن جعفر را در باب اشخاصی که روایت نموده‌اند از حضرت صادق‌عليه‌السلام و حضرت کاظم‌عليهما‌السلام و حضرت رضاعليه‌السلام.

و ابن داود اکتفا نموده بر آن که او روایت از پدرش و برادرش می‌کند، و ذکر نکرده روایت نمودن از حضرت امام رضاعليه‌السلام [را].

پس به هر جهت او أجود و نیکوتر است از آن کسی که ذکر نموده همان روایت نمودن از حضرت رضاعليه‌السلام. انتهی.

و به تحقیق فهمیدم از چیزی که مقدّم داشتیم، و در سابق ذکر شد، آن که او ادراک حضرت جوادعليه‌السلام را نموده أیضاً». انتهی از "رجال میرزا".

و در "کتاب کافی" مذکور است:

الحسین بن محمد عن محمد احمد النهدی، عن محمد بن خلّاد الصیقل، عن محمد بن الحسین بن عمّار:

قال: کنتُ عند علیّ بن جعفر بن محمد جالساً بالمدینه، و کنتُ أقمتُ عنده سنتین أکتبُ عنه مایسمعُ من أخیه ـ یعنی أبالحسن علیه السلام ـ إذ دخل علیه أبوجعفر محمّد بن علی الرّضا المسجد ـ مسجد الرسول صلی الله علیه و آله ـ فوثب علیّ بن جعفر بلا حذاء فقبّل یده و عظّمه.

و قال له أبوجعفر: یا عمّ اجلس، رحمك الله.

فقال: یا سیدی کیف أجلس و انت قائم!

فلما رجع علیّ بن جعفر الی مجلسه، جعل أصحابه یوبّخونه و یقولون: أنت عمّ أبیه، و أنتَ تفعل به هذا الفعل؟

فقال: اسکتوا! إذا کان الله عزّو جل ـ و قبض علی لحیته ـ لم یؤهّل هذه و أهلّ هذا الفتی، و وضعه حیث وضعه، أنکرُ فَضْله؟ نعوذ بالله مما تقولون! بل أنا عبده[1].

حاصل این حدیث آن است که:

محمد بن حسن بن عمار گفت: بودم در خدمت علیّ بن جعفر بن محمد در مدینه، و در نزد او مدت دو سال می‌نوشتم هر چه را که از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام از اخبار شنیده بود، ناگهان وارد شد حضرت جواد علیه السلام در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله، پس برخاست از جای خود علیّ بن جعفر بدون رداء، پس دست مبارك حضرت را بوسید، و تعظیم و تکریم نمود آن حضرت را.

پس حضرت فرمودند: بنشین ای عمو، رحمت کند خدا تو را.

عرض کرد: چگونه بنشینم و حال آن که شما ایستاده می‌باشید.

بعد از آن که علی بن جعفر برگشت به مجلس خود، اصحابش توبیخ و سرزنش نمودند او را، که تو عموی پدر او هستی، و این طریق تواضع و فروتنی می‌کنی از برای او؟!

---

۱. بحار الانوار: ۴۷ / ۲۶۶.

پس فرمود: ساكت شويد، و دست مبارک خود به محاسن شريف خود گذارد، و محاسن خود را گرفت، و فرمود: بعد از اين كه خدا أهل نداند مرا از براى اين منصب جليل، و اين جوان را اهل بداند از براى اين منصب امامت، و گذارده خداوندِ عالم اين امامت را مكانى كه خود داند، پناه مى‌برم به خدا از چيزهايى كه شما مى‌گوييد، بلكه من بندهٔ او هستم.

و در "كتاب كافى" ايضاً مذكور است:

على بن ابراهيم، عن أبيه و على بن محمد القاشانى، جميعاً عن زكريا بن يحيى بن نعمان الصيرفى:

قال: سمعتُ علىّ بن جعفر يُحدّث الحسن بن الحسين بن على بن الحسين عليه السلام، فقال: والله لقد نصر الله أباالحسن الرضا عليه السلام.

فقال له الحسن: أى والله، جعلتُ فداك، بَغى عليه اخوته.

فقال علىّ بن جعفر: أى والله، و نحن عمومته بغينا عليه.

فقال الحسن: جعلتُ فداك! كيف صنعتم، فإنّى لم أحضركم؟

قال له اخوته، و نحن ايضاً: ما كان فينا امامٌ قطّ حائل اللّون!

فقال لهم الرضا عليه السلام: هو ابنى.

فقالوا: فإنّ رسول الله صلى الله عليه و آله قد قضى بالقّافة، فبينا و بينك القافه!

قال: ابعثوا انتم اليهم، و أمّا أنا فلا، و لا تُعْلِموهم لما دعوتموهم، و ليكونُوا فى بيوتكم. فلما جاءوا أقعدونا فى البستان، و اصطفّ عمومته و إخوته و أخوانه، و أخذوا الرضا عليه السلام و ألبسوه جُبّة صوفٍ و قلنسوة منها، و وضعوا على عنقه مِسْحاة! و قالوا له: ادخل البستانَ كأنّك تعمل فيه! ثم جاءوا بأبى جعفر عليه السلام، فقالوا: ألحِقْ هذا الغلام بأبيه.

قالوا: ليس له هيهنا أبٌ، و لكن هذا عمّ ابيه و هذا عمه و هذه عمته، و إنْ يكون له ههنا أبٌ فهو صاحب البستان، فإنّ قدميه و قدميه واحدة.

فلما رجع أبوالحسن عليه السلام، قالوا: هذا أبوه.

قال على بن جعفر: فقمتُ فمصصتُ بريق أبى جعفر عليه السلام، ثم قلت: أشهدُ

أنك امامى عندالله؛ فبكى الرضاعليه السلام، ثم قال: يا عمّ ألم تسمع أبى و هو يقول: قال رسول‌الله صلى الله عليه و آله: بأبى خيرة الاماء النوبيّة الطيّبة الفم، المنتجبة الرحم، و يلهم! لعن‌الله الأعبس و ذريّته، صاحب الفتنه، و يقتلهم سنين و شهوراً و أيّاماً، يسومهم خسفاً، و يسقهم كاساً مصبرة، و هو الطريد الشريد، الموتور بأبيه، وجدّه صاحب الغيبة، يقال مات أو هلك، فيكون هذا يا عمّ إلّا منى.

فقلتُ: صدقت جعلتُ فداك[1].

حاصل معنى حديث آن است:

زكريا بن يحيى الصيرفى، گفت: شنيدم على بن جعفر، خبر داد مى‌داد حسن بن حسين بن على بن الحسين، پس گفت: سوگند به خدا كه يارى كرد خداوند عالم حضرت أباحسن را ـ كه مراد حضرت امام رضاعليه السلام باشد ـ.

پس گفت حسن بن حسين: بلى، قسم به خدا فدايت گردم، به تحقيق كه ظلم كردند بر او برادرانش.

پس فرمود على بن جعفر: بلى قسم به خدا، و ما عموهاى او ظلم نموديم بر او.

پس گفت حسن: فدايت گردم چه كرديد با او، من حاضر نبودم؟

پس فرمود كه: برادرانش به او عرض كردند، نبوده در ميان ما امامى كه رنگ او تغيير كرده باشد، (همچنان كه در "مجمع البحرين" است كه حايل اللون يعنى تغيير رنگ).

حاصل آن كه: عموها و برادرهاى حضرت امام رضاعليه السلام جسارت نمودند خدمت امام رضاعليه السلام و عرض كردند كه اين طفل كه حضرت جوادعليه السلام باشد، فرزند تو نيست، به جهت آن كه در ميان ما امامى كه رنگ رخساره او [اين گونه باشد نبوده]!

پس حضرت امام رضاعليه السلام فرمود: اين پسر من مى‌باشد.

---

۱. بحار الأنوار: ۲۱/۵۰

پس گفتند: به درستی رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله حکم نمود به قول قافه[1]، پس بین ما و بین تو علماء قافه حکم کنند!

پس حضرت فرمودند: من نمی‌فرستم، شما بفرستید به سوی علماء قافه، و آنهارا اعلام نکنید که برای چه شما را خواندیم.

پس زمانی که علماء قافه نشسته بودند در باغ، پس چنین قرار دادند که عموهای آن حضرت، و برادرهای او و خواهرهای او، در باغ صف بکشند. و دیگر آن که قرار داند بر آن که حضرت امام رضاعلیه‌السلام لباس رعیتی بپوشد، پس پوشانیدند حضرت را جبهٔ پشمینه و قلنسوه هم بر سر مبارک او گذاردند، و در دوش مبارکش بیلی گذارند به رسم رعیتی، و به حضرت عرض کردند که در گوشه باغ مشغول زمین کندن و اصلاح باغ باش، همین طریق کردند و علماء قافه آمدند در باغ، در حالتی که عموهای حضرت، و برادرهای حضرت، و عمّه‌های او صف کشیده بودند.

پس آوردند حضرت امام محمد تقی‌علیه‌السلام، را، پس گفتند: که این طفل از آن کِی می‌باشد، و پدرش را تعیین کنید؟

پس علماء قافه گفتند: که ما در میان صفوف شما پدری از برای این نمی‌بینم، و اگر از برای این طفل پدری باشد در این باغ؛ همان شخصی [است] که در آن گوشه باغ رعیتی و اصلاح باغ می‌کند، و صاحب باغ می‌باشد. بدرستی که دو قدم این طفل دو قدم همان صاحب باغ است که مشغول اصلاح باغ هست.

علماء قافه همه را تعیین کردند و گفتند که این عموی پدرش می‌باشد، و این مرد پدر این طفل می‌باشد.

پس از آن علی بن جعفر فرمودند: برخاستم و مکیدم آب دهان حضرت امام تقی‌علیه‌السلام را، و گفتم: که تو امام من می‌باشی از جانب خدای تعالی.

مسأله فقهيّة: می‌گویم من، العالم الجلیل، و الفقیه النبیل، مرحوم شیخ

---

۱ ـ قیافه و چهره شناس.

محمد حسن[۱] در متاجر "جواهر الکلام" این حدیث را ذکر فرموده. و همچنین العالم الجلیل المحقّق، استاد مشایخنا المعاصرین الشیخ المرتضی الانصاری رحمه‌الله این حُدیث را از "کتاب کافی" [نقل] نموده، در "کتاب مکاسب" خود، در آن مقامی که اکتساب محرّم را می‌شمارد، می‌فرماید:

هفدهم: القیافة: حرام است فی الجمله، و می‌فرماید: نسبت داده صاحب "حدائق" حرمت او را به سوی اصحاب، و در "کتاب کفایة" مذکور است که می‌فرماید نمی‌شناسم در حرمتش خلافی، و از کتاب "منتهی" نقل اجماع می‌کنند بر حرمتش، و از "صحاح اللغة"، و "قاموس"، و "مصباح" نقل می‌کند که قائف آن چنان کسی را گویند که می‌شناسد آثار را. و از "نهایة"، و "مجمع البحرین"، نقل زیاده بر این می‌کند، که قائف کسی است که می‌شناسد شباهت داشتن مرد را به برادرش و پدرش.

و در "جامع المقاصد"، و "مسالك"، و همچنان که از "ایضاح النافع" و "میسیه" است، که قیافه ملحق نمودن مردم است بعضی ایشان را به بعضی، و نقل می‌کند از "دروس" و "جامع المقاصد" و از کتاب "تنقیح" که قید نمودند آنها حرمت قیافة را در جایی که مترتب شود بر او محرّمی.

و می‌فرماید: ظاهراً این مطلب مراد کلّ علما است، و إلّا پس مجرد حصول اعتقاد علمی یا ظنّی نَسَب شخصی، نیست دلیلی بر حرمتش، و لهذا نهی شده در بعضی از اخبار از آوردن قائف را، و گرفتن به قولش (یعنی ترتیب اثر دادن) پس در محکیّ از "خصال"، یعنی در آن کتاب خبری است که معصوم فرموده دوست ندارم آن که بیاورید علماء قیافه را. و در "مجمع البحرین" است که در آنجا حدیث است که معصوم فرموده: أخذ نمی‌کنم قول قائف را، و به تحقیق افتراء بستند بعضی از عامّه بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حکم کرد به قول قافة (یعنی ترتیب اثر داد)، و به تحقیق اخبار در مقام انکار این مطلب

۱ ـ شیخ محمد حسن نجفی معروف به (صاحب جواهر)

است که عامّه می‌گویند. همچنان که شاهد بر این مطلب آن چیزی است نقل از "کتاب کافی" شده، روایت شده در آن کتاب از زکریا بن یحیی صیرفی، که او گفت: شنیدم علی بن جعفر را که خبر می‌داد حسن بن حسین را... الی آخر حدیث شریف که ذکر شد.

وجه دلالت این حدیث بر انکار این حدیث مرقول عامه را، به این طریق است که برادرهای حضرت امام رضاعلیه‌السلام عرض کردند که این طفل که حضرت جوادعلیه‌السلام باشد از آن تو نیست، به جهت تغییر رنگ او.

حضرت امام رضاعلیه‌السلام فرمودند: که فرزند من می‌باشد.

برادرها عرض کردند: که علماءِ قیافه حاضرند، هر چه آنها بگویند بر طبق قول آنها بایستی حکم کرد، همچنان که حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله جدّ ما به قول قائف حکم فرمودند.

حضرت امام رضاعلیه‌السلام فرمودند: که من این کار را نمی‌کنم، یعنی آن چیزی که شما از مردم شنیده‌اید که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بر طبق قائف حکم نموده این دروغ و افتراءِ می‌باشد که بر رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بسته‌اند.

انتهی المرام فی هذالمقام.

الحاصل: غرض از ذکر این احادیث شریفه آن است که علی بن جعفرعلیه‌السلام ادراک زمان حضرت جوادعلیه‌السلام نموده، و بسیار تعظیم و تکریم او نموده، و بسیار صاحب ورع و تقوی بوده، و کمال معرفت در حقّ امام خود داشته، و چه قدر تأدّب و أدب می‌نموده خدمت امام خود.

و ذکر این بزرگوار را در این رساله، جهتش آن است که بعضی از علمای متبحرین می‌فرمایند که: علی بن جعفر عُریضی به قم آمد، همچنان که آقای بهبهانی در کتاب "تعلیقه" خود نقل می‌کند از جدّ خود که علّامه مجلسی بزرگ - که ملّا محمد تقی باشد - و می‌فرماید: قبر آن بزرگوار در قم می‌باشد، و آن چیزی که در "تعلیقه" می‌باشد آن است که می‌فرماید:

«جدّ من فرموده که جلالت قدر علیّ بن جعفر أجلّ از آن است که ذکر

شود، و قبرش در قم مشهور می‌باشد، و شنیدم آن که اهل کوفه التماس کردند از او آمدنش از مدینه به سوی ایشان، و در کوفه مدتی بماند، و أخذ می‌کردند اهل کوفه اخبار را از او، و أخذ می‌کرد او از ایشان ایضاً، پس استدعا کردند از او اهل قم ورودش را به قم، پس وارد بر أهل قم شد، و بود در قم تا آن که وفاتش رسید در قم ـ رضی الله عنه و أرضاه ـ، و منتشر شد اولادش در عالم؛ پس در اصفهان قبر بعضی اولادش می‌باشد، بعضی از آن قبور اولادش در اصفهان: السیّد کمال الدین در نزدیکی سین برخوار، و قبرش مزار می‌باشد، و ساداتی هستند از اولاد او، بعضی از آنها السید أبوالمعالی و اولاد آنها است در اصبهان، از اعاظم در دین و دنیا می‌باشند». انتهی از "تعلیقه"

و در جلد سیّم[1] این رساله تحقیق این مطلب، و ذکر اولادهای آن بزرگوار خواهد شد ان شاءالله تعالی، و دیگر آن که در جلد سیّم این رساله ذکر خواهد شدکه مدفون دراین بقعه‌علویّه‌عالیه که مشهور است به بقعه علی بن جعفر کسیت.

و در "نقد الرجال" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«و روایت نموده کشّی چیزی که دلالت می‌کندِ بر علوّ مرتبه او، و جَلالت قدرش، و ابن داود او را ذکر نموده از غیر توثیق او، و وجهش غیر ظاهر است، و توثیق نموده او را علّامه‌ﷺ، و از "رجال شیخ" نقل نموده "نقد الرجال" روایت از پدرش نموده». انتهی المرام از "نقد الرجال".

و در "تاریخ قم" مذکور است که:

«روایت است از أبوالفضل، حسین بن علی بن حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر، و از برادرش عیسی بن علی بن حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر عُریضی، که عُریض دهی است از قریه‌های مدینه، به یک فرسخی آن ده مِلْک حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام بوده، و حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام

---

۱ ـ مقصود جلد دوم کتاب «انوار المشعشعین» است که در باره امام زاده‌گان مدفون در قم و ذریّـه آنـها می‌باشد.

وصیّت نمود از برای فرزندش علی، و در وقت وفات حضرت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام فرزندش علی دو ساله بوده، و چون بزرگ شد می‌فرماید در آن ده تشریف بردند و در آنجا ساکن شدند، و فرزندان او را عُریضیه می‌نامند به این سبب... الی آخر».

بنابر نقل حسن بن محمد بن حسن صاحب "تاریخ قم" چنین معلوم می‌شود که علی بن جعفر از پدر بزرگوارش روایت نکرده، زیرا که در وقت وفات پدر بزرگوارش دو ساله بوده.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«روایت می‌کند کشّی چیزی را که دلالت می‌کند بر جلالت قدرش، و نهایت اخلاصش، و تأدّب او با امام خود، و فهمیده می‌شود از آن اخبار ادراک نمودن او حضرت جوادعلیه‌السلام... الی آخر».

در "عمدة الطالب" مذکور است:

«علی العُریضی، ابن جعفر الصادق‌علیه‌السلام، و کنیه او أبو الحسن، و کوچکترین برادرهای خود، و در زمان وفات پدر بزرگوارش طفل بوده. و روایت از أبا جعفرعلیه‌السلام ـ که حضرت جوادعلیه‌السلام باشد ـ می‌کند، و وقتی که حضرت جوادعلیه‌السلام داخل شد او برخواست و برجای خود نشانید، و تکلم نمی‌کرد تا حضرت در مجلس بودند، پس گفتند اصحاب مجلس: چرا این قدر کوچکی و تواضع می‌کنی بالنسبة به سوی او؟

جواب داد، و در حالتی که دست به محاسن می‌زد و می‌فرمود: در صورتی که خداوند مرا اهل از برای امامت نمی‌داند، پس من این محاسن خود را اهل از برای آتش ببینم.

و دیگر این که می‌فرماید صاحب "عمدة الطالب" که: روایت می‌کند علی ابن جعفر از برادر خود موسی بن جعفرعلیه‌السلام، و از پسر عموی پدر خود حسین ذوالدمعة ابن زید الشهید. و زنده بوده تا زمان حضرت هادی‌علیه‌السلام، و در زمان حضرت هادی ـ که امام علی النقی‌علیه‌السلام باشد ـ و فات نمود.

[۳۹۳] نور: علی بن حسن بن شاذان القمّی

در "ریاض العلماء" مذکور است:

«الشیخ علی بن حسن بن شاذان القمی، بوده از مشایخ اصحاب ما، و روایت می‌کند از صدوق‌رحمه‌الله، همچنانی که ظاهر می‌شود از رساله بعضی از تلامذه الشیخ علی الکرکی در ذکر اسمهای مشایخ، و نزد من آن است که دور نیست بودن او بعینه الشیخ ابا الحسن محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان القمی، صاحب "کتاب ایضاح"، پس غلط از ناسخ بوده باشد.

و احتمال می‌رود که این شیخ جدّ شیخ أبی الحسن محمد مذکور باشد؛ و لکن مشکل است به آن که سبط او شیخ علی در درجه اشخاصی باشد که روایت می‌کند از صدوق، پس چگونه روایت می‌کند جدّش از صدوق؟! فتأمل».

[۳۹۴] نور: علی بن جعفر الهرمزانی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«کنیه او أبوالحسن است، و او قمی می‌باشد، ضعیف در حدیث می‌باشد، همچنان که علّامه در "خلاصه" فرموده». انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است: «علی بن جعفر الهرامدانی، أبوالحسن قمّی می‌باشد، ضعیف می‌باشد؛ ابن غضائری این را فرموده، و در "خلاصه": هرمزانی مذکور است». انتهی.

[۳۹۵] ظلمتکده: علی بن حسَکة القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«حَسَکه (بالحاء و السین المهملتین) ذکر فرموده او را کشّی در طایفه غُلات. درعهد حضرت امام‌علی النقی‌علیه‌السلام بوده، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و در "کتاب کشّی" است: و آن طائفه غُلات که در زمان حضرت علی بن محمد العسکری‌علیه‌السلام بودند، بعضی از ایشان علی بن حَسَکه، و قاسم الیقطینی

قمیّان بودند.

محمد بن مسعود گفت که: حدیث کرد مرا محمد بن نصر، که او گفت: خبر داد مرا احمد بن محمد بن عیسی، که او گفت: نوشتم خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام در حقّ قومی که تکلم می‌کنند، و قرائت می‌کنند احادیث را، و نسبت می‌دهند آن احادیث را به سوی تو و پدران تو علیهم السلام، که مشمئز می‌شود و تنفر دارد دلها از آن حدیث، و جایز نیست از برای ما ردّ آن احادیث، به جهت آن که نسبت می‌دهند به پدران تو، و روایت از پدران تو می‌کنند، و نه آن که می‌توانیم قبول کنیم به جهت آن که مضامین آن حدیث قلوب از آنها تنفر دارد، بعضی از آن اشخاص مردی است که گفته می‌شود [به او] علی بن حَسَکه، و مرد دیگر که گفته می‌شود [به او] قاسم یقطینی، و بعضی از کلمات آنها آن است که می‌گوید:

به درستی که قول خدای عزّوجل: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾[1]، معنای او مرد است، نه سجود و نه رکوع است، همچنین در زکاة می‌گویند همان مرد است، نه آن که زکاة عدد دراهم باشد، و نه اخراج مال.

و واجبات و فرائض و مستحبات و معاصی را تأویل می‌کنند، و قرار می‌دهند و می‌گردانند بر همان حدّ آن چنان که من ذکر کردم، و اگر ببینید این مطلب را صلاح، پس بیان بفرمایید از برای ما، و منّت گذارید بر ما به چیزی که در او سلامت باشد از برای دوستان، و نجات ایشان باشد از این تکلماتی که اینها می‌کنند، و از این حرف‌هایی که بیرون می‌برد ایشان را به سوی هلاکت؟

پس نوشت آن حضرت: نیست این دین ما، پس از عزلت بجوی از آنها.

یافتم به خط جبرئیل بن احمد الفاریابی، حدیث کرد مرا موسی بن وهب از ابراهیم بن شیبه، گفت:

نوشتم خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام: فدایت گردم، به درستی که نزد

---

۱ ـ سوره عنکبوت: آیه ۴۵.

ما قومی هستند که اختلاف کردند در معرفت فضل شما به حرفهای مختلف، که مشمئز می‌شود دلها از آن حرفها، و تنگ می‌شود از آن حرفها سینه ما، و روایت می‌کنند در این مطلب احادیثی که جایز نیست از برای ما اقرار به آنها به جهت چیزی که در آن است از حرفهای بزرگ، و نه انکار آن حرفها را می‌توانم بکنیم، زیرا که نسبت می‌دهند به سوی آباءِ تو، پس ما توقف داریم بر آن حرف‌ها به جهت آن که ایشان می‌گویند و تأویل می‌کنند آنها معنی قول خدای تعالی را: ﴿إِنّ الصَّلَاةَ تَنْهىٰ عَنِ الفَحْشاءِ وَالمُنْكر﴾[1]، قوله عزَّوجل: ﴿وَ أَقِيْمُوا الصَّلَاةَ وَآتوا الزَّكاةَ﴾[2]، به درستی که صلاة را می‌گویند مردی است نه رکوع و نه سجود! و همچنین زکات معنای او همان مرد است نه دراهم و نه اخراج مال، و أشیایی که تشبیه می‌کنند آنها را، از فرایض و سنن و معاصی را تأویل می‌کنند آنها را، و می‌گردانند بر همان حدی که ذکر نمودم، پس منّت بگذارید بر دوستان خود، به چیزی که در اوست سلامت و نجات ایشان است؛ از گفتگوهای آن چنانی که می‌گرداند به سوی عَطَب و هلاکت، و آن چنان اشخاصی که ادعا می‌کنند این مطالب را، ادعا می‌کنند که اولیای خدا می‌باشند، و می‌خوانند مردم را به سوی اطاعت خودشان، بعضی از آنها علی بن حَسَکه، و قاسم یقطینی، پس چه می‌فرمایید در قبول نمودن از ایشان جمیعاً؟

پس نوشت حضرت به سوی او: نیست این دین ما، پس از آنها عزلت بجویید، و کناره کنید.

نصر بن صباح گفت که:

«علی بن حَسَکه بوده استاد قاسم یقطینی از طائفه غلات کبار، و ملعون می‌باشد.

گفت سعد: حدیث کرد مرا سهل بن زیاد آدمی، که او گفت: خبر داد مرا محمد بن عیسی، که نوشت به سوی من حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام

---

۱ ـ سوره عنکبوت: آیه ۴۵.

۲ ـ سوره نور: آیه ۵۶.

ابتداءً ـ یعنی از غیر سؤال کنم ـ: که خدا لعنت کند قاسم یقطینی، و لعنت کند خدا علی به حسکة قمی را، به درستی که شیطانی است که می‌نمایاند خود را به قاسم، پس وحی می‌کند به سوی او حرفهای مزخرف را، و به غرور می‌اندازد او را».

خبر داد مرا حسین بن حسن بن بُندار قمی، که او گفت: خبر داد مرا سهل ابن زیاد آدمی، که او گفت: نوشتند بعضی از اصحاب ما به سوی حضرت امام محمّد النقی علیه السلام:

«فدایت گردم یا سیّدی، به درستی که علی بن حَسَکه ادعا می‌کند آن که او از اولیای تو می‌باشد، به درستی که تو اوّلی و قدیم هستی، و به درستی که خودش را باب تو و نبیّ تو محسوب می‌دارد! و می‌گوید: آن حضرت اوّل است و قدیم، و من باب او و پیغمبر او می‌باشم، آیا شما أمر نمودید آن که بخواند مردم را به سوی این مطالب؟

و گمان می‌کند که نماز و زکات و حجّ و صوم، هر یک از اینها معرفت و شناختن تو، و هر کس که مثل شما می‌باشد، این حالِ ابن حَسَکه می‌باشد در چیزی که ادعا می‌کند از نیابت و نبوّت. و میل نمودند به سوی او بسیاری از مردم، پس منّت گذارید بر موالی و دوستان خود به جواب دادن در این مطالب، که نجات بدهند ایشان را از هلاکت؟

گفت: پس نوشت امام که دروغ می‌گوید ابن حَسَکه، بر اوست لعنت خدای، پس قسم به خدا که مبعوث نشدند محمد صلی الله علیه و آله و أنبیا پیش از محمد صلی الله علیه و آله، مگر به دین حنیف و پاکیزه، و صلاة و زکاة و حجّ و صیام و ولایت، و دعوت نکرد محمد صلی الله علیه و آله مگر به سوی خدایی که شریکی از برای او نیست، و همچنین ما أوصیا از وُلدِ محمد صلی الله علیه و آله که بنده‌گان خدا هستم، و شریک نمی‌آوریم از برای خدا، اگر اطاعت کنیم خدا را، رحم می‌کند، و اگر معصیت کنیم او را، عذاب می‌کند. نیست از برای ما بر خدا حجّتی، بلکه از برای خداست بر ما و بر جمیع خلق، بیزاری می‌جویم به سوی خدا از کسی که بگوید آن مطالب را، پناه می‌برم

به خدا از این حرفها، پس مهجور و متروک کنید ایشان را، و لعنت کند خدا ایشان را، و مُلْجأ[1] نماید خدا ایشان را به سوی ضیق و تنگی. و اگر بیابید یکی از ایشان را در خلوت؛ پس بشکنید سر او را به سنگ».

پس در آن "کتاب کشّی است" أیضاً که:

«نصر بن صباح گفت که: موسی السواق از برای او اصحاب علباویّه می‌باشد گفتگو می‌کنند در رسول‌الله صلی الله علیه و آله.

و علی بن حسکة الحوار القمّی، بوده استاد قاسم الشعرانی الیقطینی. و ابن بابا، و محمد بن موسی الشریفی بودند این دو نفر از شاگردان علی بن حسکه، اینها ملعونون هستند، لعنت خدا ایشان را.

و ذکر فرموده فضل بن شاذان در بعضی از کتب خود آن که: بعضی از دروغ‌گویان مشهورین علی بن حَسَکه می‌باشد، پس در حقّ این علی بن حَسَکه می‌باشد آن چیزی که می‌آید در ترجمهٔ محمد بن فرات». انتهی از "رجال میرزا".

و در ترجمهٔ محمد بن فرات مذکور بوده است:

«محمد بن فرات ادعا می‌کند که او باب است، و بوده قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی که این دو نفر ادعا می‌کردند بابیت را، لعنت کند خدا ایشان را.

وارد آورده کشّی اخبار متعدد در ذمّ محمد بن فرات، گفت محمد بن عیسی: درنگ نکرد محمد بن فرات مگر کمی تا آن که کشت او را ابراهیم بن شکله، و او ابراهیم بن مهدی بن منصور [است]، مادرش شکله می‌باشد، و بود که محمد بن فرات ادعا می‌کند آن که اوباب است، و این که خود را پیغمبر می‌دادند، و قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی هم همین طریق بودند مثل محمّد بن فرات».

در "رجال میرزا" است و ایضاً که:

«سعد گفت: خبر داد مرا ابن العبید، که او گفت: خبر داد مرا برادرم جعفر بن عیسی و علیّ بن اسماعیل المیثمی، روایت کردند از حضرت امام رضا علیه السلام، که

---

۱ ـ مضطر کند.

حضرت فرمود:

اذیت نموده مرا محمد بن فرات، قسم به خدا نیست کسی که دروغ به ما بندد هر آینه خداوند عالم تیزی آهن را بر او می‌چشاند.

گفت محمد بن عیسی: پس خبر دادند آن دو نفر، و غیر آن دو نفر به من، تا آن‌که درنگ نکرد محمد بن فرات مگر آن‌که او را ابراهیم بن شکله کشت».

انتهی المرام از کتاب "رجال میرزا".

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«علی بن حسکه از طائفه غلات می‌باشد، در زمان حضرت امام علی النقی علیه‌السلام، همچنان که در "کتاب کشّی" مذکور است».

[۳۹۶] نور: علی بن الحسن العزیزی

ابن احمد بن علی بن محمد بن عمر بن علی بن عمر الاشرف ابن امام زین العابدین علیه‌السلام.

در ترجمه "تاریخ قم" مذکور است که: او مکنّی بوده به أبی القاسم، و بسیار متکلم و از اهل جدل و مباحثه بوده.

[۳۹۷] نور: علی بن حسن بن سابور

در جلد دوازدهم "بحار" در باب (معجزات امام حسن عسکری علیه‌السلام). ظاهراً این علی پسر همان حسن بن سابور باشد، و قمّی بودن او باید ملاحظه شود.

[۳۹۸] نور: علی بن الحسن بن علی الدستجردی

در "تذکرة" مذکور است:

«السید مجد الدین، علی بن حسن بن علی دستجردی، فقیه و فاضل می‌باشد، فرموده او را منتجب الدین" انتهی.

مؤلف گوید: که دستجرد از توابع قم است.

[۳۹۹] نور: الشيخ زين الدين على بن الحسن بن الحسين الحسن
السرابشنوى أصلا، و القاسانى مولداً و مسكناً.

در "رياض العلماء" مذكور است كه:

«او فاضل عالم و فقيه است، و معاصر با شهيدﷺ بوده، و از تلامذة والدش الشيخ الفقيه الحسن بن الحسين المذكور، آن چنانى كه از تلامذة علّامه بوده است، و ديدم در قصبه دهخوارقان ـ از نواحى تبريز ـ نسخه‌اى از "قواعد" علّامة و قرائت نموده اين شيخ بر والدش ـ كه مشار اليه ـ كتبٌ له عليها بخطّه الشريف اجازةً هذه صورتها بلفظها:

«قرأ علىّ الولد الأعزّ الأكرم الأمجد، الفقيه زين الدين علىّ ـ أبقاه الله تعالى، و أعانه على طاعاته، و بلّغه ما يؤمّله من القُربات، و وفّقه لفعل الخيرات ـ الجزء الاول و الثانى من كتاب "قواعد الاحكام" للعلّامه، مِنْ أوّله الى آخره، قراءةً مهذبةً مرضيّةً، تشهدُ بكمال فِطنته، و تعرِبُ عن جودة قريحته، و بحثَ فى اثناء قراءته عمّا أشكل عليه من مُعضلات هذا الكتاب و مشتبهاته، و أنعم النظر فى اصوله، و بالغ فى الإجتهاد فى تحصيل فروعه، و دخل ببحثه هذا الكتاب تحت المجتهدين، و اندرج فى زُمرة الفقهاء الفاضلين، الذين جعلهم‌الله تعالى قدوة الصالحين، و ورثه الأنبياء و المرسلين ـ صلوات الله عليهم أجمعين ـ. و قد أجزتُ له رواية هذا الكتاب عنّى عن المصنف ـ قدّس الله روحه ـ و غيره من مصنفاته فى سائرالعلوم العقليّه و النقليّه، و أجزته أيضاً رواية جميع مصنّفات أصحابنا الفقهاء المتقدمين ـ رضوان الله عليهم أجمعين ـ عنّى عن المصنف عنهم، و جميع رواياتهم و اجازاتهم فى سائرالعلوم، فليرو لمن شاء و أحبّ، فإنّه اهلٌ لذلك. كتبه والده العبد الفقير الى الله تعالى حسن بن الحسين بن السرا بشنوى، نزيل قاسان، فى الخامس و العشرين من ربيع الاول سنة ثلاث و ستين و سبعمائه هجريّة، حامداً مصليّا مستغفراً»

انتهى ماوجدته بخط والده.

و كتب بخطه الشريف على آخر الكتاب المزبور هكذا:

«أنهاه الولد الأعزّ، قُرّة العين، زين الدين عليّ ـ بلّغه الله آماله بمحمدٍ و آله ـ قراءةً و بحثاً و فهماً و استشراحاً، و ذلک فی مجالس آخرها سحرة الثلاثاء عشرين ربيع الاول، سنه ثلاث و ستين و سبعمائة. كتبه والده العبد، حسن بن الحسين بن حسن السرابشنوی بخطّه، حامداً مصلياً مستغفراً» انتهی.

ورأيتُ ايضاً فی ظهر تلک النسخه اجازةً اخرى له من بعض الفضلاء، و هذه صورته:

«أنهاه الأعزّ الاكرم، زين الملّة والدين عليّ ـ اطال الله بقائه فی ظل والده ـ قراءةً و بحثاً و استشراحاً و فهما و ضبطاً، و ذلك فی مجالس آخرها الرابع و العشرون من شهر محرم الحرام سنه احدى و خمسين و ثمانمائه، كتبه أضعف عبادالله تعالی، و أحوجهم الى عفوه و غفرانه و احسانه، عبدالملک بن اسحاق بن عبدالملک، القمی مولداً و نجاداً[1]، القاسانی مسكناً و داراً، غفر الله له و لوالديه، و لجميع المؤمنين و المؤمنات، و صلی الله على خير خلقه محمد و آله و عترته» انتهی.

و اقوال: هذا غريب.

أمّا أولاً: فلبعد بقاء المجاز له الى هذا المقدار.

و اما ثانياً: فلأنّ قراءته "للقواعد"، و تجاوز قريب من مائه سنة من عمره، كيف يقرء على غير والده!

و اما ثالثاً: فلأنّ الظاهر أنّ زين الدين على فی الاجازة الثانيه غير زين الدين على فی الاجازة الاولى، و لعلّ الثانی سبط الاول، أو يقال فی احد التاريخين [بوقوع] سهو القلم، فلاحظ.

ثم أن الحقّ اتحاده مع من ياتی بعنوان: الشيخ أشرف الدين على ابن الشيخ تاج الدين حسن السرابشنوی، فلاحظ. انتهی.

---

۱ ـ كذا در «اصل».

[۴۰۰] نور: الشيخ شرف الدين على بن الشيخ تاج الدين حسن السرابشنوى

در "رياض العلماء" مذكور است كه:

«او فاضل عالم جليل، روايت مى‌كند از پدرش از علّامه، و روايت مى‌كند از او مولى رضى الدين، عبدالملك بن شمس الدين اسحاق بن رضى الدين عبدالملك بن محمد بن فتحان القمى الواعظ، همچنان كه ظاهر مى‌شود اين مطلب از "غوالى اللئالى" ابن [أبى] جمهور احسائى. و گفته در آن كتاب در وصف او:

«المولى الاعظم، سيّد الفقهاء فى عصره شرف الدين على».

و اقول: الحقّ عندى اتحاده با شيخ زين الدين على بن الحسن بن الحسين ابن الحسن السرابشنوى، آنچنانى كه گذشت در ترجمه او و به جهت اتحاد با اوست در درجه، و اختلاف آنها در لقب سهل است.

و السرابشنوى (بضم السين المهملة و فتح الراء المهملة، ثم الالف الساكنة، و فتح الباء الموحدة وسكون الشين المعجمة، و فتح النون، و آخرها واو) نسبة الى سرابشنو، قريه‌اى است از قريه‌هاى عراق.» فلاحظ. انتهى از "رياض العلماء".

و مى‌گويم من: دور نيست كه مراد از اين سرابشنوى همين بشنوه معروفى است كه از توابع قم است، و الله العالم.

[۴۰۱] نور: على بن حسن بن يوسف زرگر قمى

در جلد سيزدهم "بحار" مذكور است، در باب بيستم كه:

«ابن نوح گفته كه أبو عبدالله حسين بن محمد بن سوره قمى گفت در وقتى كه به عزم حجّ بر ما وارد گرديد: به من خبر داد و گفت: كه على بن حسن بن يوسف زرگر قمى، و محمد بن احمد بن محمد صيرفى ـ مشهور به ابن دلّال ـ و غير ايشان از مشايخ أهل قم... الى آخر ما بقى از [اين] كه مطلب در ترجمه على بن بابويه ذكر خواهد شد.»

[۴۰۲] نور: الشیخ علی بن حسن بن شاذان القمی

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

او از مشایخ اصحاب ما می‌باشد، و روایت می‌کند از صدوق رحمه الله، همچنانی که ظاهر می‌شود این مطلب از رساله بعضی از تلامذه الشیخ علی الکرکی، در ذکر اسامی مشایخ، و دور نیست بودن او بعینه أباالحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان القمی، صاحب "کتاب ایضاح دفائن النواصب"، و کتاب او مشتمل بر صد منتخبه از فضائل علی علیه السلام است. و او استاد قاضی أبی الفتح کراجکی بوده، پس غلط از ناسخ است و احتمال می‌رود که این شیخ جدّ شیخ أبو الحسن محمد مذکور باشد، و لکن مشکل می‌شود به این که سبط شیخ علی مذکور در درجه کسی باشد که از صدوق روایت می‌کند، پس چگونه جدش روایت از صدوق بکند! فتامل.

[۴۰۳] نور: علی بن الحسین بن علی الجاستی

در "ریاض العلماء" که:

«او صالحٌ حافظٌ ثقةٌ، و خدمت الشیخ أبا علیّ الطوسی، و الجد شمس الدین حسکا بن بابویه رسید، و در نزد آنها قرائت نموده تصانیف الشیخ أبی جعفر، فرموده او را شیخ منتخب الدین در "فهرس"، و شیخ معاصر در "أمل الآمل" فرموده، بعد از نقل این کلام: و شاید ابن الحسین الجاسبی سابق باشد. انتهی.

و فرمود الشیخ منتخب الدین مذکور در اسانید بعضی از حکایات منقوله در اواخر "کتاب اربعین"، و فرموده:

حدّثنا الشیخ الفقیه، الدّین، أبوالحسن علی بن الحسین بن علی الجاسبی رحمه الله، مِنْ لفظه املاءً، قال: حدّثنا السید الرئیس العالم، تاج الدین أبو جعفر محمد بن الحسین بن محمد الحسنی الکَهکِی رحمه الله، املاءً من لفظ، سنة سبع و سبعین و أربعمائة.

و اقول: قد سبق احتمال کونه جدّه. فتأمّل.
و جاست قریه‌ای از قریه‌های قم، و آلان موجود است.» انتهی از "ریاض العلماء".

[۴۰۴] نور: علی بن حسن بن بندار

در جلد بیست و سیّم "بحار" در باب (ذمّ النساء) نقلاً از "تهذیب": محمد بن عمر البصری، عن علی بن حسن بن بندار... الی آخر.
و الظاهر آن که او برادر حسین بن حسن بن بندار قمی است که ذکرش گذشت.

[۴۰۵] نور: علی بن حسین سعد آبادی

در "رجال میرزا" مذکور است که:
«روایت می‌کند از او کلینی، و روایت می‌کند از او زراری، پس بوده معلّم او، همچنانی که شیخ در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة علیهم‌السلام) ذکر نموده.
و در "فهرست" در ترجمه احمد برقی ذکر نموده آن که: أبو الحسن قمّی می‌باشد، پس به درستی که ظاهر جماعتی از اصحاب، آن چنانی که معاصر ما می‌باشد، شمردند حدیث او را حسن و نیکو، و این مطلب غیر بعید است، والله اعلم.» انتهی.
و در "تعلیقه" مذکور است: که قول مصنف که علی بن حسین سعد آبادی روایت می‌کند از او زراری... الی آخر.
در کتاب "معراج" است: از "رساله أبی غالب در آل أعین" در ذکر طریقه او به سوی کتاب شعر از "محاسن": حدیث کرد مرا مؤدبی أبوالحسن علی بن حسین سعد آبادی به آن طریقه، و به کتب محاسن، اجازةً از احمد بن ابی عبدالله. انتهی.
و شمرده جدّ من حدیث او را حسن و نیکو، ظاهر آنست که به جهت کثرت روایت او باشد.

و در مواضع دیگر فرموده: که او از مشایخ اجازه می‌باشد، پس فرموده بلکه دور نیست قرار دادن حدیث او را صحیح، به خصوص بنابر قانون شیخ که أصل عدالت است، یا آن که نهی واقع شده از عمل به خبر فاسق و مجهول، نیست داخل در نهی از عمل به قولش، بلکه جایز نیست تفسیق او. و بعضی از متأخرین اصطلاح قرار دارند که مراد ما از فاسق غیر معلوم العدالة [است]، و این اصطلاح باطل است... الی آخر.

و در "نقد الرجال" مذکور است:

علی بن حسین سعد آبادی، روایت می‌کند از او کلینی رحمه الله، و روایت می‌کند از او زراری، و بوده آن علی معلم زراری.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید: می‌گویم من که در "وجیزه" مذکور است که او از مشایخ اجازه می‌باشد.

و در کتاب "مشترکات" است:

ابن الحسین السعدآبادی، روایت می‌کند از او کلینی، و احمد بن سلیمان زراری.

انتهی المرام فی هذا المقام از "رجال أبوعلی".

مؤلف گوید: که علّامه در "ایضاح" سعدآباذی را به این طریق ضبط نموده، که (بفتح السین المهملة، و اسکان العین المهملة، و بعد الالف باء المنقطه تحتها نقطة، والذال المعجمة بعد الألف) انتهی.

مؤلف گوید: و امّا در قم مزرعه‌ای می‌باشد که مشهور است الحال به سعد آباد (بالدال المهلة بعد الالف)، پس معلوم می‌شود که اسم أولش سعذ آباد (بالذال المعجمه) می‌باشد، و چنین معلوم می‌شود که در آنجا آبادی بوده در زمان قدیم، و این علی بن حسین منسوب به آن قریه بوده.

[۴۰۶] نور: علی بن حسین بن شاذویه

در "اکمال الدین" مذکور است:

حدثنا علی بن الحسین بن شاذویه. ظاهراً او همان پسر حسین بن شاذویه قمی سابق باشد، و برادر محمد بن حسین بن شاذویه است که بیاید ذکرش. و ایضاً در آن کتاب در باب ۴۹.

[۴۰۷] نور: أبی الحسین علی بن الحسین البرقی

در "علل الشرائع" باب ۱۸۲، و همچنین در مشیخه صدوق، فراجع.

[۴۰۸] نور: علی بن حسین بن داود قمی

در "رجال میرزا" مذکور است، در ترجمه صفوان بن یحیی که:

«محمد بن مسعود، خبر داد مرا علی بن محمد، که او گفت: خبر داد مرا احمد بن محمد، و او گفت: مردی مرا حدیث کرد، آن مرد گفت: علی بن حسین بن داود قمی مرا حدیث کرد از حضرت أباجعفر علیه‌السلام، که گفت: شنیدم آن حضرت که ذکر می‌فرمود صفوان بن یحیی را و محمد بن سنان را، و می‌فرمود: رضی الله عنهما که مخالفت نکردند مرا، و مخالفت نکردند پدر مرا هرگز... الی آخر.»

[۴۰۹] نور: علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی

در "ریاض العلماء" مذکور است:

«الشیخ أبو الحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، العالم الکامل الجلیل المحدّث، المعروف بعلی بن بابویه القمی، والد شیخنا الصدوق محمد، وقد توفی سنة تسع و عشرین وثلاثمائة، وکان فی عصر غیبة الصاحب علیه‌السلام، بل فی عصر الامام حسن العسکری علیه‌السلام.

و قال الشیخ أبو علی ـ ولد شیخنا الطوسی ـ فی بعض فوائده: أنّ اول من ابتکر طرح الاسانید، و جمع بین النظائر. و أتی بالخبر مع قرینه، علیّ بن بابویه فی رسالة الی ابنه. قال جمیع من تأخر بحمد طریقته فیها. و یقول فی مسائل لا یجد

النص عليها لثقته و امانته و موضعه من الدين و العلم». انتهى.

و اقول: قد نقل الشهيد رحمه الله فی "الذكرى" ايضاً: أنّ الاصحاب كانوا يأخذون الفتاوی من رسالة علی بن بابويه اذا اعوزهم النص، ثقة واعتماداً عليه. فلاحظ.

و قال بعض تلامذه الشيخ علی الكركی فی رسالته المعمولة فی ذكر اسامی المشايخ، و منهم: الشيخ علی بن الحسين بن موسی بن بابويه القمی، مصنف "الرسالة" و غيرها، وهو يروی عن جعفر بن عبدالله الحميری، عن محمد بن علی ابن عتبه، عن عبدالرحمن بن هاشم، عن أبی الحسن، عن الصادق عليه السلام.

و ايضاً يروی عن عبدالله بن جعفر بن العباس بن معروف، عن عبدالسلام بن سالم، عن محمد بن سليمان، عن يونس بن ظبيان، عن جابر بن يزيد الجعفیّ عن الباقر عليه السلام.

و له طرقٌ شتی و اسانيد كثيره مختلفة عن الائمة السادات، و كان معاصراً للحسين بن منصور الحلّاج، و قد حكی البعض فی "رسالة رد الصوفيه" عن كتاب "الاقتصاد" للشيخ الطوسی، أنّ الحلاج جاء الی قم فی زمانه، و ادّعی الوكالة لصاحب الزمان عليه السلام، فاستذلّه علی بن بابويه و أهانه، و خرج لذلك من قم و لم يقم بها.

و قال ابن شهرآشوب فی "معالم العلماء":

علی بن الحسين بن موسی بن بابويه القمّی، من كتبه: "الوضوء" و"صلاة الجنائز" و"الامامة و التبصرة من الحيرة"... انتهی.

اقول: قد مر الكلام آنفاً فی "الامامة و التبصرة من الحيرة"، و اما "الرسالة الی ابنه محمد بن علی" فظنی أنّه بعينه ما هو الآن معروفاً و يعرف بـ"الفقه الرضوی".

در "رجال ميرزا" مذكور است كه:

«كنيه أبو الحسن می‌باشد، و شيخ قمیّين بوده است در عصر خود، و فقيه ايشان، و ثقة ايشان، آمد به عراق و در نزد ابی القاسم بن روح رحمه الله آمد، و مسائلی از او سؤال نمود، پس بعد از آن عريضه نوشت و داد به علی بن جعفر بن اسود كه برساند به حسين بن روح، و او بدهد خدمت حضرت حجّت ـ عجّل الله

تعالی فرجه ـ، سؤال کرده بود در آن عریضه فرزندی.

و حضرت جواب نوشتند که: ما از خداوندِ عالم خواستیم، و دعا کردیم از برای این مطلب، و خداوند زود است که روزی کند دو فرزند ذکرین خیّرین.

پس از این مطلب، خدا دو فرزند به او مرحمت کرد، یکی: أبو جعفر ـ که صدوق باشد ـ و اسمش محمد است، و دیگر: أبو عبدالله، که اسمش حسین باشد ـ که می‌فرمود که به دعاءِ حضرت صاحب الأمر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ زائیده شده، و به سبب این فخر می‌کرد.

و از برای آن علی بن حسین کتب بسیار است، که ذکر نمودیم آنها را در "کتاب کبیر"، و وفات نمود علی در سال سیصد و بیست و نه، و آن سالی بود که ستارها فرو ریختند از آسمان.

و جماعتی از اصحاب ما گفتند: که ما شنیدیم از جماعتی از اصحاب خودمان، که می‌گفتند که در نزد أبی الحسن علیّ بن محمد الصیمری رحمه الله نشسته بودیم ـ که از نوّاب حضرت حجّت است ـ که فرمود: خدا رحمت کند علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی را .

پس یکی گفت: که او زنده می‌باشد.

فرمودند: امروز وفات نمود.

می‌گویند: تاریخ گذاردیم، وقتی که خبر رسید از قم، معلوم شد که همان روز که او فرموده بود وفات نموده رحمة الله علیه همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و در "کتاب نجاشی" مذکور است:

علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، أبوالحسن، شیخ القمیّین در عصر خود، و متقدم ایشان، و فقیه ایشان.

تا آن مقامی که فرموده: از برای او کتبی است، بعضی از آن کتب:

"کتاب توحید" است، "کتاب الوضوء"، "کتاب الجنائز"، "کتاب الصلاة"، "کتاب الامامة و التبصرة من الحیرة"، "کتاب الاملاء"، "نوادر"، "کتاب المنطق"،

"کتاب الاخوان"، "کتاب النساء و الوالدان"، "کتاب الشرائع" و آن رساله‌ای می‌باشد به سوی پسرش، "کتاب التفسیر"، "کتاب النکاح"، "کتاب مناسک الحج"، "کتاب قُربُ الاسناد"، "کتاب التسلیم"، "کتاب الطب"، "کتاب المواریث"، "کتاب المعراج".

خبر داد ما را ابو الحسن العباس بن عمر بن العباس بن محمد بن عبدالملک بن أبی مروان الکلوزانی﵀، که او گفت: گرفتم اجازه از علی بن الحسین [بن] بابویه، وقتی که از بغداد آمد، در سال سیصد و بیست و هشت، به جمع کتب او.

و وفات نمود آن علی بن حسین بابویه در سال سیصد و بیست و نه.

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

«علی بن حسین بن موسی بن بابویه، بوده فقیه و جلیل و ثقه، و از برای او کتب بسیاری است... تا آن مقامی که می‌فرماید: از برای [او است] "کتاب التسلیم والتمییز"، "کتاب الطب"، "کتاب المواریث"، "کتاب الحج"، و تمام نکرده آن "کتاب حج" را، "کتاب النوادر".

خبر داد ما را به جمیع کتب او و روایات او أبو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، و حسین بن عبیدالله، از محمد بن علی بن حسین، و او از پدرش.» انتهی.

لکن در "فهرست" نقل نکرده کتاب "التبصرة فی الحیرة"، و "کتاب الاملاء" را، و نگفته "کتاب نوادر" را، پس گفته "کتاب شرائع"، "کتاب الرساله به سوی پسرش محمد بن علی".

و در باب (من لم یرو عن الائمة﵈) شیخ ذکر فرموده: علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی، کنیه او أبوالحسن است، از برای او تصانیفی می‌باشد، ذکر نمودیم آنها در "فهرست"، روایت می‌کند از او تلعکبری، گفت: شنیدم در سالی که ستارها فرو ریختند داخل بغداد شد در آن سال، و ذکر نموده آن که از برای آن تلعکبری اجازه است به جمیع چیزی که روایت می‌کند علی بن حسین بن بابویه.» انتهی از کتاب "رجال میرزا".

و در "نقد الرجال" مثل میرزا مذکور است، مگر شماره کتب او.

در کتب رجال مذکور است که: حضرت حجّت عليه السلام دعا کردند، لکن از این توقیعی که حضرت امام حسن عسکری عليه السلام به سوی او می‌فرستد، چنین مستفاد می‌شود که حضرت عسکری عليه السلام دعا کرده باشد، و شاید هر دو آن بزرگواران دعا کرده باشند.

و در "مجالس المؤمنین" مذکور است که:

از جمله کتابات شریفه، که حضرت امام حسن عسکری عليه السلام به جناب شیخ نوشته‌اند کتابتی است که صورتش این است:

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین، و العاقبة للمتقین، و الجنّة للموحّدین، و النّار للمُلْحدین، و لا عدوان إلّا علی الظّالمین، و لا اله الّا الله أحسن الخالقین، و الصَّلاة علی خیر خلقه محمد صلى الله عليه وآله، و عترته الطاهرین.

اما بعد! اوصیک یا شیخی و معتمدی، أباالحسن علیّ بن الحسین بن بابویه القمی، و فّقك الله لمرضاته، و جعل مِنْ صُلبك وَلَدَین صالحین برحمته، علیك بتقوی الله، و اقام الصلاة، و ایتاء الزکاة، فانّه لا یقبلُ الصلاة من مانع الزکاة. و أوصیك بمغفرة الذنب، و كَظْم الغَیظ، و صِلَة الرّحم، و مواساة الإخوان، و السَّعی فی حوائجهم فی العُسر و الیُسر، و العلم عند الجهل، و التفقّة فی الدین، و التّثبت فی الامور، و التعاهد للقرآن، و حُسن الخُلق، و الأمر بالمعروف و النَّهی عن المُنكر، قال الله عزوجل: ﴿لا خَیْرَ في كثیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إلّا مَنْ أمَرَ بِصَدَقةٍ أو مَعْرُوفٍ أو إصْلاحٍ بَیْنَ النّاس﴾. و اِجتناب الفواحش كلّها، و علیك بصلاة اللّیل، فإنّ النبی صلى الله عليه وآله أوصی علیّاً عليه السلام فقال: یا علیّ علیك بصلاة اللیل، و مَنْ استخفَّ بصلاة اللّیل فلیس مِنا؛ فاعمل بوصیّتی، و أمُر جمیع شیعتی حتی یَعْملوا به، و علیك بالصَّبر، و انتظار الفَرَج، و لا یزال شیعتنا فی حُزنٍ حتی یظهر ولدی الذی بَشّر به النبی صلى الله عليه وآله أنّه یملأ الأرض قِسْطاً و عَدلاً كما مُلِئت ظُلماً وجوراً. فاصْبِر یا شیخی، و أمُر جمیع شیعتی بالصَّبر ﴿فإنّ الأرضَ لله یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَالعاقِبَةُ لِلْمُتّقین﴾. و السَّلامُ علیك وعلی جمیع شیعتنا، و رَحمة الله و بركاته، و حَسْبنا الله و نِعْم الوكیل نِعْمَ المُولی و نِعْمَ النَّصیر.

ترجمۀ این توقیع شریف: حاصلش آن که می‌فرماید:

امّا بعد، وصیت می‌کنم تو را، شیخ من و متعمد من، أباالحسن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، توفیق بدهد تو را خدا به اعمالی که باعث خوشنودی خدا شود، و قرار بدهد خدا از صلب تو اولاد که صالحین باشند، به رحمت خودش، بر تو باد به تقوی و پرهیزگاری، و اقامه نماز، و دادن زکات، پس به درستی که قبول نمی‌شود نماز از مانع الزکات، و وصیّت می‌کنم به آمرزش گناهان (یعنی اگر تقصیری کنند عفو نمائی آن کس را که در حقّت تقصیری کند) و غیظ خود را فرو نشانی در حقّ کسی که غضب نماید تو را، و در صورتی که خشمت آید. و بر تو باد صله رحم نمائی، و مواسات با برادران دینی خود نمائی. و بر تو باد که سعی در حوائج ایشان نمائی؛ در سختیهای ایشان و آسانی آنها. بر تو باد به علم در نزد جهل و نادانی، و تفقه و دانائی در دین، و ثابت قدم بودن در امور (که مراد امور شرعی می‌باشد). و بر تو باد تعاهد بر قرآن (که مرادآنست که قران را مداومت داشته باشی). و بر تو باد به حسن و نیکوئی خُلق. و بر تو بادکه أمر به معروف و نهی از منکر نمائی؛ که خدای تعالی فرموده: (که نیست خیری در نجوای ایشان، مگر کسی که أمر کند به صدقه، یا آن که معروفی به جا آورد، یا آن که اصلاحی بین مردم نماید). و بر تو باد که اجتناب از کلّ فواحش نمائی. و بر تو [باد] به نماز شب کردن که پیغمبرﷺ وصیت فرموده حضرت أمیر المؤمنینعليه‌السلام را، پس فرمود: یا علیّ بر تو باد به نماز شب، و کسی که استخفاف نماید به نماز شب، پس نیست از ما.

پس عمل کن به وصیت من، و أمر کن جمیع شیعیان مرا تا آن که عمل کنند بر آن وصیت. و بر تو باد به صبر، و انتظار فرج، و همیشه شیعیان ما در حزن می‌باشند، تا آن که ظاهر شود فرزند من، آن چنانی که بشارت داده است پیغمبرﷺ به او، به درستی که آن فرزند من پر می کند زمین از قسط و عدل، همچنانی که پر شده باشد زمین از ظلم و جور. پس صبر کن ای شیخ من، و امر کن جمیع شیعیان مرا به صبر، به درستی که خداوند عالم می‌دهد زمین را به هر

کس که می‌خواهد از بندگان خود، و عاقبت از برای متقین و پرهیزکارانست. و سلام بر تو باد، و بر جمیع شیعیان ما، رحمت خدا و برکات خدا. و کافیست ما را خدا، و نیکو وکیلی می‌باشد خدا، و نیکو مولی و نیکویاری کنندای است خدا. انتهی.

حاصل مضمون این توقیع شریف، و حاصل ترجمهٔ آن در جلد سیزدهم "بحار" در (باب بیستم) آن مذکور است، که ابن نوح گفته که:

ابو عبدالله حسین بن محمد بن سوره قمی، در وقتی که به سفر حج بر ما وارد گردید، به من خبر داد و گفت: که علی بن حسن بن یوسف زرگر قمی، و محمد بن احمد صیرفی مشهور به ابن دلال، و غیر ایشان از مشایخ اهل قم، به من خبر دادند که علی بن حسین بن موسی بن بابویه دختر عموی خود را که محمّد بن موسی بن بابویه باشد، تزویج نموده بود، و اولادی از او نداشت. به شیخ أبی قاسم بن روح نوشت که از حضرت خواهش نماید که آن حضرت از خداوند عالم مسألت کند این را که به او چند نفر پسری عطا فرماید، و ایشان را اهل علم و فقها گرداند؟. أبو القاسم بن روح این را خواهش کرد، و جواب رسید که:

از این زن مولودی از برای تو نخواهد شد، لیکن به زودی به جاریه دیلمیه‌ای مالك می‌شوی، و از آن برای تو دو نفر پسری متولد می‌شود، هر دو فقیه و صاحب علم باشند.

ابن نوح گوید که: أبو عبدالله بن سوره به من گفت که ابو الحسن بن بابویه را سه نفر پسری بود، از ایشان محمد و حسین فقیه بودند، و در حفظ احادیث مهارت داشتند، ایشان چیزها را حفظ و ضبط می‌کردند، و دیگران از اهل قم قدرت بر آن نداشتند، و ایشان برادری داشتند حسن نام، و به حسب سن میانه ایشان بود، و به عبادت و زهد مشغول شد، و از خلط و آمیزش و معاشرت خلایق دوری می‌کرد، لیکن فقیه نبود.

ابن سوره گوید که: بر وقتی که أبو جعفر ـ که محمّد باشد ـ و أبو عبدالله ـ که

حسین باشد ـ دو پسران علی بن حسین چیزی روایت می‌کردند، خلایق از حافظه آنها تعجب می‌کردند، و به ایشان چنین می‌گفتند که: این حافظه و فضل و هنر که بر شما منحصر است؛ از جهت دعاء امام است. و این حکایت در میان اهل قم به حد شهرت و استفاضة رسیده بود.

و در جلد سیزدهم "بحار" مذکور است:

«در کتاب "اکمال الدین" صدوق، از محمد بن علی اسود روایت کرده، او گفته که: علی بن حسین بن موسی بن بابویه بعد از وفات محمد بن عثمان عُمری از من خواهش نمود، که از ابو القاسم بن روح خواهش نمایم، که او هم از صاحب الزمان علیه السلام خواهش نماید، که آن حضرت دعا کند که خدای تعالی او را ولد ذکوری کرامت فرماید.

راوی گوید که: من این خواهش را از ابو القاسم بن روح کردم، او هم به خدمت آن حضرت رسانید، سه روز بعد از این أبوالقاسم به من خبر داد که آن حضرت در خصوص مطلب علی بن حسین دعا نمود، و به هدف اجابت هم رسید، به زودی او را پسر مبارکی متولد گردد، که خدای تعالی به سبب آن نفعی و خیری به او عطا می‌فرماید، و بعد از او اولادی چند به او عطا خواهد فرمود.

محمد بن علی اسود گوید که: در خصوص خود هم از ابو القاسم خواهش نمودم، که آن حضرت دعا بکند که خدای تعالی مرا هم ولدی ذکور کرامت نماید؟

خواهش مرا قبول نکرد، و گفت: که این خواهش انجام‌پذیر نخواهد شد.

راوی گوید که: علی بن حسین را پسرش محمد نام در همان سال زائیده شد، و بعد از او چند نفر دیگر هم زائیده شدند، و از برای من متولد نشد.

و فی "ریاض العلماء" مذکور است:

قال صاحب "کتاب الثاقب فی المناقب"، فی آخر الکتاب ما هذا لفظه:

أبو جعفر محمد بن علی الأسود، قال: سألنی علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی أنْ أسأل أبو القاسم بن روح أنْ یسألَ مولانا صاحب الزمان علیه السلام أنْ

يدعوا الله تعالى له أنْ يرزقه وَلَداً ذكراً.

قال: سألته فانهى ذلک، ثم أخبرنى بعد ذلک بثلاثة ايام، أنّه قد دعا لعلىّ بن الحسين، و أنّه سيولد له ولدٌ مبارک، ينفع الله به، و بعده اولاده، فَرَزق الله أبو جعفر محمّد بن على الفقيه، و بعده اولاده.

احمد بن ابراهيم بن مخلّد، قال: حضرت بغداد عند المشايخ، فقال الشيخ أبو الحسن على بن محمد الصيمرى رحمه الله ابتداءً: رَحِم الله على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّى.

قال: فكتب المشايخ تاريخ ذلك اليوم، فورد الخبر [أنّه] توفى ذلك اليوم.» انتهى مافى "كتاب الثاقب".

و اقول: و يروى عن على بن بابويه هذا جماعة كثيرة، منهم ولده الصدوق، و أبو الحسن العباس بن عمر بن العباس بن محمد بن عبدالملك الفارسى الدهقان الكلوزانى، و هو يروى عن جماعه، منهم: سعد بن عبدالله، و الحميرى، و على بن ابراهيم بن هاشم، و محمد بن يحيى العطار، و نظرائهم، كما يظهر من نظام الاقوال و غيره الكاتب المعروف بابن مروان.

و روى الشيخ فى "كتاب الغيبة" عن مشايخ، عن ابن نوح، باسناده عن مشايخ اهل قم، أنّ على بن الحسين بن موسى بن بابويه كانت تحته بنت عمّه محمد بن موسى بن بابويه، فلم يُرزق منها ولد، فكتب الى الشيخ أبى القاسم الحسين بن روح أنْ يسأل الحجّة عليه السلام أنْ يدعو الله أنْ يرزقه اولاداً فقهاء.

فجاء الجواب: إنّك لم تُرزق من هذه، و ستملك جاريةً ديلميةً و تُرزق منها ولدين فقيهين.

و قال ابن نوح: قال لى أبو عبدالله الحسين بن محمد بن سورة القمى حفظه الله: و لأبى الحسن علىّ بن بابويه ثلاثة اولاد: محمد و حسين فقيهان، ماهران فى الحفظ، يحفظان مالا يحفظ من أهل قم، و لهما أخٌ اسمه الحسن، و هو الأوسط، مشتغل بالعباده و الزهد لا يختلط بالناس.

قال ابن سوره: كلّما روى أبو جعفر و أبو عبدالله ـ ابنا على بن الحسين بن

موسى بن بابويه ـ شيئاً يتعجب الناس من حفظهما، و يقولون لهما: هذا الشأن لخصوصية لكما بدعوة الامام لكما، و هذا أمرٌ مستفيض فى أهل قم. انتهى.

و روى الشيخ فى "كتاب الغيبة" ايضاً عن جماعة، عن الحسين بن على بن بابويه، قال: حدّثنى جماعة من اهل بلدنا القميّين، كانو ببغداد فى السنه التى خرجت القرامطة على الحاجّ ـ و هى سنة تناثر الكواكب ـ أنّ والدى كتب الى الشيخ أبى القاسم حسين بن روح أنْ يستأذن فى الخروج الى الحجّ، فخرج فى الجواب: لا تخرج فى هذه السّنة.

فأعاده، و قال: هذا نذرٌ واجب لا يجوز لى القعود عنه.

فخرج الجواب: إنْ كان لابدّ، فكن فى القافلة الأخيره.

فكان فى القافله الاخيرة، فَسلِم بنفسه، و قُتل من تقدمة فى القوافل.

روى الشيخ ايضاً فى "كتاب الغيبة": عن جماعةٍ، عن أبى عبدالله الحسين بن على بن بابويه، قال: حدّثنى جماعة من اهل قم، منهم: على بن احمد بن عمران الصفّار، و قريبه علوية الصفّار، و الحسين بن احمد بن ادريس، قالوا: حضرنا بغداد فى السنة التى توفى فيها أبى على بن الحسين بن موسى بن بابويه، و كان أبوالحسن يسألنا كلّ قريبٍ عن خبر علىّ بن الحسين؟ فنقول: قد ورد الكتاب باستقلاله، حتّى كان قبض فيه فسألنا عنه، فذكرنا له مثل ذلك.

فقال لنا: آجركم الله فى علىّ بن الحسين، فقد قبض فى هذا الساعة.

قالوا: فأثبتنا تاريخ الساعة، و اليوم و الشهر، فلما كان بعد سبعة عشر يوماً أو ثمانية عشر يوماً، ورد الخبر أنّه قُبض في تلك الساعة التى ذكره الشيخ أبو الحسن قدس سره.

و قال الشيخ ابن بابويه: كان أبو جعفر محمد بن على الاسود كثيراً ما يقول، ـ اذا رآنى أختلفُ الى مجلس شيخنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد، وأرغبُ فى كتب العلم و حفظه ـ: ليس يعجبُ أنْ يكون هذه الرغبة فى العلم، و أنتَ وُلدتَ بدعاءِ الامام.

و قبر على بن حسين بن موسى بن بابويه در قم در قبرستان بابلان، كه مزار

فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌باشد، و مدفون است در میان بقعه‌ای، و روی آن گنبدی می‌باشد؛ لکن آن گنبد الحال که سنة هزار و سیصد و بیست و پنج می‌باشد مخروبه است، که کاشیهای او خراب شده، و تعمیر آن گنبد معلوم است که داخل در تعظیم شعائر الله می‌باشد، إن شاء الله امید ثواب است از برای صاحبان خیر که او را تعمیر نمایند، و نگذارند که مندرس شود.

[۴۱۰] نور: علی بن حیدر بن بابویه قمی

در "ریاض العلماء" مذکور است که: او فاضل، فقیه بوده، و روایت می‌کند از أبی علی الطوسی؛ فرموده آن را الشیخ المعاصر فی "أمل الآمل".

ومی‌گویم من که: اواز اولادصدوق است، و از اقرباء منتجب الدین. فلاحظ.

[۴۱۱] نور: علی بن حمزة الطبرسی القمّی

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«از اجلّه متأخرین فقهاء اصحاب ما است، و گاهی است که نقل می‌کند شهید ثانی رحمه الله بعضی از فتاوای او را در حاشیه بر "ارشاد". و حق آن است که او متحد است با شیخ نصیر الدین علی بن حمزة بن الحسن الطوسی و تصحیف نموده‌اند طوسی را به طبرسی. و گاهی است که گمان می‌رود اتحاد او با شیخ عماد بن الطبرسی، آنچنانی که گاهی است که نقل می‌کنند فتوای او را.»

[۴۱۲] نور: علی بن حیدر القمی

صاحب کتاب "رجال" حاج ملا علی طهرانی فرموده در "الدرایه" خود نقلاً از "ریاض".

[۴۱۳] نور: علی بن حسن بن یوسف الصائغ القمی

در "روضات الجنات" مذکور است در ترجمه حسین بن علی بن بابویه

قمی، که او از مشایخ قم است.
و در جلد سیزدهم "بحار" در أحوال سفراء، فلاحظ.

[۴۱۴] نور: علی بن داود القمی

در جلد پنجم "بحار" مذکور است: سلامة بن محمد عن علی بن داود القمی عن الصفار.

[۴۱۵] نور: علی بن خرّاز

و هو علی بن محمد خرّاز القمی، تفصیل حالش در "روضات الجنّات" مذکور است.

[۴۱۶] نور: علی بن ریّان بن الصلت الاشعری القمی

در "رجال میرزا" مذکور است:
«ریّان (بالراء، و الیاء المنقّطة، تحتها نقطتین، المشدّده، و النون أخیراً) ابن الصلت (بالصاد المهملة، و التاء المنقّطة فوقها نقطتین) الاشعریّ القمّی، ثقة می‌باشد، از برای او أز ابی الحسن الثالث عليه السلام نسخه‌ای می‌باشد، و بوده او وکیل، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده.
و در کتاب نجاشی مذکور است: تا آن مقامی که فرموده از برای او نسخه‌ای می‌باشد، که خبر داد ما را أبو عبدالله بن شاذان، که گفت: خبر داد ما را احمد بن محمد بن یحیی، که او گفت خبر داد مرا پدرم، که او گفت: حدیث کرد مرا عمران بن موسی، و او از خود علی بن ریّان به این نسخه. از برای او کتاب "منثور الاحادیث" می‌باشد، خبر داد ما را احمد بن علی، که گفت: خبر داد ما را حسن بن حمزه، که او گفت: خبر داد ما را علی بن ابراهیم از خود آن علی بن ریّان.»
و در "فهرست" شیخ مذکور است:
«علی و محمد دو پسران ریّان بن الصَّلت، از برای آن برادر کتابیست

مشترک بین آنها، روایت کردیم ما آن کتاب را به اسناد اول، از محمد بن علی بن الحسین، و او از پدرش، و او از علی بن ابراهیم، از آن محمد و علی". انتهی.

و الإسناد: محمد بن محمد بن نعمان، و او از محمد بن علی بن حسین.

در باب (اصحاب حضرت عسکری علیه السلام): علی بن ریان، و زیاد نموده در (اصحاب حضرت هادی علیه السلام) ابن الصلت.

و در "کتاب کشی": آن چیزیست که گذشت در ترجمه حسن بن سعید. انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است قریب به این مضامین، تا آن مقامی که می‌فرماید که: «در کتاب کشّی است در نزد ترجمه حسن بن سعید، که جاری شده خدمتی بر دست او از حضرت برای امام رضا علیه السلام» انتهی المرام.

و در "التعلیقه" مذکور است: علی بن ریان، گذشت در ترجمه حسن بن علی بن فضال، توثیق او از ابن طاوس رحمه الله. انتهی.

[۴۱۷] نور: علی بن دقّاق القمّی

در "ریاض العلماء" مذکور است:

«الشیخ علی بن دقاق القمّی، بوده از اجلّه علماء المعاصرین للشیخ الطوسی، و روایت می‌کند از او پسرش محمد بن علی، و او روایت می‌کند از محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان القمی از صدوق، بنابر آن چیزی که ظاهر می‌شود از "مُهَجُ الدعوات" لابن طاوس.»

[۴۱۸] نور: علی بن صدقه قمّی

چنین مستفاد می‌شود که یکی از روات قم، همین علی بن صدقه است، همچنانی که در سیزدهم "بحار" در احوال سفراء، در باب بیست و یکم او چنین ذکر شده، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«به این اسناد از محمد بن علی، او از پدرش روایت کرده، او گفته که: علی

بن سلیمان زراری، او از علی بن صدقه قمی که به ما خبرداد، که او گفت: که به محمد بن عثمان عمری ـ بی آنکه خواهشی نماید ـ توقیعی در آمد برای این که خبر بدهد به کسانی که از نام آن حضرت می‌پرسند، که هر که از پرسیدن نامش سکوت نماید، جزای وی بهشت است، و هر که در آن خصوص سخن گوید جزای او جهنم، زیرا که اگر بر نام وی مطلع شوند آن را شهرت می‌دهند، و اگر بر مکانش واقف شوند آن را به مردم می‌نمایند». انتهی المرام فی هذا المقام.

[۴۱۹] نور: علی بن سمیع بن بنان

در جلد سیزدهم "بحار" در ذکر ولادت حضرت حجّت علیه السلام.

[۴۲۰] نور: علی بن سعید بن هبة الله الراوندی

فی "روضات الجنات" فی ترجمة ابیه قطب الراوندی.

[۴۲۱] نور: علی بن سلیمان بن داود البرقی

در "عین الغزال" مذکور است: او از اصحاب امام عسکری علیه السلام.

[۴۲۲] نور: علی بن زید الحسینی

در "تذکرة" مذکور است:

«تاج الدین علی بن زید حسینی الآبی، او فقیه می‌باشد، فرموده او را منتخب الدین».

[۴۲۳] نور: علی بن زیرک القمی

در "تذکره" مذکور است:

«الشیخ الواعظ، أبو الحسن علی بن زیرک القمی، فاضل و محدث و فقیه، و روایت کننده می‌باشد، قرائت نموده بر فقیه أمیرکابن أبی اللجیم به قزوین،

فرموده او را منتخب الدین، و او ملقّب است به رشید الدین، روایت کننده است از او حسین بن علی الزینوآبادی.»

[۴۲۴] نور: علی بن شرف الدین المرتضی العلوی الحسینی الآوی

در "روضات الجنات" در ترجمه خواجه می‌فرماید:

«الشارح المؤیّد المسدّد، خدم بشرحه ذلك جناب صاحب البلد و المُلك، الاوحد الامجد، و الرئیس الأجلّ الأنجب، الأرشد الأسعد، الامیر جلال الدین، أبی المعالی علی بن شرف الدین المرتضی، العلوی الحسینی الآوی».

[۴۲۵] نور: علی بن صالح قمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«علی بن صالح روایت می‌کند از صفّار، و قمی می‌باشد، همچنانی که شیخ در "رجال" خود در باب (مَنْ لم یرو عن الائمةعليهم‌السلام) ذکر فرموده.» انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است مثل میرزا.

[۴۲۶] نور: علی بن الصلت

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«از برای او کتابیست، روایت نمودیم او را به اسناد از احمد بن أبی عبدالله، و او از پدرش، و او از أبی علی بن صلت.»

و [به] اسناد جماعتی از أبی المفضل، از ابن بطّه، و او از احمد بن أبی عبدالله.»

و در "کتاب نجاشی" مذکور است: که در او چیزیست که پیش گذشت در ترجمه علی بن حسین بصری. انتهی.

و در "تعلیقه" مذکور است:

علی بن صلت؛ فرموده محقق شیخ محمد: دیدم در کتاب حجّ از "کتاب

تهذيب" روايت از علی بن الريّان الصلت، و در آن "تـهذيب" است روايت از علی بن صلت، پس احتمال می‌رود اتحاد را، و ثقه می‌باشد، و روايت کننده از ابن ريّان علی بن ابراهيم است، و از ابن صلت احمد برقی روايت می‌کند، پس مرتبه اين دو غير بعيد است، گـذشت در حسـن بـن سـعيد بـودن ابـن ريـان از اصحاب حضرت امام رضا‌عليه‌السلام ايضاً، پس مرتبه يکی می‌باشد، و الله يعلم.

[۴۲۷] نور: علی بن عبد الله

در "رجال ميرزا" مذکور است:

«از اصحاب حضرت هادی‌عليه‌السلام می‌باشد، و ظاهر آنست که او قمی می‌باشد، و يا مدنیّ که می آيد.» انتهی.

و در "رجال أبو علی" همين طريق مذکور است، مگر کلمه (که می‌آيد) را ندارد.

و در "رجال شيخ" مـذکور است کـه: عـلی بـن عـبد الله قـمی از اصـحاب حضرت جواد‌عليه‌السلام می‌باشد.

[۴۲۸] نور: علی بن عبدالله

در "رجال أبو علی" مذکور است:

«علی بن عبدالله، أبو الحسن العطّار القمی، ثقة می‌باشد، و از اصـحاب مـا می‌باشد، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و نجاشی علاوه بر اين فرموده: روايت می‌کند از او احمد بن مـحمد بـن عيسی.» انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است:

«علی بن عبدالله، أبو الحسن العطّار القمی، ثقه می‌باشد، و از اصـحاب مـا می‌باشد، از برای او کتابيست که روايت می‌کند از او احمد بن محمد بن عيسی، همچنانی که نجاشی فرموده.

ودر "رجال‌ابن‌داود" است، که‌در موضع أبوالحسن ابن‌الحسن، وظاهر آنست که او سهو کرده باشد، همچنانی که ظاهر می‌شود از خلاصه علّامه ایضاً». انتهی.

[۴۲۹] نور: علی بن عبدالله قمی

در"رجال‌میرزا" مذکوراست‌که: ازاصحاب‌حضرت جوادعليه‌السلام می‌باشد. انتهی.

[۴۳۰] نور: علی بن عبدالله بن صلت القمی

و در "رجال میرزا" در ترجمه پدرش عبد الله بن صلت مذکور است، در آن مقامی که می‌فرماید:

«نجاشی فرموده که خبر دادند مرا چند نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد بن یحیی، که او گفت: خبر داد ما را علی بن عبدالله بن صلت، و او از پدرش... الی آخر ما ذکر.»

[۴۳۱] نور: علی بن عبدالصمد

روایت می‌کند از عمّ والد خود محمد بن أبی الحسن، در "بحار" در باب حضرت جوادعليه‌السلام و فوت او، نقلاً از "مُهَج".

[۴۳۲] نور: علی بن سعید البرقی

در "وسائل" در باب نکاح.

[۴۳۳] نور: علی بن عبدالله بن عمران

اقول: لعل ابن عبدالله بن عمران الاشعری [باشد].

[۴۳۴] نور: علی بن عبدالله بن احمد بن بابویه

مکنی به أبی الحسن، در "معانی الاخبار" در باب نوادر.

[۴۳۵] نور: علی بن عبدالمطلب القمّی

همچنانی که در "تذکرة" مذکور است که:

«الشیخ رشید الدین علی بن عبدالمطلب قمی، واعظ است و فقیه، فرموده او را منتجب الدین.»

[۴۳۶] نور: الشیخ علی بن عبدالله الورّاق

در "ریاض العلماءِ" مذکور است که:

«او از مشایخ صدوق است، و روایت می‌کند او از احمد بن یحیی بن زکریا القطّان، و لعله مذکور فی کتب رجال اصحابنا بمدحٍ او بذم، فلاحظ» انتهی.

می‌گویم من: شاید علی بن عبدالله الوراق همانَ ورّاق قمی است که مشهور و معروف است. و الله العالم.

[۴۳۷] نور: علی بن عبدالله

که در "روضات الجنّات" در ترجمه صدوق مذکور است که یکی از مشایخ صدوق علی بن عبدالله بن احمد بن أبی عبدالله البرقی الرازی، عن ابیه و جدّه صاحب "المحاسن"، و مکنّی است آن علی بن عبدالله به أبی القاسم.

[۴۳۸] نور: علی بن عبیدالله بن بابویه

صاحب "فهرست".

آن چنانی که اعلام و اشعار می‌شود از آن "فهرست" به رمز (عه)، همچنانی که در "رجال أبو علی" مذکور است، نقلاً از "تعلیقه" که می‌فرماید:

نقل می‌کند مصنف از آن "فهرست" در بسیاری از اوقات، و اعلام می‌کند بر آن فهرست به رمز (عه)، و اشاره نموده به سوی "فهرست" در اوّل کتابش به همان رمز، می‌فرماید أبو علی که: می‌گویم من، این علی مذکور نسبش به این طریق است:

علیّ بن عُبیدالله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین [بن] علی بن موسی بن بابویه، می‌باشد.

و پدرش عبیدالله مصغراً، نه عبدالله مکبراً، همچنانی که ذکر نموده او را ـ سلّمه الله تعالی ـ تبعاً مر بعضی از نُسَخ "رجال میرزا"، به جهت آن‌که در چند جای در فهرس و مواضع آن چنین مضبوط یافتم.

و همچنین در اول "بحار" نزد ذکر فهرسِ کتب، آن چنانی که از آن کتب أخذ نموده، و همچنین در مواضعی از رساله شیخ سلیمان‌ﷺ که در تعداد اولاد بابویه است، و همچنین در "اجازه شهید" للشیخ حسین بن عبدالصمد، و در شرح روایتش، الی غیر از اینها از مواضعی که جاری شده ذکرش، مثل طرق اجازات و غیرش، پس عجب از میرزا (طاب ثراه) می‌باشد، هنگامی که ذکر نموده علی را در اوّل کتابش، و اعلام هم نموده از برای کتابش رمزی را که (عه) باشد، و بسیار نقل از کتابش کرده، اما عنوان نکرده از برای او ترجمه، و متعرّض او نشده أصلاً.

فرموده محقق بحرانی، در رساله مذکوره، که در تعداد اولاد بابویه می‌باشد، بعد ذکر نسبش همچنانی که ذکر نمودیم ما او راﷺ می‌فرماید آن محقق که: آن علی از مشاهیر ثقات می‌باشد، و فحول محدثین می‌باشد، از برای او کتاب فهرست اشخاصیست که زمانشان مؤخر بوده از شیخ أبی جعفر.

در "ریاض العلماء" مذکور است:

«یروی عن والده، و عن خلق کثیر جداً، کما یدل علیه کتاب "فهرست"، و هو من اسباط حسین بن علی بن بابویه، أخی الصدوق. و کان اجداده الی زمن جده الحسین المذکور کلّهم فضلاء و علماء، و کذا اکثر اولاد أجداده الاعلی و الأدنی، و اولاد اعمامه الادنی، و ولد عمّه الصدوق، و کان یُعرف جدّ صاحب "الفهرست" بحسن کاالان، کا مخفّف کیا (بفتح الکاف، ایضاً بفتح باء المثنّاة، و بعدها الألف) و هو لفظ یستعمل فی مقام التعظیم بلغة دار المرز، کقولهم کیا بزرگ امید و الظاهر انه بمعنی مدبّر و کدخدا، و لعله منه أخذ اهل الروم فی قولهم (کها).

و ایضاً در "ریاض العلماء" مذکور است:

«حسن مدعو بحسکا، تارةً حسن کا، و تارةً بحسکا (بفتح الحاء و السین، و بعدها الألف)، و قد یخفّف حسکا و یقال حسکه ایضاً.»

و علّامه مجلسی فرموده در موضع مذکور از کتابش که:

«شیخ منتخب الدین از مشاهیر ثقات و محدثین است، و فهرستش در نهایت شهرت، و شهید فرموده در "شرح درایة" در بحث (روایة أبناء از آباء و روایت نمودن پسر از شش پدر): و به تحقیق واقع شده از برای ما این مطلب، مثل روایت نمودن شیخ منتخب الدین أبی الحسن علی بن عبید الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، پس به درستی که آن شیخ منتجب الدین روایت می‌کند از پدرش، که یکی عبیدالله باشد، و از پدر دیگرش که حسن باشد، و از پدر دیگرش که حسین باشد، و از پدر دیگرش که حسن باشد، و از پدر دیگرش که حسین باشد، و از پدر دیگرش که علی بن الحسین الصدوق بن بابویه باشد. و این شیخ منتجب الدین کثیر الروایه و واسع الطرق می‌باشد، از پدرانش و اقوامش و از پیشینیانش، و روایت می‌کند از پسر عموی خود الشیخ حسین بن بابویه به غیر واسطه، و رسیده مرا روایت از شیخ منتجب الدین به چند طرق مذکوره، در آن جاهائی که وضع از طرق و اجازات، و فرموده‌ﷺ در اجازهٔ مذکوره: و اجازه دادم من از برای او ـ أدام تعالی معالیه ـ آن که روایت کند از من جمع چیزی که روایت نموده، الشیخ الامام الحافظ، منتجب الدین، أبوالحسن علی بن عبیدالله، المدعوّ حسکا بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه، از مشایخش و از والدش و جدّش و باقی أسلافش، و از عموی اعلای خود ـ که صدوق أبی جعفر محمد بن علی بن حسین باشد ـ به طرق آن چنانی که از برای او هست به سوی او، و جمیع چیزی که مشتمل است بر او کتاب "فهرست"اش، به خصوص علماء متأخرین از شیخ أبی جعفر طوسی، به طریقی که در اوست به سوی ایشان.

و بوده این شیخ منتجب الدین که نیکو ضبط می‌نموده؛ کثیر الروایة بوده از

مشایخ عدیده.

و فرموده در کتاب "أمل الآمل": که او فاضل و عالم و ثقة مـی‌باشد، و او صدوق و محدّث و حافظ و روایت کننده، و علّامه می‌باشد، از برای او کتبی که ذکر شده در آن "فهرست" مشایخ معاصرین مر شیخ طوسی و متأخرین از او را، تا زمان خودش، روایت مـی‌کند از او مـحمد بـن مـحمد بـن عـلی الهـمدانـی القزوینی.» انتهی.

و مخفی نماند آن که: علی بن بابویه پدر ششم او است، همچنانی که ذکر شده تصریح به این مطلب از شهید و محقّقِ بحرانی، و حـال آن کـه دیـدم در "رواشح سماویة" أیضاً، بساست که ناسخ دیده است که ذکر حسن بن حسین را دو دفعه، پس توهم نموده او را تکرار، پس از بین انداخته است، و یک حسن بن حسین نوشته، و یکی دیگرش را ذکر نکرده. و به تحقیق شده این مطلب از برای شیخ یوسف رحمه الله، به درستی که او گفته در "اجازه کبیره":

«الشیخ علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین بن بابویه القـمی، و شـیخ أبـو جعفر الصدوق عموی جدّش که حسن مذکور می‌باشد.» انتهی.

و حال آن که نیست چنین، بلکه او عموی جدّ جدّش حسـن غـیر از ابـن حسن مذکور در کلام او می‌باشد، پس ملاحظه کن.

و از مؤلفات الشیخ منتجب الدین "کتاب الاربعین عن الاربعین فی مناقب سیّدنا أمیر المؤمنین علیه السلام" است، و به تحقیق ملحق نموده به او چهارده حکـایت طریفه، جیّدة و نیکو، و آن کتاب در نزد من موجود است، و بـه تـحقیق مـنّت گذارد بر من خدای تعالی به "فهرست" او که مشهور است، و آن کتاب فهرستش شهادت می‌دهد به سعت و به عمق تبحره المتدفق، و زخارته.

و از برای او رساله‌ای می‌باشد در مواسعه، نامیده آن رساله را به "عصره"، عرضه داشته آن رساله را به ابن ادریس رحمه الله، پس تتبع کن.» انتهی از کتاب "رجال أبو علی".

در جلد بیست و پنجم "بحار" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید که:

«جمع نموده السيد الفاضل ميرزا محمد استرابادی ایضاً جميع این کتب را در "رجال کبیر"ش، و کتابش شایع و معروف [است]، و لکن ذکر نکرده از کتاب "فهرست" شیخ منتجب الدین مگر کمی، و بودن آن "فهرست" اکثر فائدةً و اقلُّ وجوداً از باقی. پس ذکر نمودیم اولاً "کتاب فهرست" شیخ منتجب الدین را بتمامه» الی آخر.

و در "تذکرة" مذکور است در ترجمه السیّد الأجلّ، المرتضی، عزّ الدین یحیی بن محمد بن علی، حاصلش آن که می‌فرماید که:

«منتجب الدین در آخر کتابش مدح می‌کند و ثنا می‌گوید بر آن سید یحیی بن محمّد ثناء بلیغی، و مدح می‌کند او را مدح عجیب طویلی و ثناء می‌گوید بر پدرش و جدش.

و ذکر فرموده منتجب الدین آن که: او تألیف نموده کتاب "فهرست" را از برای آن سید یحیی مذکور» انتهی المرام فی هذا المقام از "تذکرة".

مؤلف گوید: که چنین مستفاد می‌شود که این سید جلیل، المرتضی، عزّ الدین، أبو القاسم، یحیی بن المرتضی السعید، شرف الدین أبی الفضل محمد بن علی بن أبی الفضل محمد، أبی الحسن المطهر نقیب بالعراق، عالم فاضل، علیه تدور رَحی الشیعه ـ متّع الله الاسلام و المسلمین بطول بقائه ـ له روایة الحدیث عن والده المرتضی السعید، شرف الدین محمد، و عن مشایخه.

قاله الشیخ منتجب الدین فی آخر "فهرست"، و أثنی علیه فی اوّله ثناءً بلیغاً، و مدحه مدحاً عجیباً طویلاً، و ذکر أنّه ألّف کتاب "الفهرس" لأجله، و اثنی علی أبیه و جده ایضاً؛ فلاحظ احوالهم.

و قال الشیخ منتجب الدین المذکور أیضاً فی اوّل "الفهرس": و بعدُ فَقَد حَضَرتُ... الی آخر.

و در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«شیخ علی بن عبید الله که منتجب الدین از اولادهای برادر صدوق است، و بوده صدوق عموی اعلای او، و شهید ثانی فرموده در کتاب "اجازات" نزد

ذکر اجازات:

و أجزتُ له أنْ یروی عنی جمیع ما رواه علی بن عبید الله بن الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، و جمیع ما یشتمل کتاب "الفهرست"، لأسماء العلماء المتأخرین عن الشیخ أبی جعفر الطوسی‌رحمه‌الله.

و بوده صاحب ضبطِ نیکو ـ یعنی نیکو ضبط می‌کرده ـ کثیر الروایة بوده، از مشایخ عدیده.» انتهی.

و در "شرح درایة الحدیث" فرموده که:

«این شیخ کثیر الروایه، واسع الطریق است، از آباء خود، و از أقرباء خود روایت می‌کند، و روایت می‌کند از پسر عموی خود الشیخ بابویه بن سعد بن محمد بن حسن بن حسین بن علی بن موسی بن بابویه» انتهی.

و می‌گویم من: که "کتاب فهرس" مشتمل است بر اسامی بعضی از علماء معاصرینِ شیخ طوسی ایضاً، پس وجهی ندارد مر اختصار نمودن شهید‌رحمه‌الله بر چند مشهور همانست که او ذکر فرموده، لکن حقّ آن چیزیست که ما ذکر نمودیم، و ظاهر می‌شود چیزی که ما گفتیم از تتبّع "فهرست" او.

و رافعیِّ شافعی المعروف از شاگردهای شیخ منتجب الدین بوده، و رافعی مذکور گفته در کتابی که نوشته در "تاریخ قزوین"، بنابر این چیزی که حکایت نموده او را آقا رضی قزوینی در کتاب "ضیافه الاخوان"، در نزد ترجمه الشیخ علی بن عبید الله بن الحسن بن حسین بن علی بن بابویه که رافعی مذکور در حقّ استاد خود شیخ منتجب الدین چنین گفته که او:

«شیخٌ ریّانٌ مِنْ علم الحدیث سُماعاً و ضَبْطاً و جَمْعاً، بکتب ما یجدُ و یسمع.»

یعنی: می‌نوشت هر چه را که می‌شنید و می‌یافت، و کم کسی بود در عصرش که مثل او باشد؛ از جهت کثرت جمع و شنیدن.

پس بعد از ذکر تفصیل مشایخ او و اجازات ایشان، از برای (فلاحظ) در سال پانصد و بیست و دو ذکر نموده، از جملة تصانیف او "کتاب اربعین"، پس

گفت رافعی: که قرائت نمودم در نزد او.

و برای سنة اربع و ثمانین و خمسمائة، پس ذکر نموده در آخر نقل، سائر احوال او.

ولادت او در سال اربع و خمسمائة، و وفات او در سال خمس و ثمانین و خمسمائة، پس ختم نمود کلام را به قول خود، که اگر چه طول دادم ذکر او را، پس به تحقیق که منتفع شدم به مکتوبات و تألیفات او، پس این ذکر من او را، بعضی از حقوقی بود که بر من [دارد] که ادا نمودم به جهت زیادتی ذکر او و احوال او رحمه الله) انتهی کلام رافعی در حقّ استاد خود شیخ منتجب الدین.

و أیضاً رافعی در کتاب مذکور، در اثناء احوال منتجب الدین ذکر می‌کند که: آن شیخ منتجب الدین منسوب به سوی تشیع است، و این تشیّع در آباء او بوده، زیرا که اصل ایشان از قم است.

تا آن مقامی که صاحب "ریاض العلماء" می‌فرماید که:

استاد الاستناد، در اول "بحار" می‌فرماید که کتب "فهرست"، و "کتاب اربعین عن الاربعین" از تألیفات شیخ منتجب الدین علی بن عبید الله بن الحسن بن الحسین بن بابویه رحمهم الله انتهی.

و در فصل دوم فرموده: و شیخ منتجب الدین، از مشاهیر ثقات و متحدثین است، و فهرست او در غایت شهرتست، و او از اولاد حسین بن بابویه است، و صدوق عموی اعلای او می‌باشد.

و شهید ثانی رحمه الله در "کتاب اجازات" فرموده، تا آخر آن چیزی که نقل نمودیم از او، پس فرموده سلّمه الله تعالی: "و أربعین" او مشتمل است بر أخبار عربیّه لطیفه. انتهی.

و می‌گویم من: که کتاب او را روایت نموده‌اند جماعتی از علما، و به تحقیق که یافت شده به خط جماعتی أیضاً از علما، من جمله آن چیزیست که یافت شده به خط السیّد الامام، غیاث الدین ابن طاوس الحسینی، از خواجه نصیر الطوسی، از محمد بن محمد الجونی الصوفی فیما کتبه الیه، و أبو عبد الرحمن

احمد بن عبدالصمد بن حمويه ابن اخته، قراءةً حين قدم عليه الريّ، و أبو شكر محمد بن عبد الله المستوفى الاصبهانى، قراءةً عليه فى داره، و الشيخ أبو سعيد عبد الرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن الحصرى البصرى قراءةً عليه، و أبو الفتوح مبشّر بن احمد بن محمود الصَّحاف باصفهان قراءةً عليه، و أبو الفتح احمد بن عبدالوهاب بن الحسن بن الحسن الصرّاف البردينى قراءةً عليه فى داره، و أبو حاتم محمد بن عبد الرحمن بن عبدالله بن الحسين بن مخاطر الساوى قراءةً عليه، و أبو الحسن على بن احمد بن محمد اللّباد قراءةً عليه فى داره باصبهان، و أبو القاسم اسماعيل بن على بن الحسين الحمّامى قراءةً عليه فى داره باصبهان، و أبو بكر محمد بن احمد بن عمر الباغبان الاصفهانى فيما كتب اليه، و أبو الحسين محمد بن رحا بن ابراهيم بن عمر بن يونس الاصفهانى فيها، و أبو المطّهر القاسم ابن الفضل بن عبدالواحد الصيدلانى قراءةً عليه باصفهان، و أبوغالب لاحق بن الحبيب بن محمد بن على الصيدلانى قراءةً عليه، و أبو بكر محمّد بن عبدالكريم ابن محمد القلانسى العدل اجازةً.

و اين بيست و نه [نفر] از مشايخ او، كه بعضى از آنها مظنون التشيّع هستند، و بعضى از آنها مشتبه الحال.

و ايضاً در "رياض العلماء" مذكور است:

«و قال السيد محمد بن محمد بن الحسن الحسينى العاملى، الشهير بابن أبى القاسم، فى كتابه «الأثنى عشرية فى المواعظ العدديّة» أنّ الشيخ منتجب الدين ذكر فى آخر كتابٍ جمعه فى فضائل امير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام، و أضاف الى ذلك ما وقع من الحكايات اللطيفه فى مناقبه، و إنْ كان مناقبة لا تفى تحرير بنانٍ، و أنا أذكر منها حكاية الحادى عشر بحذف السند.

ثم قد رأيتُ فى اوّل "كتاب الابعين" المذكور، نقلاً عن خطوط العلماء، هكذا:

هذه أربعون حديثاً، عن أربعين شيخاً، عن أربعين صحابيّاً مسندةً فى فضائل امير المؤمنين علىّ بن أبى طالب، جَمْع الشيخ السعيد، شيخ الاصحاب، منتجب

الدين، موفّق الاسلام، سيّد الحفّاظ، و رئيس النقله، خادم حديث رسول الله، أبى الحسن على بن عُبيدالله بن الحسن بن الحسين بن بابويه قدس الله روحه، و روّح أسلافه، رواية المفتقر الى عفو ربّه محمد بن محمد بن على الحمدانيّ القزوينى عنه. انتهى.

و قد نقلنا خطوط باقى العلماء فى ترجمة الحمدانى المذكور.

و اعلم أنّ من مؤلفاته ايضاً "رسالة فى مسألة قضاء الصلوات" و هى من أحسن الرسائل، و قد رأيتها باصفهان عند الفاضل الهندى، فلاحظ.

ثم أقول: أمّا "كتاب الفهرس" الذى مرّت الاشارة اليه، فقد اشتهر و تداول بين الناس، رأيت فى تبريز نسخةً منه بخطّ بعض الافاضل، و لعلّه المولى محمد رضا المشهدى، تلميذ شيخ البهائى، و قد نُقِلَتْ عن نسخة والد البهائى، و قوبلتْ نسخة والد البهائى به بنسخ عديدة، منها نسخة الشيخ الشهيد، و كان لها اختلاف مع النسخ المشهوره، و رأيت أيضاً فى آخر بعض نسخه عشر قاعدة بل حكاية، فلاحظ.

أمّا "كتاب الاربعين" فهو ايضاً مشهورٌ، وقد رأيتُ فى أردبيل منه نسخةً بخطّ الشيخ محمد بن على الشهير بالجبّائى، و هو قد كتبها من خط الشهيد الثانى، و هو قد كتبها من خط الشهيد، و هو كتبها من خط برهان الدين محمّد بن محمد على الحَمْدانى - تلميذ المؤلف - و هو كتبها من خطّه، و هذا الكتاب؛ أربعون حديثاً، عن أربعين شيخاً، عن أربعين صحابيّاً، من أربعين كتاباً، و قد أضاف فى آخر "كتاب الاربعين" أربع عشرة حكايات فى شأن اميرالمؤمنين عليه السلام و معجزاته.

قال رحمه الله فى آخر "الاربعين" من "كتاب الفهرس"، قبل ايراد الحكايات، ما هذا لفظ:

«تيسّر الفراغ من تحرير "كتاب الاربعين من أربعين فى مناقب أمير المؤمنين عليه السلام" من فضل الله و كرمه، و قد وفيّتُ فيما وعدت، و لو سهّل الله و أعطانى المهل، و آخّر الأجل، أضفتُ الى كتاب "فهرس علماء الشيعة" ماشذّ عنى، بحيث يصيرُ كتاباً ضخماً إنْ شاء الله، و أضفتُ الى ما سبق من الأربعين عن

الاربعين فی مناقب امیر المؤمنینعليه السلام، و الآن اضفتُ الیّ ذلک ما وقع الی من حکایات لطیفه فی مناقبه.» انتهی.

و اقول: الظاهر أنّ مراده من قوله: (ما شذَّ عنِّی بحیث یصیرُ کتابا ضخماً)، اسامی العلماء و أحوالاتهم و مؤلفاتهم، اعنی من المعاصرین للشیخ و المتأخرین عنه الی زمان المؤلف ایضاً، کما أنّ أصل الفهرس کذلک و یحتملُ أن یکون مراده مطلق اسامی العلماء، و إنْ کان من المتقدمین علی الشیخ الطوسی».

محمّد بن علی الحمدانی القزوینی از مصنف، و یافت شده أیضاً به خط الشیخ الامام سدید الدین یوسف بن المطهر ـ والد العلامه ـ و یافت شده أیضاً به خط شهید ثانی، و او نوشته از روی خط شیخ ما شهید، پس مشهور در ألسنه، و مُثبت در دفاتر "فهرست" به الحاق تا می‌باشد در آخرش، و لکن در "قاموس" مذکور است که: "فهرست" با تا از غلط عوام است، و صواب آن "فهرس" بدون تا می‌باشد، فلاحظ.

و ما عمل می‌کنیم به قول صاحب "قاموس" در کتاب خودمان، اگر چه "فهرست" با تا واقع است در کلام جماعتی از جهابذة.

دیدم در بعضی از مواضع آن که: "فهرست" لغت یونانیه [است]، به معنی محمل در این هنگام، پس شاید عرب تغییر داده باشند او را، و قرار داده باشند او را فهرس، و استعمال نمودند به لفظ فهرس، و حمل نمودن بر اتحاد لغتین بعید است، فتأمل.

بدان به درستی که این شیخ منتجب الدین کثیر الروایة است از مشایخ بسیاری جداً، به حیث می‌رسد به صد نفر بلکه زیادتر، به حدّی که مشکل [است] شمردن آنها، و جمع ایشان، و ذکر نمودن در این مقام، همچنانی که ظاهر می‌شود از فحص کامل از مرویات او، و کتب او، و به خصوص "کتاب فهرس" و "کتاب أربعین" او، و غیر آنها از مواضع متفرقه، و ما در این مقام ذکر می‌کنیم أولاً مشایخ مذکوره در اوّل أسانید احادیث "کتاب اربعین"، و حکایاتی که در ذیل آنست، پس ذکر می‌کنم مشایخ او راکه مذکوره در "فهرس العلماء" از جمله

اشخاصى كه ذكر نكرده آنها را در "اربعين".

اما اول: پس چهل و شش نفر مى‌باشند، پس بعضى از آنها:

السيّد الزاهد أبو الحسين على بن القاسم بن الرضا العلوى الحسينى، و السيّد المرتضى السعيد شرف الدين أبوالفضل محمد بن على بن محمد بن المطهر، و الشيخ الفقيه الدين أبوالحسن على بن الحسين بن على الجاستى، و السيد أبو تراب المرتضى ابن الداعى ابن القاسم الحسينى، و أخوه السيد أبو حرب المجتبى ابن الداعى ابن القاسم الحسنى، و السيد أبو محمد شمس الشرف ابن على بن عبد الله السليقى، و السيد أبو على شرفشاه بن عبد المطلب بن جعفر الحسينى الأفطسى الاصبهانى، و أبو العلاء زيد بن على بن منصور بن على الراوندى الاديب قراءةً عليه، و أبو سعيد يحيى بن طاهر بن الحسين المؤدِّب، و أبو على سمّان بن حيدر بن الحسين بن أبى عدّى الكاتب قراءةً عليه، و علىّ ابن حسن بن على، و أبو على الحسن بن على بن أبى طالب الفرزادى قراءةً عليه، و أبو المحاسن مسعود بن على بن منصور الاديب، و أبو الحسن زيد بن الحسن بن محمد البيهقى، قدم عليه الرى، قراءةً عليه، الشيخ الامام السعيد، الموفق الدين أبو القاسم عبيدالله بن الحسن بن حسين بن بابويه والد المصنف المشار اليه، و قاضى القضاة عماد الدين أبو محمد الحسن بن محمد بن احمد الاسترآبادى قراءةً عليه، و أبو منصور عبد الرحيم بن المظفر بن عبد الرحيم الحمدونى قراءةً عليه.

و هذه المشايخ سبعة عشر شيخاً، من أكابر علماء الخاصة.

و بعضى از آن مشايخ: أبو الفتح محمود بن عبدالكريم بن عبد الواحد بن محمد بن احمد الطالقانى الشاهد، قراءةً عليه، و أبو الفتوح محمود بن محمد بن عبدالجبار المذكِّر الهرمردياری السَّروى ثم الجرجانى، قدم عليه الرى، قراءةً عليه، و أبو الفتوح سعد بن سعيد بن مسعود البزّاز الحنفى من لفظه، و أبو النجيب سعيد بن محمد بن أبى بكر الحمّامى قراءةً عليه، و أبو سعيد عبد الرحمن بن أبى القاسم الحصيرى قراءةً عليه، و أبو عبد الله الحسن بن أبى طيب العبّاس بن على

بن الحسن الرستمی باصفهان، و احمد بن الحسن باباألاذوی قراءةً علیه، و أبو محمد عبدالله بن علی بن عبدالله المقری الطاهری باصفهان قراءةً علیه بها، و محمّد بن حامد بن ابو القاسم الطویل القصّاب قراءةً علیه باصبهان، و أبو حفص عمر بن احمد بن منصور الصَّفار النیشابوری، قدم علیه الری، قراءةً علیه، و أبو محمد سهل بن عبد الرحمن بن محمد السرّاج النیشابوری الزاهد، قراءةً علیه، قدم علیه الری، و أبوسعید محمد بن الهیثم بن محمد قراءةً علیه باصبهان فی داره، و أبو زرعة عبد الکریم بن اسحاق بن سهوله قراءةً علیه، و أبو الفضل جعفر بن اسحاق بن أبی طالب بن حربویه المعلّم قراءةً علیه، و أبو عبد الله محمد بن حموية بن محمّد از بزرگان علماء بوده، و همچنین پدر بزرگوارش همچنانی که در ترجمه خودشان در مقام خود ذکر خواهد شد إنْ شاء الله.

و مطلب دیگر آن که منتهی می‌شود سلسله نسب این بزرگوار به سلطان محمّد شریف که در قم مدفونست، و مشهور است آن محل به محله سلطان محمد شریف، و خود سلطان محمد شریف منتهی می‌شود سلسله نسبش به عبدالله الباهر ابن امام زین العابدین علیه السلام، همچنانی که در "عمدة الطالب" و کتاب "تاریخ" قم مذکور است، و اصلش هم قمّی می‌باشد، همچنان که تفصیل آن در جلد دوم این رساله ذکر شد.

الحاصل: به طریق اجمال نسب این بزرگوار از "عمدة الطالب" و از "فهرست" منتجب الدین به این نحو می‌باشد که:

یحیی بن محمد بن محمد بن مطهر بن علی بن محمد شریف بن علی ـ نقیب قم ـ بن محمد بن حمزه القمی، ابن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبد الله الباهر ابن امام زین العابدین علیه السلام.»

انتهی المرام.

[۴۳۹] نور: علی بن العلاء فضل بن خالد

در "رجال أبو علی" مذکور است که:

«در ترجمه محمّد بن خالد برقی ذکر خواهد شد از نجاشی که او فقیه می‌باشد... الی آخر»

در "نقد الرجال" هم همین طریق ذکر شده.

و در "رجال میرزا" در ترجمه محمد بن خالد طیالسی ـ که همان برقی باشد ـ مذکور است که:

«این محمد نسبت داده می‌شود به برق رود قریه‌ای از سواد قم، و از برای این محمد برادرانی می‌باشد، یکی از آنها أبی علی است که حسن بن خالد باشد، دیگری فضل بن خالد، و از برای این فضل فرزندی است باشد، و از برای این علاء و فرزندی است که علی مذکور باشد، و می‌فرماید میرزا نقلاً از نجاشی که: علی بن العلاء بن الفضل بن خالد فقیه می‌باشد». انتهی المرام فی هذا المقام از میرزا.

اما حسن بن خالد گذشت در مقام خود، اما فضل بن خالد ذکر خواهد شد در باب فاء إنْ شاءَ الله تعالی.

[۴۴۰] نور: علی بن علی بن اسحاق بن سعد الاشعری

در "رجال شیخ" مذکور است: که روایت می‌کند از او برقی.

[۴۴۱] نور: علی بن عیسی الاشعری

در "تعلیقه" مذکور است:

«زود است بیاید در ترجمه پسرش محمد، چیزی که دلالت دارد و ظاهر می‌شود از او نیکوئی او فی الجمله.» انتهی.

می‌گویم من که: در ترجمه پسرش محمد بن علی بن عیسی مذکور است، که محمد بن علی (کان وجهاً بقم) یعنی تشخصی داشت، که مردم قم نظر به او داشتند، و همچنین پدرش علی بن عیسی مذکور که مرتبه‌ای از برای او بوده در قم.

[۴۴۲] نور: علی بن عیسی بن حسین القمی

در "تعلیقه" مذکور است که:

«علی بن عیسی بن حسین، بنا بر آن چیزی که در نسخه من است که گذشت در ترجمه حسن بن سعید از ابن نوح چیزی که اشاره می‌شود به سوی نیکوئی حال اوفی الجمله.» انتهی.

در "رجال میرزا" در ترجمه حسن بن سعید مذکور است که:

«آن حسن بن سعید در قم وفات نمود، و از برای او کتابهای چندی می‌باشد، که شنیده‌اند در پیش از وفات کتابهای او را که می‌فرمود: خبر داد ما را علی بن عیسی بن حسین قمی...» الی آخر چیزی که در آن جا ذکر شده.

[۴۴۳] نور: علی بن محمد بن أبی القاسم

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«علی بن محمد بن أبی القاسم عبد الله بن عمران البرقی، که معروفست پدرش به ماجیلویه (بالجیم، و الباء المنقطه تحتها نقطتین قبل اللام، و بعد الواو)، کنیه او أبالحسن می‌باشد، ثقه می‌باشد، و فاضل است، فقیه و ادیب است، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و در کتاب نجاشی مذکور است آن چیزی که گذشت در ترجمه علی بن أبی القاسم، و آن نسخی که از "کتاب نجاشی" حاضر است در نزد من همین طریق است.» انتهی.

و در "رجال میرزا" ایضاً در ترجمه حسن بن سعید است که:

«علی بن محمد أبی القاسم ماجیلویه روایت می‌کند از جدّش احمد بن محمد بن خالد البرقی...» الی آخر.

و در "رجال أبو علی" به مثل مضامین میرزا مذکور است.

[۴۴۴] نور: علی بن محمد بن اسحاق

در "اعلام الوری" مذکور است: که از اهل قم اشخاصی که حضرت حجت‌علیه‌السلام را دیده‌اند، حسن بن نضر، و محمد بن محمد، و علی بن محمد بن اسحاق می‌باشند.

[۴۴۵] نور: علی بن محمد بن اسحاق الاشعری

در "اکمال الدین" در توقیعات آمده‌است: (قال کانت لی زوجة من الموالی... الی آخر).

[۴۴۶] نور: السید علی بن فضل الله الراوندی

در "ریاض العلماءِ" [نام او آمده‌است].

[۴۴۷] نور: علی بن محمد بن علی الطبری آملی معروف به قمی

صاحب "بشارة المصطفی".

در "روضات" در ترجمه علی بن محمد بن حمزه الطبری القمی.

[۴۴۸] نور: علی بن محمد بن أبی الحسن بن عبدالصمد القمی

در "جواهر السنیّة" در باب طرق روایات نیسابوری روایت می‌کند از شیخ زاهد علی بن محمد بن أبی الحسن بن عبدالصمد القمی، از والدش، و او از علی بن محمد بن علی الخزّاز.

و ایضاً در کتاب اجازات "بحار" مذکور است، فراجع.

[۴۴۹] نور: علی بن محمد کاتب قمی

برادر حسن بن محمّد بن حسن، صاحب کتاب "تاریخ قم"، فاضل می‌باشد.

[۴۵۰] نور: علی بن محمد القمی

در "رجال أبو علی" مذکور است در ترجمه علی بن حدید، که می‌فرماید: «آدم بن محمد القلانسی، فرموده که خبر داد ما را علی بن محمد قمی، که او گفت: حدیث کرد مرا احمد بن محمد بن سعید... الی آخر.»

و در ترجمه محمد بن مسعود مذکور است، که محمد بن مسعود گفت: که حدیث کرد مرا علی بن محمد قمی، و او روایت می‌کند از احمد بن محمد بن عیسی... الی آخر.

[۴۵۱] نور: علی بن محمد بن حفص الاشعری

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«کنیه او أبو قتاده قمی است، روایت می‌کند از أبی عبدالله، و عُمْرِ بسیار کرده، و ثقه بوده، و پسرش أبوالحسن أبو قتاده شاعر می‌باشد، و عقِب از او باقی ماند، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده.»

و در "کتاب نجاشی" مذکور است که:

«علی بن محمد بن حفص بن عبید بن حمید، مولی السائب بن مالك الاشعری، از برای او کتابیست که خبر داد ما را احمد بن محمد، که گفت: خبر داد ما را علی بن حسین همدانی، که او گفت: خبر داد ما را محمد بن خالد البرقی، و او از خود أبی قتاده به آن کتابش» انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«شاید صواب پسرش حسن می‌باشد أبی قتاده، نه أبو الحسن بن أبی قتاده، همچنانی که ما نقل کردیم در باب حسن، نه أبو الحسن.» انتهی المرام.

و در این رساله هم تبعاً مر «نقد» را در باب حسن ذکر شده.

و در "نقد الرجال" ایضاً مذکور است:

أبو قتاده القمی، و ایضاً می‌فرماید: و عقب از او باقی ماند از احمد بن ابی قتاده.

[۴۵۲] نور: علی بن محمد بن قولویه

برادر جعفر بن موسی بن مسرور.

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«پدرش که محمد بن قولویه باشد ملقّب است به مـمله، و راوی حـدیث می‌باشد این علی، وفات نمود در اول جوانی که سن او کم بود، و شنیده نشد از او چیزی، از برای او "کتاب فضل علم و آداب علم" بود، خبر داد ما را محمد و حسن بن هدبه، که گفتند: خبر داد ما را جعفر بن محمد بن قولویه، که گفت: خبر داد مرا برادرم ـ که همین علی مذکور باشد ـ به کتاب خودش» انتهی.

و در "رجال ابن داود" مذکور است که:

«علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور، کنیه او أبو الحسن، که ملقّب است پدرش به مملة، روایت نموده حدیث را، و وفات نمود در اوّل جوانـی.» انتهی.

و در "نقد الرجال" مثل میرزا مذکور است، در حالتی کـه نـقل از نـجاشی می‌کند، تا آن مقامی که می‌فرماید که: در کتاب نجاشی است نزد ترجمه جعفر بن محمد بن قولویه، آن که پدرش ملقب است به مملة. انتهی.

و در حاشیه (منه) دارد.

در همان کتاب "نقد الرجال" که در "ایضاح" است که در نزد ترجمه جعفر بن محمد بن قولویه: مسلمه، و در نزد ترجمه برادرش علی بـن مـحمد: مـمله، همچنانی که در کتاب نجاشی است (منه)رحمه الله.

و در "رجال أبو علی" مذکور است مثل میرزا، تا آن مقامی که مـی‌فرماید: «می‌گویم ظاهر کلام نجاشی دلالت دارد بودن او امامی، و بودن او صاحب کتاب "فضل علم و آدابش" این مطلب دلالت دارد بر فضل، و روایت نمودن برادرش ـ که جعفر بن محمد بن قولویه ـ که ثقة و جلیل است از او، این مطلب هم دلالت بر جلالت قدر او... الی آخر.

مملة (بالمفتوحه، و میم الساکنه، و اللام) لقب محمّد بن قولویه.

و در "رياض العلماء" مذكور است كه:

«على بن محمد بن قولويه روايت مى‌كند از او برادرش أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه بسيار، و او روايت مى‌كند از جماعت بسيارى، كه بعض از آنها احمد بن ادريس، أبو على الأشعرى است.»

[۴۵۳] نور: السيد الأجلّ العالم، ظهير الدين على بن محمد بن حمزة بن على بن عيسى بن على بن الحسن بن عيسى بن محمد بن على بن جعفر العُريضى

در جلد دوم "انوار المشعشعين" ذكر نموديم.

[۴۵۴] نور: على بن محمد الريفى

مكنّى به أبى الحسن، در "رياض العلماء".

[۴۵۵] نور: على نقى فراهانى

در "رياض العلماء".

[۴۵۶] نور: على بن عبدالله بن جعفر الحميرى

[۴۵۷] نور: على بن محمد العلقمى

در "تذكرة" مذكور است:

«الوزير، شرف الدين، أبو القاسم على ابن وزير مؤيد الدين ابن العلقمى، عالم و جليل القدر، شاعر و اديب است، از تلامذه محقق مى‌باشد» انتهى.

چنين معلوم [مى‌شود] كه او قمى مى‌باشد، همچنانى كه قاضى نور الله در كتاب "مجالس المؤمنين" در ترجمه خواجه نصيرالدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسى، در آن مقامى كه مى‌فرمايد كه: مؤيّد الدين علقمى قمى كه وزير با استقلال معتصم خليفه عباسى بود، از اكابر فضلاء الشيعة الامامية بود..»

الی آخر.

در "رياض العلماء" مذكور است كه:

«شايد نهر معروف به نهر ابن علقمی در نزديكی كوفه منسوب به سوی او، يا منسوب به سوی پدرش باشد.»

[۴۵۸] نور: علی بن محمد بن بندار

در "تعليقه" مذكور است كه:

«او از مشايخ كلينی می‌باشد، همچنانی كه در "وجيزه" مذكور است، و احتمال دارد آن كه بوده باشد اين علی همان ابن محمد بن أبی القاسم مذكور، چون كه أبالقاسم لقب او بندار می‌باشد، همچنانی كه در ترجمه پسرش محمد بن أبی القاسم ذكر خواهد شد.»

[۴۵۹] نور: علی بن محمد بن علی الخزاز القمّی

در "تعليقه" مذكور است، كه نقل از ابن شهر آشوب می‌كند، كه او در "معالم"اش فرموده، كه او قمی است، و رازی، و متكلم است و فقيه، از برای او كتب چندی است:

"كتاب الايضاح"، "كتاب الاحكام الدينيه" بر مذهب اماميه، "كتاب الكفايه" در نصوص.

می‌گويم: به تحقيق ديدم اين كتاب "كفايه" را مبسوط و جيّد [است] در نهاية جودت، و جميعش نصوص از رسولﷺ و از غيرش أيضاً بر آن كه ائمه‌علیهم‌السلام دوازده می‌باشد. و در آن كتاب تحقيقاتی دارد كه ظاهر می‌شود بودن او در نهايت فضل، و ظاهر می‌شود از آن كتاب بودن او از شاگردهای صدوق و أبی الفضل الشيبانی، و كسی كه در طبقه آنهاست.

تا آن مقامی كه می‌فرمايد كه: تصريح كرده سيد عبد الكريم، و علّامه بودن او را قمی... الی آخر.

و در "رجال میرزا" مذکور است: علی بن محمد الخزّاز (بالخاء المعجمه، و الزای قبل الالف و بعدها)، کنیه او أبو القاسم بوده است، ثقه از اصحاب ما فقیه، و بوده است وجه، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده.

و در "کتاب نجاشی" مذکور است که: او ثقه و از اصحاب ماست، أبوالقاسم کنیه او است، و بوده است فقیه و وجه، از برای او "کتاب ایضاح" است در اصول دین بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام.

و در "نقد الرجال": نقلاً از نجاشی به طریق مذکور.

و در "تذکرة" مذکور است، به این مضامین، تا آن مقامی که می‌فرماید: توثیق نموده او را علّامه، و ثناء می‌گوید او را.

[۴۶۰] نور: علی بن محمد بن بنان بن محمد قمی

در "وسائل" در باب (تکفین میّت): علی بن محمد بن بنان... الی آخر.

علی بن محمد از نواده بنان قمی است که سابق ذکر شد در باب (باء)، و مراد از بنان عبدالله بن محمد بن عیسی اشعری است، که برادر احمد بن محمد بن عیسی باشد.

[۴۶۱] نور: علی بن محمد بن سعد الاشعری قمّی

در "رجال الشیخ" روی عنه محمد بن الحسن بن الولید.

[۴۶۲] نور: علی بن محمد القمی

در "روضات الجنّات" در ترجمه محمد بن حسین بن حسن بیهقی می‌فرماید که: عبدالله بن حمزة بن عبدالله الطوسی، که درس خوانده آن محمد ابن حسین بیهقی در نزد او در سنه هفتصد و هفتاد و سه، و روایت نمود او از شیخ عفیف الدین محمد بن حسین الشوهانیّ، و او از شیخ خودش فقیه علی بن محمد القمی به سماع.

[۴۶۳] نور: علی بن محمد بن حیدر بن بابویه

در "تذکرة" مذکور است که:

«او فاضل و فقیه می‌باشد، روایت می‌کند از أبی علیّ الطوسی.» انتهی.

[۴۶۴] نور: علی بن محمد المتطبّب

در "تذکرة" مذکور است که:

«او به قم فاضل و ادیب و طبیب بوده، فرموده او را منتجب الدین.»

و ایضاً در "اکمال الدین" باب ۴۹.

[۴۶۵] نور: الشیخ نجم الدین، علی بن محمد بن حسن بن حسین بن بابویه القمی

در "تذکرة" مذکوراست که: او فقیه وفاضل بوده، فرموده او را منتجب الدین.

و در "ریاض العلماء" مذکور است در ترجمه همین نجم الدین مذکور: «اقول: قد رأیتُ بخطّ بعض الأفاضل علی ظهر کتاب "الامالی" للصدوق ما کان صورته هکذا: سمع منی هذا الکتاب من أوّله الی آخره و هو "امالی" الشیخ أبو جعفر الفقیه ابن بابویه بقراءته علیّ، و عارضته بنسختی، و صححّه بجهده و طاقته صاحبه الشیخ الفقیه الجلیل الزاهد، أبو مسعود بن عبدالجبار بن علی بن منصور النقاش الرازی ـ أیّده الله و متّعه بکتبه ـ [علی] علیّ بن محمد بن الحسین القمی بخطّه فی منتصف محرم سنة ثمان و خمسمائة حامداً لله و مصلّیاً علی رسوله و آله الطاهرین و مُسلِّماً. انتهی.

و لم یبعد عندی کونه هو هذا الشیخ، فلاحظ. و بالجملة هذا الشیخ ایضاً من جملة من أقرباء الشیخ منتجب الدین من اولاد ابن بابویه.

[۴۶۶] نور: علی بن محمد الوشنوی

در "تذکرة" مذکور است:

«الشیخ شمس الدین علی بن محمد وشنوی، وارد در کاشان شد، فاضل و فقیه است، فرموده او را منتجب الدین». انتهی.

مؤلف گوید: که وِشْنَوه از توابع قم می‌باشد، و الحال مشهور است به بشنوه.

در "ریاض العلماء" مذکور است:

«الشیخ شمس الدین علی بن محمد الوشنزی، عالم فاضل است، فرموده او را منتجب الدین...».

[۴۶۷] نور: علی بن محمد بن متیل القمی

در جلد سیزدهم "بحار" در باب بیست و یکم مذکور است که:

«از محمد بن علی بن حسین روایت کرده، که او گفت: خبر داد به ما علی بن محمد بن متیل از عموی خود جعفر بن احمد بن متیل، که او گفته که: در حالت احتضار أبی جعفر محمّد بن عثمان عمری من در سمت سرش نشسته بودم، و از او بعضی از مطالب می‌پرسیدم، و با او سخن می‌گفتم، و أبو القاسم در سمت پاهای او نشسته بود، در آن حال به من متوجه شد، و فرمود که: چنین مأمورم که به أبو القاسم بن روح وصیت کنم، و امور تو را به او واگذار کنم، وقتی که این را شنیدم بر خواستم و دست أبوالقاسم را گرفته در جای خود نشاندم، و خودم در سمت پایهایش نشستم» انتهی.

و در ترجمه حسن بن متیل در سابق گذشت که صدوق روایت می‌کند از همین علی بن محمد بن متیل، و این علی روایت می‌کند از جعفر بن احمد بن متیل مذکور؛ که عموی او می‌باشد مثل همین روایت که ذکر شد.

و در ترجمه جعفر بن احمد بن متیل همین طریق مذکور است.

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

الشیخ علی بن متیل از مشایخ صدوق است، و روایت می‌کند از أبی جعفر القمّی، و این مطلب ظاهر می‌شود از "خرائج"، و این مطلب یک نوع مدحی است از برای او و همچنانی که ما اشاره نموده‌ایم به سوی او مراراً. پس ملاحظ

کن و ببین کتب رجال را.

پس مشهور در او متیل (بمیم، ثم التاء المثناة الفوقانیّه) و در بعضی بـالتاء المثلثة.

[۴۶۸] نور: علی بن فیروزان القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«کثیر الروایه می‌باشد، کنیه او أبـوالحسـن مـی‌باشد، مـقیم در کّش بـوده؛ همچنانی که در باب (من لم یرو عن الائمة علیهم السلام) مذکور است.»

در "تعلیقة" مذکور است که: در "وجیزة" مذکور است که حکم به نیکوئی او و ممدوحیت او [شده]، فتامل. انتهی.

در "نقد الرجال" مثل میرزا مذکور است.

[۴۶۹] نور: علی بن محمد بن علی بن سعد الاشعری القمی القَزّدانی

در "ایضاح" علّامه، قَزّدانـی (بـالقاف المـفتوحه، والزاء المشـدده، و الدال المهمله، والنون بعد الالف) معروف به ابن متّویه.

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«این علی منسوبست به سوی قریه‌ای، کنیه او أبالحسن، و شناخته می‌شود به ابن متویه، از برای او کتاب نوادریست بزرگ، خبر داد ما را ابـن شـاذان، و او گفت: خبر داد ما را احمد بن محمد بن یحیی از پدرش از آن علی به آن کتابش، همچنانی که نجاشی فرموده.»

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

«علی بن محمد بن علی بن سعد الاشعری، از برای او کتابی است، خبر داد ما را ابن أبی جید، و او از محمد بن حسن ابن الولید، و او از علی بن محمد از رجالش. و روایت نموده او را محمد بن علی بـن الحسین، و او از مـحمد بـن الحسن، و او از خود آن علی بن محمد.» انتهی.

و در "نقد الرجال" قریب به این مضامین مذکور است.

مؤلف گوید: که قَزّدان در قم مرزعه می‌باشد، و الحال آبادی ندارد، و أراضی قَزّدان که معروفست در خارج درب دروازه ری آخر خرابه‌ها و عمارت قدیم قم اتفاق افتاده است، اما در قدیم آبادی بزرگی بوده، و از برای ندادن مالیات حیله‌ها می‌نمودند؛ همچنانی که صاحب "تاریخ قم" نقل می‌کند، و این حقیر در جلد اول رساله ذکر نمودم، لکن در این مقام هم خوبست ذکر شود.

می‌فرماید صاحب "تاریخ قم" که:

«أبو محمد از برای أبوالفضل نقل نمود، که اهل محله قَزّدان از فُرسان عربِ قم بودند، و آن کسانی بودند که فتنه انگیخته‌اند تا غایت که به سبب طمع ایشان در کسر خراج، و کم گردانیدن آن خراج فرزندان خود را تحریص می‌دادند در حالت کوچکی، و خُبره می‌گردانیدند بر کسر خراج، و می‌آموختند ایشان را چنانچه مردم مرغان شکاری را در حالت کوچکی در طلب صید خُبره می‌کردند، و تعلیم می‌دادند. و به من چنین رسانیده‌اند از بعضی از ایشان که شاخه‌های درخت را می‌گرفتند و پسران کوچك خود را بر وی می‌انداختند، و بدان چوبها آنها را می‌زدند، و در زبان ایشان می‌گذاشتند که بگویند:

الله! ای استاد اندیشه کن در حال من، به حقیقت که زنگار در غلّه من افتاده، و آن را بخوردْ و تباه نمود، و کِرْم افتاده در پنبه زار من و آن را بخوردْ، و آنچه باقی ماند ملخ بکلی بخورد!

کودك در زیر چوب این کلمات را تکرار می‌کرد و باز می‌گفت، تا آنگاه که یاد می‌گرفت چنانچه به وقت حاجت او بدان تکلم نماید!!».

[۴۷۰] نور: علی بن محمد بن حسین بن العمید القمی

در "رجال مجالس المؤمنین" مذکور است که:

«أبو الفتح، علی بن محمد بن حسین بن العمید، بعد از وفات پدر وزیر شد، و ذوالکفایتین لقب یافت.»

و در "تاریخ گزیده" مسطور است که:

«أبو الفتح، علی بن محمد بن حسین بن العمید، وزیر رکن الدوله حسن بن بویه بود، و بزرگی او به مرتبه‌ای رسید که صاحب بن عبّاد با وجود اجلال خود مدح او گفتی، و به پا خاستی، و بر او خواندی.»

ثعالبی گفته در حقّ او که: (عینُ الشَّرفِ لسانهُ، و سِیْفُ المُلك سِنانه).

اشعار خوب و رسائل بی نظیر دارد.

ابن خلکّان گفته که:

«أبو الفتح مذکور جوانی جلیل نبیل به ری، صاحب فضائل بود، و متنبّی در بعضی از قصاید دالیّه خود أشعار به مدح او نموده، و او به وزارت رکن الدوله همواره از روی استقلال اشتغال می‌نمود، و چون رکن الدولة وفات یافت، و پسرش مؤیّد الدولة بر سریر سلطنت نشست، أبوالفتح مذکور [وزیر] بود؛ تا آن که میان او و صاحب بن عُباد کُلفت و نزاع به هم رسید، و صاحب بن عبّاد خاطر مؤیّد الدولة را بر او متغیر گردانید، و در شهور سال سیصد و شصت او را مصادره و مؤاخذه و تعذیب بسیار نموده، و او را حبس نمود، و چون از خود نا امید شد، و دانست که او را خلاصی نیست، اگر چه جمیع اموال و اسباب خود را تسلیم نماید، تذکره‌ای را که جمیع ذخایر و اموال او و پدرش که در آن جا بود طلبید و در آتش انداخت، و چون آن تذکرة سوخته شد، به شخصی که بر او موکّل بود گفت هر چه می‌خواهی بعد از این بکن با من، که به خدا سوگند که به صاحب تو از مال من یک دینار نخواهد واصل شد، و او همچنان در شکنجه و عذاب گرفتار بود تا هلاک شد.

و در باب خرابی آن خانواده بعضی از شعرای اصحاب این دو بیت را گفته:

آلْ العمیدِ وَ آلُ البَرْمَكِ ما لَكُمْ   قَلّ المعینُ لكم و زَالَ النّاصِرُ
كانَ الزَمانُ بحكمكمُ، فَبَداله   إنّ الزمان هو الخؤونُ الغادِرُ

و أبو الفتح به چند مدت پیش از آن که کشته شود این ابیات را به

زبان می‌راند:

دَخَل الدُّنیا أُناساً قَبلنا رَحَلُوا عنها و خَلّوها لَنا
و نَزَلناها کما قَدْ نَزَلُوا وَ نُخلّیها لقومٍ بَعْدنا»

انتهی از "مجالس المؤمنین".

و در کتاب "تاریخ قم" مذکور است که:

«أبو الحسن، موسی بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی مبرقع، ابن امام محمد تقی علیه السلام، دختر همین علیّ بن محمد بن حسین بن العمید را تزویج نمود از برای پسرش أبو جعفر، و در سال سیصد و هفتاد و چهار زفاف اتفاق افتاد.

و أبو الحسن موسی با پدرش و اجدادش تا برسد به موسی مبرقع از اهل قم می‌باشند، مگر احمد بن موسی، که موسی مبرقع اوّل آمد به قم، و بعد از او محمد اعرج، که فرزند احمد بن موسی مبرقع باشد آمد به قم، اما احمد بن موسی مبرقع؛ ندارد که به قم آمده باشد... الی آخر.»

و در "بدر مشعشع" مذکور است:

«و علی بن محمد بن حسین بن عمید، که دختر خود را به أبو جعفر پسر أبوالحسن موسی بن احمد بن محمد اعرج داد، که "تاریخ قم" سال زفاف او را ضبط نموده، پسر ابن عمید کاتب است، که وزیر رکن الدولة، و از تلامذه و تربیت کرده أبی عبدالله احمد بن محمد بن خالد برقی بود، و پس از پدرش رکن الدولة او را وزیر کرد، و پس از او رتبه وزارت به صاحب بن عبّاد رسید. و این علی ملقّب است به ذوالکفایتین، و کنیه‌اش أبو الفتح است، و جلالت وفضل و کمال و دانش او و پدرش در کتب سیر و تواریخ مذکور است.»

انتهی المرام فی هذا المقام از "بدر مشعشعِ" محدّث عصر خود آقای حاجی میرزا حسین نوری نوّر الله مرقده.

همچنانی که خواهد آمد ترجمه پدرش در باب میم إنْ شاءَ الله، که او از علماء می‌باشد.

و در "روضات الجنّات" مذکور است که: صاحب بن عبّاد در حق استاد خود...

[۴۷۱] نور: علی بن محمد بن یزید القمّی

در "رجال" در ترجمه زراره مذکور است:

«آدم قال: حدّثنی علی بن محمد بن یزید القمی، قال: حدّثنی احمد بن محمد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن محمد بن ابراهیم الحصنی الاهوازی، قال:

لمّا دخل أبو الحسن علیه السلام الی خراسان، قال یونس بن عبدالرحمن، إنْ دخل فی هذا الأمر طائعاً أو کارهاً انتقضت النبوّة من لدن آدم علیه السلام...»

[۴۷۲] نور: علی بن محمد بن عبدالله القمّی

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«یکی از مشایخ کلینی، علیّ بن محمد بن عبدالله بن أُذَینه... تا آن مقامی که می‌فرماید:

پیش گرفت در ترجمه احمد بن عبدالله آن که از جمله مشایخ، بنابر آن چیزی که فرموده کلینی در "کتاب عتق" از علی بن محمد بن عبدالله القمی.

مذکور باشد ایضاً در "بحار" در ذکر حضرت نقلاً از "کافی" در باب سجّاد علیه السلام.

[۴۷۳] نور: أبو الحسن علی بن محمد القمّی الأشعری

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«گفت حدیث کرد مرا أبو علی بن همّام، که او گفت، حدیث کرد مرا أبو الحسن علی بن محمد القمّی الاشعری.»

[۴۷۴] نور: علی بن موسی الکمنذانی

در "عين الغزال" مذکور است، در آن مقامی که مشایخ کلینی را می‌شمارد، می‌فرماید: بعضی از ایشان ـ یعنی از مشایخ کلینی ـ علی بن موسی الکمنذانی (بضم الکاف و المیم، و اسکان النون، و فتح الذال المعجمه) همچنانی که در "خلاصه" چنین ضبط شده، منسوبست به سوی کمنذان قریه‌ایست از قُراءِ قم، و آن علی بن موسی یکی از چند نفریست که از احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌کنند.

و در "توضیح المقال" مذکور است نزد ذکر (عدة) ـ یعنی نزد ذکر چند نفر ـ فرموده: [بر] دو تای از ایشان واقف نشدم از برای آن دو نفر مدحی و نه ذمی، و آن دو نفر علی بن موسی است، و داود بن کوره، مگر آن که ظاهر از کتاب کلینی روایت از آن دو نفر ضمن عدة، و چند نفر باعث می‌شود بر مدح آن دو نفر. خصوصاً می‌گویم من: و در او است آن چه گذشت در ترجمه احمد بن مهران، و متعرض نشده احدی از اصحاب الرجال از برای ابن موسی به این عنوان، نه او و نه غیر او، بلی در "منتهی المقال" است: موسی بن جعفر الکمنذانی، بوده مرتفعاً فی القول، ضعیفاً فی الحدیث، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده، و نجاشی علاوه بر آن فرموده: از برای او است "کتاب نوادر"، احمد بن محمد بن یحیی از پدرش از او به کتاب او.

و در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«مخفی نماند که روایت نمودن کلینی از او، بودن آن موسی شیخِ از برای کلینی نوع مدحی است، بلکه توثیق او است، و کذا لسائر المعدودین فی تلك العدّة، کما یظهر بالتأمّل.»

و مخفی نماناد، آن که نسخ در لفظ کمیدانی مختلفه می‌باشد، در رجال، پس در بعضی از آن نسخ بالنون بعد المیم، و در بعضی از آنها بدل آن نون یاءِ المثنّاة التحتانیّة، و در بعضی آنها بالدال المهمله، و بعضی از آنها بذال المعجمه.

و در "علل الشرائع" در باب ۱۸۷: حدّثنا علی بن موسی بن جعفر، عن أبی

جعفر الكميذانى.

من اوّل "أمالى الصدوق": المجلس الاول، يوم الجمعه لإثنتى عشرة ليلةً بقيتْ من رجب، من سنة سبع و ستين و ثلاثمائة:

أخبرنى سيّدنا الشيخ الجليل العالم، أبو الحسن على بن محمد بن حسين القمى أدام الله تأييده، سنة سبعٍ و خمسمائة، أخبرنا الشيخ الفقيه أبو الحسن على بن عبد الصمد بن محمد التميمى رحمه الله سنة أربعٍ و سبعين و أربعمائة، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن احمد بن على سنة ثلاثٍ و عشرين و أربعمائة، و السيّد أبوالبركات على بن حسين الحسينى سنة ستٍ و عشرين و أربعمائة ـ رضى الله عنهما ـ، قالا: حدّثنا الشيخ الفقيه، سيّدنا الشيخ أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى رحمه الله، قال: حدّثنا يحيى بن زيد بن العباس بن الوليد البزّاز بالكوفه، قال: حدّثنا عمّى على بن العباس، قال: حدّثنا ابراهيم بن بشر بن خالد العبدى، قال: حدّثنا عمرو بن خالد، قال: حدّثنا أبو حمزة الثمالى، عن على بن الحسين عليه السلام، قال:

«القولُ الحَسَن يُثري المالَ، و يُنمّى الرِّزقَ، و يُنسْئ فى الأجلَ، و يُحبّب الى الأهل، و يُدْخِلُ الجنّة».

[۴۷۵] نور: ناصر الدين، السيد على بن مهدى الحسنى

در بقعه مشهوره به احمد بن اسحاق مدفونست[۱].

[۴۷۶] نور: على بن محمد بن يزيد القمى

در "رجال ميرزا" در ترجمه زرارة مذكور است كه:

«محمد بن ابراهيم الورّاق گفت: حديث كرد على بن محمد بن يزيد

---

۱ ـ اين بقعه همان جايگاهى است كه امروزه در برابر درب ورودى مسجد امام حسن عسكرى عليه السلام از سمت پل قرار دارد و در ميان مردم به امام زاده ناصر مشهور است.

القمی... الی آخر.»

[۴۷۷] نور: علی بن محمد بن أبی الحسن بن عبد الصمد

در "تذکرة" مذکور است: «که او فاضل و جلیل است» انتهی.

در جلد بیست و پنجم "بحار" مذکور است که:

«علی بن محمد بن أبی الحسن بن عبد الصمد قمی، روایت می‌کند از پدرش محمد بن أبی الحسن بن عبدالصمد القمّی.»

در مشیخه "وسائل": الشیخ الزاهد علی بن محمد بن أبی الحسن بن عبدالصمد القمّی یروی عن والده.

[۴۷۸] نور: علی بن هبة الله بن دعویدار

در "تذکرة" مذکور است: که او قاضی قم بود، فقیه و وجه بود، فرمود او را منتجب الدین.

[۴۷۹] نور: عمر بن محمد بن عمر الاشرف ابن امام زین العابدین علیه السلام

همچنانی که در کتاب کهنه عربی که در أنساب است مذکور است: که او در قم بود، و از اهل علم و فضل بوده.

[۴۸۰] نور: عمران بن سلیمان، أبو محمد القمی

از اصحاب حضرت صادق علیه السلام، همچنانی که در "عین الغزال" مذکور است.

[۴۸۱] نور: عمر بن عبدالعزیز

در "اکمال الدین" در باب سی و سیم، ظاهراً او قمی باشد، مطابق کتاب "تاریخ قم"، فلاحظ.

[۴۸۲] نور: عمران الجنابی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«کنیه او أبو علی می‌باشد، جدّ محمد بن أبی القاسم. عبدالله بن عمران قلیل الحدیث می‌باشد، از برای او "کتاب الخلق"، خبرداد ما را حسین که او گفت: خبرداد ما را علی بن محمد، که او گفت: خبرداد ما را محمد بن أبی القاسم و او از جدّش عمران به آن کتاب، همچنانی که نجاشی فرموده.»

[۴۸۳] نور: عمرو بن الیسع

در "علل الشرائع" در باب ۲۶۲، و ایضاً در "وسائل" در باب (تشیع جنازه): عمرو بن یسع، عن عبدالله بن یسع.

[۴۸۴] نور: عمران بن عبدالله القمی

در "رجال میرزا" مذکور است: که روایت کرده کشی از محمد بن مسعود، و او از حسین بن عبید الله، و او از عبد الله بن علی، و او از احمد بن حمزة بن عمران القمی، و او از حمّاد النّاب، که او گفت:

به درستی که حضرت صادق‌عليه‌السلام نیکویی نمود، و بشارت داد آن عمران بن عبد الله قمی را، و حضرت فرمود: این شخص از أهل بیت المختار می‌باشد.

و روایت می‌کند ایضاً محمد بن مسعود، و علی بن محمد، و او از حسین بن عبید الله، و او از عبد الله بن علی، و از احمد بن حمزة، او از مرزبان بن عمرو، و او از أبان بن عثمان عمّار، آن که حضرت امام جعفر صادق‌عليه‌السلام فرمودند که:

این عمران بن عبدالله قمی، نجیب است از قوم نجباء ـ یعنی از اهل قم می‌باشد ـ.

پس گفت کشّی که: گفت حسین، عرض کردم این دو حدیث را بر احمد بن حمزة، و او گفت می‌شناسم این دو حدیث را، و حفظ ندارم که کی روایت نموده این دو حدیث را.

گفت نجاشی: عبد الله بن علی بن عمران القرشی، أبو الحسن المخزومی، آن چنانی که معروف بوده به میمون، فاسد المذهب و الروایه، و ممکن است که او راوی این دو حدیث می‌باشد.

و بالجملة، پس توقف لازم است، و ثابت نشده در نزد من به سبب این دو حدیث تعدیل مشارٌ الیه، بلکه آن دو حدیث از مُرّجحات می‌باشد، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده.

تا آن مقامی که می‌فرماید: و آن چیزی که در "کتاب کشّی" است، از چیزی که روایت شده در حقّ عمران و عیسی دو پسران عبدالله القمیّین، حدیث کرد مرا محمّد بن قولویه، و او گفت: خبر داد مرا سعد بن عبد الله قمی، که او گفت: خبر داد احمد بن محمد بن عیسی، و او روایت کرده از موسی، و او خبر داده از بعضی از کوفیّین که گفت:

بودم در منی، پس ناگهان آمد عمران بن عبدالله القمی، و با او خیمه‌های چندی بود از برای مردها و زنها، و در میان آن خیمه‌ها خیمه‌ای بود از برای تخلیه، پس خیمه‌ها را زد در محل زدن خیمه‌های حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، در آن هنگام وارد شدند حضرت با زنها.

گفت راوی که: حضرت فرمودند این خیمه‌ها چیست؟

عرض کردند: فدایت گردیم، اینها را عمران بن عبدالله از برای شما زده است.

حضرت فرمودند: ای غلام عمران بن عبدالله را حاضر کن، پس آمد عمران، و عرض کرد این خیمه‌هائیست که شما فرمودید درست کنم.

حضرت فرمودند: چه قدر خرجش شده؟

عرض کرد: فدایت شوم کرباس اینها را خودم درست کردم، و از صنعت خودم می‌باشد، فدایت شوم دوست دارم که این خیمه‌ها را به رسم هدیه از من قبول کنید، که من رد نمودم آن مالی که به من دادید.

راوی گفت که: حضرت دست او را گرفت به دست مبارک خود، پس

فرمود که سؤال می‌کنم خدا را آن که رحمت بفرستد بر محمّد و آل محمد، و آن که سایه بدهد خدا تو را و عترت تو را در روزی که نیست سایه‌ای مگر سایه‌ای که از جانب خدا باشد.

محمد بن مسعود گفته: حدیث کرد مرا علی بن محمد، که او گفت: خبر داد مرا احمد بن محمد، که او روایت کرده از موسی بن طلحه، و او از أبی محمد: برادر یونس بن یعقوب ـ و او از یونس، که گفت:

بودم در مدینه، پس آمد مرا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، و فرمودند: یا یونس به درستی که مردی از أهل بیت ما درب خانه می‌باشد، برو در نزد او.

می‌گوید یونس: که آمدم، دیدم عیسی بن عبد الله نشسته درب خانه.

پس گفتم: کیستی تو؟

فرمود: من مردی هستم از اهل قم... الی آخر حدیث که در ترجمه خود عیسی ذکر خواهد شد، إن شاء الله.

به همان سند سابق أیضاً: که عمران بن عبدالله قمی وارد شد بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، امام او را بشارت داد، و نیکوئی نمود بر او، بعد از این که برخواست از مجلس و رفت، راوی گوید: سؤال کردم این شخص کی بود که شما او را نیکوئی و احترامش نمودید؟

حضرت فرمود که: او از أهل بیت نجباء بود ـ یعنی از اهل قم ـ قصد نمی‌کند ایشان را جبّاری، و ظلم کننده‌ای از جبابره مگر آن که خداوند عالم در هم می‌شکند آن ظالم جبّار را.

محمد بن مسعود، و علی بن محمد، که این دو نفر گفتند: خبر داد ما را حسین بن عبیدالله، و او از عبد الله بن علی، و او از احمد بن حمزة، و او از مرزبان بن عمران، و او از أبان بن عثمان، که او گفت:

داخل شد عمران بن عبدالله بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، پس فرمود حضرت از برای او: چگونه است حال تو؟ و چگونه است فرزندان تو؟ و چگونه است اهل تو و بنو عم تو؟ و چگونه می‌باشد أهل بیت تو؟

پس با او آهسته تکلم می‌کرد، پس زمانی که بیرون رفت گفته شد کی بود این شخص؟

فرمودند: این نجیبی است از قوم نجباء، نصب نشده از برای ایشان جبّاری، مگر آن که می‌شکنند او را در هم خدا.

حسین گفت: عرضه داشتم این دو حدیث را بر احمد بن حمزة؟

پس گفت: می‌شناسم آن دو حدیث را، اما حفظ ندارم که کی روایت نموده‌اند حدیث را. انتهی المرام فی هذا المقام از "رجال میرزا".

و در "نقد الرجال" قریب به این مضامین مذکور است.

در "رجال شیخ": عمران بن عبدالله قمی، از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام.

[۴۸۵] نور: عمران بن عمران

در "رجال شیخ" مذکور است که: او از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام می‌باشد.

[۴۸۶] نور: عمران بن محمد بن عمران بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«از برای او کتابیست، روایت نموده احمد بن محمد بن خالد از آن کتاب، همچنانی که نجاشی فرموده.»

و در "رجال شیخ" مذکور است: الاشعری، ثقة می‌باشد، و از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام می‌باشد. انتهی.

[۴۸۷] نور: عمران بن محمد الاشعری

در کتاب "کشف الغمّه" مذکور است روایت از عمران بن محمد الأشعری، گفت: داخل شدم بر حضرت جواد علیه السلام، گفتم آن که امّ الحسن عرض سلام خدمت رسانیده، سؤال می‌کند که جامه‌ای از جامه‌های خودتان بدهید که کفن

خود قرار دهد.

حضرت فرمود که: او بی نیاز است از این کفنی که تو می‌گوئی.

پس بیرون رفتم از خدمت حضرت، و ندانستم مراد فرمایش امام، تا آن که خبر رسید که امّ الحسن سیزده روز یا چهارده روز پیش از این وفات یافته.

پس احتمال می‌رود که این عمران همان مذکور در نور سابق باشد، پس اگر چنین باشد معلوم است که از اصحاب حضرت جوادعليه السلام می‌باشد ایضاً.

[۴۸۸] نور: عیس بن السِّری الکرخی

در "رجال شیخ" در باب (اصحاب حضرت امام جعفر صادقعليه السلام) مذکور است که: عیسی بن السری الکرخی مولی أبی الیسع القمّی، وارد شد به کرخ بغداد.

معلوم می‌شود که اصلش از قم است و به بغداد رفته.

[۴۸۹] نور: عمران بن موسی الزیتونی القمی

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«او ثقه می‌باشد، و روایت می‌کند احمد بن محمد از پدرش، و پدرش از آن عمران، همچنانی که نجاشی فرموده.» انتهی.

و در "رجال أبو علی" مذکور است:

«عمران بن موسی الزیتونی قمی، ثقة می‌باشد، همچنانی که علّامه در "خلاصه" فرموده.»

و علاوه بر این نجاشی فرموده: از برای او کتاب کبیر [است]، که احمد بن محمد از پدرش، و پدرش از آن عمران [روایت می‌کند].

می‌گویم من: در "کتاب مشترکات" است که ابن موسی الثقه روایت می‌کند احمد بن محمد از پدرش، و پدرش که محمد بن یحیی باشد از آن عمران. انتهی.

در "رجال میرزا" قریب به این مضامین مذکور است.

در "رجال ابن أبی داود" مذکور است: عمران بن موسی الرسونی، قمی می‌باشد، و ثقه می‌باشد، نقلاً از کشی. انتهی.

مؤلف گوید: در نسخه "ابن داود" که در نزد من است، عمران بن موسی الرسونی (بالسین المهملة) نوشته است، شاید غلط ناسخ باشد، و این همان زیتونیست که در کتبهای دیگر است نه تعدد.

[۴۹۰] نور: عیسی بن بکر بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«او و برادرش شُعیب از اصحاب حضرت امام محمد باقرعليه‌السلام، و حضرت امام جعفر صادقعليه‌السلام [می‌باشند]، همچنانی که در "رجال الشیخ" مذکور است، و در بعضی از نسخ أبو بکر بن عبدالله بن سعد... الی آخره.»

پس گویا او آن چنان کسی است که می‌آید به عنوان عیسی بن عبدالله بن سعد. انتهی.

[۴۹۱] نور: عیسی بن عبدالله بن سعد

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«علی بن احمد عقیقی گفته که او شباهت داشته به پدرش عبدالله بن سعد، و بود وجه در نزد حضرت امام جعفر صادقعليه‌السلام، مختص به او، و اختصاص به او داشت.»

و در کتاب نجاشی مذکور است: عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالك الاشعری، روایت می‌کند از حضرت امام جعفر صادقعليه‌السلام، و أبی الحسنعليه‌السلام، و از برای او مسائلی است از حضرت امام رضاعليه‌السلام، خبر داد ما را ابن أبی جید، از محمد بن حسن، و او از صفّار، و او از عباس بن معروف، و او از محمد بن حسن بن أبی خالد از آن عیسی.» انتهی.

و آن چیزی که پیش گذشت در ترجمه عیسی بن أبو بکر بن عبدالله بن سعد از نسخه‌ای که ابو بکر مکتوبست، سزاوار آنست که آن سابق همین مذکور باشد نه تعدد.

و ایضاً در "خلاصه" مذکور است:

«عیسی بن عبدالله القمی، روایت می‌کند کشی از حمدویه، و او از محمد بن حسین بن أبی الخطّاب، و او از احمد بن محمد بن عیسی، و او از یونس بن یعقوب، آن که حضرت صادق علیه السلام بوسید ما بین دو چشم او را، فرمود از برای او: تو از ما أهل بیت می‌باشی.»

و این طریق واضح است. انتهی آن چیزی که در کتاب کشی است.

پس گذشت در ترجمه برادرش عمران بن عبدالله، پس آن دو نفر فرزندان عبد الله بن سعد الاشعری می‌باشند.

و آگاه می‌کند بر این مطلب ایضاً آن که در "فهرست شیخ" مذکور است که: عیسی بن عبد الله قمی از برای او مسائلی است، که خبر داد ما را به آن مسائل ابن أبی جید، و او از ابن ولید، و او از صفار، و او از عباس بن معروف، و او از محمد بن حسن أبی خالد، و او از عیسی بن عبدالله.

و روایت می‌کند آن مسائل را احمد بن محمد بن عیسی، و او از پدرش محمد، و او از جدّش عیسی بن عبدالله. انتهی.

و سند اول چیزیست در او که گذشت أیضاً، فافهم و ایقن.

و در "رجال ابن أبی داود" مذکور است:

«عیسی بن عبد الله قمی، از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد، همچنانی که در "رجال شیخ" مذکور است.

و در کتاب کشی است که: او ثقه می‌باشد، و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوسید مابین چشمان او را، و فرمودند به او که تو از ما می‌باشی.» انتهی.

و شهید ثانی رحمه الله فرموده در نقل او توثیق کشّی مرا او را، درش نظر است، زیرا که کشّی او را توثیق نکرده، همین اکتفاء به نقل حدیث کرده که حضرت ما

بین دو چشمان او را بوسیده، و این حدیث دلالت ندارد بر توثیق او، همچنانی که مخفی نیست.

و در باب (اصحاب حضرت امام جعفر صادق﷣) مذکور است که: عیسی بن عبد الله قمی روایت می‌کند از او أبان. انتهی.

و در ترجمه برادرش عمران بن عبدالله در "رجال میرزا" مذکور است که: محمد بن مسعود گفت: خبر داد مرا علی بن محمد، که او گفت: احمد بن محمد، و او از موسی بن طلحه، و او از أبی محمد ـ برادر یونس بن یعقوب ـ و او از یونس، گفت: بودم در مدینه، پس آمد مرا جعفر بن محمّد ـ که حضرت امام جعفر صادق﷣ باشد ـ فرمود حضرت: ای یونس به درستی که مردی از ما أهل بیت بر درب خانه می‌باشد.

پس می‌گوید: آمدم درب خانه، پس عیسی بن عبدالله قمی نشسته بود در درب خانه.

یونس گوید: گفتم کی هستی تو؟

پس فرمود: من مردی هستم از أهل قم، پس حضرت تشریف آوردند، و فرمودند داخل شوید.

پس فرمود حضرت: ای یونس بن یعقوب گمان می‌کنم که به نظرت منکر آمد که گفتم که عیسی بن عبدالله از ما أهل بیت می‌باشد؟!

عرض کردم: بلی و الله، فدایت گردم، به جهت آن که عیسی بن عبدالله مردی از اهل قم می‌باشد.

پس حضرت فرمودند: ای یونس بن یعقوب، عیسی بن عبدالله او در حال حیاتش از ما می‌باشد، و در حال مردنش هم از ما می‌باشد.

و ایضاً در "رجال میرزا" در همان ترجمه عمران مذکور است:

حمدویه بن نصیر گفت: خبر داد ما را محمد بن حسین بن أبی خطّاب، و از احمد بن محمد بن أبی نصر، و او از یونس بن یعقوب، که او گفت: خبر داد مرا محمد بن عیسی بن عبید، و او از یونس بن یعقوب، که فرمود: داخل شد عیسی

بن عبدالله قمی بر حضرت امام جعفر صادقعليه‌السلام، پس حضرت وصیت نمود او را به چند چیز، پس وداعش کرد و بیرون رفت.

پس فرمود حضرت از برای خادمش: بگو بیاید.

پس عیسی برگشت أیضاً، خدمت حضرت آمد، و حضرت وصیّت چندی کرد به او، و وداعش کرد، بیرون رفت.

پس فرمود حضرت از برای خادمش: که بگو برگردد، پس برگشت، پس وصیت نمود به اشیائی، و فرمودند: به درستی که خدای عزوجل می‌فرماید ﴿وَأمُر أهْلَكَ بالصَّلاة﴾[1]، یعنی خدا فرموده که أمر بکن اهل خود را به نماز، و به درستی که تو از ما أهل بیتی، پس در وقتی که دیدی آفتاب را به اینجا رسید، که وقت نماز عصر باشد، پس شش رکعت نماز بکن.

راوی گفت: وداع نمود، و حضرت دو چشمانش را بوسید، پس بیرون آمد یونس بن یعقوب.

گفت: پس من وقتی که شنیدم این نماز را از حضرت که از برای عیسی بن عبدالله می‌فرمود، من دیگر تا به حال ترک نکردم، و هر روز می‌خوانم.

[۴۹۲] نور: عیسی بن محمّد بن ایوب

در "رجال میرزا" در ترجمه علی بن حدید مذکور است که:

«در "فهرست شیخ" که از برای علی بن حدید کتابی است که خبر داد ما را به آن کتاب جماعتی، از أبی الفضل، و او از ابن بطّه، و او از أبی محمّد عیسی بن محمّد بن ایّوب الاشعری، و او از علی بن حدید.»

---

۱ ـ سوره طه: آیه ۱۳۲.

باب الفاء

[۴۹۳] نور: السید فیض الله تفرشی

تلمیذ مقدس أردبیلی.

[۴۹۴] نور: فخراور بن محمّد بن فخراور القمیّ.

در "تذکرة" مذکور است که:

«او فاضل و فقیه می‌باشد، مشاهده نمودم او را به حیره، و از برای او کتاب در کیمیا، و کتاب منطق [می‌باشد]، گفته او را منتجب الدین.»

[۴۹۵] نور: فضل بن خالد

در "تعلیقه" مذکور است که:

«او برادر برقی است، و می‌آید در ترجمه برادرش محمّد بن خالد برقی.» انتهی.

در ترجمه محمّد بن خالد در "رجال" میرزا مذکور است که:

«از برادر محمّد بن خالد برادرنی است یکی أبی علی حسن بن خالد است، و دیگر فضل بن خالد است.» انتهی المرام.

حسن بن خالد گذشت، و از برای این فضل مذکور پسری است که علی بن

علاء بن فضل بن خالد برقیست، و گذشت در ترجمه خودش.

[۴۹۶] نور: فضل بن عامر الاشعری القمّی

در "علل الشرائع" باب ۳۷۳، فضل بن عامر أشعری، قالا: حدّثنا سلیمان مُقبل.

[۴۹۷] نور: السید فادشاه بن محمّد العلوی الحسینی الراوندی

در "ریاض العلماء".

[۴۹۸] نور: عیسی بن عبید الله بن سعد الاشعری ابن مالک الاشعری

در "رجال ابن أبی داود" مذکور است که:

«از اصحاب حضرت صادق علیه السلام و حضرت کاظم علیه السلام است. همچنان که در "رجال شیخ" مذکور است، و بوده او وجه در نزد أبی عبد الله علیه السلام.»

[۴۹۹] نور: المولی فتح الله، ابن المولی رضی الدین عبد المک، ابن شمس الدین اسحاق، ابن رضی الدین عبد الملک، ابن محمّد فتحان الواعظ

القمیّ محتداً، والقاشانی مولداً ومحتداً.

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«او از کبار علماء امامیه بوده، و همچنین والدش و ولدش المولی وجیه الدین عبدالله بن فتح الله. و روایت می‌کند از او فرزندش، و او روایت می‌کند از والدش. و این مطلب ظاهر می‌شود از اول "غوالی اللئالی" لابن [أبی] جمهور الاحسائی، و در وصف او فرموده: المولی الفاضل الکامل.»

[۵۰۰] نور: فضل بن محمّد الاشعری

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«از برای او کتابیست، خبر داد ما را حسین بن عبیدالله، و او از احمد بن جعفر، و او از احمد بن ادریس، و او از محمّد بن احمد بن یحیی الاشعری، و او از محمّد بن حسین بن أبی الخطّاب، و او از حسن بن علی بن فضّال، و او از فضل بن محمّد اشعری به کتابش، همچنانی که نجاشی فرموده.

و در "فهرست" شیخ مذکور است: فضل و ابراهیم دو پسران محمّد؛ اشعریان می‌باشند، از برای آن دو برادر کتابیست مشترک بین آنها، خبر داد ما را ابن أبی جید، و او از ابن ولید، و او ابن صفّار، و او از محمّد بن حسین، و او از حسن بن علی بن فضّال.

و در باب (مَنْ لم یرو عن الائمةعلیهم‌السلام) مذکور است که:

«فضل و ابراهیم دو پسران محمّد، الاشعریان می‌باشند، روایت نموده حسن بن علی بن فضّال از آن دو برادر.» انتهی

و گذشت در ترجمه برادرش ابراهیم مثل این عبارت أیضاً. انتهی

در "نقد الرجال" مذکور است قریب به این مضامین نقلاً از نجاشی، و شیخ در باب (من لم یرو عن الائمةعلیهم‌السلام)

و در "رجال أبوعلی" قریب به این مضامین مذکور است

[۵۰۱] نور: فضل بن شاذان

فی "الوسائل": کتابه معروض علی العسکریعلیه‌السلام.

وظاهراً این فضل پسر شاذان ابن أبی الفضل قمی است، که از تلامذه حضرت جوادعلیه‌السلام است.

[۵۰۲] نور: المولی الفاضل فخر الدین الماوراء النهری

ثم القمی، نزیل قم

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«او عالم جلیل، ادیب است، بوده در اول سُنّی، آمد از بلاد ماوراء النهر

پس گردید شیعی و از شیعیان خالص گردید، و ساکن شد در بلده قم، تا آن که وفات نمود در قم، و این مطلب در اوائل زمان ما بوده، و درس خواند در نزد جماعتی از فضلاء بلده قم علوم دینیّه را، و شاید که در نزد مولی محمّد طاهر قمی ایضاً درس خوانده باشد. فلاحظ.

و از مؤلفات اوست: "کتاب شرح توحید مُفضّل" و تألیف نمود آن را بـه جهت حاجی نذر علی در سال هزار و شصت و پنج، دیدم آن را در بلده اردبیل.

و از برای او ایضاً: "شرح غَمامه" در معجزه‌ای از معجزات مولانا علی بن أبی طالب علیه السلام، و آن را به فارسی تألیف نموده از برای مرتضی قلی خان متولی اردبیل، و دیدم من [آن را] در آن بلده در قصبه دهخوارقان از اعمال تبریز.

باب القاف

[۵۰۳] نور: قاسم بن حسن بن علی بن یقطین بن موسی

در "نقدالرجال" مذکور که:

«أبومحمّد مولی بنی...، ساکن قم شد، وگمان نمی‌کنم که از برای او کتابی باشد که نسبت داده به سوی اوباشد، مگر زیادت در کتاب "التجمّل و المروّة" از برای حسین بن سعید، و بوده است او ضعیف، بنابر آن چیزی که ذکر نموده او را ابن ولید، همچنانی که نجاشی فرموده: "حدیث او را نعرفه و ننکره". ذکر نمودند او را قمیّیون آن که در مذهب او ارتفاع است، و اغلب بر او خیر است، همچنانی که ابن غضائری فرموده.

و علاّمه در "خلاصه" فرموده بعداز نقل کلام ابن غضائری که: این مطلب اقتضا می‌کند تعدیل او را از آن ابن غضائری، و در تعدیل او نظر است، احتمال می‌رود آن که بوده باشد این قاسم آن قاسمی که زود است بیاید به عنوان قاسم شعرانی الیقطینی"» انتهی

در "رجال میرزا" قریب به این مضامین مذکور است.

[۵۰۴] ظلمتکده: قاسم الشعرانی الیقطینی:

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او نسبت داده شده به غلوّ، و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام می‌باشد، و علاّمه علاوه بر این فرموده که: او ادعا می‌کرد آن که او باب می‌باشد، و آن که او نبیّ می‌باشد.

و در "کتاب کشّی" مذکور است آن چیزی که گذشت با علی بن حسکه در ترجمهٔ آن علی بن حسکه. انتهی

در ترجمه علی بن حسکه در "رجال میرزا" مذکور است که:

نصر بن صباح گفت که علی بن حسکه الحوار استاد قاسم الشعرانی الیقطینی بوده، و او از غلات الکبار معلون است، سعد گفته که: حدیث کرد مرا سهل بن زیاد الآدمی، و او از محمّد بن عیسی، که او گفت: نوشت به سوی من ابتدا حضرت امام هادی علیه السلام: لعنت الله بر قاسم یقطینی، و لعنت کند خدا علی بن حسکه قمی، به درستی که شیطان می‌نمایاند خود را به قاسم یقطینی، پس وحی می‌کند به سوی او ﴿زُخْرُفِ الْقَوْلِ غُروراً﴾[1]

و در بسیاری از چیزها این قاسم شریک است با علی بن حسکه و در ترجمه علی بن حسکه در این رساله گذشت، فراجع؛ ذکرش در این مقام باعث تکرار است.

و در "رجال أبو علی" مذکور است که:

«قاسم یقطینی گذشت در ترجمه علی بن حسکه، که ذکر شد که علی بن حسکه و قاسم یقطینی قمیّان از غلات می‌باشند...» الی آخر

[۵۰۵] نور: قاسم بن محمّد القمی

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«قاسم بن محمّد الاصفهانی، که معروف است به کاسولا، از برای او کتابیست که روایت می‌کند از او احمد بن أبی عبدالله؛ همچنانی که شیخ در "رجال" ذکر فرموده.

---

۱. سوره انعام: آیهٔ ۱۱۲

در "فهرست" خود: قاسم بن محمّد القمیّ که معروفست به کاسولا، نمی‌باشد به مرّضي از برای او "کتاب نوادر" است، روایت می‌کند از او برقی.

همچنانی که نجاشی و شیخ در باب (مَنْ لم یرو عن الائمةعليهم‌السلام) ذکر نموده‌اند أبو محمّد حدیث او را، و در حقش فرموده‌اند: یُعرف تارةً و یُنکر اخری... الی آخر.

و در "رجال میرزا" مذکور است که:

قاسم بن محمّد القمی، که معروفست به کاسولا، نمی‌باشد به مرضیّ، گفته است ابن غضائری که کنیه او أبامحمّد است، حدیث او یُعرف تارة و یُنکر أُخری.

و در "کتاب نجاشی" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرمود:

از برای او "کتاب نوادر" است، خبر داد ما را ابن نوح، که او گفت: خبر داد ما را حسن بن حمزه، که او گفت خبر داد ما را ابن بطّه، که او گفت خبر داد مرا برقی، و او از خود قاسم بن محمّد.» انتهی.

و پیش گذشت که او اصفهانی می‌باشد، همچنانی که شیخ در "فهرست" و در باب (مَنْ لم یرو عن الائمةعليهم‌السلام) ذکر نموده است. انتهی المرام.

و در "تعلیقه" مذکور است:

قاسم بن محمّد الاصفهانی... الی آخر. تصحیح نموده او را علاّمه در "خلاصه" طریق صدوق را تا سلیمان المنقری، و حال آن که آن قاسم در آن بین هست و علی بن قاسم بن محمّد القمی، پسر قاسم بیاید.

باب الكاف

[۵۰۶]

نور: کهلان القمی

همچنانی که از "اکمال الدین" در باب ۴۷ مستفاد می‌شود که سعد بن عبد الله و کهلان.

باب الميم

[۵۰۷] نور: محمّد سعید قمی

در "روضات الجنات" در ترجمه قاضی سعید، که محمّد سعید ملقّب به حکیم کوچک قمی.

[۵۰۸] نور: محمّد حسین حکیم

در آن کتاب نیز در آن ترجمه محمّد حسین حکیم و محمّد سعید حکیم قمیان[آمده است]: شاگرد بودند از برای قاضی سعید.

[۵۰۹] نور: محمّد بن أبی اسحاق القمی

در "رجال" مذکور است که:

روایت می‌کند از او احمد بن أبی عبدالله، همچنانی که شیخ در باب (مَنْ یرو عن الائمة علیهم‌السلام) ذکر نموده

و در "فهرست شیخ" مذکور است:

«محمّد بن أبی اسحاق القمی، از برای او کتبی است در کلام و در اخبار، خبر داد ما را به آن کتب جماعتی از أبی المفضّل، و او از ابن بطّه، و او از احمد ابن أبی عبدالله، و او از خود محمّد بن أبی اسحاق».

و در "کتاب نجاشی" مذکور است:
«محمّد بن أبی اسحاق، متکلم است، ذکر نموده او را ابن بطّه، و ذکر نموده آن که از برای او مصنفاتی چند می‌باشد، و گفته: خبر داده ما را احمد بن محمّد ابن خالد از آن کتاب.» انتهی.
در "نقد الرجال" نقلاً از نجاشی به طریق ذکر میرزا مذکور است

[۵۱۰] نور: محمّد بن أبی زید

در "رجال میرزا" مذکور است: که محمّد بن أبی زید الرازی، أصلش از قم است، و در نسخه ابن أبی یزید است، والله أعلم.
و در "نقد الرجال" مثل میرزا مذکور است.

[۵۱۱] نور: السید محسن الرضوی القمّی

چنین مستفاد می‌شود از کتاب "مجالس المؤمنین" که یکی از علماء قم‌محسن می‌باشد، همچنانی که مذکور است در آن کتاب:
السید محسن بن السید رضی الدین محمّد ابن السید مجد الدین علی ابن السید رضی الدین محمّد ابن پادشاه الرضوی القمّی. سیّد فاضل عالی مقدار بود، والد بزرگوار او در زمان سلطان حسین میرزا از قم به مشهد مقدس رضوی انتقال نمود، و او در آنجا به افاده علوم دین و ترویج مذهبِ آبای طاهرین خود مشغول بود، و شیخ محمّد بن أبی جمهور به خدمت او رسیده، و با او طریقه معاشرت ورزیده، و بعضی از تصانیف شریفه خود را به نام آن سیّد بزرگوار مزیّن ساخته، و در ایام مجاورت مشهد مقدس به یُمن حمایت او علماء مخالفین بحث‌های متین پیش برده، و الحال از اولاد ایشان‌متقی عامل، معنی انسان کامل، صاحب طهارت ملکی، ثمره حدیقه فدکی، أمیر محمّد جعفر است، که از غایت شرافت ذات، و نفاست گوهر، مستغنی از

مدح این ذرّه أحقر است:

فَتی لایُحبُّ الزّاد إلاّمِنْ التُّقی
و لا یُبْتغی الخِلاّن إلاّ ذُو الفضل
نکرده بهر رضای حقّ و تتبع علم
نه چشم سوی غزال، و نه گوش سوی غَزَل

مَنَّ الله علینا بطول بقائه، و رزقنی مرةً اخری شرف لقائه.انتهی

[۵۱۲] نور: کمال الدین شرف المعالی ابن غیاث المعالی القمی

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

شهاب الدین بُندار الملکدار القمی می‌گوید: حدیث کرد مرا کمال الدین شرف المعالی، ابن غیاث المعالی القمی، و روایت نموده آن ایضاً السید محمّد ابن شرفشاه الحسینی، از شهاب الدین ملکدار القمی.

[۵۱۳] نور: محمّد الاشعری

در "علل‌الشرایع" در باب۲۸۴ طلاق، روایت‌می‌کند ازحضرت امام رضاعليه‌السلام.

[۵۱۴] نور: محمّد بن أبی القاسم

صاحب کتاب "بشارة المصطفی" المعروف بالقمی در "أمل الآمل" و "ریاض العلماء"

[۵۱۵] نور: محمّد بن اسماعیل البرقی

در "علل الشرایع" در باب ۲ در (علت وجوب صلاة).

[۵۱۶] نور: الشیخ صفی الدین محمّد القمی

در جلد اجازات "بحار" مذکور است که: صورت اجازه الشیخ الأجلّ

البهائی﷫ للمولی صفی الدین محمّد القمی﷬:

بسم الله الرحمن الرحیم، أمّا بعد حمد لله سبحانه علی نعمه الغامرة، والصلاة علی سیّدنا محمّد و عترته الطاهرة

و قد أجرتُ للأخ الأعزّ الأمجد، الفاضل الألمعیّ، ذی الطبع النقّاد، و الذهن الوقّاد، و النفس الزکیّة، و السِمات المرضیّة، صفیاً للإفاده و الإفاضة، و الأخوّة و المجد، و الدنیا والدین، محمّد رقاه الله أرفع معارج الکمال، وبلّغه جمیع الأمانی والآمال، أنْ یروی منی الأصول الأربعة التی علیها المدار فی هذه الاعصار، "الکافی" و "الفقیه" و "التهذیب" و "الاستبصار"، کما رویتها عن والدی و استادی، و مَنْ الیه فی العلوم الشرعیه استنادی، الحسین بن عبدالصّمد الحارثی العاملی ـ قدّس الله تربته، و رفع فی الخلد مرتبته ـ عن الشیخین الأجلّین قدوتی الاسلام و فقیهی اهل البیت، السیّد حسن الکرکی، و الشهید الثانی زین الملة و الدین العاملی ـ أعلی الله قدرهما، و أنار فی سماء الرضوان بدرهما ـ عن الشیخ الفاضل علیّ بن عبد العال المیسی، عن الشیخ شمس الدین محمّد بن داود الجزّینی، عن الشیخ ضیاء الدین علیّ، عن والده الأجلّ، الجامع فی معارج السعادة بین رتبة العلم، و درجة الشهادة الشیخ محمّد بن مکی، عن الشیخ المدقّق فخر الدین أبی طالب محمّد، عن والده العلاّمة آیة الله فی العالمین، جمال الحقّ و الملةّ و الدین، الحسن بن المطهر الحِلّی، عن شیخه رئیس المحققیّن، نجم المّلة و الدین، أبی القاسم جعفر بن الحسن بن سعید، عن السیّد الأجلّ فِخاربن معد الموسوی، عن الشیخ الأوحد شاذان بن جبرئیل القمی، عن الشیخ الفاضل محمّد بن أبی القاسم الطبرسی، عن الشیخ الجلیل أبی علیّ الحسن، عن والده قدوة الفرقه، شیخ الطائفه، أبی جعفر محمّد بن الحسن الطوسی. وله طاب ثراه طرق عدیدة الی ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب الکلینی، منها عن رئیس الفقهاء و المتکلمین محمّد بن محمّد بن النعمان المفید، عن الشیخ أبی القاسم جعفر بن قولویه عنه.

و کذلک له الی رئیس المحدّثین الصدوق، محمّد بن علی بن بابویه، طرقٌ

كثيرة، منها: عن الشيخ المفيد عنه.

فليرو ألاخ الأجلّ المشار اليه ـ وفقّه الله سبحانه لارتقاء أوج السعادتين ـ جميع تلك الأصول، التى هى العمد بين الفرقة الناجية بما تضمّنه من الاسانيد المتصلة بأصحاب العصمة سلام الله عليهم، و يبذل ذلك لمن هو أهل سلوك تلك المسالك من اخوان الدين، و طلاّب الحق و اليقين، و ألتمس منه ـ أيدت أيام فضائله ـ أن يجرينى على خاطره بصوالح سوانح الدعوات المعطرّة، ثم الأجابة البالغة أرفع مدارج الاستجابة.

و كتب هذه الأحرف بيده الفانية البالية، أقلّ الأنام وأحوجهم الى عفو الله الغنّى، محمّد المشتهر ببهاء الدين العامليّ، وفقه الله للعمل فى يومه لغده، قبل أنْ يخرج ألامر من يده، فى أوائل العشر الثانى من الشهر الأخير، من السنة الخامسة، من العشر الثانى بعد الالف، من هجرة سيّد البشرﷺ، بدار المؤمنين قم المحروسة، و الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً.

[٥١٧] نور: مؤيد الدين محمّد بن احمد بن العلقمى القمى

و پسر او محمّد بن محمّد ملقّب به عز الدين، همچنان كه در "روضات الجنّات" [است]. كه وزير منتصر ـ كه محمد بن متوكل باشد ـ بودند.

[٥١٨] نور: محمّد بن أبى القاسم

و در "رجال ميرزا" مذكور است: محمّد بن أبى القاسم عبيدالله (بالياء بعد الباء، و گفته شده عبدالله به غير ياء) ابن عمران الخَبابى (بالخاء المفتوحه، و الباء المنقطة تحتها نقطه قبل الالف و بعدها) كه او برقى است، أبو عبدالله كنيه او مى‌باشد، و لقب او ماجيلويه (بالجيم و الياء المنقطة تحتها، نقطتين قبل اللام و بعد الواو أيضاً) و أبوالقاسم و لقب او بُندار (بالنون بعد الباء، و الدال المهملة، و الراء) سيّد ما، و از اصحاب ما قميّين مى‌باشد، ثقة و عالم و فقيه، و عارف به ادب و شعر مى‌باشد، همچنانى كه علاّمه در "خلاصه" فرموده

و در "کتاب نجاشی" مذکور است:

محمّد بن عبید الله بن عمران الخبابی، تا آن مقامی که فرموده: و القریب او داماد احمد بن أبی عبد الله برقی است، یعنی داماد دختر او می‌باشد،و پسرش علی بن محمّد است از دخترش، و بود او که أخذ می‌کرد علم و ادب را از او، از برای او کتبی است، بعضی از آن کتب

"کتاب المشارب" است، گفته أبو العباس که آن کتاب مجمع حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد

و "کتاب الطب"، و "کتاب تفسیر" حماسة أبی تمّام"

خبر داد ما را أبی علی بن احمد، که او گفت: خبر داد ما را علی بن حسین، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن علی ما جیلویه، که او گفت: خبر داد ما را أبی علی بن محمّد بن أبی القاسم.

و در طرق ابن بابویه در "فقیه" مذکور است:

محمّد بن علی ماجیلویه، از عموی خودش محمّد بن أبی القاسم روایت می‌کند... الی آخر.

در "نقد الرجال" مذکور است مثل مضامین میرزا، تا آن مقامی که می‌فرماید:

از برای او کتبی است، بعضی از آن کتب: "کتاب تفسیر حماسه" أبی تمّام است، خبر داد ما را أبی علی بن احمد رحمه الله، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن علی بن حسین، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن أبی القاسم، همچنانی که نجاشی فرموده.

و در مشیخه "الفقیه" در چند مواضع مذکور است:

محمّد بن علی ما جیلویه روایت می‌کند از عموی خودش محمّد بن أبی القاسم، فلیتأمل. انتهی المرام.

در "تعلیقه" مذکور است:

محمّد بن أبو القاسم، صدوق از او روایت می‌کند در حالتی که در وقت

بردن اسمش رحمه الله می‌گوید، و گذشت در ترجمه علیّ بن أبی القاسم از ما کلامی. انتهی.

و در این رساله آن کلامِ تعلیقه گذشت در همان ترجمه علی بن ابوالقاسم.

[۵۱۹] نور: محمّد بن أبی الصهبان قمی

در "رجال ابن داود" مذکور است که:

او از اصحاب حضرت هادی علیه السلام و حضرت عسکری علیه السلام می‌باشد، همچنانی که در "رجال" شیخ مذکور است. و ثقة می‌باشد و قمی است.

و در "نقد الرجال" مذکور است که:

محمّد بن أبی صهبان می‌آید به عنوان محمّد بن عبد الجبار». انتهی.

الصهبان بضم الصاد و سکون الهاء، همچنانی که در "ایضاح" علاّمه مذکور است.

[۵۲۰] نور: محمّد بن أبی المضر

در "تذکرة" مذکور است:

الشیخ زین الدین محمّد بن أبی المضر القمی، ادیب است: و فاضل و طبیب، فرموده او را منتجب الدین.

[۵۲۱] نور: محمّد بن ابراهیم

در "رجال شیخ" مذکور است در باب (مَنْ لم یرو عن الائمة علیهم السلام): محمّد بن ابراهیم الدقاق قمی.

[۵۲۲] نور: محمّد بن احمد بن أبی قتادة قمی

علی بن محمّد بن حفص بن عبید بن حمید کنیه او أبا جعفر، ثقة از قمیین می‌باشد، صدوق و عین می‌باشد، مولی السائب بن مالک الاشعری، کشته شد

حمید در روزی که مختار کشته شد.

همچنانی که "علاّمه" در "خلاصه" فرموده: و این محمّد کنیه او أبا جعفر ثقة از قمیین می‌باشد، صدوق و عین می‌باشد، از برای او کتاب مسائلیست که چه واجب می‌شود بر عبد در صورة مفقود شدن و مضیّ امام، خبر داد ما را احمد بن علی، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن محمّد بن یحی از پدرش، و پدرش از خود آن محمد بن احمد به کتابش. انتهی.

در "نقدالرجال" قریب به این مضامین مذکور است.

[۵۲۳] نور: محمّد بن احمد بن جعفر القمی العطّار

در "رجال میرزا" مذکور است که: کشّی روایت می‌کند از علیّ بن محمّد بن قتیبة، و او از حامد بن احمد المراغی، آن که نیست از برای او سیّمی در زمین، و او وکیل حضرت عسکری علیه السلام بوده، ادراک نموده أبالحسن علیه السلام را، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده، تا آن مقامی که می‌فرماید:

و در باب (أصحاب حضرت عسکری علیه السلام) مذکور است:

محمّد بن احمد بن جعفر القمی، وکیل آن حضرت می‌باشد، ادراک نموده حضرت أبی الحسن علیه السلام را.

و در کشیّ است: آن چیزی که گذشت در ترجمه احمد بن ابراهیم، أبو حامد المراغی انتهی المرام فی هذا المقام.

مؤلف گوید: در ترجمه احمد بن ابراهیم، أبوحامد المراغی چنین مذکور است در حقّ این محمّد بن احمد مذکور که:

روایت کرده کشی از علیّ بن محمّد بن قتیبه، گفت: خبر داد مرا أبوحامد احمد بن ابراهیم المراغی، که نوشت أبو جعفر ـ که همین محمّد بن احمد بن جعفر مذکور باشد ـ و نیست از برای همین محمّد بن احمد سیّمی در زمین در قربش به اصل ـ که امام باشد ـ وصف نمود ما را از برای صاحب ناحیه علیه السلام... الی آخر حدیث که گذشت در مقام خود.

و در "نقد الرجال" قریب به این مضامین مذکور است.

[۵۲۴] نور: محمّد بن احمد بن محمّد بن علی بن داود قمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«محمّد بن احمد بن داود بن علی، کنیه او أبوالحسن، شیخ این طائفه و عالم این طائفه و شیخ القمیین می‌باشد در زمان خودش، و فقیه ایشان، حکایت نمود أبو عبد الله حسین بن عبید الله: به درستی که دیده نشد احدی که حفظش زیادتر از او باشد، و دیده نشد کسی که أفقه از او باشد، و نه کسی أعرف به حدیث باشد. و مادرش خواهر سلامة بن محمّد ألارزنیّ (بالراء المقدمة علی الزاء، و النون قبل الیاء) وارد بغداد شد، پس در بغداد اقامت نمود، و حدیث می‌کرد، و تصنیف کرد کتبی، و وفات نمود أبو الحسن بن داود در سال سیصد و شصت و هشت، و دفن شد در مقابر قریش، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده».

و در "کتاب نجاشی" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«و مادرش خواهر سلامة بن محمّد ألارزنیّ است، وارد بغداد شد، پس اقامت نمود در همان جا، و حدیث می‌کرد، و تصنیف نمود کتب چندی:

"کتاب المزار"، "کتاب الذخائر"، "کتاب البیان عن حقیقة الصیام"، "کتاب الرد بر مُظهِر الرخصة في المُسکر"، "کتاب الممدوحین و المذمومین"، "کتاب الرسالة فی عمل السلطان"، "کتاب العلل"، "کتابٌ فی عمل شهر رمضان"، "کتاب صلاة الفرج و أدعیتها"، "کتاب السبحة"، "کتاب الحدیثین المختلفین"، "کتاب الرَّد بر ابن قولویه فی الصیام".

حدیث نمود جماعتی از اصحاب ماعليه‌السلام از او و به کتب او، بعضی از آن جماعت:

أبوالعباس بن نوح، و محمّد بن محمّد، و حسین بن عبید الله، در زمان آخر وفات أبوالحسن... الی آخر»

در "فهرست شیخ" مذکور است:

«محمّد بن احمد بن داود قمی، کنیه او أبوالحسن، از برای او کتبی است،

بعضی از آن کتب: "کتاب المزار" که کتاب بزرگی است، "کتاب الذخائر" آن چنانی که جمع نموده آن را، و آن کتاب نیکوئی می‌باشد، و "کتاب الممدوحین و المذمومین" و غیر از اینها از کتب دیگر.

خبر داد ما را به کتب او و روایات او جماعتی، بعضی از آن جماعت محمّد ابن محمّد بن نعمان، و حسین بن عبید الله، و احمد بن عبدون، کلّ ایشان از او.

و در باب (من لم یرو عن الائمة علیهم السلام) مذکور است:

محمّد بن احمد بن داود القمیّ، کنیه او أبو الحسن، خبر داد ما را از او جماعتی.» انتهی

و در "نقد الرجال" قریب به مضامین میرزا مذکور است به نقل از نجاشی و "رجال شیخ".

و در "مجالس المؤمنین" مذکور است که:

«محمد بن احمد بن داود بن علی بن الحسن القمیّ، شیخ نجاشی گفته که او شیخ این طائفه و عالم ایشان، و شیخ أجلّ اهل قم بود در زمان خود و فقیه ایشان، از بعضی از فضلاء [آمده] که أفقه و أحفظ و أعرف به حدیث از او دیده نشد، آخر به بغداد رفت و مدتی در آنجا به درک حدیث اشتغال نموده، و کتب بسیار تصنیف نموده و تفصیل آن کتب در "کتاب نجاشی" مسطور است.» انتهی.

[۵۲۵] نور: محمد بن احمد بن حسن بن شاذان قمی

همچنان که در "جواهر السنیّه" مذکور است که:

مِن "کنز الفوائد"، قال: حدّثنا الشیخ الفقیه أبوالحسن محمد بن احمد بن حسن بن شاذان القمی، من کتابه الذی سمّاه بـ "ایضاح دفائن النواصب"... الی آخر حدیث مذکور در آن کتاب.

[۵۲۶] نور: محمد بن احمد الاشعری

در "بحار" عن محمد بن یحیی العطّار، عن محمد بن احمد الاشعری.

[۵۲۷] نور: محمد بن احمد بن ادریس

در "تذکره" مذکور است که:

می‌آید ابن ادریس به جهت شهرت نسبش به سوی جدش أبوعلی. انتهی.

پس این محمد پسر احمد بن ادریس قمی است که گذشت در مقام خود.

[۵۲۸] نور: محمد بن احمد بن شاذان القمی

در جلد بیست و سیّم "بحار" در باب (تفریق بین رجال و نساء فی المضاجع). شاید او همان مذکور در سابق باشد، فلاحظ.

[۵۲۹] نور: محمّد بن احمد القمی

در "تعلیقه" مذکور است در ترجمه حسین الجمّال. در "روضة" روایت می‌کند از محمّد بن احمد القمی، و او از عموی خود... الی آخر.

[۵۳۰] نور: محمّد بن احمد بن هشام

روایت می‌کند از او علی بن حسین بابویه قمی، همچنانی که شیخ در باب (مَنْ لم یرو عن الائمةعلیهم‌السلام) مذکور است، همچنانی که این مطلب در "رجال میرزا" مذکور است

و در "تعلیقه" مذکور است که:

«محمّد بن احمد بن هشام، احتمال می‌رود بودن او محمّد بن علی بن هشام قمّی که خواهد آمد، إنْ شاءَ الله.» انتهی.

[۵۳۱] نور: محمّدبن احمد بن محمّد بن حسن بن دول الحسنی (الحسینی)

گذشت در ترجمه پدرش چیزی که اشاره است به نباهت او، فتأمل. انتهی.

شاید مراد "تعلیقه" این باشد که در ترجمه پدرش احمد بن محمّدبن حسین ابن حسن بن دول القمی[آمده].

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«از برای این احمد بن محمّد صد کتاب می‌باشد، که یکی از آنها "کتاب حدائق" است، و آن کتابیست در اعتقادات به سوی پسرش محمّد بن احمد در توحید... الی آخر».

[۵۳۲] نور: محمّد بن احمد بن علی بن الصّلت القمی

در "تعلیقه" مذکور است:

«"صدوق فرموده در أوّل "کمال الدین" که پدرم‌رحمه‌الله روایت از او می‌کند‌رحمه‌الله، و وصف می‌کند علم و فضلش را، و زهدش و عبادتش را"» انتهی.

و او آن چنان کسی است که والد صدوق از او روایت می‌کندرحمه‌الله، انتهی

در "رجال أبوعلی" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید:

می‌گویم من، در "وجیزه" است که آن محمد بن احمد بن علی بن صلت کسی است که واقع می‌شود بسیار در سند شیخ بعد از علی بن حسین‌رحمه‌الله. فرموده والدش التقی، بعد از نقل چیزی که در "اکمال الدین" است: بسیار روایت می‌کند شیخ از علی بن بابویه، و او از محمّد بن احمد بن علی، پس توهم کردند بعضی از اصحاب آن که او ابن قتاده می‌باشد، و بعضی از ایشان گفتند که او مجهول می‌باشد، چون که در کتب رجال ذکری از او نیست... الی آخر.

[۵۳۳] نور: محمّد بن احمد بن جعفر قطّان قمی

در جلد سیزدهم "بحار" مذکور است در باب (ظهور معجزات حضرت حجّت‌علیه‌السلام) در حکایت طولانی در باب بیستم ذکر شده که: أبی جعفر عَمْری مأمور شد که اموال را تسلیم محمّد بن احمد بن جعفر قطّان قمی نماید، راوی گوید: که وارد شدم بر أبی جعفر عَمْری، و او لباس خود را پوشیده و فرمود: اموال را بردار برویم در نزد محمّد بن احمد بن جعفر قطّان قمی، من آن اموال را بر داشتم و به نزد او رفتیم، و أبی جعفر تمام اموال را تسلیم محمّد بن احمد

ابن جعفر قمی نمود... الی آخر.

پس چنین معلوم می‌شود که این محمّد بن احمد بن جعفر قطّان قمی صاحب مقام بوده

و أیضاً در "کافی" و "مرآة العقول" در باب (فضائل حضرت حجّت علیه السلام)

[۵۳۴] نور: محمّد بن احمد بن علی القمی

در روضات الجنات مذکور است: شیخنا السعید محمّد بن احمد بن علی القمی، که معروف به ابن شاذان، روایت می‌کند از صدوق

[۵۳۵] نور: أبو جعفر محمّد بن احمد بن مصقلة القمی

در "أعلام الوری" قال: حدّثنی أبو علی احمد بن محمّد بن یحیی العطّار، و أبو جعفر محمّد بن احمد بن مصقله القمیّان

و أیضاً درجلد دوازدهم "بحار" ذکر معجزات امام حسن عسکری علیه السلام.

[۵۳۶] نور: محمد بن احمد بن حسن بن شاذان

در "اعلام الوری" در باب (تولد حضرت حجّت علیه السلام) مستفاد می‌شود.

[۵۳۷] نور: محمّد بن احمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله الباقر ابن امام زین العابدین علیه السلام

السیّد العالم الفقیه، قمّی، مکنّی به أبی جعفر.

و صاحب "تاریخ قم" می‌فرماید: که او فقیه و عالم بود، و در باب علماء او را ذکر نمودیم... الی آخر.

و همچنان در بعضی از کتب انساب معتبرة مذکور است، که در حقّ او می‌فرماید: أبوجعفر محمّد الفقیه... الی آخر.

و او برادر حمزة بن احمد القمی می‌باشد، و آن محمّد أبی جعفر ساکن

در قم بود.

[۵۳۸] نور: شمس الدین محمّد الآویّ

و قال الشهید الثانیﷺ فی "شرح اللمعة" عند قول المصنّف: (إجابةً لإلتماس بعض الديّانين). و هذا البعض هو أبوشمس الدين، محمّد الآوى، من اصحاب سلطان على بن مؤيد ملك خراسان و ماوالاها فى ذلك الوقت، الى أن استولى على بلاده تيمور لنگ، فصار معه قسراً، الى أن توّفى حدود سنة خمس و تسعين و سبعمائة، بعد ان استشهد المصنف (قدّس اللهِ سِرّه) بتسع سنين، و كان بينه و بين المصنف موّدة و مكاتبه... الى آخر ما فى كتاب "شرح المعة"

در "أمل الآمل": او از مشايخ شهيد الثانى است.

[۵۳۹] نور: محمد بن احمد بن يحيى بن عمران بن عبد الله بن سعد بن مالك الاشعرى القمیّ

در "رجال ميرزا" مذكور است كه:

«كنيه او أبوجعفر است، و ثقه مى‌باشد در حديث، جليل القدر، كثير الروايه؛ مگر آن كه اصحاب ما گفتند آن كه او روايت از ضعفاء مـى‌كند، و اعـتماد بـر مراسيل مى‌نمايد، و باك ندارد كه از هر كس أخذ روايت مى‌كرد، و نيست بر او طعن در چيزى فى نفسه، همچنانى كه علاّمه در "خلاصه" فرموده.»

و در "كتاب نجاشى": آن چه مذكور در اين مقام، مگر قولش (جليل القدر، و كثير الروايه)، مگر آن كه گفته است: پس طعن زده شد در او.

و محمّد بن حسن بن الوليد بوده است كه استثنا نموده از محمّد بن احمد بن يحيى چيزى كه روايت نموده او را از محمّد بن موسى الهمدانى، با چيزى را كه روايت نموده از رَجُلى ـ يعنى از مردى[۱] ـ يا بگويد بـعض اصـحاب مـا چـنين

---

۱. به اين معنى كه گفته باشد روايت شده از مردى يا آن كه بگويد شنيدم از مردى

می‌گویند، یا آن که از محمّد بن یحیی "مغازی" روایت کرده باشد، یا از عبدالله الرازی الجامورانی، یا از أبی عبدالله السیاری، یا از یوسف بن سخط، یا از وهب بن منبّه، یا از أبی علی النیسابوری، یا از أبی یحیی الواسطی، یا از محمّد بن علی أبی سمینه.

یا بگوید: در حدیث یا کتابی دیدم و روایت نکردم من او را، یا از سهل بن زیاد الآدمی، یا از محمّد بن عیسی بن عُبید به اسناد او که منقطع[1] می‌باشد، یا از احمد بن هلال، یا از محمّد بن علی الهمدانی، یا عبدالله بن محمّد شامی، یا عبدالله بن احمد الرازی، یا احمد بن حسین بن سعید، یا احمد بن بشیر الرقی، یا از محمّد بن هارون، یا از میمونة بن معروف، یا از محمّد بن عبدالله [بن] محمّد مهران، یا چیزی که منفرد است به آن چیز حسن بن حسین اللؤلوئی. و چیزی که روایت می‌کند او را از جعفر بن محمّد بن مالك، یا از یوسف بن حارث، یا از عبدالله بن محمّد دمشقی.

أبوالعباس بن نوح گفته: و به تحقیق صواب رفتار نمود شیخ ما أبوجعفر محمّد بن الحسن بن الولید در این مطلب، و متابعت او را نموده أبوجعفر بن بابویه‌رحمه‌الله بر این مطلب؛ مگر در محمّد بن عیسی بن عُبید، پس نمی‌دانم چیست رأی او در حقّ او، به جهت آن که او بوده بر ظاهر عدالت و الثقة.

و از برای این محمّد بن یحیی کتب چندیست، بعضی از آن کتب:

"کتاب نوادر الحکمة" می‌باشد، و آن کتاب نیکوئیست، و بزرگیست که معروف بود در نزد قمیّین آن کتاب به دبهٔ الشبیب، و شبیب مردی بوده در قم شیرفروش، و دبّه‌ای داشته که خانه‌های زیادی داشته آن دبه، و هر کس چیزی که می‌خواست از او، از آن دبّه می‌داد، پس تشبیه نمودند أهل قم "کتاب نوادر الحکمه" او را به آن دبّه شبیبِ شیر فروش!

و از برای او "کتاب الملاحم" و "کتاب طب" و "کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام"، و

---

۱. که منفرد باشد

"كتاب الامامه"، "كتاب المزار".

خبر داد ما را حسين بن موسى، كه او گفت: خبر داد ما را جعفر بن محمّد، كه او گفته: خبر داد ما را محمّد بن جعفر الرّزاز، كه او گفت: خبر داد ما را محمّد بن احمد به "نوادر الحكمه".

و خبر داد ما را احمد بن علّى، و ابن شاذان، و غير آنها از احمد بن محمّد بن يحيى، و او از پدرش از او ساير كتبش

و در "فهرست" شيخ مذكور است كه:

«محمّد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعرى القميّ جليل القدر، كثير الروايه، از براى او كتاب "نوادر الحكمه"، و او مشتمل بر كتبى است:

اوّلش كتاب توحيد، كتاب الوضوء، كتاب الصلاة، كتاب الزكاة، كتاب الصوم، كتاب الحج، كتاب النكاح، كتاب الطلاق، كتاب الانبياء، كتاب مناقب الرجال، كتاب فضل العرب، كتاب فضل العجم و العربية، كتاب الوصايا و الصدقه، كتاب النِحل و الهبة، كتاب السكنى، كتاب الأوقاف، كتاب الفرائض، كتاب النذر و الأيمان و الكفارات، كتاب العتق و التدبير و الاولاد و المكاتبه و امّهات الاولاد، كتاب الحدود و الديات و الشهادات، كتاب القضايا و الاحكام (عدد بيست و دو كتاب)

خبر داد ما را به جميع كتبش و رواياتش چند نفر از اصحاب ما، از أبى المفضّل محمّد بن عبدالله الشيبانى، و او از أبى جعفر محمّد بن بطّة القمى، و او از احمد بن يحيى.

و خبر داد ما را به آن كتب أيضاً: حسين بن عبدالله، و ابن أبى جيد، جميعاً از احمد بن محمّد بن يحيى، و او از پدرش، و او از محمّد بن احمد بن يحيى.

و خبر داد ما را جماعتى از محمّد بن على بن الحسين، و او از پدرش و محمّد بن حسن، و او از احمد بن ادريس و محمّد بن يحيى، او از محمّد بن احمد بن يحيى.

و گفت محمّد بن على بن الحسين بن بابويه: مگر چيزى كه در اوست از

تخلیط، و آن چیزی که در اوست از تخلیط آن چیزی است که ذکر شد.

و میرزا أیضاً مکرراً می‌شمارد، لکن همانست که محمّد بن الحسن بن الولید استثنا کرد، و صدوق هم استثنا می‌کند... الی آخر آن مقامی که میرزا فرموده.»

و در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یروعن الائمه علیهم السلام) مذکور است که:

«احمد بن محمّد بن یحیی اشعری، صاحب "نوادر الحکمه" و ذکر نمودیم در "فهرست".

روایت می‌کند از او سعد و محمّد بن یحیی و احمد بن ادریس.» انتهی المرام فی هذا المقام

و در "تعلیقه":

قوله: فی محمّد بن احمد بن یحیی... الی آخر.

ربما یتأمّل فی افادة هذا الاستثناء القدح فی نفس الرجل المستثنی، ولا یبعدُ أنْ یکون التأملّ فی موضعه، لما ذکرناه فی الفائدة الثالثه، و سیجیء فی محمّد بن عیسی ما یزید التحقیق، بل التأملّ فی نفس ما ارتکبوه ایضاً. و یؤید التأمّل أن النجاشی و غیره وثّقوا بعضاً من هولاء، مثل: الحسن بن الحسین اللؤلؤی، و فی حکایة استثنائهم و خصوص ماذکره ابن نوح دلالةٌ علی ملاحظتهم العدالة فی الراوی، ففیها شهادة علی عدالة کلّ من رووا عنه، سیّما من روی عنه محمّد بن احمد بن یحیی، و لم یستثن روایته. انتهی.

و در "نقد الرجال" قریب به مضامین میرزا مذکور است.

[۵۴۰] نور: محمّد بن احمد بن مصقلة القمی

در "اعلام الوری" مذکور است.

[۵۴۱] نور: محمّد بن ارومه قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: می‌آید ابن ارومه قمی پس غفلت نکن.

[۵۴۲] نور: محمّد بن اسحاق قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: از اصحاب حضرت جوادعليه‌السلام است. انتهی

و در "تعلیقه" مذکور است که:

ذکر فرموده صدوق از محمّد بن جعفر بن عون الاسدی آن که، او از وکلای حضرت صاحب الامرعليه‌السلام است، و از اشخاصی است که واقف شده بر معجزهٔ آن حضرت از اهل قم محمّد بن اسحاق می‌باشد... الی آخر.

و در "نقد الرجال" مذکور است که:

«محمّد بن اسحاق قمی، از اصحاب حضرت جوادعليه‌السلام است، همچنانی که در "رجال شیخ" است، پس فرموده شیخ در باب (مَنْ لم یروعن الائمهعليهم‌السلام): محمّد بن اسحاق القمی، روایت می‌کند از او احمد بن أبی عبدالله، و احتمال می‌رود آن که بوده باشد یکی.» انتهی.

و در "تعلیقه" بعد از کلام "نقد الرجال" می‌فرماید: و ظهور احتمال غیر خفی است. انتهی المرام

و در "اعلام الوری" طبرسی مذکور است:

«از اشخاصی که از اهل قم دیده‌اند حضرت حجّتعليه‌السلام را، محمّد بن اسحاق می‌باشد، و پسرش هم که علی بن محمّد بن اسحاق قمی باشد، دیدهٔ حضرت حجّتعليه‌السلام را، همچنان که در ترجمه او گذشت.»

[۵۴۳] نور: محمّد بن اسماعیل الصیمری قمی

در "نقد الرجال" مذکور است که:

او از اصحاب حضرت امام علی النقیعليه‌السلام می‌باشد، همچنان که در "رجال شیخ" مذکور است.

و در "رجال میرزا" مذکور است که:

محمّد بن اسماعیل الصیرفی قمّی از اصحاب حضرت هادیعليه‌السلام می‌باشد.

[۵۴۴] نور: محمد بن احمد بن محمد بن عمران الاشعری

در "علل الشرایع" باب ۶۸، و باب ۲۷۳ محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری.

[۵۴۵] نور: محمد بن اسماعیل القمی

در "بحار" در باب (النصوص علی امامة الامام محمد باقر عليه السلام)، و او غیر از محمد بن اسماعیل الصیرفی است.

[۵۴۶] نور: محمد الاشعری

في "علل الشرایع" باب ۲۸۴: جعفر بن محمد اشعری روایت می‌کند از پدرش محمد اشعری. پس معلوم می‌شود که این محمد پدر آن جعفری است که ذکرش گذشت.

[۵۴۷] نور: محمّد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر البرمکی

در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«او معروف است به صاحب صومعه، کنیه او أبوعبدالله است، ساکن در قم شد، و اصلش از قم نبود، ذکر نموده او را ابوالعباس بن نوح، و بوده است ثقه و مستقیم، از برای او کتبی است. محمّد بن جعفر الاسدی از او و به کتب او خبر داد، همچنان که نجاشی فرموده.»

و علاّمه در "خلاصه" فرموده، تا آن مقامی که فرموده:

«ابن نوح مذکور فرموده که اختلاف نموده‌اند علمای ما در حقّش، پس نجاشی فرموده آن که او ثقه و مستقیم است، و ابن غضائری فرموده آن که او ضعیف است، و قول نجاشی نزد من أرجح است... الی آخر.»

و در "نقد الرجال" مثل مضامین أبوعلی مذکور است.

[۵۴۸] نور: محمّد بن أورمه

در "رجال میرزا" مذکور است:

«أورمه (بضّم الهمزه، و اسکان الواو، و فتح الراء و المیم و قد تقدم الراء علی الواو) کنیه او أباجعفر است، از برای او کتبی است، مثل حسین بن سعید.

شیخ طوسی فرموده: در روایات او تخلیط است، و فرموده که محمّد بن علی بن بابویه فرموده: محمّد بن أورمه طعن زده شده بر او به سبب غلوّ، و هر حدیثی که در کتبش یافت شود اگر در کتاب حسین بن سعید یا در کتاب غیر او باشد پس اعتماد بر او می‌کنند، و فتوا می‌دهند، اما اگر محمّد بن أورمه خودش منفرد باشد به آن حدیث، جایز نیست عمل به او، و اعتماد کرده نمی‌شود بر او.

و نجاشی فرموده که: ذکر نموده‌اند او را قمیّون، و طعن بر او زدند، و نسبت غلوّ به او دادند، تا آن که بعضی مترصد بودند و می‌دیدند که از اول شب تا آخر شب نماز می‌کرد، تا چند شب که جایی پنهان می‌شدند و مترصد احوال او بودند، و می‌دیدند که از اول شب تا آخر شب مشغول نماز بود، بعد از این که این مطلب را دیدند توقف نمودند در حقّش.

و فرمودند بعضی از اصحاب ما آن که: توقیعی از حضرت أبی الحسن الثالث علیه السلام - که اما م علیّ النقی علیه السلام باشد - آمد به سوی أهل قم، که محمّد بن أورمه بریء است از چیزی که قمیّون در حقّ او می‌گویند، یعنی طعنی بر او نیست، و صاحب غلوّ نیست، و او بریء است از این چیزی که قذف در حقّ او می‌کنند

و فرموده است که کتب او صحاح می‌باشد تمامش، مگر آن که کتابی که نسبت به او می‌دهند از تفسیر باطن، که او تخلیط می‌باشد

و ابن غضائری فرموده که: او را قمیّون متهمش نمودند به غلوّ، و حدیثش پاکیزه است، و فسادی در او نیست، و ندیدم من چیزی را که نسبت به او می‌دهند که مضطرب نماید نفس را؛ مگر اوراقی را که در تفسیر باطن است، و لایق به حدیث او نیست این اوراق، گمان می‌کنم که این مطلب موضوعٌ علیه باشد -

یعنی نسبت این اوراق را به سوی او دادن بی‌محل است، و بر او بسته‌اند ـ و دیدم کتابی که بیرون آمده از حضرت امام علیّ النقی علیه السلام به سوی قمیّین در بیزار بودن و بریء بودن او از چیزی که قذف کرده شده بر او

و حکایت کردند جماعتی از شیوخ قمییّن، و آنها از ابن ولید آن که: آن ابن ولید گفته که محمّد بن أورمه طعن زده شده بر او غلوّ... الی آخر چیزی که ذکر شد از توقیع.

و تا آن مقامی که می‌فرماید ابن ولید: که کتب او صحاح است، مگر کتابی که نسبت داده می‌شود به وی از تفسیر باطن، که مختلط می‌باشد

کتب او:

"کتاب الوضوء"، "کتاب الصلاة"، "کتاب الزکاة"، "کتاب الصیام"، "کتاب الحج"، "کتاب النکاح"، "کتاب الطلاق"، "کتاب الحدود"، "کتاب الدیات"، "کتاب الشهادات"، "کتاب الایمان و النذر"، "کتاب العتق و التدبیر"، "کتاب التجارات و الاجارات"، "کتاب المکاسب"، "کتاب الصید و الذبائح"، "کتاب المزار"، "کتاب حقوق المؤمن و فضله"، "کتاب الجنائز"، "کتاب الخمس"، "کتاب تفسیر القرآن"، "کتاب الردّ علی الغلاة"، "کتاب المثالب"، "کتاب المناقب"، "کتاب التجمّل و المروّة"، "کتاب الملاحم"، "کتاب الدعاء"، "کتاب التقیه"، "کتاب الوصایا"، "کتاب الفرائض"، "کتاب الأشربه"، "کتاب الزهد"، "کتاب مانزل فی القرآن فی أمیر المؤمنین علیه السلام".

خبر داد ما را حسین بن محمّد بن هدبه، که او گفت: خبر داد ما را جعفر بن محمّد، که او گفت: خبر داد ما را عبدالله بن فضل، که او گفت خبر داد ما را احمد بن علی بن النعمان، که او گفت خبر داد ما را خود ابن أورمه.

تا آن مقامی که می‌فرماید: در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یروعن الائمه علیهم السلام) مذکور است که: او ضعیف است، روایت می‌کند از او حسین بن أوان. انتهی

و گذشت محمّد بن أورمه (بتقدیم الراء علی الواو). انتهی المرام فی هذا المقام

و در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

«در "تعلیقه" مذکور است که محمّد بن أورمه، ظاهر آن است که راهی از برای توقف در روایت او بعد از شهادت نجاشی به صحت کتبش، و برائت او از چیزی که قذف شده به آن چیز؛ با آن که او أضبط و أعرف است [وجود ندارد]. و کفایت می‌کند ترا موافقت نمودن ابن غضائری مر نجاشی را، و بدرستی که غلوّ تهمت از قمیین است به سوی او، و ظاهر می‌شود ایضاً این که قمیّین توقف نمودند بعد از ظهور برائت او، و نماز کردن او از اول شب تا آخر شب، و این مطلب دلالت دارد بر نهایت اجتهادش در عبادت، و زهدش و ورعش، پس ظاهر می‌شود فساد عدم اعتماد ابن الولید بر او و از مجرد طعن ایشان. و همچنین اسناد شیخ به سوی قدح نمودن ایشان بر او را، مضافاً به سوی چیزی که ذکر نمودیم او را در "فوائد" از ضعف تضعیف قمیّین، به خصوص نسبت دادن ایشان او را به غلوّ، به آن که از جمله کتب او "کتاب رد بر طائفه غُلاة" می‌باشد. و احادیث او در کتبش صریحه می‌باشد در عدم غلوّ او، و احادیث او أیضا راست و صریحه می‌باشد بر صحت اعتقاد او... الی آخر.»

و در "تعلیقه" مذکور است بعد از نقل چیزی که ذکر شد آنفاً از أبوعلی نقلاً از "تعلیقه"، تا آن مقامی که می‌فرماید:

«و ظاهر آن است که نسبت دادن قمیّین او را به غلوّ، و جمیع چیزی که مرتکب شدند بالنسبه به سوی او و مأخذ و مبنایش از ترجمهٔ "تفسیر باطن" است که در آن اوراق است، و حال آن که ابن غضائری حکم نمود بر آن که این اوراق که در او "تفسیر باطن" است از او نیست، بر او بسته‌اند، و نجاشی هم تأمّل فرمود در بودن این اوراق از او.

و از جمله چیزهایی که دلالت دارد بر عدم غلوّ او، آن چیزی است که می‌آید در ترجمهٔ وردان، و در ترجمهٔ محمّد بن مقلاص از روایت نمودن آن محمّد بن أورمه حدیثی که دلالت دارد بر بطلان غلو، و بودن ائمه خزائن علم الله... الی غیر ذلك.

و کتابی هم نوشته است بر رد طائفه غلاة، و در "کتاب کافی" در (باب الحُجّة) مذکور است که: همین محمّد بن أورمه روایت می‌کند از ابن سنان، و او از مفضّل، که او گفت: من و شریکم قاسم و نجم بن حطیم و صالح بن سهل در مدینه بودیم، پس مناظره می‌کردیم در ربوبیت، پس بعضی از ما گفتند: چرا مناظره می‌کنید، و حال آن که ما در قُرب امام هستیم، و تقیّه هم در بین نیست؟! رفتیم درب خانه امام علیه السلام، هنوز به درب خانه نرسیده بودیم که امام را دیدیم بی رداء از خانه بیرون آمدند، و دیدیم که موهای حضرت بلند ایستاده بود، و آن حضرت می‌فرمودند: نه نه، یا مفضّل و یا قاسم، و یا نجم ﴿بل عبادٌ مُکْرَمُونَ لایَسْبَقُونَهُ بِالْقُولِ وَ هُمْ بأمرِهِ یَعْمَلُون﴾[1]

و در "کتاب توحید" ابن بابویه، روایت نموده از همان محمّد بن أورمه، به سندش به سوی حضرت صادق علیه السلام:

(الحمدُلله الذي لا یُحَسُّ و لا یُمَسُّ ولا یقعُ عَلیه الوَهْمُ، و کلّ شیء حَسَّه الحواس، أو لَمَسه الأیدی، فهو مَخْلُوقٌ).

و بالجملة، نیست شبهه‌ای در آن که محمد بن اورمه قمی، نیست صاحب غلو.»

و در "کشف الغمّة" مذکور است:

«و روایت شده از همان محمّد بن أورمه قمی که گفت: بیرون رفتم تا سُرّ مَنْ رآ در ایام سلطنت متوکل، پس داخل شدم بر سعید بن حاجب ـ که حضرت امام علیّ النقی علیه السلام را به او سپرده بود متوکل که او حضرت را به قتل رساند، و او حضرت را حبس کرده بود ـ.

محمّد بن اورمه می‌گوید: تا سعید مرا دید گفت میخواهی که خدای خود را ببینی؟! پس گفتم: سبحان الله! خدا را به چشم کسی نبیند

گفت: آن چنان کسی که گمان می‌کنید که او امام است از برای شما؟

۱. سوره انبیاء: آیهٔ ۲۷.

گفتم: این مطلب را کراهت ندارم

پس وارد شدم بر آن حضرت، و او نشسته بودند، و قبری هم در آنجا کنده بودند، پس سلام کردم بر حضرت، پس از آن گریه کردم گریه سختی

پس حضرت فرمودند: از برای چه گریه می‌کنی؟

عرض کردم: از برای آن چه دیده‌ام، از کندن قبر از برای شما، که قصد ایشان آن است که شما را به قتل رسانند

حضرت فرمودند: گریه نکن، این مطلب انجام نگیرد، و میّسر نخواهد شد از برای ایشان، و آن متوکل بیشتر از دو روز دیگر زنده نخواهد بود، و خون او را، و خون رفیقش را خواهند ریخت.

پس قسم به خدا که نگذشت دو روز تا آن که متوکل کشته شد.» انتهی المرام فی هذه المقام از "تعلیقه".

پس غرض از ذکر نمودن صاحب "تعلیقه" این أحادیث را آن است که محمّد بن أُورمه صاحب غلوّ نیست بالنسبه به سوی ائمه علیهم السلام خود، که اگر صاحب غلوّ می‌بود این احادیث را روایت نمی‌کرد، پس خوب است این حقیر آن دو حدیث را هم نقل کنم، که فرمودند در ترجمه محمّد بن مقلاس، و دیگر در ترجمه وردان است:

اما آن حدیث که در "رجال میرزا" در ترجمه محمّد بن مقلاص مذکور است، آن است که:

محمّد بن مسعود گفته که: حدیث کرد مرا حسین بن اسکیب، که او گفت: حدیث کرد مرا محمّد بن أُورمه، و او گفت که: خبر داد مرا محمّد بن خالد برقی، و او از أبی طالب القمی، و او از حنّان بن سُدیر، و او از پدرش که او گفت که:

از برای حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام عرض کردم که: طایفه‌ای می‌گویند که شما آلهه می‌باشید، و تلاوت قرآن می‌نمایید بر ما که شاهد و دلیل باشد بر اعتقادشان، و آن آیهٔ قرآن این است: ﴿یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنْ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا

صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾[۱]؟

حضرت فرمودند: یا سُدیر گوش من و چشم من و بشره من، و گوشتم و خونم از این طایفه بی‌زار است، و خدا و رسولش هم بی‌زارند از ایشان، و نیستند ایشان بر دین من و دین آباءِ من، و جمع نمی‌کند خدا میانه من و آنها در روز قیامت؛ مگر آن که خدا غضبناک بر ایشان است.

پدر حنّان، که پدر روای است می‌گوید: عرض کردم خدمت حضرت، که شما چه می‌فرمایید؟

فرمودند: ما، خزائن علم الله، و تراجمه وحی الله می‌باشیم، و ما قومٌ معصومون می‌باشیم، أمر نموده خداوند عالم به اطاعت از ما، و نهی کرده از معصیت ما، و ما حجّت بالغه هستیم بر کسی که در دون آسمان هستند، و فوق زمین‌اند.

و در ترجمهٔ وردان در "رجال میرزا" چنین مذکور است که:

در "کتاب کشّی" است که أبو خالد کابلی گفت که: حدیث کرد مرا محمّد بن مسعود، که او گفت: خبر داد مرا أبوعبدالله حسین بن اسکیب، که او گفت: حدیث کرد مرا محمّد بن أُورمه، و او روایت کرده از حسین بن سعید، آن که او گفت: حدیث کرد مرا علی بن نعمان، و او از ابن مسکان، و او از ضُریس، که او گفت که: أبو خالد کابلی از برای من گفت: به درستی که من حدیث می‌کنم تو را به حدیثی که اگر دیدید آن حدیث را، تا من زنده‌ام تصدیقم کنید، و اگر دید آن حدیث را بعد از مردنم، طلب رحمت و مغفرت نمایید از برای من، و دعا کنید بر من.

گفت: "شنیدم من علی بن الحسین علیه‌السلام را که فرمودند که طایفهٔ یهود دوست داشتند عُزیر را، تا آن که گفتند در حقّ او آن چه را که گفتند، پس نیست عُزیر از ایشان و ایشان هم نیستند از عُزیر. و به درستی که طایفهٔ نصاری دوست داشتند

---

۱. سورة مومنون: آیهٔ ۵۱.

حضرت عیسی‌علیه‌السلام را تا آن که گفتند در حقّ او و آن چه را که گفتند، پس نیست حضرت عیسی‌علیه‌السلام از ایشان، و ایشان نیستند از حضرت عیسی‌علیه‌السلام. و به درستی که ما بر همین طریق می‌باشیم، به درستی که قومی از شیعیان ما زود است که دوست داشته باشند ما را، تا آن که بگویند در حقّ ما آن چیز را که گفتند یهود در حقّ عُزیر، و آن چه را که نصاری گفتند در حقّ عیسی بن مریم، پس ایشان نیستند از ما و نه ما از ایشان". انتهی المرام فی هذا المقام.

پس غرض از ذکر این احادیث در این مقام که محمّد بن أُورمه قمی روایت می‌کند از شنیدن این حدیث را از امام زین العابدین‌علیه‌السلام آن است که او صاحب غلوّ نخواهد بود، و این احادیث که او روایت می‌کند دلالت بر بطلان غلوّ است، پس چگونه می‌شود که کسی بگوید که او دارای غلوّ می‌باشد!

پس مراد أبوخالد کابلی که فرمود: خبر می‌دهم تو را به حدیثی... الی آخر کلامش، آن است که اگر دید که طایفهٔ غلاة پیدا شدند در حیات من تصدیقم کنید، و اگر پیدا شدند بعد از مردن من طلب رحمت کنید، یعنی این مطلب را که علی بن الحسین‌علیه‌السلام به من خبر داده، و لابد پیدا خواهند شد این نوع از مردم که در حقّ امام خود غلوّ پیدا کنند، و آنها را خدا پندارند از شدت محبت!

[۵۴۹] نور: محمّد بن بشیر

و در "رجال میرزا" مذکور است که:

«محمّد بن بشیر و برادرش علی ثقتان می‌باشند، و از روات حدیث می‌باشد، و در قم وفات نمود، و ذکر نمودیم ما در قسم ثانی آن که محمّد بن بشیر ضعیف است، همچنان که علاّمه در "خلاصه" فرموده.»

و همین مطلب نقل شده از شهید ثانی‌رحمه‌الله که آن محمّد بن بشیر در قسم ثانی صاحب غلوّ است، و این محمّد بن بشیر مذکور در این مقام ثقه می‌باشد، و تمایزی در بین نیست مکانی که اطلاق شوند، پس او از قبیل مشترکات می‌باشد.

و در "کتاب نجاشی" مذکور است که:

«محمّد بن بشیر و برادرش علیّ ثقتان می‌باشند، از روات حدیث است، کوفی می‌باشد، و در قم وفات یافت، از برای او "کتاب نوادر" است. خبر داد ما را أبوالعباس، که او گفت: خبر داد ما را حسن بن حمزه، که او گفت: خبر داد ما را ابن بطّه، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن محمّد بن خالد از آن محمّد بن بشیر به کتابش.

و در "فهرست" شیخ مذکور است که:

«محمّد بن بشیر از برای او کتابی است که روایت نمودیم او را به این اسناد: از احمد بن أبی عبدالله، و او از محمّد بن بشیر".

و بالاسناد جماعتی از أبوالمفضّل، و او از ابن بطّه، و او از احمد بن أبی عبدالله.» انتهی.

از "رجال میرزا" و در "نقد الرجال" قریب به این مضامین مذکور است.

[۵۵۰] نور: محمّد بن بکر ان بن حمدان

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او معروف به نقّاش می‌باشد، و او از اهل قم می‌باشد، روایت می‌کند از او تلعکبری، و شنیده از او احادیث را در سال سیصد و چهل و پنج، و از برای آن تلعکبری از آن محمّد بن بکران اجازه است".» انتهی.

و در "تعلیقه" مذکور است که:

محمّد بن بکران، روایت می‌کند از او صدوق مترضّیاً و مترحما، و او از مشایخ صدوق است، و المعروف به نقاش جدّش می‌باشد که حمدان قلانسی باشد... الی آخر».

[۵۵۱] نور: محمّد بن بُندار بن عاصم

در "رجال میرزا" مذکور است:

بندار (بالباء المنقّطه تحتها نقطه مضمومه، و النون الساکنة، و الدال المهملة،

و الراءِ بعد الالف) ابن عاصم الذُّهلی، کنیه او أبوجعفر است، و قمی است، ثقةٌ عینٌ، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده

نجاشی علاوه بر آن فرموده که: از برای او کتبی است، بعضی از آنها "کتاب المثالب" است، خبر داد ما را علی بن محمّد احمد بن طاهر، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن حسن بن الولید، و او از حسین بن محمّد بن عامر، و او از محمّد بن بُندار به کتبش

و در "فهرست" شیخ مذکور است محمّد بن بُندار بن عاصم، المعروف به الذُّهلی، از برای او "کتاب مثالب" است، خبر داد ما را ابن أبی جید، و او از ابن ولید، و او از حسین بن محمّد بن عامر از او... الی آخر.

و در "تعلیقه" مذکور است که: محمّد بن بُـندار لقـبش مـاجیلویه است، و گذشت به عنوان محمّد بن أبی القاسم.» انتهی.

و در "رجال أبوعلی" قریب به مضامین "رجال میرزا" مذکور است.

[۵۵۲] نور: محمّدِ بن جعفر بن احمد

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«محمّد بن جعفر بن أبی کثیر المدنی، جعفر بن احمد بن بطّه (بالباءِ المنقّطه تحتها نقطه المفتوحة، و الطّاءِ المهملة) المؤدّب، أبوجعفر القمی، و در قم کثیر المنزله بوده، و کثیر الادب و العلم و الفضل، تساهل در حدیث می‌نمود؛ که در حقش دارد: (یتساهل في الحدیث، و یُعلّق الأسانید بالاجازات)

و در "فهرست" مذکور است که: آن چه را که روایت نـموده، در او غـلط بسیار است، و ابن الولید فرموده بوده است: محمّد بن جعفر بن بطّه ضـعیفٌ و مخلّط در چیزی که اسناد می‌دهد آن چیز را.

و نجاشی علاوه بر اینها می‌فرماید:

از برای او کتب چـندی است، بـعضی از آنـها: "کـتاب الواحـد"، "کـتاب الاثنین"، "کتاب الثلاثة"، "کتاب الاربعة"، "کتاب الخمسة"، "کتاب الستة"، "کتاب

السبعة"، "كتاب الثمانية"، "كتاب التسعة"، "كتاب العشرة"، "

پس بالاتر: "كتاب العشرين فصاعداً"، "كتاب الثلاثين فصاعداً"، "كتاب الاربعين فصاعداً"، "كتاب قريب الاسناد"، يا "قُرب الاسناد"، "كتاب تفسير اسماء الله تعالى و مايُدعى به". و توصيف نموده آن كتاب را ابن نوح، و فرموده: (هو كتابٌ حَسَنٌ غريبٌ).

خبر داد ما را ابوالعباس احمد بن نوح، كه او گفت خبر داد ما را حسن بن حمزة العلوی الطبری از خود آن محمّد بن جعفر به كتبش. أبوالمفضل محمّد بن عبدالله بن المطلب گفت: خبر داد ما را محمّد بن جعفر بن بطّة، و قرائت نموديم بر او، و اجازه داد ما را به بغداد در نوبختيّه، و ساكن بود آن جا را.» انتهی.

و در "نقد الرجال" مذكور است، نقلاً از نجاشی به طريق مذكور، مگر اسم‌های كتب او، تا آن مقامی كه می‌فرمايد:

كه ابن داود او را در هر دو باب ذكرش نموده ـ يعنی در باب ضعفاء و در باب ثقات ـ.

و در "تعليقه" مذكور است: كه قول مصنف: محمّد بن جعفر بن بطه... الی آخر.

اعتراض كرده شده بر علاّمه در "خلاصه" وارد آوردن و ذكرش در قسم اول، با جرح نمودن ابن وليد او را، و عدم تعديل از كثرت علم و ادب و الفضل، با آن كه جرح مقدّم است، و در اوست آن كه اصطلاح قدماء در ضعف نيست فسق راوی، با آن كه ظاهر آن است كه تضعيف ابن وليد و نسبت دادن او را به سوی خلط و تخليط همان باشد كه نجاشی و "فهرست" شيخ اشاره به سوی او نموده. و ظاهر آن است كه اين مطلب از اجتهادش و رأيش می‌باشد، و ضرری در او نيست، و تساهلش در تعليق اسانيد است. و غلط كثير آن چيزی است كه نجاشی اشاره به سوی او نموده، يا صدور هر دو باشد.

و بالجمله، ظاهر آن است كه نبوده است اين مطلب از فسق و عدم مبادلاتش در دين، زيرا كه مثل اين شخص نمی‌گردد كبير المنزله در قم، و مدح

کرده هم نمی‌شود به سبب این و به کثرت علم و فضل، و نمی‌گردد شیخِ اجازه، و روایت هم نمی‌کنند أجلّه از او، و تمام به تحقیق ظاهر می‌شود در "فوائد" و ترجمه ابراهیم بن صالح و غیر آنها.

[۵۵۳] نور: میر محمد زمان بن محمد جعفر الرضوی المشهدی

فی مجلد "الاجازات" للمجلسی:

«الأمیر محمد زمان بن محمد جعفر الرضوی المشهدی، کان من عظماء علماء عصره، توفی سنة احدی واربعین وألف.» انتهی.

می‌گویم من که: او پسر امیر جعفر بن محمد محسن الرضوی القمی است. و در "روضات الجنّان" در ترجمه سید صدر الدین الرضوی القمی مذکور است. و ایضاً در "تذکرة المتبحرین".

[۵۵۴] نور: محمد بن جعفر القمی

در "ریاض العلماء" مذکور است که:

«السید أبو طالب یحیی بن الحسین بن هارون العلوی الحسینی، فرمود که حدیث کرد ما را أبو احمد محمد بن علی، که او گفت: حدیث کرد مرا محمد بن جعفر القمی».

[۵۵۵] نور: محمد بن جمهور

در "رجال میرزا" مذکور است:

«محمد بن جمهور (بالجیم والراء) القمیّ، عربی و بصری. روایت می‌کند از حضرت امام رضاعلیه‌السلام، بوده است ضعیف در حدیث، صاحب غلوّ در مذهب، فاسد است روایتش. تا آن مقامی که می‌فرماید: در "فهرست" شیخ است، همچنانی که می‌آید در ترجمه محمد بن حسن بن جمهور القمی... الی آخر».

مؤلف گوید: در این رساله در ترجمه محمد بن حسن بن جمهور خواهد

آمد. إن شاء الله تعالی.

و در "عین الغزال" مذکور است که: او قمی است، و از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام می‌باشد.

[۵۵۶] نور: محمّد بن جعفر حمیری قمی

از "نجم الثاقب" مستفاد می‌شود که کنیه او أبوالعباس است

و أیضاً در جلد سیزدهم "بحار" فی باب (مَنْ رأی القائم علیه السلام)، و در "اکمال الدین".

[۵۵۷] نور: محمّد بن جعفر بن موسی بن مسرور

در "رجال أبوعلی" مذکور است، نقلاً از "تعلیقه". او همان محمّد بن قولویه مشهور می‌باشد که ذکر خواهد شد إن شاء الله در مقام خود. انتهی.

[۵۵۸] نور: محمّد بن حسن بن أبی خالد قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«محمّد بن حسن بن أبی خالد القمی الاشعری، از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام می‌باشد» انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است که:

«محمّد بن حسن بن أبی خالد القمی الاشعری، از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام، همچنان که در رجال خود فرموده، و ظاهر می‌شود از "تهذیب" در باب (وصیت نمودن انسان مر عبد خود را) آن که او وصیّ سعد بن سعد اشعری بوده.» انتهی.

مؤلف گوید: در (باب وصیّت) "تهذیب" چنین مذکور است که:

«علی بن فضّال روایت نموده از محمّد بن أُرومة القمی، و او از محمّد بن حسن الاشعری، که گفت: خدمت حضرت أبی الحسن علیه السلام عرض کردم: جعلتُ

فداک، به درستی که من سؤال نمودم اصحاب خودمان را از یک مسأله‌ای که اراده دارم حال سؤال کنم، پس جوأبی نزد ایشان نیافتم، و مضطّر شدم به این مسأله، و به درستی که سعد بن سعد وصیتی نموده به سوی من، و آن وصیت آن است که: فرموده حجّ کنید از برای من، و مبهم گفته، و بیان نکرده، پس چه کنم من؟

حضرت فرمودند: می‌آید جواب من در کتابت من به سوی تو.

پس حضرت نوشتند که: حجّ از برای او بده مادامی که مالی از برایش باشد.

پس از اینجا معلوم می‌شود که او وصیّ سعد بن سعد أشعری قمی بوده.»

و در "تعلیقه" مذکور است:

محمّد بن الحسن بن أبی خالد الاشعری، و ظاهر می‌شود از غیر واحدی از أخبار بودن او وصی سعد بن سعد الاشعری، و این مطلب دلیل الاعتماد، و الوثوق، و حسن الحال، و ظاهر در عدالت می‌باشد

و در "وجیزة" مذکور است که:

گفته شده که او ملقّب است به شنبوله، همچنانی که ظاهر [است] از سند روایت، و گذشت در ترجمهٔ ادریس بن عبدالله و زکریا بن آدم ایضاً. انتهی.

مؤلف گوید که: گذشت در ترجمه ادریس بن عبدالله قمی، که عباس بن معروف گفت که: حدیث کرد ما را محمّد بن حسن أبی خالد، که معروف است به شنبوله

و دیگر می‌فرماید: احمد بن أبی عبد الله روایت می‌کند از محمّد بن حسن شنبوله، و او از ادریس أیضاً.

محمّد علی بن حسین بن علی بن بهاء الدین، ساکن قم، که مؤلف این رساله می‌باشد، چنین گوید:

الحال که سال هزار و سیصد و بیست و پنج می‌باشد، خانه همین محمّد بن حسن بن أبی خالد اشعری، که لقبش شنبوله می‌باشد، در قم موجود است، در

محله‌ای که مشهور است الحال در قم به محلهٔ موسویان و چهل دختران، و آن خانه محل دفن موسی مبرقع، فرزند بی‌واسطهٔ حضرت امام محمّد تقی‌علیه‌السلام می‌باشد. و ایضاً آن خانه محلّ دفن ذریّات طیبهٔ موسی مبرقع می‌باشد. در آن خانه دو بقعه می‌باشد کوچک و بزرگ:

بقعه کوچک: صورت دو قبر می‌باشد، یکی موسی مبرقع مذکور، یکی هم محمّد بن موسی است با احمد بن محمّد بن احمد بن موسی می‌باشد

اما در بقعهٔ بزرگ: صورتهای قبر زیادی می‌باشد، و مشهور است این بقعهٔ بزرگ به چهل دختران،[1] لکن تمام آنها قبر ذریّات طیّبهٔ موسی مبرقع است، و ما بین دو بقعه به قدر ده پانزده گام فاصله می‌باشد، لکن آن چه این حقیر استخراج نمودم از کتاب "تاریخ قم" اسم‌های بعضی از صاحبان قبر که در آن سرای، و خانه محمّد بن حسن بن أبی خالد الاشعری هست، از این قرار است که صاحب "تاریخ قم" می‌فرماید:

«در شب چهارشنبه از ماه ربیع الآخر، هشت روز مانده، سنه دویست و نود و شش هجریه، موسی مبرقع وفات یافت، و او را در سرای و خانه‌ای که معروف بوده، که الیوم مشهور است به مشهد او دفن کردند، و در قدیم معروف بوده است آن خانه به خانه محمّد بن حسن بن أبی خالد الاشعری، که ملقّب است به شنبوله. و اوّل کسی را که در این سرای دفن کردند موسی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن أبی طالب‌علیه‌السلام می‌باشد». انتهی المرام فی هذا المقام از "تاریخ قم".

و ایضاً چنین مستفاد می‌شود از کتاب مذکور، که مدفونین در آن خانه از این قرار است:

---

۱. با توجه به این که مدفونین در این بُقعه همگی دختر می‌باشند، از این رو نام چهل اختران مناسب‌تر به نظر می‌رسد چنان که در بعضی از منابع تاریخ قم به این نام اشاره شده، و هم اکنون نیز در افواه عامه به نام چهل اختران شهرت دارد.

یکی: همان قبر موسی مبرقع.

و دیگر: قبر محمّد بن احمد بن موسی مبرقع است.[۱]

و دیگر: قبر احمد بن محمّد بن احمد بن موسی مبرقع.

و دیگر: قبر زینب بنت موسی مبرقع.

و دیگر: قبر فاطمه بنت محمّد بن احمد بن موسی مبرقع.

و دیگر: قبر امّ محمّد بنت احمد بن موسی مبرقع.

و دیگر: قبر بریهه بنت محمّد بن احمد بن موسی مبرقع.

و دیگر: قبر أمّ سلمة، بنت محمّد بن احمد بن موسی مبرقع.

و دیگر: قبر أمّ کلثوم، بنت محمّد بن احمد بن موسی مبرقع.

همچنانی که تفاصیل آنها در جلد دوم این رساله که مسمی است به "انوار المشعشعین" گذشت.

پس از کتب رجال و "تاریخ قم" چنین مستفاد می‌شود که لقب این راوی که محمّد بن حسن بن أبی خالد الاشعری [است] شنبوله می‌باشد، لکن علاّمه در "ایضاح الإشتباه" چنین ضبط نموده:

محمّد بن حسن بن أبی خالد المعروف به شینُر (بفتح الشین المعجمة، و اسکان الیاء و المنقطه تحتها نقطتین، و ضمّ النون، و اسکان الراء) انتهی.

پس معلوم می‌شود که فصیح این لقب آن است که علاّمه ضبط نموده.

[۵۵۹] نور: محمد بن جعفر بن شاذان بن جبرئیل القمیّ

در "ریاض العلماء" مذکور است:

«محمد علی بن نما روایت می‌کند از ابن جعفر بن شاذان».

---

۱. در حاشیة اصل آمده است: "که جدّ سادات رضویه می‌باشد، که موسی مبرقع نسلش و عقبش از همین محمّد می‌باشد، که اطراف عالم هستند؛ از هند و کشمیر و ری و قم و همدان و خراسان، و شهرهای دیگر".

[۵۶۰] نور: محمد بن جعفر بن بطّة

[۵۶۱] نور: محمّد بن حسن بن أبی یزید، احمد بن الولید

در "رجال میرزا" مذکور است:

کنیه او أبوجعفر است، و شیخ قمیّین می‌باشد، و فقیه ایشان است، و متقدم و وجه ایشان است، و گفته شده که او وارد قم شد، و ساکن شد، و اصلش از قم نبوده، ثقةٌ ثقةٌ عینٌ مسکون الیه است، جلیل القدر و عظیم المنزله است، عارف بالرجال و موثوقٌ به می‌باشد، روایت از صفّار و سعد می‌کند. روایت می‌کند از او تلعکبری، و ذکر شده او را ملاقات نکرده لکن اجازةً وارد شده بر او بر دست صاحب و رفیقش جعفر بن حسن المؤمن به جمیع روایتش؛ همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و در "کتاب نجاشی" مذکور است، تا آن مقامی که فرموده:

مسکونٌ الیه می‌باشد، و از برای او کتب چندی است، بعضی از آن کتب: "کتاب تفسیر القرآن" و "کتاب الجامع"

خبر داده ما را أبوالحسین علی بن احمد بن محمّد بن طاهر، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن حسن، و دیدم اجازه مر او را به جمیع کتبش و احادیث او.

وفات نمود أبوجعفر محمّد بن حسن بن الولید در سال سیصد و چهل و سه.

و در باب (من لم یروعن الائمه علیهم‌السلام) مذکور است:

محمّد بن حسن بن احمد بن الولید القمیّ، جلیل القدر، بصیر به فقه می‌باشد، و ثقه می‌باشد، روایت می‌کند از صفّار و سعد، روایت می‌کند از او تلعکبری، و ذکر نموده آن که او ملاقات نکرده آن محمّد بن یزید حسن مذکور را؛ لکن وارد شد بر او اجازةً بر دست رفیقش جعفر بن حسن المؤمن به جمیع روایاتش.

خبر داد ما را از او أبوالحسین ابن أبی جید به جمیع روایاتش.

و می‌آید از "فهرست" شیخ آن محمّد بن أبی یزید احمد بن ولید به عنوان محمّد بن حسن بن الولید.

و در "نقد الرجال" به این مضامین مذکور است.

[۵۶۲] نور: محمّد بن حسن بن بُندار القمی

در "تعلیقه مذکور" است او در ترجمهٔ خیرانِ خادم و عبدالله بن طاوس: «گذشت چیزی که ظاهر می‌شود از آن چیز جلالت او، بلکه وثوق‌به او، و بسیار جاها ذکر می‌کند کشّی کلام او را آن چیزی که پیدا شده به خط کشی به ظاهرش اعتماد او است بر آن محمّد بن حسن بن بُندار، و ظاهر آن است که این محمّد بن حسن مذکور همان محمّد بن حسن قمی [است] که می‌آید. و به درستی که او برادر حسین بن حسن بن بُندار [می‌باشد].» انتهی.

مؤلف گوید: در ترجمهٔ خیران خادم در "رجال میرزا" چنین مذکوردر "کتاب کشّی" مذکور است که یافتم در کتاب محمّد بن حسن بن بُندار القمی به خط خودش، که خبر داد ما را حسین بن محمّد بن عامر، که او گفت: حدیث کرد مرا خیران خادم... الی آخر حدیث.

و در ترجمهٔ عبدالله بن طاوس در "رجال میرزا" مذکور است:

در "کتاب کشّی" است که روایت شده که عبدالله بن طاوس عمرش صد سال بوده، و می‌فرماید کشّی که یافتم در کتاب محمّد بن حسن بن بُندار القمی به خط خودش که مذکور است در آن کتاب که می‌گوید: حدیث کرد مرا حسن بن احمد المالکی، که او گفت: حدیث کرد مرا عبدالله بن طاوس در سنه صد و سی و هشت، که او گفت: سؤال نمودم از حضرت أبی الحسن الرضا عليه‌السلام:

و قلت له: إنّ لی ابنُ اخٍ، وقد زوّجته ابنتی، و هو یشربُ الخَمر و الشراب، و یکثر ذکر الطلاق؟

فقال له: إنْ کان من اخوانك فلا شیء علیه، و إنْ کان من هولاء فانتزعها منه، فإنّما عنی الفراق.

فقلت له: أروی عن آبائك علیهم السلام "ایّاکم و المطلّقات ثلاثاً فی مجلسٍ واحدٍ، فانّهن ذوات زواج ؟

فقال: هذا من إخوانکم لامنهم، إنّه من دان بدینٍ لزمه أحکامهم.

قال: قلت له إنّ یحیی بن خالد سَمّ أباك موسی بن جعفر علیه السلام؟

قال: نعم شهد فی ثلاثین رطبة.

قلت له: فماکان یعلم أنّها مسمومة؟!

قال: غابَ المحدِّث.

قلت: و مَنِ المُحَدِّث؟

قال: ملكٌ أعظمُ من جبرئیل و میکائیل، کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله، و هو مع الائمه علیهم السلام، و لیس کلّ ما طلب وجد.

ثم قال: إنّك ستعمر.

و عاش مائة سنة

یعنی: عبدالله بن طاوس می‌گوید:

خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم، و عرض کردم: به درستی که از برای من پسر برادری هست، و دختر خود را به او تزویج نمودم، و آن پسر برادرم شراب می‌خورد، و بسیار ذکر طلاق بر زبان خود جاری می‌نماید؟

پس حضرت فرمودند: اگر از برادران دینی تو می‌باشد، پس چیزی بر او نیست، و اگر از ایشان ـ یعنی اگر از آن طایفۀ سنیّان ـ می‌باشد پس دختر خود را از او جدا کن، به درستی که او قصد فراق نموده

پس عرض کردم به حضرت: که من روایت از آباء تو می‌کنم که آنها فرموده‌اند بپرهیزید از زنهایی که سه طلاق داده شده‌اند در یک مجلس، تزویج نکنید آنها را که آنها صاحبان ازواجند ـ یعنی هنوز فراق حاصل نشد ـ و مال همان شوهرهای خود می‌باشند؟

پس حضرت فرمودند: این مطلب در حقّ برادران دین تو می‌باشد، نه در حقّ طائفۀ سنی‌ها ـ یعنی سنی‌ها سه طلاق را در یک مجلس به مذهب خودشان

سه طلاق می‌دادند ـ پس فراق حاصل می‌شود، پس کسی که متدین شد به دینی، پس احکام آن دین را باید ملازم و در حقّ خود جاری نماید.

پس حاصل آن که: اگر پسر را در تو مذهبش با تو یکی شد فراق حاصل نمی‌شود، و اگر مذهبش با أهلّ سنت می‌باشد پس فراق حاصل می‌شود به طریقی که ذکر شد.

عبدالله بن طاوس می‌گوید: عرض کردم که یحیی بن خالد زهر داد پدر بزرگوار شما را؟

فرمودند: بلی شهید شد به سی عدد خرما.

عرض کردم خدمتش: مگر نمی‌دانست پدر بزرگوار شما که آن خرماها زهرآلوده می‌باشد؟

حضرت فرمودند: که غایب شد از او در آن ساعت محدّث.

عرض کردم: محدِّث کیست؟

فرمودند: که محدّث مَلکی می‌باشد که بزرگ‌تر است از جبرئیل و میکائیل، که آن محدّث با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و با ائمه علیهم السلام، و هر چه را که امام طلب نماید می‌یابد.

پس حضرت فرمودند که: زود است تو عمر نمایی.

و زنده بود آن عبدالله بن طاوس صد سال. انتهی المرام فی هذا المقام

پس غرض آن است که صاحب "تعلیقه" فرمودند که: در ترجمۀ خیران و در ترجمۀ عبدالله بن طاوس چیزی است که دلالت بر جلالت قدر این محمّد بن حسن بن بُندار می‌کند، و در ترجمه این دو نفر معلوم شد که کشّی از کتاب ابن محمّد بن حسن قمی مذکور نقل می‌کند.

[۵۶۳] نور: محمّد بن حسن بن حسولة بن صالحان القمی

در "تذکرة" مذکور است که:

او خطیب و فاضل جلیل است، روایت می‌کند از او شاذان بن جبرئیل.

[۵۶۴] نور: محمد بن حسن بن الحسين بن أيّوب القمّی

في الفصل الثانی من الجلد الاول (في ذكر الكتب المأخوذ عنها): "كتاب عاصم"، مؤلف في الثقة والجلالة معروف. وذكر الشيخ النجاشی اسانيدهما الی كتابه. وفی النسخة المتقدمة سنده هكذا:

حدّثنی أبوالحسن محمد بن الحسن بن الحسين بن أيوب القمی، أيّده الله، قال: حدثنی أبو محمد هارون بن موسی التلعكبری، عن أبی علی محمد بن همّام بن سهيل الكاتب... الی الآخر.

[۵۶۵] نور: محمد بن محمد بن حسن بن احمد بن ادريس القمیّ

در "رجال شيخ" مذكور است: در ترجمه حميد بن محمد بن نعيم سمرقندی می‌فرمايد: روايت می‌كند جميع مصنفات الشيعه و اصول ايشان، و روايت می‌كند از محمد بن حسن بن احمد بن ادريس القمی، و از أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمی... الی آخر.

[۵۶۶] نور: محمّد بن حسن الصفار القمی

در "رجال ميرزا" مذكور است كه:

محمّد بن الصفّار، قمی می‌باشد، از برای او كتبی است، مثل كتب حسين بن سعيد و زياده، و "كتاب بصائر الدرجات" و غيره، از برای او مسائلی است، نوشت كتابی در آن مسائل به سوی أبی محمّد بن الحسن بن علیّ عليه السلام.

خبر داد ما را به جميع رواياتش ابن أبی جيد، و او از محمّد بن حسن بن الوليد، و او از محمد بن حسن صفّار.

و خبر داد ما را جماعتی، از محمّد بن علی بن حسين، و او از محمّد بن حسن صفار از رجال خود، مگر "كتاب بصائر الدرجات"، و روايت نكرده او را از او محمّد بن الوليد.

و خبر داد ما را حسين بن عبيدالله، از احمد بن محمّد بن يحيی، و او از

پدرش و او از محمّد بن حسن صفّار.

و خبر داد ما را جماعتی، از محمّد بن علی بن حسین، و او از محمّد بن حسن صفار از رجال خود، مگر "کتاب بصائر الدرجات"، و روایت نکرده او را از او محمّد بن الولید.

و خبر داد ما را حسین بن عبیدالله، از احمد بن محمّد بن یحیی، و او از پدرش و او از محمّد بن حسن صفّار.

و در "فهرست" شیخ مذکور است، در باب (أصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام): محمّد بن حسن صفّار، از برای او مسائلی است از آن حضرت، لقب او ممموله، و زود است بیاید از نجاشی و غیر او به عنوان محمّد بن حسن بن فرّوخ.

و در "تعلیقه" مذکور است قول مصنّف:

محمّد بن حسن الصفار... الی آخر. به تحقیق که مشتبه شده بر ابن داود حال او، پس یک دفعه نقل نموده او را به عنوان ابن الفرّوخ، و یک دفعه به عنوان غیر ابن فرّوخ، و توثیق نموده او را در موضع دون موضعی، و آن دو عنوان یک راوی است نه آن که دو راوی باشد، و او ثقه و جلیل القدر است، جدّ من ـ علاّمه مجلسی بزرگ ـ فرموده: ظاهر آن است که ابن ولید روایت نکرده مر "بصائر الدرجات" او را، به جهت توهم او است که مضمون آن کتاب نزدیک به غلوّ است.

و حقّ آن است آن چیزی که در آن "بصائر الدرجات" است دون و پستر رتبه ائمه علیهم‌السلام می‌باشد، و ممکن است آن که بوده باشد عدم روایتش به جهت عدم اتّفاق است، یعنی اتّفاق نیفتاده که ذکرش کند. انتهی.

در "نقد الرجال" مذکور است که:

محمّد بن حسن صفار، می‌آید ذکرش به عنوان محمّد بن حسن بن فرّوخ صفّار.

و در "روضات الجنات" مذکور است که: قبر محمّد بن حسن صفّار در قم

می‌باشد. انتهی.

مؤلف محمّد علی گوید که: الحال معلوم نیست که در کجا مدفون می‌باشد.

[۵۶۷] نور: محمّد بن حسن بن علی بن محمّد بن احمد بن علیّ بن صَلْت القمی

در "تعلیقه" مذکور است که:

«صدوق مدح نموده او را در اوّل "اکمال الدین" مدح عظیمی فوق التوثیق.» انتهی.

مؤلف گوید: آن چیزی که صدوق در اوّل "اکمال الدین" در حقّش می‌فرماید این عبارت است:

«حتی ورد الینامن بُخارا شیخٌ مِنْ أهل الفضل و العلم و النباهة ببلدة قم، طال ماعنیتُ لقائه، واشتقتُ الی‌مشاهدته، لتدیّنه وسدید رأیه، و استقامة طریقته، وهو نجم‌الدین، أبوسعید، محمّد بن‌حسن بن‌محمّد بن احمد بن علی بن الصلت القمی ـ أدام الله توفیقه، و رضی الله عنه ـ و کان أبی ـ رضی الله عنه ـ یروی عن جدّه محمّد بن احمد بن علی بن صلت ـ روّح الله روحه ـ و یصف عِلْمه و عَمَله و زُهده و فضله و عبادته، و کان احمد بن محمّد بن عیسی فی فضله و جلالته یروی عن أبی‌طالب عبدالله بن الصلّت القمی ـ رضی الله عنه ـ و بقی حتّی لقیه محمّد بن الحسن الصفّار و روی عنه، فلمّا أظفرنی الله ـ تعالی ذکره ـ بهذا الشیخ الذی هو من هذا البیت الرفیع، شکرتُ الله ـ تعالی ذکره ـ علی ما یسَّرلی مِنْ لقائه، و أکرمنی به من إخائه، و حَبانی به من ودّه و صفائه... الی آخر.»

[۵۶۸] نور: محمد بن حسن بن محبوب

در "عین الغزال" مذکور است که: او از اصحاب حضرت جوادعلیه‌السلام است. انتهی.

احتمال می‌رود او قمی باشد، و پسر عموی محمد بن علی بن محبوب قمی باشد.

در "اکمال الدین" باب ۴۲: محمد بن حسن بن محبوب.

[۵۶۹] نور: محمّد بن حسن القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: او نیست به ابن ولید، لکن او نظیر ابن ولید می‌باشد، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و شیخ در "رجال" خود در باب (مَنْ لم یروعن الائمه عليهم السلام) علاوه بر این فرموده: روایت می‌کند او از جمیع شیوخش، روایت می‌کند از سعد و حمیری و الاشعریّین، و محمّد بن احمد بن یحیی و غیر ایشان، و روایت می‌کند از او تلعکبری اجازةً. انتهی

و در "تعلیقه" مذکور است: قول مصنف محمّد بن حسن القمی... الی آخر.

ظاهر آن است که او محمّد بن حسن بن بُندار باشد، و قولش که فرموده: (او نظیر ابن ولید است... الی آخر)، دلالت می‌کند بر عدالتش و جلالتش، مضافاً به سوی بودن او از مشایخ اجازة العظام. انتهی.

و در "نقد الرجال" مثل "رجال میرزا" مذکور است.

[۵۷۰] نور: محمّد بن حسن بن فرّوخ القمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«فرّوخ (بالواو، بالفاء و الراء و الخاء المعجمة بعد الواو) الصفّار، مولی عیسی بن موسی بن طلحة بن عبدالله بن السائب بن مالک بن عامر الاشعری.

ابوجعفر الاعرج کنیه او است، و در قم بوده است، وجه در اصحاب ما قمیّین، ثقه و عظیم القدر راحجاً، قلیل السقط فی الروایة. وفات نمود ـ رحمه الله ـ در قم در سنهٔ دویست و نود، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و در "کتاب نجاشی" مذکور است، تا آن مقامی که فرموده او قلیل السقط در روایت است، از برای او کتب چندی می‌باشد، بعضی از آن کتب:

"کتاب الصلاة"، "کتاب الوضوء"، "کتاب الجنائز"، "کتاب الصیام"، "کتاب

الحج"، "کتاب النکاح"، "کتاب الطلاق"، "کتاب العتق و التدبیر و المکاتبه"، "کتاب التجارات"، "کتاب المکاسب"، "کتاب الصید و الذبائح"، "کتاب الحدود و الدیات"، "کتاب الفرائض"، "کتاب المواریث"، "کتاب الدعاء"، "کتاب المزار"، "کتاب الرد علی الغلاة"، "کتاب الأشربة"، "کتاب المروّة"، "کتاب الزهد"، "کتاب الخمس"، "کتاب الزکاة"، "کتاب الشهادات"، "کتاب الملاحم"، "کتاب التقیه"، "کتاب المؤمن"، "کتاب الأیمان و النذر و الکفارات"، "کتاب المناقب"، "کتاب المثالب"، "کتاب بصائر الدرجات"، "کتاب ما روی فی اولاد الائمه علیهم‌السلام"، "کتاب ما روی فی شعبان"، "کتاب الجهاد"، "کتاب فضل القرآن".

خبر داد ما را به جمیع کتب او تمامش ـ ما سوی "بصائر الدرجات" ـ ابوالحسین علی بن احمد بن محمّد بن طاهر الأشعری القمی، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن حسن بن الولید از آن محمّد مذکور، و از آن کتب او که ذکر شد.

و خبر داد ما را أبوعبدالله بن شاذان، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن محمّد بن یحیی، و او را از پدرش از آن محمّد به جمیع کتبش، و به "بصار الدرجات".

وفات نمود محمّد بن حسن الصفّار در قم، در سال دویست و نود رحمه‌الله.» انتهی.

و پیش گذشت ذکرش به عنوان محمّد بن حسن صفّار از "فهرست" شیخ. انتهی

و در "نقد الرجال" قریب به این مضامین است، مگر بردن اسم‌های کتب او را، تا آن مقامی که می‌فرماید:

"ابن داود ذکر نموده او را یک دفعه، در حالتی که روایت کننده از شیخ است به عنوان محمّد بن حسن الصفّار مهملاً، و یک دفعه ذکرش نموده در حالتی که روایت کننده از نجاشی است، همچنانی که ذکر نموده او را موثّقاً. انتهی المرام فی هذا المقام.

[۵۷۱] نور: محمد بن حسن بن على بن شاذان

في "أمل الآمل":

محمد بن حسن بن على بن شاذان، أبوالحسن، فاضل، جليل القدر، عظيم المنزلة، قاله ابن داود نقلاً عن الشيخ رحمه‌الله.

[۵۷۲] نور: محمّد بن حسن بن جمهور القمی:

در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم يروعن الائمه عليهم‌السلام) مذکور است:

«محمّد بن حسن بن جمهور القمی، روایت می‌کند سعد از احمد بن حسین بن سعید، و او از آن محمّد بن حسن.» انتهی

و در "رجال میرزا" مذکور است:

«محمّد بن حسن بن جمهور القمی البصری، از برای او کتبی است، بعضی از آنها:

"کتاب الملاحم"، "کتاب الواحدة"، "کتاب صاحب الزمان عليه‌السلام."»

و از برای اوست "رسالة المذهبّه" از حضرت امام رضا عليه‌السلام.

و از برای او "کتاب وقت خروج القائم عليه‌السلام".

خبر داد ما را به روایاتش کلش ـ مگر کتابی که در او غلوّ یا تخلیط بود ـ جماعتی، از محمّد بن علی بن حسین، از پدرش، و او از سعد بن عبدالله، و او از احمد بن الحسین بن سعید، و او از محمّد بن جمهور

و روایت کرده آنها را محمّد بن علی بن الحسین، از محمّد بن حسن بن الولید، و او از حسن بن متیل، و او از محمّد بن احمد العلوی، و او از عمرکی بن علی، و او از محمّد بن جمهور

و در باب (مَنْ لم يروعن الائمه عليهم‌السلام) مذکور است:

محمّد بن حسن بن جمهور القمی، روایت می‌کند سعد از احمد بن حسین بن سعید، و او از آن محمّد بن حسن بن جمهور. انتهی.

پیش گذشت از علاّمه در "خلاصه" و از نجاشی به عنوان محمّد بن جمهور،

و او از رجال و اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام می‌باشد، فلاتغفل.» انتهی از "رجال میرزا"

مؤلف گوید: در بعضی از نسخ محمّد بن حسن بن الجمهور العَمّی (بالعین المهمله) نوشته است، و در بعضی از نسخ محمّد بن حسن بن جمهور القُمی (بالقاف) البصری، و همچنین است در ترجمهٔ حسن بن محمّد بن جمهور العمی البصری (یا القمی) البصری، احتمال دارد که قمّی بوده‌اند هر یک، و در بصره مقام گرفتند، یا به عکس، یا از غلط ناسخین بوده باشد؟

و همچنین در ترجمه محمّد بن جمهور القمی (او العمی) البصری عَمی بوده باشد که نسبت به سوی عَمّ داده شده، همچنانی که این مطلب در ترجمه حسن بن محمّد بن جمهور گذشت، و الله العالم بحقائق الامور.

[۵۷۳] نور: محمّد بن حسن بن الولید القمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

«او جلیل القدر، و عارف بالرجال، موثوقٌ به، از برای او کتبی است، بعضی از آن کتب: "کتاب الجامع"، "کتاب التفسیر" و غیر آنها.

و خبر داد ما را به روایات او ابن أبی جید، از آن محمّد بن حسن.

و خبر داد ما را به آن روایات جماعتی از احمد بن حسن از پدرش.

و خبر داد جماعتی از محمّد بن علی بن الحسین، و او از محمّد بن حسن؛ همچنانی که شیخ در "فهرست" فرموده.

وبه‌تحقیق گذشت ایضاً به عنوان محمّد بن حسن بن احمد بن الولید» انتهی.

[۵۷۴] نور: محمّد بن حسین بن شاذویه

چنین معلوم می‌شود که یکی از روات قم محمّد بن حسین بن شاذویه است، زیرا که این محمّد پسر همان حسین بن شاذویه قمّی است، [که] در مقام خود گذشت.

و در جلد سیزدهم "بحار" در باب بیست و یکم (در احوالات سفراء) مذکور است: در کتاب "اکمال الدین" از محمّد بن حسین بن شاذویه، او از محمّد حمیری، او از پدرش، و او از محمّد بن جعفر، او از احمد بن ابراهیم روایت کرده، او گفته که در سال دویست و شصت و دوم به نزد حکیمه دختر امام محمّد تقی علیه السلام، و خواهر امام علی النقی علیه السلام رفتم، و از پس پرده با وی سخن گفتم، و از دین و طریقهٔ او پرسیدم در آن حال... الی آخر حدیث.

[۵۷۵] نور: محمّد بن حسین

در "تذکرة" مذکور است:

«الادیب محمّد بن حسین الدیباجی الآبی، فاضل است، از برای او "کتاب المنتخب"، "کتاب ندبة الوالد علی المولود.»

مشاهده نمودم او را، و قرائت بر او نمودم، و از برای من از او روایت است، فرموده این مطلب را منتجب الدین.» انتهی.

[۵۷۶] نور: محمد بن حسن الطوسی

در «نقد الرجال» مذکور است در ترجمه پسرش محمد بن محمد بن حسن طوسی ـ که خواجه نصیر باشد ـ که: خواجه محمد بن محمد بن حسن طوسی روایت می‌کند از پدرش محمد بن حسن طوسی.

و ذکر خواجه و پسرش در این رساله به جهت آن است که آنها از اهل جهرود که از توابع قم است می‌باشند.[1]

[۵۷۷] نور: محمد بن حسین بن احمد بن الولید قمی

در "اکمال الدین" در باب سابع.

---

۱. در این که خواجه نصیر طوسی ـ علیه الرحمه ـ از اهالی جهرود قم باشد تردیدهای فراوانی وجود دارد، برای آگاهی بیشتر به کتاب (زندگینامه خواجه نصیر طوسی) مراجعه نمایید.

[۵۷۸] نور: محمّد بن حسین بن المنتهی الحسنی

صالح واعظ است، و او عالم و قاضی قم بوده، همچنانی که در "تذکرة" است نقلاً از "فهرست منتخب الدین" فرموده است:

«السید، ناصر الدین، محمّد بن حسین بن المنتهی الحسنی...الی آخر ما ذکر» انتهی.

[۵۷۹] نور: محمّد بن حسین الدیناری

در جلد بیست و پنجم "بحار" که نقلِ "فهرستِ منتخب الدین" می‌کند، آن است که:

«الادیب محمّد بن حسین الدیناری الآبی، فاضل، از برای او "کتاب المنتخب"، "کتاب ندبة الوالد علی المولود"، مشاهده نمودم من او را، و از برای من از او روایت است» انتهی.

مؤلف گوید: گویا این محمّد بن حسین الدیناری، با آن محمّد بن حسین الدیباجی یکی باشد، نه آن که دو راوی باشند، همچنانی که در "تذکرة" ابن محمّد بن حسین الدیناری را ذکر نکرده، همان دیباجی را ذکر نموده.

[۵۸۰] نور: محمّد بن حسین بن عبدالعزیز

در "رجال میرزا" مذکور است در ترجمهٔ عبدالعزیز، آن مقامی که می‌فرماید: در "کتاب نجاشی" مذکور است که: روایت می‌کند عبدالعزیز از حضرت امام رضاعلیه‌السلام، از برای او کتابی است که خبر داد ما را محمّد بن محمّد، که گفت: خبر داد ما را حسن بن حمزه، که او گفت: خبر داد ما را جعفر المودّب، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن خالد، و او گفت: خبر داد ما را عبدالعزیز به کتابش از ولدش محمّد بن حسین بن عبدالعزیز بن المهتدی.

و در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یروعن الائمه‌علیهم‌السلام) مذکور است:

محمّد بن حسین بن عبدالعزیز، روایت می‌کند از محمّد بن عیسی الطلحی،

و روایت می‌کند از او ولید.

در "تعلیقه" مذکور است:

«محمد بن حسین بن عبد العزیز... الی آخر. گذشت در ترجمه عبد العزیز المهتدی از "فهرست" شیخ، و از نجاشی چیزی که ظاهر می‌شود معروفیت او، بلکه نباهت او. و در روایت ابن الولید از او اشاره به سوی آن نباهت او می‌باشد، بلکه اشاره به سوی عدالت اوست ایضاً، همچنانی که مخفی نیست بر مطلّع به حال او در ترجمه محمد بن یحیی و غیر ذلك از مواضع.» انتهی.

[۵۸۱] نور: محمد بن حسین البزوفری

في مزار "البحار": المفید، عن محمد بن حسین البزوفری، عن أبیه، عن عبد الله بن دبران البَجَلی، عن الحسن بن أبی عاصم، عن عیسی بن عبد الله، عن أبیه، عن جدّه، عن امیر المؤمنین عليه السلام، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ سَلَّم عليّ في شيء مِنَ الأرض، ومَن سلّم عليّ عند القبر سَمعته».

[۵۸۲] نور: محمّد بن حسین بن العمید القمی

در "تذکرة" مذکور است که:

«او فاضل و عالم جلیل است، و شاعر و ادیب است، قرائت نموده در نزد او الصاحب اسماعیل بن عبّاد.

و ذکر فرموده شیخ در "فهرست" آن که او قرائت نموده در نزد احمد بن اسماعیل ابن سمکة القمی، و به درستی که او از أهل فضل و ادب و علم بوده، و به درستی که او بوده از اصحاب احمد بن أبی عبدالله البرقی، و از جمله اشخاصی است که تأدّب نموده در نزد او، و بعضی از اشعار او این است:

قامَتْ تُظلّلني مِنَ الشَّمس لنفسٍ أعزُّ عَلَيّ مِنَ نفسی
قامَتْ تُظلّلني و مِنْ عَجَبٍ شمسٌ تُظلّلني مِنَ الشمس!

وقوله أيضاً:

أَخُ الرِّجال مِنَ الأباعدِ والأقـاربُ لا تُـقاربِ
إنّ الأقاربَ كـالعقاربِ بل أضرَّ مِـنَ العـقاربِ

وقوله أيضاً، و كتبه الى من أهدى اليه مداداً:

يا سَيِّدى و عِـمادى أمـــددتنى بـــمدادِ
كـمسكينك جـميعاً مِنْ نـاظرى وفـؤادى
أو كـالّليالى اللّـوائـى رمـــينينا لبـــعادى

وثنا گفته ابن خلّكان از براى او، و ثعالبى و غير اين دو نفر، و مدح نموده او را صاحب بن عبّاد كه تلميذ او است، و مدح نموده او را مُتنبّى و غير او.

پس بعضى در مدح او چنين گفته:

مَنْ مُخبرِ الأعرابَ أنّى بَعْدَهم لاقيتُ رَسْطالِيسَ والإسكندرا
ورأيتُ كـلَّ الفـاضلين كأنّـما بَـرزَ الإله زمـانهم والأعـصرا
نَسَقُوا لنا نَسَق الحساب مقدماً وإنّي لذلك إذا اتيتُ مـؤخرا»

انتهى از "تذكرة المتحبرين في ذكر علماء المتأخرين".

و در "مجالس المؤمنين" قاضى نورالله چنين مذكور است:

«ابوالفضل محمّد بن الحسين، المعروف به استاد ابن العميد القمى، وزيرى نحرير، جواد، و مشيرى در هر فن استاد بود، صاحب بن عبّاد از زمرهٔ اصحاب و عبيد، و عبدالحميدِ كاتب مكاتب زر خريد او است. در حقايق علوم غريبه ماهر، و دقايق حِكَم و فنون عقليه بر طبع نكته رانش ظاهر بود.

در "تاريخ يافعى" مسطور است كه:

او وزير ركن الدوله بويه بود، و در علوم فلسفه و نجوم مهارت و توسيع تمام داشت، و در علوم ادبيّه و ترسّل در زمان خود بى‌نظير بود، و كامل الرياسة،

و جلیل المقدار بود. و یکی از حسنات او صاحب بن عبّاد است؛ که به واسطۀ شرف صحبت به (صاحب) ملقّب شده، و چون در کتابت و انشا ید بیضا داشت، و در شأن او گفته‌اند:

بُدئت الكتابة بعبد الحميد   وخُتِمتْ بابن العميد

و جمعی از شعرا قصد خدمت او کردند، و مدایح بر او خواندند، و صِلات گرانمایۀ او یافتند، از آن جمله متبنی در أرّجان خدمت او رسید، و او را مدح کرد به قصیده‌ای و سه هزار دینار زر سرخ به او داد.

مؤلف "تاریخ مصر و قاهره" آورده که:

چون صاحب بن عبّاد به بغداد رفت و مراجعت نمود، استاد از او پرسید که بغداد را چون دیدی؟

صاحب بن عباد گفت:

بغدادُ في البِلاد   كالأستاذ في العباد

و أیضاً روایت است که: روزی صاحب بن عبّاد بعد از وفات ابن عمید در سرای او می‌گذشت، و در بیرون آن سرا هیچ کس را ندید؛ مگر چند نفر از خدمتکاران زبون، پس این ابیات را از روی عبرت بر زبان راند:

أيّها الرّكبُ لِمْ علاك اكتئابُ   أينَ ذاك الحِجابُ والحُجّاب؟!
أينَ مَن كان الدّهرُ يفْرعُ منه   فهو اليومَ في الترابِ ترابُ؟!

و از علی بن سلیمان روایت نموده که گفت:

در شهر ری خانه خرابی دیدم که سوای درگاه آن خانه بر جا نمانده بود، چون تأمل نمودم دانستم که خانه ابن عمید است، و در آن جا چند بیت را نوشته دیدم:

اعجَبْ لِصَرْفِ الدّهر معتبراً   فهذه الدَّهرُ مِنْ عجائبها

عهدی بـها بـالملوک راهـبةً / قَدْ سَطَعَ النُّورُ في جـوانـبها
تَبدّلتْ وحشةً بعد ســاکـنها / ما أوحشَ الدّارَ بعد ساکنها!

و در بعضی تواریخ مذکور است که:

أبوالفضل ابن عمید در عهد سلطنت رکن الدوله به مرتبهٔ وزارت رسید، و ترقی تمام او را دست داده؛ به غایت معتبر گردید، به مـثابه‌ای کـه در آن ایـام رکن الدوله از او دلدار شد، خود عـضد الدوله رنـجیده بـود، و پـهلو در بسـتر ناتوانی نهاده، عضد الدوله اندیشید که مبادا پدر از او ناراضی به روضهٔ رضوان شتابد، ولی رخصتی نمی‌توانست که متوجه ملازمت کرد، و بعد از تأملی قاصدی نزد أبوالفضل فرستاده، پیغام داد که کدورت مرا از خاطر رکن الدوله بیرون برده، چنان کن که مرا طلب نماید.

أبوالفضل ابن عمید انگشت قبول بر دیده نهاده، در آن بار سعی موفور به تقدیم رسانید، و جهت احتضار عضد الدولة مُسْرعي[1] به شیراز ارسال داشت، و چون عضد الدوله در بلده اصفهان به ملازمت پدر بزرگوار رسید، رکـن الدولة باقی فرزندان را نیز حاضر ساخته، أبوالفضل ابن عمید جشنی عظیم ترتیب نمود، رکن الدوله را به اطاعت و فرمانبرداری عضد الدوله مأمور ساخته. والله اعلم.

در تعلیقه مذکور است:

محمّد بن حسین بن عمید، أبوالفضل، گذشت در ترجمهٔ احمد بن اسماعیل ابن سمکه چیزی که اشاره می‌شود به سوی معروفیت او و نباهت او. انتهی.

مؤلف گوید که: در ترجمهٔ احمد بن اسماعیل بن سمکه در "رجال مـیرزا" مذکور است که: در "کتاب نجاشی" مذکور است و گفته می‌شود که محمّد بـن حسین بن عمید که کنیه او أبوالفضل، در نزد او قرائت نموده.

و ایضاً می‌فرماید: در "رجال شیخ" در بـاب (مَـن لم یـروعن الائـمه علیهم‌السلام) مذکور است که این احمد بن اسماعیل استاد ابن العمید می‌باشد.» انتهی المرام

---

۱. مُسرع: تیزپا.

فی هذه المقام.

[۵۸۳] نور: محمّد بن حمزة القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: او از اصحاب حضرت هادیعليه السلام است
و در "رجال ابوعلی" همین طریق مذکور است
و در "تعلیقه" مذکور است: محمّد بن حمزة القمی... الی آخر
ظاهر آن است که او ابن حمزة الیسع می‌باشد، و برادر محمّد بن حمزة الیسع است، و او ثقه و جلیل است، و از اصحاب حضرت امام علی النقیعليه السلام می‌باشد. و محمّد بن حمزة صاحب کتاب است، روایت می‌کند از او محمّد بن احمد بن یحیی، و استثنا نکرده روایت او را، پس همین مطلب دلیل است بر عدالت او.

و در "کتاب تهذیب" است در بحث (فوت صلاة العید) که فرموده محمّد بن احمد بن یحیی: أخذ کردم این حدیث را از کتاب محمّد بن حمزة الیسع، روایت نموده این حدیث را از محمّد بن فضیل، و من نشنیدم از او.

ظاهر آن است که أبا طاهر الثقه، که می‌آید، که از اصحاب حضرت هادیعليه السلام است، آن أبا طاهر همین محمّد بن حمزه باشد، همچنانی که مصنف اشاره به سوی این مطلب خواهد نمود، وفاقاً لخالیرحمه الله ـ که علاّمه مجلسی کوچک باشد ـ و غیر او ایضاً.

و از جمله چیزهایی که اشاره می‌شود به سوی آن [در] "بحار"؛ روایت نمودن احمد بن محمّد بن عیسی از آن دو نفر، و روایت می‌کند از او سعد بن عبدالله، ایضا، او از زکریا بن آدم

پس چیزی که در "خلاصه" علاّمه است در ترجمۀ ابن جریر القمی نمی‌شناسم او را، نیست در موضع خود، و دور نیست اتحاد او با این مذکور در اینجا... الی آخر.

و بعد از عنوان محمّد بن حمزة القمی، عنوان محمّد بن حمزة بن الیَسَع

قمی را می‌نماید علی حدّه.

در "نقد الرجال" مذکور است:

محمّد بن حمزة بن الیسع، روایت می‌کند زکریا بن آدم، و روایت می‌کند از او احمد بن‌محمّد بن عیسی، و نمی‌شناسم او را، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده در نزد ترجمهٔ أبی حریر و گویا او همان است که در باب کنیه‌ها ذکر خواهد شدبه عنوان أبوطاهر بن حمزة بن الیسع با توثیق نمودن او، فلاحظ. انتهی.

[۵۸۴] نور: محمد بن حسین القمی

کنیه او أبو المفضّل.

و در "ریاض العلماء" در ترجمه علی بن محمد بن علی الخزّاز مذکور است که:

او روایت از جماعتی، من جمله صدوق [می‌کند]. و أبوالمفضّل، محمد بن حسین قمی است، که مجاور بغداد است، روایت می‌کند از او علی بن محمد بن علی خزّاز قمی.

و ایضاً در ترجمه أبوعبد الرحمن بن أبی بکر احمد بن حسین نزیل ری مذکور است، که این شیخ روایت می‌کند از شیخ أبی المفضّل محمد بن حسین بن سعید القمی المجاور ببغداد اجازةً از شیخ علی بن محمد بن علی الخزّاز القمی.

[۵۸۵] نور: محمد بن حمزة الاشعری

در "وسائل" در باب (أخذ الشَعر من الأنف): احمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن حمزة الاشعری.

[۵۸۶] نور: محمّد بن حمزة بن الیسع

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«محمّد بن حمزة بن اليسع روايت می‌کند از زکريا بن آدم، نزد ترجمهٔ احمد بن محمّد بن عيسی، و نمی‌شناسم او را همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده در ترجمهٔ أبی جرير. و ظاهر آن است که او أبوطاهر بن حمزة بن اليسع الثقه، برادر احمد بن حمزة بن اليسع.» انتهی.

[۵۸۷] نور: محمّد بن خالد الاشعری قمی

در "رجال ميرزا" مذکور است که: قريب الأمر است، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده

و نجاشی علاوه بر آن فرموده که:

«أبوالعباس ذکر نموده که از برای او "کتاب نوادر" است، فرموده أبوالعباس خبر داد ما را احمد بن محمّد بن سليمان، که گفته: خبر داده ما را علی بن حسين سعد آبادی، که او گفت خبر داد ما را احمد بن أبی عبدالله البرقی، از خود محمّد بن خالد به آن کتابش.» انتهی.

احتمال دارد آن که بوده باشد آن محمّد بن حسن ـ که گذشت از "فهرست" شيخ ـ محمّد بن خالد مذکور، والله أعلم.

و در "رجال شيخ" مذکور است که: او از اصحاب حضرت امام رضا عليه السلام می‌باشد.

[۵۸۸] نور: محمّد بن خالد البرقی

در "رجال ميرزا" مذکور است که:

«از برای او "کتاب نوادر" است، روايت کرديم ما او را به اين اسناد از احمد بن محمّد بن عيسی، و احمد بن أبی عبدالله، جميعاً از محمّد بن خالد.

و کنيهٔ او أبوعبدالله است، همچنانی که در "فهرست" شيخ است.

و در باب (أصحاب حضرت کاظم عليه السلام) مذکور است: محمّد بن خالد البرقی.

و در باب (أصحاب امام رضاعلیه السلام) مذکور است:

محمّد بن سلیمان الدیلمی بصریٌ، محمّد بن الفضل الأزدی کوفیٌ ثقة، محمّد بن خالد البرقی ثقةٌ می‌باشد ایشان، از اصحاب أبی الحسن بن موسی بن جعفرعلیه السلام می‌باشند.

و در باب (اصحاب حضرت جوادعلیه السلام) مذکور است:

محمّد بن خالد البرقی از اصحاب موسی بن جعفرعلیه السلام و حضرت امام رضاعلیه السلام می‌باشد.

و در "کتاب کشی" مذکور است که: نصر بن الصباح گفت: ملاقات نکرده محمّد بن خالد أبا بصیر را، و بین آن دو قاسم بن حمزه می‌باشد، و ملاقات نکرده أیضاً اسحاق بن عمار را، و سزاوار آن است که ملاقات کرده باشد صفوان او را. انتهی.

و زود است بیاید از علاّمه در "خلاصه"، و از نجاشی به عنوان محمّد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمّد بن خالد البرقی البلخی، مولی أبی الحسن الرضاعلیه السلام.

و در "تعلیقه" مذکور است:

قول مصنف (محمّد بن خالد بن عبدالرحمن ضعیفٌ... الی آخر) گفته شود که او ضعیف است، بلکه ضعیف در حدیث می‌باشد، پس مدح نموده به آن چیزی که مدح نموده، و ظاهر از بودن او ضعیف اشاره است به سوی آن که او روایت از ضعفاء می‌کند، و نقل او مراسیل را، و گذشت در ترجمۀ پسرش احمد آن که این مطلب غیر مُضرّ است به حال او، و باقی تحقیق در "فوائد" است.

و صاحب "معالم"، و صاحب "مدارک"، و فاضل خراسانی أیضاً آن که: این مطلب ضرری ندارد به حال او فی نفسه، به علت آن که مراد آن است که او روایت از ضعفاء می‌کند، و اعتراض نموده محقق شیخ محمّدرحمه الله، به آن که روایت از ضعفاء مختصّ به او نیست، پس چاره‌ای نیست از وجهی، و فیه ما فیه، فتأمّل.

و در "فقيه" در باب (لقطة): رضى الله عنه مى‌گويد، و به تحقيق بسيار از او روايت مى‌كند، و بسيارى از مشايخ هم ايضاً بسيار از او روايت مى‌كنند، و آن محمّد كثير الرواية مى‌باشد، و مقبول الروايه است، و فتوى داده شده به مضمون رواياتش. و قوّت مى‌دهد وثاقت او را ايضاً بسيار روايت نمودن احمد بن محمّد بن عيسى از او، به آن كه آن احمد بن محمّد بن على، مرتكب مى‌شد به سوى كسى كه روايت از ضعفاء مى‌كرد، آن چيزى را كه مرتكب مى‌شد، و همچنين قميّين.

پس ظاهر مى‌شود از چيزى كه در "مسالك" مى‌باشد در بحث (ارث به نكاح منقطع) آن كه:

نجاشى ضعيف دانسته او را، و ابن غضائرى فرموده: (حديث او يَعْرَف ويُنْكَر)، و در صورتِ تعارضِ جرحُ و تعديل، پس جَرحْ مقدّم است.

و ظاهر حال آن است كه نجاشى أعرف و اضبط است، به جهت آن كه جرح مفقود است، و نجاشى مدح نموده او را به آن چيزى كه مدح نموده، با آن كه تقديم جرح مطلقاً غير مُسلّم است. و بودن نجاشى أضبط، اگر چه مرترجيح است، و لكن ترجيح بر آن قول نجاشى را چيزى است [كه] اشاره كرديم، و بساست ترجيح داده مى‌شود تعديل غيرش بر جرح او به سبب مرجّحى.

[۵۸۹] نور: محمّد بن خالد طيالسى

در "رجال ميرزا" مذكور است كه:

«از براى او كتابى است، كه روايت نموديم از حسين بن عبيدالله، و او از احمد بن محمّد بن يحيى، و او از پدرش، و او از محمّد بن على بن محبوب، و او از محمّد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمّد بن على البرقى.

و در "رجال شيخ" در باب (مَنْ يروعن الائمه عليهم السلام) مذكور است كه:

محمّد بن خالد الطيالسى، كه مُكنّى به أبى عبدالله مى‌باشد، روايت مى‌كند

از او حمید اصول کثیره‌ای، و صد سال عمر کرد، و در سال دویست و پنجاه و نه از او شنیده، و در آن زمان نود و هفت سال عمر کرده بود. و زود است بیاید از علاّمه در "خلاصه" و از نجاشی بر آن که این محمّد بن خالد بن عمر الطیالسی همان محمّد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمّد بن علی البرقی است، که کنیهٔ او أبا عبدالله است، [و] مولای أبی موسی الاشعری است، و از اصحاب حضرت امام رضا عليه السلام می‌باشد، و ثقه می‌باشد.

و ابن غضائری فرموده آن که:

او مولای جریر بن عبدالله است، حدیث او یُعْرَف و یُنْکَر، و روایت می‌کند از ضعفاء بسیار، و اعتماد بر مراسیل می‌نماید.

و نجاشی فرموده آن که:

او ضعیف الحدیث است، و اعتماد من بر قول شیخ أبی جعفر طوسی است از تعدیل نمودن آن شیخ او را.

و کشّی فرموده که:

نصر بن صباح گفته که ملاقات نکرده آن برقی أبا بصیر را، و بین ایشان قاسم بن حمزة می‌باشد، و ملاقات نکرده اسحاق بن عمار را؛ همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و در کتاب نجاشی مذکور است، تا آن مقامی که:

الاشعری: نسبت داده می‌شود به سوی برق رود، قریه‌ای از سواد قم، وادیی است در آنجا. و از برای این محمّد برادرانی چند می‌باشد، که معروفند به أبی علی حسن بن خالد و أبی القاسم فضل بن خالد. و از برای پسر فضل بن خالد پسری است که معروف است به علیّ بن العلاء بن الفضل بن خالد، که او فقیه می‌باشد. و محمّد ضعیف در حدیث می‌باشد، و ادیب و حسن المعرفة به أخبار و علوم عرب است، و از برای او کتبی است، بعضی از آن کتب:

"کتاب التنزیل و التعبیر"، "کتاب یوم و لیله"، "کتاب التفسیر"، "کتاب مکه و المدینه"، "کتاب حروب الأوس و الخزرج"، "کتاب العلل"، "کتاب علم الباری"،

"كتاب الخُطَب".

خبر داد ما را احمد بن على بن نوح، كه او گفت: خبر داد ما را حسن، كه او گفت: خبر داد ما را حسن بن حمزة الطبرى، كه او گفت: خبر داد ما را احمد بن عبدالله بن احمد بن أبى عبدالله محمّد بن خالد البرقى، كه گفت: خبر داد ما را احمد بن أبى عبدالله از پدرش به جميع كتب او.

و پيش گذشت به عنوان محمّد بن خالد البرقى». انتهى از "رجال ميرزا".

و در "رجال أبوعلى" قريب به اين مضامين مذكور است، مگر تعداد كتب او، تا آن مقامى كه مى‌فرمايد كه:

از كشى و نجاشى چيزى كه واقف شديم آن بود كه نسبت داده شده آن محمّد بن خالد به سوى برق رود (بالقاف و الدال المهملة)، لكن صاحب "الايضاح" كه علاّمه باشد فرموده: برف روز و برفروز (بالفاء و الذال المعجمة)، فلاحظ.

و در كتاب "تعليقه" مذكور است، كه:

«قول مصنّف: (محمّد بن خالد الطيالسى... الى آخر) روايت نمودن أجّله روات از او اشاره است به سوى اعتماد بر او، و قوّت مى‌دهد او را قول آن مصنف كه حميد از او روايت مى‌كند اصول كثيره‌اى، و زود است ذكر كنيم ما در ترجمۀ محمّد بن سليمان بن حسن چيزى كه تأكيد كند اين مطلب را، پس ملاحظه كن.

و او والد حسن و عبدالله الثقتين مى‌باشد، و گذشت از نجاشى ذكر او در ترجمۀ عبدالله، و از "خلاصه" علاّمه در ترجمۀ صابر النهدى كه حاضر نيست مرا حال او.» انتهى.

مؤلف گويد: وادى برق رود را در ترجمۀ فرزندش احمد بن محمّد بن خالد برقى ذكر كرديم، و گذشت، و ترجمه برادرهايش هم كه حسن و فضل باشد گذشت هر يك در مقام خود، و همچنين ترجمۀ على بن العلاء بن فضل هم در (باب عين) گذشت.

[۵۹۰] نور: محمّد بن رضا القمی

در "تذکره" مذکور است که:

محمّد بن الرضا القمی المعاصر، فاضلٌ، از برای او شرح منظومه در معانی و البیان صد بیت می‌باشد، نامیده او را "نجاح المطالب".

در "روضات الجنّات" مذکور است که:

المولی میرزا محمّد المشهدی الطوسی، ابن المولی محمّد رضا، ابن المولی اسماعیل بن جمال الدین القمی، کان فاضلاً عالماً عاملاً جامعاً ادیباً محدثاً فقیهاً وجیهاً، من علماءِ زمن المجلسی و الفیض رحمهما الله تعالی، و له کتاب کبیر فی التفسیر، لایبعد کون الرجل بعینه هو المذکو في "أمل الآمل" بعنوان محمد بن رضا القمی. انتهی.

[۵۹۱] نور: محمّد بن ریّان بن صَلْت الأشعری القمیّ

در "نقد الرجال" مذکور است که:

از برای او مسائلی است از حضرت أبی الحسن العسکری﷣، روایت می‌کند از او عبدالله بن جعفر، همچنانی که نجاشی فرموده: ثقةٌ، و از اصحاب حضرت هادی﷣، همچنانی که در "رجال شیخ" مذکور است.

در جلد دوازدهم "بحار" در مناقب امام علی النقی﷣ مذکور است که محمّد بن ریّان الصلت می‌گوید: نوشتم خدمت امام علی النقی﷣... الی آخر.

[۵۹۲] نور: محمّد بن زین العرب القمی

در "تذکرة" مذکور است:

«السید ناصر الدین محمّد ابن زین العرب الحسینی القمی، فاضل و صالح است، فرموده او را منتجب الدین.» انتهی.

[۵۹۳] نور: محمّد بن سالم القمی

در "نقد الرجال" مذکور است: از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام می‌باشد، همچنانی که در "رجال شیخ" مذکور است.

در "رجال میرزا" مثل "نقد الرجال" مذکور است.

[۵۹۴] نور: محمّد بن سلیمان القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: او اصحاب حضرت صادق علیه السلام می‌باشد.

و در "رجال ابن داود" مذکور است که: او از اصحاب حضرت صادق علیه السلام می‌باشد، همچنانی که در "رجال شیخ" است.

[۵۹۵] نور: محمد بن داود القمی

کنیه او أبی الحسن است. در جلد سیزدهم "بحار" مذکور است در اوّل باب (توقیعات)، می‌فرماید: شیخ طوسی در "کتاب الغیبة" گفته که: خبر داد به ما جماعتی از أبی الحسن محمد بن داود القمی... الی آخر.

و ایضاً در جلد دوازدهم "بحار" در باب (وفات امام علی النقی علیه السلام).

[۵۹۶] نور: محمد بن سوره قمی

در "روضات الجنات" در ترجمه حسین بن علی بن بابویه.

[۵۹۷] نور: محمد بن سوید الاشعری

در جلد سیزدهم "بحار" در باب (سیرته و اخلاقه علیه السلام).

[۵۹۸] نور: محمد بن شعیب

در "اکمال الدین".

و از "تاریخ قم" هم معلوم می‌شود که او در قم بوده، پس احتمال دارد

مذکور در "اکمال" قمی باشد.

[۵۹۹] نور: محمد بن زید (یزید) القمی

در جلد هفتم "بحار" در اولش.

[۶۰۰] نور: محمد بن سهل بن زادویه.

گذشت در ترجمه پدرش ذکر او.

[۶۰۱] نور: محمد بن سعید الراوندی

في "روضات الجنات" فی ترجمة أبیه قطب الراوندی.

[۶۰۲] نور: میر محمد زمان بن سید جعفر میرزا محسن الرضوی.

حدیثی در فضیلت قم از او وارد شده.

[۶۰۳] نور: محمّد بن سهل بن یسع القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

او از اصحاب حضرت امام رضاعليه‌السلام می‌باشد. و در "فهرست شیخ" مذکور است: محمّد بن سهل بن یسع، از برای او مسائلی [است] از حضرت امام رضاعليه‌السلام، خبر داد ما را به آن مسائل ابن أبی جید، و او از محمّد بن حسن، و او از سعد بن عبدالله و حمیری و محمّد بن یحیی، و او از احمد بن محمّد، و او از محمّد بن سهل.

و در "کتاب نجاشی" مذکور است:

محمّد بن سهل بن یسع بن عبدالله بن سعد بن مالک بن أحوص الأشعری القمی، روایت می‌کند از حضرت امام رضاعليه‌السلام و حضرت جوادعليه‌السلام، از برای او کتابی است که روایت می‌کنند او را جماعتی.

خبر داد ما را علی بن محمّد، که او گفت: جماعتی خبر داد ما را از علی بن محمّد، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن الحسن، که او گفت: خبر داد ما را سعد و حمیری و محمّد بن یحیی و احمد بن ادریس، و او از احمد بن محمّد بن عیسی، و او از پدر خودش، و از خود محمّد بن سهل به کتاب او

و در "تعلیقه" مذکور است:

قول مصنّف: (محمّد بن سهل... الی آخر) تا آن مقامی که می‌فرماید که: قول نجاشی که روایت می‌کنند جماعتی کتاب او را اشاره به سوی اعتماد او است بر آن محمّد بن سهل، به خصوص آن که بوده باشند آن جماعت از اهل قم، همچنانی که بودن آن جماعت قمیّین ظاهر است. و بعضی از ایشان احمد بن محمّد بن عیسی، بلکه ظاهر می‌شود روایت نمودن آن جماعت اهل قم از او عدالت او، همچنانی که گذشت در ترجمهٔ ابراهیم بن هاشم و اسماعیل بن مروان و غیر ذلك.

و گذشت در ترجمهٔ عمران بن عبدالله مدح امثال آنها از أهل قم به نجابت. فتأمّل. انتهی

و در "نقد الرجال" مذکور است قریب به مضامین "رجال میرزا".

[۶۰۴] نور: محمّد بن صلت قمی

در "نجم الثاقب" در باب دهم مذکور است که:

شیخ طبرسی صاحب "مجمع البیان" در "کتاب عدة" گفته: و از جمله دعاها که گفته جلالت و فضیلت آنها بسیار است، و شرایط کمال و خوبی را به غایت جمع نموده، و خواندن آنها اختصاص به صبح و شام دارد؛ دعائی است که مشهور است به دعای حریق، و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است، و دعایش این است:

«اللّهم إنّی أصْبَحْتُ أُشهِدُكَ وكفی بكَ شهیداً...» تا آخر دعا که طولانی است، و در آخر آن گفته که: از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام توقیعی بیرون

آمد به سوی محمّد بن صلت قمی علیه الرحمة... الی آخر.

پس از این مطلب چنین مستفاد می‌شود که او از روات قم است.

[۶۰۵] نور: محمد بن عامر الاشعری

مستفاد می‌شود از "کافی"، و ایضاً از مشیخه صدوق. و معلوم می‌شود ایضاً در "اکمال الدین".

[۶۰۶] نور: محمد الطلحی القمی

در جلد دوازدهم "بحار" در (ذکر امام علی النقی علیه السلام و أصحابه و أحوال خلفاء زمانه): "مشارق الانوار": عن محمد بن داود القمی، و محمد الطلحی قالا: حَمَلنا مالاً من الخمس... الی آخر.

[۶۰۷] نور: محمّد بن عباس قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: از برای او روایاتی است. انتهی

و در جلد سیزدهم "بحار" در باب بیستم مذکور است که:

در کتاب "اکمال الدین" مذکور است: روایت از محمّد بن علی اشعری قمی کرده که او گفت: در سالی از سال‌ها زنی پارچه‌ای به من داد، و گفت: که این را به نزد عَمْری ببر، آن را با پارچهٔ بسیاری که داشتم برداشتم، وقتی که به بغداد رسیدم عَمْری مرا امر نمود که همهٔ آنها را به محمّد بن عباس قمیّ تسلیم کن، همهٔ آنها را سوای پارچهٔ آن زن به او تسلیم نمودم، در آن حال عَمْری نزد من پیغام نمود که پارچهٔ آن زن را تسلیم او کن، آنگاه به یادم آمد که زنی پارچه‌ای داده آن را جستجو نموده پیدا نکردم.

آن گاه عَمْری به من گفت: غمگین مباش، زیرا که به زودی آن را خواهی جست! پس بعد از این آن را پیدا کردم، پس عَمْری از پارچهٔ آن زن به من خبر داد، و حال آن که عَمْری ثبتْ و صورت اموالی را که نزد من بود نداشت.

[۶۰۸] نور: محمّد بن عبدالجبار قمی

در "رجال میرزا" مذکوراست که او ابن أبی الصهبان (بالصادالمهملة المضمومة، و الباء المنقّطة تحتها نقطه، و النون أخيراً) قمی می‌باشد، از أصحاب حضرت أبی الحسن الهادی علیه السلام می‌باشد، ثقه می‌باشد، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و در باب (أصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام) مذکور است که: او قمی است، و ثقه می‌باشد او.

در باب (أصحاب حضرت جواد علیه السلام) مذکور است که: محمّد بن عبدالجبار.

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

محمّد بن أبی الصهبان، و اسم أبی الصهبان عبدالجبار است، از برای او روایاتی است، خبر داد ما را به آن روایات ابن أبی جید، از محمّد بن حسن، و او از سعد بن عبدالله و حمیری و محمّد بن یحیی و احمد بن ادریس، و او از محمّد ابن أبی الصهبان

و در "کتاب کشّی" مذکور است:

محمّد بن عبدالجبار، و محمّد بن أبی خنیس، و ابن فضّال روایت کردند جمیعاً از ابن بکر.

و در "تعلیقه" مذکور است: محمّد بن عبدالجبار.

در "کافی" در باب (مولد فاطمة علیها السلام): احمد بن ادریس، و او از محمّد بن عبدالجبار الشیبانی روایت می‌کند، و جدّ من که فرموده توثیق نموده او را شیخ و علاّمه رحمهما الله، بلکه هر کس که متأخر از آنهاست، به درستی که هر یک به تحقیق شمردند حدیث او را صحیحاً، مع ثقه الباقین. انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است: قریب به مضامین میرزا، لکن او (ابن بُکیر) دارد بدل (ابن بکر).

[۶۰۹] نور: محمّد بن عبدالعزیز القمی

در جلد بیست و پنجم "بحار" که از منتجب الدین نقل می‌کند:

الشيخ الفقيه، محمّد بن عبدالعزيز بن أبی طالب القمیّ، فقيهٌ ورع.
و در "رياض العلماء" مذکور است:
عن عبدالرحمن بن عبدالسميع اجازةً عن شاذان بن جبرئيل القمی قراءةً عليه، عن محمّد بن عبدالعزيز القمی... الی آخر.
دور نيست كه مراد همين محمّد بن العزيز مذكور باشد.

[۶۱۰] نور: محمّد بن عبدالمؤمن المؤدّب
در "رجال ميرزا" مذکور است که:
محمّد بن عبدالمؤمن المؤدّب، قمی می‌باشد، و ثقه می‌باشد، از برای او کتابی است؛ همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.
و نجاشی علاوه بر اين مطلب فرموده: جمع نموده او را ناميده او را "نوادر"، و در آن كتاب است هفتصد حديث، خبر داد ما را حسين بن احمد بن موسی، كه او گفت: خبر داد ما را جعفر بن محمّد از او و به آن كتاب. انتهی.
و در "نقد الرجال" قريب به اين مضامين مذکور است.

[۶۱۱] نور: محمّد بن عبدالله بن جعفر بن الحسين بن جامع بن مالك الحميری (بالحاء المهملة).
در "رجال" مذکور است که: کنيه او أبوجعفر و قمی است، بوده است ثقه [و] وجهاً، کاتب صاحب الأمر عليه السلام و سؤال نموده مسائلی در ابواب شريعت.
نجاشی گفته که: گفت از برای ما احمد بن حسين، واقع شد اين مسائل به سوی من فی أصلها، و توقيعات بين سطور او بود.
و بوده از برای او برادرهای چندی: جعفر و حسين و احمد، و از برای هر يك از آنها مکاتبه‌ای بود با حضرت صاحب الأمر عليه السلام، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده، تا آن مقامی که می‌فرمايد:
که از برای اين محمّد بن عبدالله کتب چندی می‌باشد، بعضی از آن کتب:

"كتاب الحقوق"، "كتاب الاوائل"، "كتاب السماء"، "كتاب الارض"، "كتاب المساحة و البلدان"، "كتاب ابليس و جنوده"، "كتاب الاحتجاج".

خبر داد ما را أبوعبدالله بن شاذان القزوينی، كه اوگفت: خبر داد ما را علی ابن حاتم بن أبی حاتم كه اوگفت: كه محمّد بن عبد بن الله بن جعفر بوده است سبب از برای تصنيف من مر اين كتب را، به درستی كه من مفقود نمودم فهرست "كتاب مساحة" [را]، آن چنانی كه تصنيف كرده بودم، تصنيف كرد آنها را احمد بن أبی عبدالله البرقی، و نسخه كردم آن كتب را، و روايت نمودم از هر كسی كه روايت از او می‌كرد، و ساقط شد اين سال كتب از من، و نيافتم از آن كتب نسخه‌ای، پس سؤال نمودم از برادران خودم در قم و ری و بغداد، پس نيافتم از آن كتب در نزد ايشان، پس رجوع نمودم به سوی اصل مصنّفات، پس بيرون آوردم آنها را. تا آن مقامی كه می‌فرمايد:

كه در "فهرست" شيخ مذكور است:

محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميری، أبوجعفر، مذكور است كه ابن نوح گفته كه اوّل كسی كه اين توقيع را به ما خبر داده أبوالحسين محمّد بن علی بن تمّام است، و او ذكر نموده كه من اين را از روی رقعه‌ای نوشتم كه در نزد أبوالحسن بن داود بود، وقتی كه أبی الحسن آمد او را بر او خواندم، گفت: كه اين رقعه را بعينه أهل قم به نزد أبی القاسم نوشته بودند، و در آن چند مسأله بوده، [و] شيخ أبی القاسم در پشت آن به خط احمد بن ابراهيم نوبختی به ايشان به نهج مذكور جواب نوشت، و نسخهٔ آن رقعه به دست أبی الحسن بن داود بدين نهج بود.

مسائل محمّد بن عبدالله [بن] جعفر حميری اين است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«أطال الله بقاءكَ، وأدام عِزّك وتأييدك وسعادتك وسلامتك، وأتمّ نعمته عليك، زاد في إحسانه اليك، و جميل مواهبه لديك، وفضله عندك، وجَعَلني من السوء فَداك، وأماتني قَبْلك، النّاس يتنافسون في الدّرجاتُ فَمَنْ قبلتموه كانَ

مقبولا، ومَنْ دَفَعْتُمُوه كان وضيعاً، والخاملُ مَنْ وَضَعتعموه، ونعوذُ بالله مِنْ ذلك. وببلدنا ـ أيّدك الله ـ جماعة من الوجوه ينساوون ويتنافسون في المنزلة، و ورد ـ أيّدك الله ـ كتابك الى جماعةٍ منهم في أمرٍ أمرتهم به من معاونة مَنْ أخرج عليّ ابن محمّد بن الحسين بن مالك ـ المعروف مالك بادولة ـ وهو خِتن من بينهم ـ رحمهم الله ـ، فاغتّم بذلك، وسألني أيّدك الله ـ أنْ أُعلمك ماناله من ذلك، فإنْ كان مِنْ ذنبٍ؛ اِسْتَغْفر الله، وإنْ غير ذلك عرفته ما يَسْكن نفسه اليه، إن شاء الله»

حاصل مضمون اين كلمات آن است كه:

شيخ أبی القاسم خطاب نموده و می‌گويد كه: خدای تعالی زندگی تو را طولانی گرداند، و عزّت و تأييد و سلامت و سعادت تو را دائمی كند، و نعمتش را بر تو تمام نمايد، و احسان خود را به تو، و زيباترين بخشش‌های خود را در نزد تو، و تفضّل خويش را برای تو بيفزايد. و مرا در وقت رو آوردن چيزهای بد و ناخوش فدای تو گرداند، و مرا پيش از تو بميراند. مردم به پيدا كردن بلند پاكی اظهار حرص و رغبت دارند، هر كس را شما قبول كنيد هر آينه مقبول و بلند پايه می‌شود، و هر كه را شما رد نماييد و برانيد هر آينه فروپايه خواهد گشت، و گمنام كه شما او را پشت كنيد، و از راندن و رد نمودن شما پناه می‌بريم به خدا. خداوند عالم تو را قوّت بدهد، و مؤيد گرداند.

در شهر ما جماعتی هستند از معروفين كه در رتبه با هم برابرند، و در تحصيل قدر و منزلت حرص و رغبت دارند، خدا تو را مؤيّد گرداند؛ مكتوب به جماعتی از ايشان در خصوص ياری نمودن به حقّ كه ايشان را به آن أمر نموده بودی رسيد، عليّ بن محمّد بن حسين بن مالك ـ رحمهم الله ـ كه مشهور است به مالك با دولت، و آن ختن صابر است، از ميان آن جماعت بيرون كرده، و او را در مكتوب ننوشته، و به اين سبب مهموم و مغموم گشته.

خدا تو را مؤيد گرداند، از من خواهش نموده كه به تو اعلام نمايم اين همّ و غم را كه به او رو داده برای اين كه تو سبب ننوشتن نام او را بيان كنی؛ اگر سبب آن گناهی است كه از او سر زده، او از آن گناه توبه و بازگشت نمايد، و اگر

غیر آن باشد، باید چیزی به او بگویی که دلش ان شاء الله به سبب آن آرام بگیرد.

در جوابش توقیع بدین نهج در آمد: «لم نکاتب إلاّ مَنْ کاتبنا».

یعنی: آنان که به ایشان مکتوب نوشته بودیم؛ به من مکتوب نوشته بودند، و این مرد به ما چیزی ننوشته بود تا آن که نام او را داخل نام‌های ایشان نمودمی، پس سبب ننوشتن من ننوشتن او بود، نه گناه و تقصیر که از او سر زده باشد... الی آخر آن مسائلی که خدمت حضرت حجت علیه السلام نوشته، و حضرت حجت علیه السلام جواب آنها را نوشته و از برای او فرستاده است.

از برای او مصنّفاتی چند و روایاتی [است]؛ خبر داد ما را جماعتی از محمّد بن علی بن حسین، و او از احمد بن هارون الفامی و جعفر بن الحسین، و او از محمّد بن عبدالله بن جعفر.

و در باب (مَنْ لم یروعن الائمه علیهم السلام) مذکور است:

محمّد بن عبدالله الحمیری، أبوجعفر قمی، پس در میان ایشان است أیضاً محمّد بن عبدالله بن جعفر الحمیری. و روایت می‌کند از او احمد بن هارون الفامی، و جعفر بن الحسین، و روایت [می‌کند] از آن دو نفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه.

پس در میان ایشان است أیضاً محمّد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، روایت می‌کند ابن بابویه أبو جعفر از احمد بن هارون الفامی، و او از آن محمّد بن عبدالله بن جعفر مذکور است. انتهی.

و در "نقد الرجال" قریب به این مضامین ذکر می‌کند، تا آن مقامی که نقل کلام شیخ می‌کند از باب (مَنْ لم یروعن الائمه علیهم السلام) و می‌فرماید: ظاهر آن باشد، که راوی یکی باشد و در کلام شیخ در آن باب مذکور مکرر شده باشد.

مؤلف گوید: که در جلد سیزدهم "بحار" مذکور است آن مسائلی که از حضرت حجّت علیه السلام سؤال نموده در ابواب شریعت، و حضرت جواب از برای او نوشته‌اند.

[۶۱۲] نور: محمّد بن عبدالله

در "رجال میرزا" مذکور است که:

محمّد بن عبدالله (و قیل عبیدالله) الملقّب ماجیلویه، و او محمّد بن أبی القاسم، و به تحقیق پیش گذشت، فلا تغفل. انتهی.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است که:

محمّد بن عبدالله (و قیل محمّد بن عبیدالله) أبوعبدالله الملقّب ماجیلویه او ابن أبی القاسم. انتهی.

[۶۱۳] نور: محمّد بن عبدالله الأشعری قمی

در "کتاب میرزا" مذکور است که:

محمّد بن عبدالله اشعری القمی از اصحاب حضرت امام رضاعلیه‌السلام می‌باشد.

و در "نقد الرجال" مذکور است مثل میرزا، نقلاً از "رجال شیخ".

در "نجم الثاقب" مذکور است که او حضرت حجّتعلیه‌السلام را دیده است.

[۶۱۴] نور: محمد بن عبد الله بن مهران

در جلد ذکر سید سجادعلیه‌السلام در "بحار" در احوال او، احتمال می‌رود که این محمد عموی احمد بن حسین بن عبد الله بن مهران بن أبی باشد، فلاحظ.

[۶۱۵] نور: محمّد بن عبدالله بن عیسی الاشعری قمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

او از اصحاب حضرت امام رضاعلیه‌السلام می‌باشد

و در "نقد الرجال" نقلاً از "رجال شیخ" مثل میرزا.

و در "رجال أبوعلی" مذکور است که: او از اصحاب حضرت هادیعلیه‌السلام [می‌باشد]. و در "تعلیقه": ظاهر آن است او با آینده یکی باشد.

[۶۱۶] نور: محمّد بن عبدالله الرضوی

در "تذکرهٔ" مذکور است است که:

السیّد جمال الدین، أبوالفتح، محمّد بن عبدالله الرضوی، فقیه و صالح می‌باشد، فرموده او را منتجب الدین.

[۶۱۷] نور: محمّد بن علی بن أبوالقاسم

در "رجال میرزا" مذکور است در ترجمهٔ احمد بن اسحاق.

و در "کتاب کشّی" مذکور است در حقّ احمد بن اسحاق القمی.

و بود او صالح، و أیّوب بن نوح محمّد بن علی بن أبی القاسم گفت: حدیث کرد مرا احمد بن الحسین القمی.. الی آخر.

پس چنین استفاده می‌شود در این مقام که او هم از روات قم می‌باشد.

و در "رجال أبوعلی" در ترجمهٔ عبدالله بن محمّد الحضرمي مذکور است، که فرموده: أبوجعفر محمّد بن علی بن أبی القاسم بن أبی حمزة القمی که فرموده حدیثی... الی آخر.

[۶۱۸] نور: محمّد بن علی بن احمد بن هشام القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

کنیه او أباجعفر است، روایت می‌کند از محمّد بن علی ماجیلویه. روایت می‌کند از او ابن نوح.

و در "نقد الرجال" مثل میرزا مذکور است، نقلاً از "رجال شیخ".

[۶۱۹] نور: محمّد بن علی بن الاسود القمی

در "تعلیقه" مذکور است: کنیه او أبوجعفر است، روایت می‌کند از او صدوق مترضیاً. انتهی.

در ترجمهٔ محمّد بن عباس حکایتی از او گذشت، و در ترجمهٔ علی بن

بابویه أیضاً مطلبی از او ذکر شد، و در ترجمهٔ صدوق هم ذکری از او خواهد شد، إنْ شاءَ الله.

و در جلد سیزدهم "بحار" مذکور است که:

جماعتی از محمّد بن علی بن الحسین ـ که صدوق می‌باشد ـ روایت کردند، و او از محمّد بن علی الاسود قمی، که او گفت که: أبی جعفر عَمْری برای خود قبری کند، و آن را با چند پارچهٔ تخته درست نمود، در آن حال از او پرسیدم؟

گفت: برای خلایق اسبابی هست.

بعد ازآن بار دیگر آن را پرسیدم؟

گفت: که مأمورم به آن که برای مرگ مهیّا شوم، دو ماه بعد از این گفت‌وگو به رحمت ایزدی پیوست.

و أیضاً در "اکمال الدین" در (باب چهارم) حدیثی از او روایت شده.

و أیضاً در "تعلیقه" در فائده خامسه.

وأیضاً در "بحار" در (احوال سفراء): از أبوجعفر محمّد بن علی الاشعری، فراجع. انتهی.

[۶۲۰] نور: محمد بن عبید الله قمی

در جلد سیزدهم "بحار" در باب (من رأی القائم علیه السلام).

[۶۲۱] نور: محمد بن علی بن فروزان القمی

کما یلوح من "رجال النجاشی".

[۶۲۲] نور: محمد بن علی الخزّاز القمی

در "جواهر السنیّه" که از تألیفات محمد بن حسن بن حُرّ بن علی العاملیّ است که:

روی الشیخ الثقة الجلیل، محمد بن علی الخزّاز القمی فی "کتاب الکفایة"... الی آخر حدیثی که مذکور است در آن کتاب.

[۶۲۳] نور: محمد بن علی القمی

در "جواهر السنیّه" مذکور است که: محمد بن ابراهیم، عن محمد بن علی القمیّ... الی آخر حدیث مذکور در آن کتاب.

[۶۲۴] نور: محمد بن علی بن الحسین القمی

در "رجال حاجی سید محمد باقر" مذکور است، در آن مقامی که می‌فرماید: و منها ما فی ترجمة محمد بن علی بن الحسین القمّی، قال: له مصنّفات کثیرة ذکرناها في "الفهرست".

[۶۲۵] نور: محمّد بن علی بن جاک

در "رجال میرزا" مذکور است:

جاک (بالجیم و الکاف) تیمیّ، و مکّنی است به أبی طاهر، ثقه و قلیل الحدیث است، ذکر نموده این مطلب را أبوالعباس. و او از اهل قرآن و فاضل است، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و نجاشی علاوه بر این فرموده: از برای او است "کتاب الحَکَمین". خبر داد ما را حسین، و گفت: خبر داد ما را علی بن محمّد، که او گفت: خبر داد ما را حمزة القاسم، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن احمد الآبادی، و او از أبی طاهر محمّد بن علی به کتاب او. انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است:

محمّد بن جاک قمی، تا آن مقامی که می‌فرماید: علاّمه در "خلاصه" فرموده بدل قمی تیمی... الی آخر.

[۶۲۶] نور: محمّد بن علی بن دقّاق

چنین معلوم می‌شود که یکی از روات قم محمّد بن علی بن دقّاق [است]، همچنانی که در "نجم الثاقب" در (باب دهم) مذکور است.

و نیز سیّد معظم در آن کتاب نقل کرده که: مقصود سیّد رضی الدین بن علی بن طاوس که در کتاب "جمال الاسبوع" نقل کرده از کتاب محمّد بن محمّد بن عبدالله فاطرین، که گفت: حدیث کرد مرا محمّد بن علی بن دقّاق قمی، أبوجعفر، گفت: حدیث کرد مرا أبوالحسن محمّد بن علی بن حسن بن شاذان قمی، گفت: حدیث کرد مرا أبوجعفر محمّد بن علی بن بابویه قمی از پدرش از عبدالله بن جعفر از عباس بن معروف از عبدالسلام بن سالم، گفت: حدیث کرد مرا محمّد بن سنان از یونس بن ظَبیان از جابر بن یزید جُعْفی، گفت که:

فرمود أبوجعفر علیه‌السلام هر کس که نخواند این دعا را یک مرتبه در روزگار خود، نوشته می‌شود در پوست نازکی، و بالا برده می‌شود در دیوان حضرت قائم علیه‌السلام، پس چون خروج کرد قائم ما ـ صلوات الله علیه ـ آواز می‌کند او را به اسم خودش، و به اسم پدرش، آنگاه می‌دهند به او آن نوشته را، و می‌گویند به او بگیر نوشته عهدی است که کرده‌ای با ما.

و دعا در "نجم الثاقب" مذکور است.

[۶۲۷] نور: محمّد بن علی بن حسن بن شاذان قمی

در "نجم الثاقب" در (باب دهم) مذکور است (و در این رساله هم در نور سابق بر این گذشت): محمّد بن علی بن دقاق قمّی گفت که: حدیث کرد مرا أبوالحسن محمّد بن علی بن حسن بن شاذان قمی... الی آخر چیزی که ذکر شد.

[۶۲۸] نور: محمد بن علی بن احمد قمی

در باب کُنی از "رجال أبوعلی" مستفاد می‌شود.

[۶۲۹] نور: محمد بن علی بن احمد البرزخی قمی

در "اکمال الدین" باب چهل و نه حدیثی از او نقل می‌کند.

[۶۳۰] نور: محمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم

در جلد سیزدهم "بحار" در (باب رجعت)، نقلاً از "کتاب علل الشرایع" لمحمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم.

و در "مرآت العقول" در باب (حضرت حجّت علیه السلام) می‌فرماید علامه مجلسی: "کتاب علل الشرایع" لمحمد بن علی بن ابراهیم القمّی نزد من است.

[۶۳۱] نور: محمد بن علی بن شاذان بن جبرئیل القمی

در "ریاض العلماء" مذکور است: قال محمد بن جعفر تمیمی النحوی، قال: أخبرنا محمد بن علی بن شاذان بن جبرئیل القمی.

[۶۳۲] نور: السید رضی الدین مجد، ابن السید مجد الدین علی، ابن السید رضی الدین محمد بن پادشاه الرضوی القمی

همچنان که در ترجمه فرزندش السید محمد بن السید رضی الدین محمد گذشت احوالات او نقلاً از "مجالس المؤمنین".

[۶۳۳] نور: محمّد بن علی بن ماجیلویه قمی

در کتاب "نجم الثاقب" نقل از کتاب "تاریخ قم" می‌کند، و می‌فرماید:

«در کتاب "تاریخ قم" از محمّد بن علی بن ماجیلویه روایت کرده به سند صحیح، از محمّد بن عثمان عَمْری، که او گفت: أبومحمّد حسن بن علی علیهما السلام روزی از روزها پسر خود م ح م د مهدی علیه السلام را بر ما عرض کرد، و او را بر ما نمود، و ما در منزل و سرای او بودیم، و چهل نفر بودیم.

أبومحمّد حسن عسکری علیه السلام ما را گفته که: این فرزند پس از من امام و

پیشوای شماست، و خلیفه است از جانب من بر شما، فرمان برید او را، و پس از من پراکنده مشوید، و به راه متفرق مروید؛ که در این هلاک شوید. به حقیقت که بعد از امروز دیگر شما م ح م د مهدی را نخواهید دید.

محمّد بن عثمان گفت: چون از خدمت امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمدیم، بسی بگذشت إلاّ که امام علیه السلام از دار دنیا رحلت به دار بقا کرد.»

و در "رجال میرزا" مذکور است که: محمّد بن علی ماجیلویه القمی روایت می‌کند از او محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه، همچنانی که شیخ در باب (مَن لم یروعن الائمه علیهم السلام) ذکر فرموده.

و حکم فرموده علاّمه به صحت طریق صدوق به سوی اسماعیل بن رباح، و در طریق محمّد بن علی ماجیلویه است. انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است:

«محمّد بن علی ماجیلویه قمی، روایت می‌کند محمّد بن علی بن بابویه از او، همچنانی که شیخ در باب (مَن لم یروعن الائمه علیهم السلام) ذکر فرموده، و محمّد بن علی بن بابویه او را در مشیخه بسیار نقل نموده، و رضی الله عنه می‌گوید. روایت می‌کند از محمّد بن یحیی العطّار، و علی بن ابراهیم بن هاشم، و غیر این دو نفر

و علاّمه در "خلاصه" فرموده: طریق محمّد بن علی بن بابویه به سوی منصور بن حازم و غیر او صحیح است، و در آن طریق محمّد بن علی ماجیلویه است.» انتهی.

[۶۳۴] نور: محمّد بن علی بن متیل القمی

صدوق از او در "اکمال الدین" خود روایت می‌کند.

و در جلد سیزدهم "بحار" هم از او روایت می‌کند، که در کتاب مذکور است که در "اکمال الدین" است. روایت از محمّد بن علی بن متیل است که گفت که: زنی بود از اهل آبه زینب نام ـ که زن محمّد بن عبدیل آبی بود ـ سیصد دینار

داشت به نزد عمم جعفر بن محمّد بن متيل آورد، و گفت: كه مي‌خواهم اين مال را به دست خود به دست أبوالقاسم بن روح تسليم نمايم.

راوی گويد كه: عمويم مرا با وی فرستاد كه سخن او را به أبوالقاسم ترجمه نمايم، زيرا كه او به زبان اهل آبه سخن می‌گفت.

وقتی كه نزد أبوالقاسم رفتيم، أبوالقاسم به او متوجه شد، به زبان فصيح اهل آبه با وی گفت.

زينب در جوابش گفت: چونا، چويدا، كوآيذ چون ايقنه؟

يعنی: در چه حالی تو، و پيشتر از اين در چه حال بودی، و از بچه هايت چه خبر داری؟

گويد: چون كه ابوالقاسم را به زبان اهل آبه عارف ديدم از ترجمه نمودن پا پس گذاشتم، اموال را تسليم نموده برگشتم.

در كتاب از جماعتی از ايشان از صدوق مثل اين را روايت نموده. انتهی.

[۶۳۵] نور: محمّد بن علی بن حسن بن علی الدستجردی

در "تذكرة" مذكور است:

«الشيخ، شرف الدين، محمّد بن علی بن حسن بن علی الدستجردی، كه مقيم به قريۀ زين آباد بوده، او فقيه و فاضل بوده، فرموده او را منتجب الدين.» انتهی.

[۶۳۶] نور: محمّد بن علی طَلْحی

در "رجال ميرزا" مذكور است كه:

از برای او مسائلی است كه روايت نموديم آنها را به اين اسناد: از احمد بن محمّد بن عيسی از او، همچنانی كه در "فهرست" شيخ مذكور است. و احتمال می‌رود آن كه بوده باشد او ابن عيسی القمی كه می‌آيد؛ به درستی كه او طلحی است.

[۶۳۷] نور: محمد بن علی بن عبد الصمد

در "بحار" در جلد سیزدهم در باب (سیرته واخلاقه علیه السلام).

ظاهراً او پسر علی بن عبد الصمد سابق الذکر باشد، فلاحظه فی اول بابه.

[۶۳۸] نور: محمد بن علی بن فیروزان القمی

در "رجال کشّی" مذکور است:

محمد بن مسعود، قال: حدثنا محمد بن علی بن فیروزان القمی، قال: حدثنا احمد بن محمد بن خالد البرقی، قال: حدثنا احمد بن محمد بن أبی نصر، عن اسماعیل بن جابر عن أبی عبد الله علیه السلام، قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

«یَحْملُ هذا الدین فی کلّ قَرْنٍ عُدولٌ ینفُونَ عنه تأویلِ المُبْطِلین، وتحریف الغالین، وانتحال الجاهلین؛ کما یَنفی الکیرُ خَبَثَ الحدید».

[۶۳۹] نور: محمد بن علی بن قاسم القمی

در "تعلیقه" در فائده سابعه می‌فرماید که: محمد بن علی بن قاسم القمی گفت: حدیث کرد مرا احمد بن حسین القمی.

و ایضاً در ترجمه احمد بن اسحاق قمی مذکور است.

[۶۴۰] نور: محمد بن علی بن سعید الراوندی

در "روضات الجنّات" فی ترجمة جدّه قطب الراوندی.

[۶۴۱] نور: محمّد بن علی بن عیسی الاشعری

در "رجال میرزا" مذکور است که: قمی می‌باشد، و از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد" انتهی.

در "نقد الرجال" مذکور است:

«محمّد بن علی بن عیسی القمیّ، او بوده وجهاً در قم، و أمیر بود بر اهل قم از جانب سلطان، و همچنین بود پدرش که معروف بود به طَلْحی، از برای او مسائلی است از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، روایت می‌کند از او محمّد بن احمد بن زیاد.»

همچنانی که نجاشی فرموده: از برای او مسائلی است، که روایت نموده از او احمد بن زکریا ذکری و عنقویه.

همچنانی که در "فهرست" شیخ است، و در او است أیضاً: محمّد بن علی الطَلْحی از برای او مسائلی است، که روایت می‌کند از او احمد بن محمّد بن عیسی، و شاید یکی باشد.» انتهی.

در "تعلیقه" مذکور است که: قول مصنّف: (محمّد بن علی بن عیسی)، احتمال می‌رود به ملاحظه چیزی که می‌آید در ترجمهٔ محمّد بن عیسی الطَلْحی، آن که بوده موصوف به طَلْحی، پس وصف آورده می‌شود اولادش هم به طَلْحی. و احتمال دارد اتحاد این با محمّد بن عیسی، وفاقاً للمصطفی، و اگر چه از ظاهر "فهرست" شیخ تعدد است. انتهی.

[۶۴۲] ظلمتکده: محمّد بن علی بن ابراهیم بن موسی، أبوجعفر القُرْشی

در "نقد الرجال" مذکور است که:

«او پسر خواهر خلاّد المقری، و او خلاّد بن عیسی، و لقبش محمّد بن علی أباسمینه، ضعیفٌ جداً، فاسد الاعتقاد بود، اعتماد بر او نبود در هیچ مطلبی، و وارد قم شد، و مشهور شده بود در کوفه به کذّاب، آمد به قم و وارد شد بر احمد بن محمّد بن عیسی، مدتی در آن جا بود، پس مشهور شد در قم به غلوّ، پس مخفی شد، و بیرون کرد او را احمد بن محمّد بن عیسی از قم، و از برای او قصه‌ای است. از برای او کتبی است، روایت می‌کند از او محمّد بن أبوالقاسم ماجیلویه، و جعفر بن عبدالله المحمدی، همچنانی که نجاشی فرموده.» انتهی.

[۶۴۳] نور: محمد بن علی بن زنجویه قمیّ

در جلد سیزدهم "بحار" مذکور است، در آن مقامی که می‌فرماید در توقیعات که: أبوالحسین محمد بن احمد بن یحیی قمی، که او گفت: خبر داد محمد بن علی بن زنجویه قمی، که او گفت: خبر داد به ما أبوجعفر محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری... الی آخر.

و این محمد بن عبد الله قمی می‌باشد.

و در "ریاض العلماء" ایضاً به همین طریق مذکور است.

[۶۴۴] نور: السید محمد بن فضل الراوندی

کما فی "ریاض العلماء".

[۶۴۵] نور: محمد بن علی بن محمد بن العلقمی

در جلد اجازات "بحار" در صورت اجازه السید محمد بن القاسم بن الحسین بن معیّة الحسینی، در آخر اجازه: و ممّن أجازلی الشیخ مؤیّد الدین.

[۶۴۶] نور: محمّد بن علی بن محبوب الأشعری

در "رجال میرزا" مذکور است که:

محمّد بن علی بن محبوب الاشعری القمیّ، أبوجعفر، شیخ القمیین بود در زمان خودش، ثقةٌ عینٌ فقیهٌ، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و نجاشی علاوه بر این مطلب فرموده: از برای او کتبی است:

"کتاب النوادر"، "کتاب الصلاة"، "کتاب الجنائز"، "کتاب الزکاة"، "کتاب الصوم"، "کتاب الحج"، "کتاب النکاح"، "کتاب الرضاع"، "کتاب الطلاق"، "کتاب الحدود"، "کتاب الدیات"، "کتاب الثواب"، "کتاب الضیاء و النور فی الحکومات"، "کتاب الزمردة"، "کتاب الزبرجده"، "کتاب التولد"، "کتاب بزرگی است.

خبر داد ما را حسین بن عبیدالله، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن جعفر،

از احمد بن ادریس، و او از محمّد بن علی محبوب به جمیع آن کتب.

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

محمّد بن علی بن محبوب الاشعری القمی، از برای او کتبی است، و روایاتی است، بعضی از آنها:

"کتاب الجامع" است و آن کتاب مشتمل است بر چند کتب، بعضی از آنها همین کتب مذکور است...

تا آن مقامی که می‌فرماید: خبر داد ما را به جمیع کتب و روایات او حسین ابن عبیدالله، و ابن أبی جید، از احمد بن محمّد بن یحیی، از پدرش، از محمّد بن علی بن محبوب.

و خبر داد ما را جماعتی از أبی المفضّل، از ابن بطّه، از محمّد بن علی بن محبوب.

خبر داد ما را جماعتی از محمّد بن علی بن الحسین، از پدرش، و محمّد بن الحسن، از احمد بن ادریس، از محمّد بن علی بن محبوب الاشعری.

و در باب (مَن لم یرو عن الائمه علیهم السلام) مذکور است که:

محمّد بن علی بن محبوب الاشعری القمیّ، از برای [او] تصانیفی [است] که ذکر نمودیم آنها را در "فهرست". روایت می‌کند از او احمد بن ادریس، و محمّد ابن عیسی العطار، و غیر آن دو نفر. انتهی.

[۶۴۷] نور: محمّد بن علی بن هبة الله قمی

در جلدبیست وپنجم "بحار" به‌نقل از "فهرست" منتخب الدین مذکور است:

قاضی علاء الدین محمّد بن علی بن هبة الله بن دعویدار قمّی، فاضل و وجیه است، و پدرش گذشت در مقام خود که قاضی قم بوده.

[۶۴۸] نور: محمّد بن علی بن مطهّر

در جلد بیست و پنجم "بحار" از "فهرست" منتجب الدین نقل می‌کند:

«السيد الأجلّ المرتضى، نقيب النقباء، شرف الدين، أبوالفضل محمّد بن علي بن مطّهر، فاضل و ثقه می‌باشد، و روایت کننده می‌باشد، قرائت نمودم بر او کتبی را در احادیث.» انتهی.

مؤلف گوید: او اصلش قمی است، و منتهي می‌شود سلسله نسب شریف او به امام زاده سلطان محمّد شریف که در قم مدفون است، و آن محل که این بزرگوار مدفون است مشهور است در قم به محلهٔ سلطان محمّد شریف، و نسب او بدین طریق است:

محمّد بن مطهر بن علی بن محمّد شریف ابن علی بن محمّد بن حمزة ابن احمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله ابن امام زین العابدین عليه السلام.

در "تاریخ قم" مذکور است که: حمزة بن احمد مذکور به قم آمد، و این حمزة و محمّد پسرش و علی بن محمّد این سه بزرگوار در قبرستان بابلان ـ که مزار فاطمه بنت موسی بن جعفر عليهما السلام باشد ـ مدفون می‌باشند، لکن الحال نشانه‌ای از قبور این سه بزرگوار در آن محل معلوم نیست.

اما سلطان محمّد شریف، مدفون است در همین محلی که الحال مشهور است، همچنانی که در این رساله که مسمّی است به "انوار المشعشین" در جلد دوم او، که از بابت نسب امام زاده‌ها گفت‌وگو می‌شود، ذکر شده.

و منتجب الدین در ترجمهٔ سیّد مطهر بن علی، و بعد از فراغ از ذکر سیّد مطهر می‌فرماید:

و سبط او السید الأجلّ المرتضی، نقیب النقباء، شرف الدین... الی آخر چیزی که درصدر نور ذکر شده؛ که معلوم می‌شود که خود منتجب الدین تلمیذ همین سیّد الأجلّ المذکور بوده، و ذکر جدش مطهّر خواهد آمد در مقام خودش إن شاء الله. و همچنان ذکر فرزندش یحیی بن محمّد خواهد آمد، که معلوم می‌شود که منتجب الدین "کتاب فهرست" را به جهت یحیی بن محمد تألیف نموده.

[۶۴۹] نور: محمّد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه القمىّ

در "رجال ميرزا" مذكور است كه:

«كنيه او أبوجعفر است، از قم وارد رى شد، شيخنا و فقيهنا، و وجه الطائفه بخراسان، و او واردبغداد شد درسال‌سيصدوپنجاه و پنج، و شنيد از شيوخ طائفه، و حال آن كه در آن وقت سن كمى داشت، و بود او جليل، و حافظ مر احاديث، بصير بالرجال، ناقداً للأخبار، يافت نشد در ميانه طايفهٔ قمّيّن مثل او در حفظش، و كثرت علمش. از براى او مقدار سيصد كتب بود كه آنها را تصنيف كرده بود، ذكر نموديم اكثر آن كتب را در "كتاب كبير". و وفات نمود ـ رضى الله عنه ـ در رى در سال سيصد و هشتاد و يک؛ همچنانى كه علاّمه در "خلاصه" فرموده.»

و در "كتاب نجاشى" مذكور است: محمّد بن على بن الحسين بن بابويه، تا آن مقامى كه مى‌فرمايد كه:

او حديث السن بود، و از براى او كتب كثيره مى‌باشد، بعضى از آنها:

"كتاب التوحيد"، "كتاب النبوّة"، "كتاب اثبات الوصيّة لعلى عليه السلام"، "كتاب اثبات خلافته"، "كتاب اثبات النّص عليه"، "كتاب النص على الائمه عليهم السلام"، "كتاب المعرفة فى فضل النبى صلى الله عليه و آله و امير المؤمنين عليه السلام و الحسن و الحسين عليهما السلام"، "كتاب مدينة العلم"، "كتاب المُقنع فى الفقه"، "كتاب العوض عن المجالس"، "كتاب علل الشرايع"، "كتاب ثواب الاعمال"، "كتاب عقاب الاعمال"، "كتاب الاوائل"، "كتاب الأواخر"، "كتاب الأوامر"، "كتاب النواهى"، "كتاب الفِرق"، "كتاب خلق الانسان"، "كتاب الرسالة الأولى فى الغيبة"، "كتاب الرسالة الثانية"، "كتاب الرسالة فى اركان الاسلام"، "كتاب المياه"، "كتاب السواك"، "كتاب الوضوء"، "كتاب التيمم"، "كتاب الاغسال"، "كتاب الحيض و النفاس"، "كتاب نوادر الوضوء"، "كتاب فضائل الصلاة"، "كتاب فرائض الصلاة"، "كتاب فضل المساجد"، "كتاب مواقيت الصلاة"، "كتاب فقه الصلاة"، "كتاب الجمعة و الجماعة"، "كتاب السهو"، "كتاب الصلاة سوى الخمس"، "كتاب نوادر الصلاة"، "كتاب الزكاة"، "كتاب الخُمس"، "كتاب حقّ الجوار"، "كتاب الجزية"، "كتاب فضل المعروف"، "كتاب فضل الصدقة"،

"كتاب الصوم"، "كتاب الفطرة"، "كتاب الاعتكاف"، "كتاب جامع الحجّ"، "كتاب جامع تفسير المُنزل فى الحج"، "كتاب جامع الانبياء"، "كتاب جامع حُجج الائمةعليهم السلام"، كتاب جامع فضل الكعبة والحَرم"، "كتاب جامع آداب المسافر للحج والعمرة"، "كتاب جامع فقه الحجّ"، "كتاب ادعية الموقف"، "كتاب القربان". "كتاب المدينة وزيارة قبر النبيّصلى الله عليه وآله وسلم"، "كتاب جامع نوادر الحج"، "كتاب زيارات قبور الائمهعليهم السلام"، "كتاب النكاح"، "كتاب الوصايا"، "كتاب الوقف"، "كتاب الصدقة و النحل و الهبة"، "كتاب السُكنى و العُمرى"، "كتاب الحدود"، "كتاب الديات"، "كتاب المعايش و المكاسب"، "كتاب التجارات"، "كتاب العتق و التدبير و المكاتبه"، "كتاب القضاء و الاحكام"، "كتاب اللقاء والسلام"، "كتاب صفات الشيعة"، "كتاب اللعان"، "كتاب الاستسقاء"، "كتابٌ فى زيارة موسى و محمّدعليهما السلام"، "كتاب جامع الزيارات الرضاعليه السلام"، "كتاب فى تحريم الفقّاع"، "كتاب المتعه"، "كتاب الرجعة"، "كتاب الشعر"، "كتاب معانى الاخبار"، "كتاب السلطان"، "كتاب مصادفة الاخوان"، "كتاب فضائل جعفر الطيّار"، "كتاب فضائل العلويّه"، "كتاب الملاهى"، "كتاب السُّنة"، "كتاب فى عبدالمطلب و عبدالله و أبى طالبعليهم السلام"، "كتاب فى زيد بن علىعليه السلام"، "كتاب الفوائد"، "كتاب الانابه"، "كتاب الهداية"، "كتاب الضيافة"، "كتاب التاريخ"، "كتاب علامة آخر الزمان"، "كتاب فضل الحسن و الحسينعليهما السلام"، "كتاب رسالة فى شهر رمضان"، "جواب رسالة وردت فى شهر رمضان"، "كتاب المصابيح":

المصباح الاول: ذكر من رَوى عن النبىصلى الله عليه وآله من الرجال

المصباح الثاني: ذكر من رَوى عن النبىصلى الله عليه وآله من النساء

المصباح الثالث: ذكر من رَوى عن أمير المؤمنينعليه السلام

المصباح الرابع: ذكر من رَوى عن فاطمهعليها السلام

المصباح الخامس: ذكر من رَوى عن أبى محمّد الحسن بن علىعليه السلام

المصباح السادس: ذكر من رَوى عن أبى عبدالله الحسينعليه السلام

المصباح السابع: ذكر من رَوى عن علىّ بن الحسينعليه السلام

المصباح الثامن: ذكر من رَوى عن أبى جعفر محمّد بن على

المصباح التاسع: فى ذكر من رَوى عن أبى عبدالله الصادق

المصباح العاشر: ذكر من رَوى عن موسى بن جعفر

المصباح الحادى عشر: ذكر من رَوى عن أبى الحسن الرضا

المصباح الثانى عشر: ذكر من رَوى عن أبى جعفر الثانى الجواد

المصباح الثالث عشر: ذكر من رَوى عن أبى الحسن على بن محمّد

المصباح الرابع عشر: ذكر من رَوى عن أبى محمّد الحسن بن على

المصباح الخامس عشر: ذكر الرجال الذى خرجت اليهم التوقيعات

"كتاب المواعظ"، "كتاب الرجال المختارين من اصحاب النبى".

"كتاب الزهد": كتاب زهد النبى، كتاب زهد أمير المؤمنين، كتاب زهد فاطمه، كتاب زهد الحسن، كتاب زهد الحسين، كتاب زهد على بن الحسين، كتاب زهد أبى جعفر، كتاب زهد الصادق، كتاب زهد أبى ابراهيم موسى بن جعفر، كتاب زهد الرضا، كتاب زهد أبى جعفر الثانى، كتاب زهد أبى الحسن على بن محمّد، كتاب زهد أبى محمّد الحسن بن على.

"كتاب اوصاف النبى"، "كتاب دلائل الائمه و معجزاتهم"، "كتاب الروضة"، "كتاب نوادر الفضائل"، "كتاب المحافل"، "كتاب امتحان المجالس"، "كتاب غريب حديث النبى و أمير المؤمنين"، "كتاب الخصال"، "كتاب مختصر تفسير القرآن"، "كتاب أخبار سلمان و زهده و فضائله"، "كتاب أخبار أبى ذرّ و فضائله"، "كتاب التقيه"، "كتاب حذو النعل بالنعل"، "كتاب نوادر الطب"، "كتاب جوابات المسائل الوارده عليه من واسط"، "كتاب الطرائف"، "كتاب جوابات المسائل الوارده عليه من قزوين"، "كتاب جوابات المسائل التى وردت من مصر"، "جواب مسائل وردت من البصرة"، "جوابات المسائل التى وردت من الكوفه"، "جواب مسألة وردت عليه من المدائن فى الطلاق"، "كتاب العلل"، غير مبوّب، "كتاب فيه ذكر مَنْ لقيه من أصحاب الحديث"، و من كلّ واحد منهم

حدیث، "ذکر المجلس الذی جری له بین یدی رکن الدولة"، "ذکر مجلس آخر"، "ذکر مجلس ثالث"، "ذکر مجلس رابع"، "ذکر مجلس خامس"، "کتاب الحذاء و الخُفّ"، "کتاب الخاتم"، "کتاب علل الوضوء"، "کتاب الشُّوری"، "کتاب اللباس"، "کتاب المسائل"، "کتاب الخطاب"، "کتاب فضل العلم"، "کتاب الموالات"، "کتاب مسائل الوضوء"، "کتاب مسائل الصلاة"، "کتاب مسائل الزکاة"، "کتاب مسائل الخمس"، "کتاب مسائل الوصایا"، "کتاب مسائل المواریث"، "کتاب مسائل الوقف"، "کتاب مسائل النکاح"، "کتاب ثلاثة عشر کتاباً"، "کتاب مسائل الحج"، "کتاب مسائل العقیقه"، "کتاب مسائل الرضا علیه السلام"، "کتاب مسائل الطلاق"، "کتاب مسائل الدیات"، "کتاب مسائل الحدود"، "کتاب ابطال الغلوّ و التقصیر"، "کتاب السرِّ المکتوم الی الوقت المعلوم"، "کتاب مختار بن أبی عبیدة"، "کتاب الناسخ و المنسوخ"، "کتاب مسألة نیشابور"، "کتاب رسالة الی أبی محمّد الفارسی فی شهر رمضان"، "کتاب الرسالة الثانیه الی أهل بغداد فی شهر رمضان"، "کتاب ابطال الاختیار و اثبات النص"، "کتاب معرفة رجال البرقی"، "کتاب مولد أمیر المؤمنین علیه السلام"، "کتاب مصباح المُصلی"، "کتاب مولد فاطمه علیها السلام"، "کتاب الجَمَل"، "کتاب تفسیر القرآن"، "کتاب أخبار عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی علیه السلام"، "کتاب تفسیر قصیدة فی أهل البیت علیهم السلام".

أخبر به جمیع کتبش، و قرائت [نمودم] بعضی از آنها را بر والد خودم.

علی بن احمد بن العباس النجاشی رحمه الله فرمود:

از برای من اجازه داد مرا به جمیع کتبش را، زمانی که شنیدم از او به بغداد.

وفات نمود ـ رضی الله عنه ـ در سال سیصد و هشتاد و یک.

و در "فهرست" شیخ مذکور است که:

محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، که مکّنی به أبی جعفر است، جلیل، و حافظ مر احادیث، بصیر بالرجال، ناقد الاخبار، دیده نشده در طایفۀ قمیّین مثلش در حفظش و کثرت علمش، از برای او مقدار سیصد تصنیفات، و فهرست کتبش معروف، و من ذکر می‌کنم این چنینی که حاضر می‌باشد مرا از

وقت ـ يعنى اين مقدار كه فرصت دارم از وقت [مى‌آورم] اسم‌هاى كتب او را ـ پس ميرزا مى‌شمارد كتب منقوله از "فهرست" شيخ را، لكن ذكر مى‌كنم آن چيزى كه در آنجا ذكر نشده:

"كتاب قائم الاسلام"، "كتاب المُرشد"، "كتابٌ في أبى طالب و عبدالله و عبدالمطلب و آمنه بنت وهب عليهم‌السلام"، "رسالة فى الغيبة الى أهل رى و المقيمين بها و غيرهم"، "كتاب مدينة العلم" كبير اكبر من "مَن لايحضره الفقيه"، "كتاب من لا يحضره الفقيه"، "كتاب دين الاماميه"، "كتاب المعراج".

و غير ذلك از كتب و رسائل كوچك كه حاضر نيست از براى من اسمهاى آنها

خبر داد مرا به جميع كتبش و رواياتش، جماعتى از اصحاب خودمان، كه بعضى از ايشان: الشيخ أبوعبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان، و أبوعبدالله حسين بن عبيدالله، و أبوالحسين بن جعفر بن الحسن حسكة القمى، و أبوزكريا محمّد بن سليمان الحمرانى، كل ايشان از آن محمّد بن على بن بابويه. انتهى.

و به تحقيق گذشت آن چيزى كه در باب (مَنْ لم يروعن الائمه عليهم‌السلام) مذكور بود.

انتهى المرام فى هذا المقام از "رجال ميرزا".

مؤلف گويد كه: از براى اوست كتاب «مؤنس الحزين في معرفة الحقّ و اليقين" همچنانى كه در "نجم الثاقب" و "كلم الطيّب" حاجى ميرزا حسين نورى مذكور است، كه او از "تاريخ قم" كه تاليف حسن بن محمّد بن حسن قمى نقل فرموده، و او از "كتاب مؤنس الحزين في معرفة الحق و اليقين" از مصنفات أبى جعفر محمّد بن بابويه قمى است، كه حكايت مسجد شريف جمكران را از آن كتاب مذكور صدوق نقل مى‌كند، همچنانى كه تفصيل اين مطالب در جلد اول اين رساله ذكر شده.[1]

---

١. درباره دلايل عدم صحت انتساب اين كتاب به شيخ صدوق عليه الرحمة به جلد اول مراجعه شود.

در "مجالس المؤمنین" مذکور است که:

محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمیّ، خَلَفَ صِدق ابن بابویه مذکور، وصِیت مآثر فضل و اجتهاد او مشهور است، کنیه او أبوجعفر، و لقبش صدوق، و سینهٔ حقایق (دفینه‌اش جواهر علوم دینی را صندوق بود، به التماس شیعه ری در آنجا اقامت فرمود، و تعلیم مسائل ایشان مشغول می‌نمود، و شیعهٔ خراسان را نیز به فتوای او رجوع بود.

شیخ گفته در کتاب "رجال" که: او شیخ ما و فقیه ما، و وجه شیعه ری و خراسان، و در سال سیصد و پنجاه و پنج در عنفوان جوانی به بغداد آمد، و شیوخ طایفه از او استماع حدیث نمودند.

و شیخ طوسی در کتاب "فهرست" گفته که:

أبوجعفر ابن بابویه، شیخ جلیل القدر، حافظ أحادیث، و بصیر به حال رجال، و نقّاد اخبار بود، و در میان علمای قم مانند او در حفظ و کثرت علم پیدا نشده، و قریب به سیصد تصنیف دارد، و در سال سیصد سی و یک در بلده ری وفات یافت، و آن چه از اسامی کتب او در "رجال نجاشی" مذکور شده به این تفصیل است... الی آخر.

و صاحب "مجالس المؤمنین" می‌شمارد آن کتب را به این طریقی که در این رساله از "رجال میرزا" که از نجاشی نقل نموده بود ذکر شد.

و در ترجمه پدرش علیّ بن بابویه ذکر شد او و برادرش حسین [که] از دعای حضرت حجّت متولد شدند، و تفصیل این مطلب گذشت در ترجمه پدرش.

و در جلد سیزدهم "بحار" در باب بیستم مذکور است که:

«شیخ صدوق رحمه الله گفته که: محمّد بن علی اسود قمی هر وقتی که مرا می‌دید که به مجالس شیخ محمّد بن حسن بن احمد ولید می‌روم، و به کتاب‌های علم؛ و حفظ آنها رغبت دارم، به من می‌گفت که: این گونه رغبت تو در تحصیل علوم عجیب نیست، زیرا که تو به سبب دعای امام متولد گردیده‌ای» انتهی.

و در اول "اكمال الدين" فرموده كه:

خواب ديدم كه گويا من به مكّه بودم، و طواف مى‌كردم، و حال آن كه در شوط هفتم بودم نزد حجر الاسود، و استلام حجر [كرده] و مى‌بوسيدم. پس ديدم مولاى خودم صاحب الزمان عليه السلام را در حالى كه ايستاده بود در نزد باب كعبه، پس نزديك رفتم، پس فرمود: چرا تصنيف نمى‌كنى كتابى در غيبت؟

عرض كردم كه: يابن رسول الله تصنيف كردم در غيبت اشيائى را.

فرمودند: تصنيف كن الحال كتابى را در غيبت، و ذكر كن غايب شدن انبياء را.

پس از خواب بيدار شدم، پس صبح كه شد ابتدا نمودم در تأليف اين كتاب امتثالاً مر امر امام را، و نام آن كتاب "اكمال الدين" است.

و قبر شريفش در مابين راه طهران و شاهزاده عبدالعظيم مى‌باشد.

و در "قصص العلماء" مذكور است كه:

قبر او را خواستند تعمير نمايند، منجر شد به نبش نمودن، ديدند آن جسد به حال خود باقى است، و نپوسيده، و بر نوك ناخن و اصابع او رنگ حنا باقى بود، و بر فرق مباركش به جهت خرابى قبرش قليلى شكسته شده، و بر آن قبّه و بنايى گذاردند.

در "روضات الجنات" مذكور است كه:

در زمان دولت سلطان فتحعلى شاه قاجار، در سال هزار و دويست و سى و هشت تقريباً اين مطلب را مشاهده نمودند، بعد از آن سلطان أمر كرد به تعمير آن بقعۀ شريفه.

چون كلام به اين جا رسيد خوب است كه اين مطلب ذكر شود كه: قبر محمّد بن يعقوب كلينى را هم شكافتند، ديدند بدن مباركش هيچ عيب نكرده

حاصل آن حكايت: كه در بغداد حاكم سنّى بود، يک روزى گفته بود كه رافضيان مى‌گويند كه بدن امام ما در قبر پوسيده نمى‌شود، پس برويم و قبر موسى بن جعفر عليه السلام را بشكافيم، تا آن كه معلوم شود كه راست مى‌گويند يا دروغ.

وزیری داشت شیعی بود، دید که این مطلب بی‌احترامی است، گفته که: آنها می‌گویند که بدن صُلحاء علماء ایشان در قبر عیب نمی‌کند، در این جا یکی از صُلحاء علماء ایشان مدفون است، قبر او را بشکاف و معلوم کن. بعد از این که قبر محمّد بن یعقوب کلینی را شکافتند دیدند بدن مبارکش عیبی نکرده.

و مطلب عجیب‌تر از این دیدند که طفلی در همان قبر نزد او مدفونست، و بدن آن طفل هم عیبی نکرده.

[۶۵۰] نور: محمّد بن عیسی بن عبدالله قمی

در رجال میرزا مذکور است که:

محمّد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک الاشعری، أبوعلی، شیخ القمیّین، و وجه الاشاعرة، متقدم در نزد سلطان، و داخل بر حضرت امام رضا علیه السلام، و شنیده از آن بزرگوار احادیث، از أبی جعفر ـ حضرت جواد علیه السلام ـ هم روایت می‌کند، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده

و نجاشی علاوه بر این فرموده: از برای او "کتاب الخطب" است

فرموده احمد بن محمّد بن عبیدالله، که گفت: خبر داد ما را احمد بن مصقله، که او گفت: خبر داد ما را سعد بن عبدالله، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن محمّد بن عیسی از پدرش.

[۶۵۱] نور: محمّد بن عیسی الطلحی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

از برای او "دعوات الایام"، آن چنانی است که نسبت داده به سوی او، و گفته می‌شود "أدعیة الطلحی". خبر داد ما را به آن دعوات ابن أبی جید، از محمّد بن حسن، و او از محمّد بن حسین بن عبدالعزیز، و او از محمّد بن عیسی الطَّلْحی، همچنانی که در "فهرست" شیخ مذکور است.

[۶۵۲] نور: محمد بن محمد الاشعری

در جلد سیزدهم "بحار" در باب (مَن رأی القائم عليه السلام).

[۶۵۳] نور: السید محمد جعفر بن السید محسن

در "مجالس المؤمنین".

[۶۵۴] نور: السید محمد زمان ابن السید محمد جعفر الرضوی القمی

[۶۵۵] نور: محمد المشهدی، ابن محمد رضا

[۶۵۶] نور: مهدی بن صدقة البرقی

در "تفسیر" مذکور است، فراجع.

[۶۵۷] نور: محمّد بن قولویه

در "رجال میرزا" مذکور است که: از خیار اصحاب سعد بن عبدالله است، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و در "رجال شیخ" در باب (مَنْ لم یروعن الائمه عليهم السلام) مذکور است که:

محمّد بن قولویه الجمّال، والد أبی القاسم جعفر بن محمّد، روایت می‌کند از سعد بن عبدالله و غیر او. انتهی.

و در "تعلیقه" مذکور است:

قول المصنف که فرموده: (محمّد بن قولویه.. الی آخر) او محمّد بن جعفر بن محمّد بن مسرور است، و گذشت در ترجمهٔ پسرش جعفر که پدرش ملقّب است به مسلمة، و بوده از خیار أصحاب سعد... الی آخر تا آن مقامی که می‌فرماید، که نجاشی فرموده آن که:

او از خیار أصحاب سعد بن عبدالله است، دلالت می‌کند بر توثیق او. انتهی المرام فی هذه المقام.

و در "نقد الرجال" مذکور است، تا آن مقامی که می‌فرماید که:

اصحاب سعد بن عبدالله بنا بر آن چیزی که فهمیده می‌شود أکثر ایشان ثقات می‌باشند، مثل علی بن الحسین بن بابویه، و محمّد بن الحسن بن ولید، و حمزة بن القاسم، و محمّد بن یحیی العطّار، و غیر ایشان... الی آخر.

مؤلف گوید که: قبر محمّد بن قولویه در قم در قبرستان بابلان ـ که مزار فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام ـ می‌باشد در میان شیخان کوچک مدفون است.

[۶۵۸] نور: محمّد بن کُلیب الاشعری

در "رجال میرزا" مذکور است که: او از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام می‌باشد.

[۶۵۹] نور: محمّد بن محمّد الآوی

در "تذکرة" مذکور است که:

«السید رضی الدین محمّد بن محمّد الآوی العلوی الحسینی، فاضل و جلیل و فقیه است، روایت می‌کند از پدرش محمّد، و او از جدّش، و او از جدش (اراده می‌شود از جدّ پدرش که الفقیه الداعی) و او از أبی الصلاح و ابن البرّاج و سلاّر و شیخ طوسی، کلّ ایشان روایت می‌کنند از ابن طاوس.» انتهی.

و در "نجم الثاقب" حکایتی نقل می‌کند، و آن حکایت از این قرار است که می‌فرماید:

حکایت یازدهم: سیّد جلیل، صاحب مقامات باهره، و کرامات ظاهره، رضی الدین علی بن طاوس در "رساله مواسعه و مضایقه" می‌فرماید که:

من متوجه شدم برادر صالح خودم، محمّد بن محمّد قاضی آوی ـ ضاعف الله سعادته، و شرف خاتمته ـ از حلّه به سوی مشهد مولای خود أمیر المؤمنین علیه السلام... تا آخر حکایت، که بعد از اتمام آن حکایت می‌فرماید که:

مؤلف گوید: ـ که مراد خود حاجی باشد که سیّد رضی الدین محمّد بن

محمّد آوی مذکور که او را سیّد علی بن طاوس به برادری اختیار فرمود ـ او نیز از کسانی است که خدمت حضرت حجّت عليه السلام رسیده، و نوعی استخاره را از آن جناب روایت نموده، چنانچه علاّمه و غیره نقل کردند، و خواهد آمد.

و آوی نسبت است به بلده آوه، که آن را آبه می‌گویند، میان او و ساوه پنج میل است... الی آخر.

بعد از آن در حکایت بیست و یکم در "نجم الثاقب" استخاره‌ای که او روایت می‌کند از حضرت حجّت عليه السلام به این طریق است، که می‌فرماید:

بیست و یکم: آیة الله علاّمه حلی رحمه الله، در کتاب "منهاج الصلاح" می‌فرماید:

نوعی دیگر از استخاره است که روایت کردم آن را از والد فقیه خود، سدید الدین، یوسف بن علیّ بن مطهّر قدس سره، از سیّد رضی الدین محمّد آوی حسینی قدس سره از صاحب الامر عليه السلام، و آن چنین است:

که بخواند فاتحة الکتاب را ده مرتبه، و أقلّ آن سه مرتبه، و پست‌تر از آن یک مرتبه، آنگاه بخواند **إنّا أنزلْناهُ** را ده مرتبه، آنگاه بخواند این دعا را سه مرتبه:

«اللّهمّ إنّی أسْتَخِيرُك لِعِلْمِك بعَواقِبِ الأمور، وأسْتَشِيرُ لِحُسْن ظَنّی بِك في المأمول والمَحْذُور. اللّهمّ إنْ كانَ الأمرُ الفلانيّ قد نِيْطَت بالبَركة أعجازه وبواديه، وحُفَّت بالكرامة أيّامه ولياليه، فَخِرلی فيه خَيرةً تَرُدُّ شُمُوسه ذَلولاً، وتقعِصُ أيّامه سُروراً. اللّهمّ أمّا أمرٌ فأئتَمِر؛ وأمّا نَهيٌ فأنتهی. اللّهمّ إنّی استخيرك برحمتك خِيَرةً في عافية»

آن گاه قبضه‌ای بردارد از قطعه تسبیح، و در خاطر بگذراند حاجت خود را، و بیرون بیارد، اگر عدد آن قطعه جفت است، پس او اِفعل است ـ یعنی بکن ـ و اگر طاق است لا تفعل است ـ یعنی نکن ـ یا به عکس، یعنی این علامت خوبی و بدی بسته است به قرار دادِ استخاره کننده.

و شیخ شهید اوّل رحمه الله در "ذکری" فرموده:

«یکی از اقسام استخاره، استخاره به عدد است، و این قسم مشهور نبود در

عصرهای گذشته، پیش از زمان سیّد کبیر عابد، رضی الدین محمّد آوی حُسینی، مجاور مشهد مقدس غروی ـ رضی الله عنه ـ و من روایت می‌کنم، یا إذن دارم در روایت این استخاره از او، و سایر مرویّات او، از جمله از مشایخ خود، از شیخ کبیر فاضل، جمال الدین ابن المطهّر، از والدش، از سیّد رضی، از صاحب الامر علیه السلام.» انتهی.

و دیگر حاجی نقل می‌کند دعایی که حضرت حجّت علیه السلام تعلیم نموده سیّد رضی الدین محمّد بن آوی مذکور را در عالم خواب، که سیّد مذکور در میان حبس بوده، و آن خواب را دیده، و تفصیل او در "نجم الثاقب" است با دعاء، فراجع.

[۶۶۰] نور: سید محمد باقر بن محمد ابراهیم بن محمد علی

در "روضات الجنّات" در ترجمه سید صدر الدین قمی.

[۶۶۱] نور: میرزا محمد مهدی بن محمد باقر الرضوی القمی

در "روضات الجنّات" در ترجمه سید صدر الدین قمی. و در "أمل الآمل".

[۶۶۲] نور: محمد حسین بن محمد القمی

برادر قاضی محمد سعید قمی. در "روضات الجنّات" در ترجمه برادرش.

[۶۶۳] نور: محمّد طاهر بن محمّد القمی

در "تذکره" مذکور است که:

محمّد طاهر بن محمّد حسین الشیرازی، ثم النجفی، ثم القمی، از أعیان فضلاء المعاصرین، عالم محقق مدقق، ثقةٌ ثقةٌ، فقیهٌ، متکلمٌ، محدّثٌ، جلیلُ القدر، عظیمُ الشان، از برای او کتبی است، بعضی از آنها: "شرح تهذیب الحدیث" است، "کتاب حکمة العارفین في رد شبهة المخالفین"، "کتاب الأربعین

فی فضائل امیر المؤمنین و امامة الائمة الطاهرین علیهم السلام"، "رسالة الجـهة"، "رسـالة الفوائد الدينية فی الرد علی الحکماء والصوفيه"، "کتاب حجّة الاسلام"، و غـير ذلك من الكتب و الرسائل نرويها عنه. انتهی.

مولف گوید: قبر شریف این بزرگوار در قبرستان بابلان که مزار فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام در میان شیخان بزرگ در میان بـقعهٔ زکـریا بـن آدم قـمی مدفون می‌باشد. و آن بزرگوار به مقدار نیم زرع فاصله به قبر زکریا بن آدم قمی [دارد]. وفات کرد در هزار و صد، و صد سال عمر کرده.

[۶۶۴] نور: محمّد بن محمّد بن الحسین

در "تذکره" مذکور است که:

الاجلّ، عماد الدین، محمّد بن محمّد بن حسین بن مرزبان القمی، فاضل و ثقه می‌باشد، و ملاّ محمّد طاهر قمی بساست که اجازه داد به علاّمه مجلسی رحمه الله همچنانی که در "بحار" در جلد اجازاتش می‌فرماید:

"صورة اجازةٍ کتبها لنا المولی الأجّل، العـالم الورع، مـولانا مـحمّد طـاهر القمیّ ـ قدس الله روحه ـ بخطه الشريف:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمدلله الذی أوضَحَ لنا السُّبل الی الأحكام، و جَعَل الرواية طريقاً لأخذها عن هذه الانوار، مروّج آثار الائمة الاطهار، أعنی التقیّ النقیّ الطاهر، مولانا محمّد باقر، عَصَمه الله تعالی من الصغائر و الكبائر. طلب منی اجازة ما صَحَّ لی اجازته، ممّا صنّفه و رواه علمائنا الماضون، و سَلَفنا الصالحون، من الکتب الأربعة المشهورة؛ التی هی دعائم الاسـلام، و مـرجـع الفقهاء فی هذا الزمان، أعنی کتاب (الکافی) للشيخ ثقة الاسـلام، مـحمّد بـن يعقوب الکلينی رحمه الله، و کتاب (مَنْ لايحضره الفقيه) للشيخ الصّدوق، محمّد بن علی بن الحسين بن بابويه القمی رحمه الله، و کتابی (التهذيب) و (الاستبصار) لشيخ الطائفة، أبی جعفر محمّد بن الحسن الطوسی ـ اعلی الله مقامهم، و اجزل فـی الجنة اکرامهم ـ و غير هذه الکتب من الکتب الاماميّة، فأجزتُ له ـ أدام الله اقباله،

و كثرت في العلماء أمثاله ـ رواية جميع ما رويته عن مشايخى بالقراءة والسماع و الاجازة.

دیـن را کُـتُب أربـعه چـون جـان بـاشد
ایـن چـار، چـهار رکـن ایـمان بـاشد
هـنگام جـهاد نـفس ایـن چـار کـتاب
چـار آیـنهِ صـاحبِ عـرفان بـاشد
ای آنکـه تـرا روی عـادت و خـوست
رو کـن بـه هـر کـه مـنزل رحـمت اوست
مـی‌خوان کـتب أربـعه کز وی هـر سـطر
راهی است که راست می‌رود نادر دوست

فاقول: إنّی أروی کتب الاربعة و غیرها اجازةً عن السید السند الفاضل العالم، السید نور الدین العاملی، عن امامی الفضل والتحقیق، أعنی أخیه السیّد العالم الأوحد، شمس الدین محمّد، و أخیه الفاضل، العلامة جمال الدین حسن، ولد المحقق الشیخ زین الدین ـ، و هما یرویانها عن شیخهما الجلیل، و الد السیّد نور الدین، علی بن أبی الحسن، عن الشیخ زین الدین المزبور، عن شیخه الفاضل علی بن عبدالعالی المیسی، عن الشیخ شمس الدین محمّد بن المؤذّن الجِزّینی، عن الشیخ ضیاء الدین علی ابن الشیخ محمّد بن مکی، عن والده، عن الشیخ فخر الدین محمّد ابن العلاّمه جمال الدین ابن حسن بن یوسف بن علی بن المطهّر، عن والده، عن شیخه المحققّ، نجم الملّة و الدین، أبی القاسم جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید، عن السید شمس الدین أبی علی، فِخار بن مَعَد العلویّ، عن الشیخ الامام، أبی الفضل، شاذان بن جبرئیل، نزیل مهبط الوحی و دار هجرة رسول الله ﷺ، عن الشیخ عماد الدین، محمّد بن أبی القاسم الطبری، عن الشیخ أبی علیّ الحسن، ابن الشیخ السعید أبی جعفر محمّد بن الحسن الطوسی، عن والده، عن الشیخ أبی عبدالله المفید، عن أبی القاسم جعفر بن

محمّد بن قولويه، عن محمّد بن يعقوب الكلينى رحمه الله صاحب "الكافى"، و الشيخ المفيد يروى عن محمّد بن على بن الحسين بن بابويه مؤلّف (مَن لا يحضره الفقيه)، و هو الواسطة بينه و بين الشيخ الطوسى، و قد تكون الواسطه أبوعبدالله الحسين بن عُبيدالله الغضائرى، و قديكون غيرهما.

و كتب هذه الأحرف بيده الفانية، المتمسک بماترکه رسول الله صلى الله عليه وآله من الثّقلين، محمّد طاهر بن محمّد حسين، فى سابع شهر ذى القعده الحرام، من شهور السنة السادسة و الثمانين بعد الألف من الهجرة النبويّة، و الحمدلله وحده، والصّلاة والسّلام على محمّدٍ. وا كتفينا بهذا السند لعلوّه. والصلاة على محمّدٍ وآله"

فرموده او را منتجب الدين. انتهى.

[۶۶۵] نور: محمّد بن محمد بن أبى جعفر بن بابويه

در "تذكره" مذكور است ذكرش در ابن محمّد الرازى، و در آن مقام مى‌فرمايد:

«محمّد بن محمّد الرازى البويهى، فاضل و جليل و محقق است، از تلامذه علاّمه است، روايت [مى‌كند] از او الشهيد، و او از اولادهاى أبى جعفر بن بابويه مى‌باشد، همچنانى كه ذكر نموده او را شهيد ثانى رحمه الله در بعضى از اجازاتش.

نقل نموده قاضى نور الله در "مجالس المؤمنين" صورت اجازه علامه او را، و ذكر نموده كه پشت كتاب "قواعد" بوده آن اجازه، و صورت اجازه اين است، كه مى‌فرمايد:

«قرأ علىّ أكثر هذه الكتب، الشيخ العالم الفقيه، الفاضل المحقّق المدقّق، زُبدة العلماء و الأفاضل، قُطب الملّة و الحقّ والدّين، محمّد بن محمّد الرازى ـ ادام الله أيّامه ـ قراءة بحثٍ و تحقيقٍ و تحريرٍ و تدقيق، وقد أجزتُ له رواية هذا الكتاب، و رواية جميع مؤلفاتى و رواياتى، و ما أجيزلى روايته، و جميع كتب اصحابنا السابقين بالطريق المتصلة منى اليهم، فليرو ذلك لمن شاء وأحبّ، على الشروط المعتبرة فى الاجازة، فهو أهلٌ لذلك. و كتب العبد الفقير

الی الله حسن بن یوسف بن المطهر سنه ستٍ و سبعین بناحیة ورامین.» انتهی.

فرموده السید مصطفی در "رجال" خودش:

«محمّد بن محمّد بن أبی جعفر الرازی، قطب الدین، وجهی است از وجوه این طایفه، جلیل القدر، عظیم المنزله از تلامذه الامام علاّمه حلی، روایت می‌کند از او، و روایت می‌کند شیخنا الشهیدﷺ از او، برای او است کتب چندی: "کتاب المحاکمات" و آن کتاب سلیل واضح، و برهان قاطع است بر کمال فضلش، و وفور علمش.» انتهی.

و فرموده شیخ حسن نزد روایت از او به این عبارت:

الشیخ الامام، العلامة، ملك العلماء المحقّقین، قطب الملّة و الدین، محمّد بن محمّد الرازی، صاحب "شرحی المطالع والشمسیه" انتهی.

و از مؤلفات او است أیضاً:

"حاشیة الکشّاف" و "حاشیة أُخری للکشّاف" و "شرح القواعد" و "شرح المفتاح" و "رسالة فی تحقیقات الکلیات" و "رسالة فی تحقیق التصور و التصدیق".

و سابق ذکر شد محمّد البویهی. انتهی

و در جلد بیست و پنجم "بحار" مذکور است:

فائدة اخری در ذکر اجازه علاّمه للمولی قطب الدین رازی، علی ظهر "القواعد" للعلامة المذکورة، تا آن مقامی که می‌فرماید که:

فارغ شد از تحریر این کتاب، بعون الملك الوّهاب، العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی، محمّد بن محمّد بن أبی جعفر بن بابویه فی خامس ذوالقعدة سنه ثمان و سبعمائة.

فرموده شیخ محمّد بن مکی: و این مطلب اشعار می‌کند که او از ذریّة صدوق ابن بابویه می‌باشد.»

انتهی المرام فی هذا المقام

ظاهراً بنابراین مطلب که او اصلش از قم است، لکن در "رجال أبوعلی"

چنين مذكور است كه: محمّد بن محمّد بن أبى جعفر بن بابويه الرازى، المعروف به قطب الدين... تا آن مقامى كه مى‌فرمايد، كه مى‌گويم من:

اين فاضل أشهر از آن است كه ذكر شود، و أعرف أنْ يُنكر، و از براى او است كتب مشهوره، غير از "محاكمات"، مثل "شرح مطالع" و "شرح شمسيه" و غير آنها، و چيزى كه گذشت از انتهاى نسبش به سوى ابن بابويه غلط است، و شايد كه غلط از كتاب بوده باشد، بلكه او از آل بويه باشد، عطّر الله مراقدهم... الى آخر.

و در "تعليقه" مذكور است قريب به مضامين "تذكره".

[۶۶۶] نور: صفى الدين، محمد بن محمد بن هاشم بن صفى الدين محمد الحسينى الرضوى القمىّ

و از تأليفات اوست "خلاصة البلدان" كه مشتمل بر چند حديثى بر شرافت قم و اهلش، و ايضاً مشتمل است بر حكايت مسجد جمكران قم، و بر حديث خبر دادن أمير المؤمنين عليه السلام به پسر يمانى از عجائب زمين قم و شرافت آن از قول صدوق رحمه الله، و خودش در "خلاصه" مى‌فرمايد كه اين كتاب را به خواهش ملاّ محمد صالح معلّم قمى تأليف نمودم، در سال هزار و هفتاد و نه.

[۶۶۷] نور: محمّد بن محمّد بن مانكديم الحسينى

در "تذكره" مذكور است:

السيد مجد الدين، محمّد بن محمّد بن مانكديم القمى، النسّابة، فاضلٌ ثقةٌ، از براى او "كتاب انساب" است، فرموده او را منتجب الدين.

[۶۶۸] نور: محمّد بن محمّد بن حسن الطوسى

در "رجال أبوعلى" مذكور است:

مذكور است در "تعليقه": نصير الملّة والدين، سلطان الحكماء و المتكلمين

است، که محتاج به تعریف نیست، به جهت نهایت شهرتش، با آن که هرچه وصفش کنی باز آن وصف دون مرتبه و قدر او است.

و در "وجیزة" مذکور است: ثقةٌ معروفٌ

و در "نقد الرجال" مذکور است که:

او روایت می‌کند از پدرش محمّد بن حسن‌ﷺ، و بوده او استاد علاّمه، و علاّمه از او روایت می‌کند احادیث را، واصلش از (جهورد) یا (جهرود) از توابع ساوه، و الآن از توابع قم می‌باشد، و از برای او کتب چندی می‌باشد، و وفات او در سال ششصد و هفتاد و دو می‌باشد... الی آخر.

و در "نقد الرجال" مذکور است:

محمّد بن محمّد بن حسن الطوسی ـ قدّس سره ـ نصیر الملة والدین، قدوة المحققّین، سلطان الحکماء والمتکلمین، منتهی شد ریاست امامیّة در زمان خودش به سوی او، و أمرش در علّو مرتبه، و قدر او و عظم شأنش، و سمّو مرتبه‌اش، و تبحرش در علوم عقلیّه و نقلیّه، و دقت نظرش، و اصابت رأیش و حدسش، و إحرازش قَصَبات السَّبق في مضمار التحقیق و التدقیق، أشهر است از آن که ذکر شود، و فوق ما یحوم حوله العباره، و کفایت می‌کند در این مطلب حل نمودن او چیزهایی که منحلّ نشده بود بر حکماء المتبحرین از زمان حضرت آدم تا زمان خودش ـ رضی الله عنه و أرضاه ـ روایت می‌کرد از پدرش محمّد بن الحسن‌ﷺ، و بود استاد علامة المحقّق المدقق الحلی‌ﷺ، و روایت می‌کرد علاّمه از او احایث را، و بود اصلش از جهرود از توابع ساوه، و در زمان ما از توابع قم می‌باشد، له مصنّفات لم یرعین الزمان مثلها، بعضی از آن کتب:

"شرح اشارات" است، تحقیق نموده در آن کتاب مذهب حکماء بر أتم تحقیق.

و بعضی از آنها: "تحریر اقلیدس" و "تحریر العقائد" و "التذکر"ه و غیرش از کتب و رسائل.

زائیده شده‌ﷺ در سال پانصد و نود و هفت، وفات نمود در سال ششصد و

هفتاد و دو. انتهی.

در بعضی از [کتب] مسطور است که: خواجه متولد شد در وقت طلوع شمس در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنة پانصد و نود و هفت در طوس که از قراءِ جهرود، یا بلد معروف.

صورت اجازه به او چنین است، که در جلد بیست و پنجم "بحار" مذکور است، که می‌فرماید:

صورة اجازة الشیخ معین الدین، سالم بن بدران بن علی المازنی، المعروف بالشیخ معین الدین المصری، للخواجه نصیر الدین، رضی الله عنه.

اقوال: قد وجدتُ فی نسخةٍ من کتاب "غُنیة النزوع" و کان تاریخ کتابتها سنة أربع عشرة و ست مائة، و کان علیه خطّ المحقق الطوسی، نصیر الملة و الدین ـ قدّس الله روحه ـ و کان علیها اجازة شیخه له، و هذه صورة اجازته:

«قرء علیّ جمیع جزء الثالث من کتاب "غنیه النزوع الی علم الاصول و الفروع" من اوّله الی آخره قراءة تفهّم و تبیّن و تأمّل، مستبحثٍ عن غوامضه، عالم بفنون جوامعه. و أکثر الجزء الثانی من هذا الکتاب، و هو الکلام في اصول الفقه، للامام ألاجلّ العالم، الاکمل البارع المتقن، نصیر الدین و الملّه، وجیه الاسلام و المسلمین، مفخر العلماء و الأکابر، محمّد بن محمّد بن الحسن الطوسی ـ زاد الله فی علائه، و احسن الدفاع عن حوبائه ـ و أذنتُ له فی روایة جمیعه عنّی، عن السید الأزهر العالم، الأوحد الطاهر، الزّاهد البارع، عزّ الدین أبی المکارم، حمزة ابن علی بن زُهرة الحسینی ـ قدس الله روحه، و نوّر ضریحه ـ و جمیع تصانیفه، و تصانیفی و مسموعاتی و قراءاتی واجازاتی عن مشایخی، ما أذکُر أسانیده و ما لم أذکر، اذا ثبت ذلك عنده، و مالعلّی أنْ اصنفه. و هذا خطّ أضعف خلق الله، و أفقرهم الی عفوه، سالم بن بدران بن علی المازنی المصری، کتبه ثامن عشر جمادی الآخر سنه تسع عشر و ستمائة، حامداً الله، مصلیاً علی خیر خلقه محمّدٍ و آله الطاهرین» انتهی.

در "مجالس المؤمنین" مذکور است بعد از شماره کتب خواجه:

یکی از آن کتب رساله‌ای در "أوصاف الاشراف" است، و از این رساله و بعضی از مواضع رساله، فصول و شرح قصهٔ سلامان و ابسال، که خاتمه کتاب "اشارات" است معلوم می‌شود که حضرت خواجه از متألّهان ارباب تصوّف و اشراق [بوده]، و نفس قدسی او از لذّات دنیوی فارغ و صاحب اطلاق بود، چنان که این قطعه از اشعار لطایف آثار او نیز بر آن دلالت دارد:

لذّات دنیوی همه هیچ است نزد من
در خاطر از تغیّر آن هیچ ترس نیست
روز تنعُّم و شبِ عیش طَرَبْ مرا
غیر از شب مطالعه و روز درس نیست

و از جملهٔ مصنفات او رسالهٔ مختصری است کثیر الفوائد، در بیان مجملی از عقاید، که آن را به التماس یکی از بزرگان عصر در سلک تألیف کشیده، و این بیچاره تزئین کتاب خود را به تضمین آن لایق دیده، و صورت آن رساله این است:[1]

* * *

«إعلم أيّها الأخ الصالح العزيز، إنّ أقلّ ما يجبُ اعتقاده على المكلّف هو ما ترجمة [قوله]: لا اله إلّا الله محمّدٌ رسول الله.

ثم اذا صدّق الرسول، فينبغى أن يُصدّق فى صفات الله تعالى و اليوم الآخر، و تعيّين الامام المعصوم، فكلّ ذلک بما يشتمل عليه القرآن مِنْ غير مزيد برهان.

اما بالاخرة: فبالايمان بالجنّة و النار، و الحساب و غيره.

و اما في صفات الله تعالى: فإنّه حيٌّ قادرٌ عالمٌ مريدٌ كارهٌ ومتكلمٌ، (لَيْسَ

---

۱. این رساله به تحقیق محقق این کتاب در جلد پنجم مجموعه (میراث اسلامی ایران) از انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی ﷺ ص ۵۳۵ در سال ۱۴۱۸ هـ به چاپ رسیده است.

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ).[1] وليس عليه بحثٌ عن تعلّم الأدلة التى حرّرها المتكلمون، بل متى خطر في قلبه التصديق بالحقّ لمجرد الايمان، من غير دليل وبرهان، فهو مؤمن، ولم يكلّف الرسولﷺ العربَ أكثر من ذلك، و على هذا الاعتقاد المجل استمرار العرب و عوام الخلق، إلاّ مَنْ وقع فى بلدةٍ يقرعُ سمعه فيها هذه المسائل، كَقِدم الكلام وحُدُوثه، ومعنى الاستواء و النزول، و غيره، فإنْ لم يأخذ ذلك بقلب و بقى مشغولا بعبادته و عمله، فلا حَرَج عليه.

و إنْ أخذ ذلك بقلبه، فاقّل الواجب عليه ما اعتقده السَّلف، يعتقد فى القرآن الحدوث، كما قال السَّلف: القرانُ كلامُ الله مخلوقٌ.

و يعتقد أنّ الاستواء حقٌّ، و الايمان به واجبٌ، و السؤال عنه مع الاستيفاء عنه بدعة، و الكيفيّة فيه مجهولة.

ويؤمنُ بجميع ما جاء به الشَّرعُ ايماناً مجملاً، من غير بحثٍ عن الحقيقه و الكيفيّة. فإنْ لم يعتقد ذلك، و غَلَب على قلبه الشك و الاشكال، فإنْ أمكن ازالة شكه و اشكاله بكلامٍ قريب من الأفهام، ازيل. و إنْ لم يكن قويّاً عند المتكلمين ولامرضيّاً، فذلك كافٍ ولا حاجة الى تحقيق الدليل، فإنّ الدلائل لاتتم إلاّ بذكر الشبهه و الجواب عنها، ومهما ذُكرت الشبهة لايؤمَن أنْ يتثبت بالخاطر و القلب، فيضلّ فهمه عن ذكر جواب الشبهة.

والشُّبهة قد تكونُ جليّةً والجوابُ عنها دقيقاً لايحتمله عقله، ولهذا زَجَر السَّلفُ عن البحث والتفتيش و عن الكلام، وإنّما زَجَروا عنه ضُعفاء العوام، واما أئمة الدين فلهم الخوضُ فى غمرة الإشكالات. و منعُ العوام من الكلام يجرى مجرى الصبيان عن شاطى دجلة خوفاً من الغرَق، و رخصّوا الاقوياء فيه رخصة الماهر فى صنعة السِّباحة، إلاّ أنّ هنا موضع غرور و مزلّة القدم، وهو أنّ لكلّ ضعيف فى عقله راج من الله فى كمال عقله، وناظرٌ نفسه أنْ يقدر بالقصور عن ادراك الحقائق كلّها. واما الأقوياء فربّما يخوضونَ و يغرقونَ فى بحر الجهالات

۱. الشورى: ۱۱

مِنْ حيثُ لا يشعرون. فالصَّوابُ منع الخلق كلّهم، [إلّا] الشوّاذ الذين لا تسمح الاعصار إلاّ بواحدٍ منهم او اثنين. و مَنْ تجاوز سلوك مسلك السَّلف فی الایمان المُرسل والتصديق المجمل بكلّ ما أنزل الله وأخبربه رسولهﷺ من غير بحثٍ و تفتيشٍ، بالاشتغال بالنفوس فيه، فقد أوقع نفسه فی شُغُلٍ شاغل، إذ قال رسول اللهﷺ حيث رأى أصحابه يخوضونَ؛ بعد أنْ غضبً حتّى احمرّتْ وَجَنِتاه: «أفبهذا أمِرْتُم! تضرِبُون كتاب الله بعضه ببعض، انظروا الى ما أمَرَكُم الله به فَافعلوا، وَمانهاكُم عنه فانتهوا».

فهذا تنبيهٌ على منهج الحقّ، واستيفاء ذلك شرحناه فی "كتاب القواعد" فاطلبه منه.» انتهی.

* * *

ایضاً در "مجالس المؤمنین" مذکور است که:

وقت وفات خود وصیّت به تغسیل و تجهیز و تدفین خود به فضلای مؤمنین وصیت می‌فرمودند، یکی از حاضران مذکور ساخت که نعش خواجه را. مناسب آن است که به مشهد امیر المؤمنینعليه‌السلام نقل نمایند.

خواجه از کمال اخلاص فرمودند که: ما را شرم می‌آید که در جوار فائض الانوار حضرت امام همام موسی کاظمعليه‌السلام مرده باشم، و از آستان او به جای دیگر ـ هر چند أشرف و أفضل باشد ـ تجاوز نمایم.

آخر حسب الوصیّه در عتبه کاظمیّهعليه‌السلام دفن نمودند. و در قائمه آن آستان که قائم مقام لوح مزار خواجه واقع شده بود این آیه کریمه را رقم نمود: (وَكَلْبُهُم باسِطٌ ذراعَيْهِ بالْوَسيط).

و حضرت خواجه در تاریخی که از این قطعه مستفاد می‌شود به فرادیس جنان شتافته است:

نصیر ملتُ و دین، پادشاه کشور فَضْل
یگانه که چو او مادر زمانه نزاد
به سال ششصد و هفتاد و دو به ذوالحجّة
به روز هیجدهم اندر گذشت در بغداد

[۶۶۹] نور: محمد بن محمد بن فتحان القمی

در جلد سیزدهم "بحار" در اخبار معمّرین.

[۶۷۰] نور: محمد بن محمد الاشعری القمی

في "اکمال الدین" فی باب ۴۷: قال علاّن، و حدّثنی جماعة، عن محمد بن محمد الاشعری، عن غانم.

و در "اکمال الدین" ایضاً مذکور است که: محمد بن محمد حضرت حجّت علیه السلام را مشاهده نموده.

[۶۷۱] نور: السید شمس الدین محمد بن مهدی بن السید کمال الدین محسن الرضوی

در "بحار" در (باب اجازات) که: شیخ علی کراجکی اجازه نوشتند از برای سید محمد مذکور.

[۶۷۲] نور: محمّد بن موسی موسوی

در "عمدة الطالب" مذکور است که:

محمّد الفقیه ابن موسی بن اسحاق بن ابراهیم العسکر ابن احمد بن موسی ابن أبی سجیّة بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام به قم بوده، و فقیه بود.

مؤلف گوید: ظاهراً که این محمّد بن موسی مذکور همانست که در قم در بقعۀ علویه عالیه که مشهورة می‌باشد به بقعۀ علیّ بن جعفر عُریضی که در میان آن بقعه دو قبر هست که متصل است به یکدیگر.

یکی از آن قبرها: مشهور است که قبر علی بن جعفرست، لکن اختلاف است که آیا از نوادهای او است، یا آن که خود او است. تفصیلش در جلد ذکر امام زاده‌های واردین به قم مذکور است.

و قبر دیگر: قبر محمّد بن موسی است، لکن معلوم است که محمّد بن

موسی بن جعفر بلاواسطه در قم مدفون نیست، زیرا که قبر آن محمّد بن موسی بن جعفر بلاواسطه در جای دیگر تعیین نموده‌اند، و در بعضی از کتب مسطور است که در شیراز مدفون است. و علاّمه مجلسی در "تحفة الزائر" فرموده که مزاری در قم هست که قبر بزرگی در آن ساخته‌اند، و بر روی او کتابتی هست که نوشته‌اند که قبر علی بن جعفر صادقعلیه السلام است، و محمّد بن موسی.

پس ظاهراً این محمّد بن موسی همان است که در "عمدة الطالب" مذکور است:

وأعقب موسی بن اسحاق بن ابراهیم العسکر، أبا جعفر محمّد الفقیه بقم و أباعبدالله اسحاق، که محمّد الفقیه ابن موسی بن اسحاق بن ابراهیم العسکر ابن احمد ابن موسی بن أبی سجیّة بن ابراهیم بن موسی بن جعفرعلیه السلام، به قم بوده، و فقیه بوده.

[۶۷۳] نور: محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس الاشعری

در "رجال میرزا".

[۶۷۴] نور: محمد بن مکران بن حمدان

المعروف بالنقّاش من اهل قم. روی عنه التلعکبری، سمع منه سنة خمسٍ و أربعین وثلاثمائة.

[۶۷۵] نور: محمد بن موسی البرقی

در "علل الشرائع" باب ۹۶، و در "تعلیقه": روی الصدوق عنه مترضیاً.

[۶۷۶] نور: محمد القمی

هو کان أباً لعلیّ بن محمد القمیّ، [کما] في "رجال المیرزا" في ترجمته.

[۶۷۷] نور: ابراهیم بن محمد علی بن محمد مهدی الحسینی الرضوی القمی

در "روضات الجنّات".

[۶۷۸] نور: السید محمد باقر بن محمد بن ابراهیم بن محمد علی بن محمد مهدی الحسینی الرضوی.

القميّ اصلاً و الهمدانی مسکناً.

در "روضات الجنّات" مذکور است که:

از برای او "شرح اصول کافی"، و "رساله‌ای در معاد جسمانی"، و اشعار رائقه. و او روایت [می‌کند] از پدر خود که میرزا ابراهیم بن محمد علی باشد. و در سال هزار و دویست و هجده در همدان وفات نمود؛ و جنازه او را به قم آوردند و در دار الحُفّاظ دفن نمودند، همچنانی که در آن کتاب در ترجمه سید صدر الدین قمی ذکر شد.

[۶۷۹] نور: میر شمس الدین محمّد آوی

همچنانی که در کتاب "مجالس المؤمنین" مذکور است که:

«از أکابر متاخرین آوه، میر شمس الدین محمّد آویست، که از جملهٔ صلحاء و فضلاء و مقرّبان ملك خراسان سلطان علی مؤیّد بوده. و شیخ أجلّ عالم ربانی شهید سعید﵀، "کتاب لمعه دمشقیّه" را به التماس [او] نوشته، و مصحوب به سلطان مذکور فرستاد، و مراد از «بعض التابعین» که در خطبه مذکور است میر شمس الدین است.» انتهی.

[۶۸۰] نور: السید السند، الفاضل الجلیل، رضی الدین محمّد بن محمّد بن زین الدین ابن الدّاعی العلوی الحسینی الآوی

در "روضات الجنّات" مذکور است که:

او روایت کننده می‌باشد از سیّد بن طاوس الحسینی، و والد السید کمال

الدین المرتضی حسن بن محمّد بن محمّد الحسینی الآوی، تا آن مقامی که می‌فرماید که:

او از أفاضل محدّثین الثُّقاة، و أعاظم مشایخ الأجازات می‌باشد، و همچنین فرزندش که عظیم الشان می‌باشد، و والد او و جدّ او که هر دو مسمی به محمّد می‌باشند، بلکه جدّ پدرش که ملقّب به زین الفرید و المصحف می‌باشند، و در بعضی مواضع مکتوب است که ملقّب به مزید است.

و همچنین جدّ جدّ او که مشهور است به سیّد داعی الحسینی، و گویا آن سیّد داعی الحسینی که مترجَم [است] در "فهرست" الشیخ منتجب الدین قمی، به عنوان السید أبی الخیر داعی ابن الرضا بن محمّد العلوی الحسینی...الی آخر.

و در ملحقات سیزدهم "بحار" از مؤلفات حاجی نوری، در حکایت ثانیه از سید رضی الدین محمد بن محمد بن محمد القاضی الآوی حکایاتی نقل شده.

و ایضاً در حکایت رابعه از او نقل دعای عَبَرات شده. و ایضاً در حکایت سی و ششم از او نقل شده است.

[۶۸۱] نور: محمّد بن موسی کمیدانی

همچنانی که در "وسائل" مذکور است که:

کلینی که روایت کند و بگوید: عِدّة من اصحابنا، عن احمد بن محمّد بن عیسی، فهم: محمّد بن یحیی، و محمّد بن موسی الکُمیدانی، و داود بن کوره، و احمد بن ادریس، و علی بن ابراهیم بن هاشم. انتهی.

و در حاشیه آن کتاب مسطور است که: کوره محل مخصوصی می‌باشد در قم، پس تمام این عدّه از قم می‌باشند.

[۶۸۲] نور: محمّد بن محمّد القمی

در "اعلام" مذکور است که او حضرت حجّت علیه السلام را دیده، و در جلد سیزدهم "بحار" در باب نوزدهم ذکر از او شده.

[۶۸۳] نور: محمّد بن يحيى بن منصور الاشعرى

در "رجال ميرزا" مذكور است:

او از اصحاب حضرت امام رضاﷺ مى‌باشد، مجهول است، همچنانى كه در "خلاصه" در باب اصحاب حضرت امام رضاﷺ مذكور است: محمّد بن منصور الأشعثى مجهول است.

[۶۸۴] نور: محمّد بن يحيى

در "رجال ميرزا" مذكور است:

محمّد بن يحيى، أبوجعفر العطّار القمى، شيخ اصحاب ما مى‌باشد در زمان خودش، ثقةٌ عينٌ كثيرُ الحديث، همچنانى كه علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و نجاشى علاوه بر آن فرموده:

از براى او كتبى است، بعضى از آن كتب: "كتاب مقتل حسينﷺ" است، و "كتاب نوادر". خبر داد ما را چند نفر از اصحاب ما از پسرش احمد، و او از پدرش به كتبش.

و در باب (مَنْ لم يرو عن الائمهﷺ) مذكور است كه: محمّد بن يحيى العطّار، روايت مى‌كند از او كلينى، و او قمى است، و كثير الروايه مى‌باشد. انتهى.

در "عين الغزال" در تعداد مشايخ كلينى مذكور است: أبوجعفر محمّد بن يحيى العطّار القمى، شيخ اصحاب ماست در زمان خود. ثقةٌ عينٌ كثيرُ الحديث، همچنانى كه علاّمه در "خلاصه" فرموده

مى‌گويم: و شأن او اجلّ از آن است كه توثيق شود به موثق غير خودش، بلكه غيرش توثيق كرده مى‌شود به سبب توثيق او، و او از اجلّاء مشايخ كلينى است.

[۶۸۵] نور: محمّد بن اليسع بن حمزة القمى

در "رجال" شيخ مذكور است كه: او از اصحاب امام محمّد باقرﷺ مى‌باشد.

[۶۸۶] نور: محمد بن یزید القمی

در اول جلد هفتم "بحار": یا محمد بن زید.

[۶۸۷] نور: محمد بن یحیی بن احمد بن ادریس القمی

در نوادر "معانی الاخبار"

[۶۸۸] نور: السید میر مصطفی تفرشی

صاحب "نقد الرجال"

[۶۸۹] نور: ملا مراد تفرشی

صاحب حاشیه بر "الفقیه" و "المختَلَف" کما فی "روضات الجنّات" در ترجمه ملّا زمان.

[۶۹۰] نور: موسی بن خزرج

برادر احمد بن خزرج.

[۶۹۱] نور: مختار بن محمد بن مختار بن بابویه

در جلد بیست و پنجم "بحار" نقلاً از "فهرست" منتخب الدین: او زاهد و واعظ می‌باشد.

[۶۹۲] نور: محمد بن عبد العزیز بن مهدی القمی الاشعری

در جلد دوازدهم "بحار".

[۶۹۳] نور: مرزبان بن عمران بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

روایت از حضرت امام رضاعليه‌السلام می‌کند، از برای او کتابی است، فرموده محمّد بن جعفر بن بطّه: خبر داد ما را صفّار از احمد بن محمّد بن عیسی از صفوان و او از مرزبان به کتابش، همچنانی که نجاشی فرموده.

و در باب (اصحاب حضرت امام رضاعليه‌السلام) مذکور است: مرزبان بن عمران الاشعری القمی.

و در "خلاصه" علاّمه است که: مرزبان (بفتح المیم، و اسکان الراء، و فتح الزا و الباء قبل الالف و النون أخیراً) ابن عمران القمی.

روایت می‌کند "کشی" از ابراهیم بن محمّد بن عباس الختلی، که او گفت: خبر داد ما را احمد بن ادریس، که او گفت: خبر داد مرا حسین بن محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران، که او گفت: خبر داد مرا محمّد بن عیسی، او از حسین ابن علی، او ازمرزبان بن عمران الاشعری القمی، که گفته:

عرض کردم از برای أبی الحسن الرضاعليه‌السلام: سؤال می‌کنم شما را از أهمّ امور به سوی من، و آن سؤال آن است که آیا من از شیعیان شما هستم؟

حضرت امام رضاعليه‌السلام فرمودند: بلی

عرض کردم: اسمم نوشته شده نزد شما؟

فرمودند: بلی

این مطلب در کتاب کشی است ایضاً، مگر آن که در آن (عندك) مذکور است بدل (عندکم). انتهی.

[۶۹۴] نور: مصقلة بن اسحاق الاشعری القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: او از اصحاب حضرت هادیعليه‌السلام می‌باشد.

[۶۹۵] نور: موسی بن بکر بن عبد الله بن سعد الاشعری القمیّ

در "نقد الرجال" مذکور است که:

او از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادقعليهما‌السلام می‌باشد. همچنانی که در

"رجال" شیخ مذکور است. و در بضی نسخ: موسی أبی بکر بن عبد الله بن سعد.. الی آخره.

[۶۹۶] نور: مسعدة بن الیسع

در جلد سی و دوم "بحار" در باب نود و دوم.

[۶۹۷] نور: السید أبوالحسن المرتضی ذوالمجدین

ابن السید أبی القاسم علی بن أبی الفضل محمد الحسینی کما فی "فهرست منتخب الدین و ظاهراً او برادر سید مطهر [است].

[۶۹۸] نور: منصور بن الحسین الآبی

در "تذکره" مذکور است که:

او فاضل و عالم و فقیه است، و از برای او نظم نیکویی است، و قرائت نموده بر شیخ ما الموّفق أبی جعفر الطوسی، و روایت می‌کند از او الشیخ المفید عبد الرحمن النیسابوری رحمه‌الله، فرموده او را منتخب الدین، و کنیه او أبوسعید است.

[۶۹۹] نور: موسی بن سعد

در "رجال" شیخ مذکور است که: او از اصحاب حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام است، و کنیه او أبوالحسن الاشعری است.

[۷۰۰] نور: موسی بن جُنید قمی

در "نقد الرجال" مذکور است که: او از اصحاب حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌باشد، و در نسخهٔ "رجال" شیخ است: موسی بن جندب از اصحاب حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌باشد.

[۷۰۱] نور: موسی بن جعفر القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: موسی بن جعفر الکمنذانی (بضم الکاف و المیم، و اسکان النون، و فتح الذال المعجمه) قریه‌ای است از قراءِ قم. أبوعلی کنیهٔ او است، و بوده است او مرتفعاً در قولش، ضعیف در حدیث، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و نجاشی علاوه بر این فرموده: از برای او "کتاب نوادر" است، خبر داد ما را ابن شاذان، از احمد بن محمّد بن یحیی، که او گفت: خبر داد ما را پدرم، که او گفت: از قول خود موسی بن جعفر به کتابش. انتهی.

در "نقد الرجال" مثل میرزا مذکور است: اما در حاشیه منه "نقد الرجال" مذکور است: کمنذانی بالنون و الذال المعجمه و آن چه که امروز مشهور است کمیدان بالیاءِ المنقّطه تحتها نقطتین، و الدال المهملة. انتهی.

و در "مجالس المؤمنین" مذکور است که:

یک وجه نامیدن قم را به قم آن است که او را اولاً به اسم آن قریهٔ خواندند که کمیدان (بالدال المهملة) باشد، و رفته کمیدان را قم گفتند.

و این مطلب خالی از تأمل نیست، همچنانی که تفاصیلش در جلد اول این رساله گذشت.

[۷۰۲] نور: موسی بن حسن بن غابر بن عمران بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

کنیهٔ او أبوالحسن است، و ثقه می‌باشد، و عین و جلیل در حقّش فرموده، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و نجاشی علاوه بر آن فرموده که تصنیف نموده سی کتاب را، بعضی از آن کتب:

"کتاب طلاق"، "کتاب الوصایا"، "کتاب الفرائض"، "کتاب الفضائل"، "کتاب

الرحمة"، "كتاب الوضوء"، "كتاب الصلاة"، "كتاب الزكاة"، "كتاب الحج"، "كتاب الصيام"، "كتاب يوم و ليله"، "كتاب الطب".

خبر داد ما را ابن شاذان، که او گفت: خبر داد علی بن حاتم، که او گفت: خبر داد ما را حمیری از پدرش و او از موسی بن حسن به کتبش. انتهی

و در "رجال ابن داوود" مذکور است: (عبدالعزیز) بدل (عبدالله)، شاید او سهو باشد از میرزا.

و در "نقد الرجال" قریب به این مضمون مذکور است.

[۷۰۳] نور: موسی بن جعفر السعد آبادی قمیّ

در "علل الشرایع" در باب ۳۴، قال: حدثنا محمد بن یحیی العطّار عن محمد ابن احمد عن موسی بن جعفر السعد آبادی، عن علی بن معبد... الی آخر.

و سعد آباد قریه‌ای از قراءِ قم است.

[۷۰۴] نور: مرزبان

در جلد اجازات "بحار":

امین الدین أبی‌القاسم المرزبان بن‌حسین بن محمد، عن دوریستی، عن أبیه.

و ظاهراً این امین الدین مرزبان همان باشد که یحیی بن جعفر کذّاب ملّقب به صوفی آمد به قم و در میدان زکریا بن آدم منزل ساخت، و دختر امین الدین أبوالقاسم مرزبان تزویج نمود، همچنانی که در "تاریخ قم" مسطور است.

[۷۰۵] نور: مفضّل بن قیس بن زمانة الاشعری

در "عین الغزال" مسطور است که از اصحاب حضرت صادق عليه السلام است.

[۷۰۶] نور: موسی بن خزرج بن سور قمی

در "بحار" مذکور است:

عن احمد بن خزرج بن سعد، عن اخيه موسى بن خزرج، قال: قال أبوالحسن الرضاعليه السلام: أتعرف موضعاً يقال له واردها... الى آخر الحديث.

[۷۰۷] نور: موسى بن طلحة القمى

در "رجال میرزا" مذکور است که:

«او قریب الامر است، ذکر نموده او را أبوالعباس، همچنانی که در "خلاصه" فرموده.

و نجاشی علاوه بر این فرموده:

از برای او "کتاب نوادر" است، خبر داد ما را محمّد بن محمّد، که او گفت: خبر داد ما را حسن بن حمزة، که او گفت: خبر داد ما را ابن بطّة، و او از برقی احمد بن محمّد از او.

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

موسى بن طلحة از برای او کتابی است، که خبر داد ما را جماعتی از أبی المفضّل، و او از ابن بطّة، و او از احمد بن عبدالله، و او از موسى.

و در باب (مَنْ لم يروعن الائمهعليهم السلام) مذکور است: موسى بن طلحه روایت می‌کند از او برقی.» انتهی.

[۷۰۸] نور: موسى بن عامر قمی

در "رجال میرزا" مذکور است:

روایت می‌کند از او حِمیری، همچنانی که شیخ در باب (مَنْ لم يروعن الائمهعليهم السلام) مذکور است

و در "فهرست" شیخ مذکور است: موسى بن عامر، از برای او "کتاب حج" است، خبر داد ما را جماعتی از محمّد بن علی بن حسین، و او از پدرش، و او از حمیری، و او از خود موسى بن عامر. انتهی.

و در "نقد الرجال" مذکور است که: احتمال دارد که این همان موسى بن

حسن باشد که ذکر شد

در "تعلیقه" مذکور است که: قول مصنف (موسی بن عامر...الی آخر). ظاهر آن است او همان موسی بن حسن بن عامر باشد.

و در "کتاب تهذیب" مذکور است: الحسین بن سعید، عن ابن أبی عمیر، عن موسی بن عامر، و او از عبد صالح ـ که موسی بن جعفر عليه السلام باشد ـ روایت می‌کند... الی آخر حدیث.

و ظاهر آن است که این همان مذکور در این سند حدیث می‌باشد. انتهی.

[۷۰۹] نور: موسی بن عبدالله الاشعری القمی

در "نقد الرجال" مذکور است که: او از اصحاب حضرت امام محمّد باقر عليه السلام، و حضرت امام جعفر صادق عليه السلام می‌باشد. همچنانی که در "رجال" شیخ مذکور است. انتهی.

[۷۱۰] نور: مطهّر بن أبی القاسم علی

در جلد بیست و پنجم "بحار" که نقل "فهرست" منتجب الدین فرموده، مذکور است:

«السیّد الأجلّ المرتضی، ذوالفخرین، أبوالحسن المطهر ابن أبی القاسم علی ابن أبی المفضّل محمّد الحسینی الدیباجی، که از کبار سادات عراق است، و صدور الاشرف، و منتهی شد ریاست و منصب نقابت در عصر خود به سوی او، و بود او عَلَما فی فنون العلم، و از برای او خُطَب و رسائل می‌باشد، و قرائت نمود بر شیخ الموفّق أبی جعفر الطوسی فی سنن الحج. روایت نمود از برای ما از او السیّد نجیب الساده، أبو محمّد الحسن الموسوی».

و این سیّد مطهر اصلش قمی است، و جدّ او سلطان محمّد شریف است که در قم مدفون است، در همان محله‌ای که به اسم او مشهور است در قم، و نسب او تا سیّد سجاد به این طریق است.

السید مطهر ابن علی بن محمّد شریف بن علی بن محمّد بن حمزة القمی ابن احمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله ابن امام زین العابدین علیه السلام.

و تفصیلش در جلد ذکر امام زادههایی که وارد قم شدند مذکور است.

و در "تذکرة" مذکور است در ترجمهٔ السید نجیب الدین، أبومحمّد حسن ابن محمّد بن حسن بن علی بن قاسم بن موسی بن عبدالله بن موسی الکاظم علیه السلام: فقیهٌ دیّنٌ، و این حسن بن محمّد درس خوانده در نزد همین سیّد مطهر مذکور. انتهی.

در "رجال میرزا" مذکور است که: موسی بن عبدالله الاشعری القمی، روایت میکند از آن دو نفر صدوق. انتهی.

[۷۱۱] نور: موسی بن عمران

در "نقد الرجال" مذکور است:

روایت میکند از محمّد بن أبی عمیر، و روایت میکند از او احمد بن محمّد، همچنین ظاهر میشود از کتب اخبار. انتهی.

[۷۱۲] نور: موسی بن محمّد الاشعری القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که: محمّد بن موسی المؤدّب ساکن شیراز ابن بنت سعد بن عبدالله ثقه میباشد، از اصحاب ما میباشد، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده

و نجاشی علاوه بر آن فرموده:

از برای او "کتاب الکمال فی ابواب الشریعة"، خبر داد ما را أبوالفرج محمّد ابن علی الکاتب، که او گفت: خبر داد ما را محمّد بن عبدالله، که او گفت: خبر داد ما را موسی به شیراز به کتابش.

در "نقد الرجال" مذکور است قریب به این مضامین.

[۷۱۳]

نور مُشَعشع في ذِكْر موسی مبرقع

در "رجال میرزا" مذکور است که:

[او] موسی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین‌بن علیّ بن أبی طالب عليهم السلام [می‌باشد].

در "ارشاد" مفید است که: در حقّش روایتی نقل می‌کند که اِشعار می‌شود از شیئ که در او بوده، و الله أعلم. انتهی.

اما محدّث عصر خود حاجی میرزا حسین نوری - نوّر الله مرقده - رساله‌ای نوشته‌اند از برای تجلیل نمودن موسی بن مبرقع، و اسم آن رساله "بدر مشعشع" است، از جمله مطالبی که می‌فرماید آن است:

حاصل چیزی که در حقّ او گفته می‌شود به جهت خبری است که شیخ مفید در "ارشاد" نقل کرده از حسین بن حسن حسینی، و او از یعقوب بن یاسر، که او گفت که: متوکل می‌گفت: وای بر شما! که خسته کرد مرا أمر پسر رضا عليه السلام - که حضرت امام علی النقی عليه السلام باشد - و هر قدر می‌خواهم با من شراب بخورد، و ندیم من باشد نمی‌شود!

بعضی از حُضّار مجلس آن ملعون گفتند: اگر آن چه توقع داری ممکن نمی‌شود، اینک برادری دارد موسی نام؛ که شب و روز در لهو و لعب مشغول است، و دائم مشغول عشق بازی و شراب خواری است، او را بطلب و مشغول این امور کن، به اندك زمانی شهرت خواهد گرفت که ابن الرضا چنین و چنان است، و به اطراف منتشر خواهد شد، و هیچ کس فرق میان آن دو نمی‌کند، و نمی‌فهمد که این برادر او است.

متوکل گفت: بنویسید که بیاید از مدینه، و او را با دستگاه و تقرّب و جلال بیاورند.

پس رفتند او را آوردند، و چون به بغداد رسید أمر کرد متوکل ملعون تا همهٔ

بنی هاشم و سرکردگان و مردم به استقبال او بروند، و بنا گذارد که به مجرد رسیدن نزد متوکل عمارت بسیار عالی در پهلوی خلفاء از برای او بنا کنند، و شرابیان و مغنیان را از برای او بفرستد، و جای خوبی که قابلیت دیدن خلیفه داشته باشد ساختند، همین که موسی رسید حضرت أبوالحسن الثالث ـ امام علی النقیّ علیه‌السلام برادر او ـ او را در قنطره و صیف ـ که جایی است که استقبالیان ملاقات می‌کنند مسافر را ـ او را ملاقات نمود، و بعد از سلام و تعارف فرمودند که: این مرد که تو را خواسته از برای آن است که هتک حرمت سلسلهٔ آباء و اجداد تو نماید، و هتک حرمت تو را نماید، و در نظر خفیف و خوار شوی، پس هرگز در حضور او اقرار مکن که من شراب خورده‌ام، و از خدا بترس.

گفت: آخر مرا برای همین طلبیده، من چه جواب بگویم؟

فرمودند: بلی، اما مرتبهٔ خود را ضایع مکن، و معصیت خدا نکن.

موسی نشنید نصیحت برادر خود را، و هر قدر نصیحت کردند به جایی نرسید، چون دید فایده‌ای نکرد و سودی ندارد فرمودند: آن مجلسی که متوکل می‌خواهد با تو همنشین شود، میسّر نخواهد شد إن شاء الله، تو و او همدیگر را نخواهید دید!

پس از آثار کلام معجزه‌نمای آن حضرت چنان شد که مدت سه سال موسی در بغداد بود، و هر روز صبح خانه متوکل می‌رفت، یک روز می‌گفتند: شغل دارد خلیفه و مسیّر نمی‌شود، و یک روز می‌گفتند: خواب رفته است، و یک روز می‌گفتند: دوا خورده است، و یک روز می‌گفتند: که مست می‌باشد، تا آن که متوکل کشته شد، و با هم یک مجلس جمع نشدند بر مجلس شراب و لهو و لعب؛ چنانچه برادرش حضرت امام علیّ النقی علیه‌السلام دعا فرمودند همان طریق شد.

پس گوییم اولاً که: حال این دو نفر که راوی این خبرند مجهولند، بلکه اصلاً در کتاب رجال ذکری از ایشان نیست، بلکه یعقوب راوی متن خبر ظاهراً از بستگان خود متوکل باشد که بر مطالب قبیحه نهانی او واقف، و در آن مجلس

حاضر بوده، و شاید پسر یاسر خادم مأمون باشد، که در حالات حضرت جوادعليه‌السلام ذکری از او شده، و خبر را اگر چه مثل شیخ مفید نقل کرده که مقدّم علماء و شیخ محدثین و متکلمین و فقهاء است، بلکه غیر از او نیز نقل کرده‌اند، اما در باب فضائل و مناقب در نقل أخبار مسامحه و مساهله داشتند، بلکه اگر راوی از مخالفین و اعداء باشد در ذکر آن بیشتر اعتناء داشتند، ولکن این دلالت بر اعتماد نکند، چه اگر فرض کنیم در آن حکم شرعی باشد از واجبی یا حرامی هرگز به آن خبر آن را ثابت نکنند، و به آن مضمون فتوی ندهند، بلکه اگر متضمّن جرح و تفسیق کسی باشد به خبر ضعیف حکم به ضعف و فسق آن شخص نکنند، و لهذا مکرر در کتب رجالیه اخبار ضعیفی که به مراتب اقوی از این خبرند که در مذمت بعضی از روات رسیده علما طرح نمودند، و اعتنا نکردند.

و ثانیاً: معارض است با خبری که اقوی است از آن خبر، چنانچه شیخ کلینی در "کافی" روایت به اسناد خود از احمد بن أبی خالد غلامِ أبی جعفر - یعنی حضرت جوادعليه‌السلام - که او حکایت کرده: "که آن حضرت او را گواهی گرفت بر این وصیّت که نسخه شد شهادت احمد بن أبی خالد - غلام یا آزاد کرده أبی جعفرعليه‌السلام -:

به درستی که أبا جعفر محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب گواهی گرفت او را، که آن جناب وصی قرار داد علی پسرش را بر نفس خودش. و خواهرانش، و قرار داد أمر موسی را هنگامی که بالغ شد با خودش، و قرار داد عبدالله بن مشاور (یا مساور) را قیّم بر ترکه خود؛ از مزارع و اموال و مصارف آنها و بندها و غیر آنها. امّا چون علی بن محمّد بالغ شود برگرداند عبدالله مشاور در رد روز بلوغ به سوی او که خود رسیدگی نماید به امور خود، بعد از عبدالله و علی بن محمّد همان شرطی که پدر ایشان یعنی حضرت جواد کرده در املاک، که وقف بر آنها نموده - یعنی حضرت هادی و موسیعليهما‌السلام تصرف کنند در موقوفات آن جناب به نحوی که

قرار داده ـ.

و این در روز یکشنبه است که سه شب از ذی الحجة گذشته، در سال دویست و بیست.

نوشت احمد بن أبی خالد شهادت خود را به خط خود، و گواهی می‌دهد حسن بن محمّد بن عبدالله بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن أبی‌طالب علیه السلام، بر مثل شهادت احمد بن أبی خالد که در صدر کتاب است، و نوشت شهادت خود را به دست خود.»

و در این خبر صریح است و تصریح شده که موسی از جانب پدر بزرگوارش مستقلاً متولی بوده بر جمله‌ای از موقوفات آن جناب، که در حین بلوغ بی‌مشارکت احدی ـ حتی برادر بزرگوارش ـ خود متصرف باشد در آنها. و تولیت اوقات از جانب امام از شواهد عدالت و امانت و دیانت و کیاست است، چنانچه بر أدنی متشرعی مخفی نیست.

از جملهٔ موقوفات ده قریه بود که وقف کرده بود بر دختران عَزَب ذریّه طاهره.

و چگونه شیعه راضی می‌شود که امام به آن مرتبه و مقام، شراب خوار را متولی، و ظالم و فاسق را مُعین و ناصر و مروّج شود، و امر دیگران را به دست او دهد؟! حاشا و کلا أحدی چنین احتمالی دهد.

و مخفی نماند که قیّم قرار دادن حضرت، عبدالله بن مشاور را بر اموال، نه به جهت عجز حضرت امام علی النقی علیه السلام بود در حفظ آنها، العیاذ بالله، بلکه به جهت تقیّه از قضات جور بوده، که چون حضرت امام علی النقی علیه السلام صغیر بود، در نزد آنها مثل سایر صغار دیگر که قابل حفظ مال نیستند و شرعاً مهجورند، پس باید آنها را حبس کرد تا بالغ شوند، لهذا قیّم قرار دادند که به چنگ آن گرگان نیفتند.

ثالثاً: گوینده این کلمات، و نسبت دهند این همه شنایع از اتباع متوکل بودند، که به شهادت تمام ایشان در شرع مطهر ثابت نشود نه جرحی و نه

تعدیلی، خصوص در حقّ کسی که او را دشمن دارند، و همهٔ قسم اهانت و آزار دربارهٔ او روا دارند، و بساست که از او لغزشی سر زده، و آنها شنیدند و باقی اعمال را که خود مرتکب و مزاول آن بودند بر آن قیاس نمودند.

و رابعاً: تا آن مقامی که می‌فرماید که، مقام موسی مبرقع به آنجایی رسید که رؤسای عرب در قم او را آن قدر اعزاز و اکرام نمودند، و اموال بخشیدند، و در آن طبقه‌ای بود و در میان ایشان مثل احمد بن اسحاق، و احمد بن محمّد بن عیسی اشعری، و محمّد بن یحیی و امثال ایشان که جمع کرده بودند میانه ریاست دنیا و آخرت. و علما در کتب حدیث از او روایت می‌کنند؛ چنانچه شیخ کلینی ثقة الاسلام رحمه الله درباب آخر (میراث الخنثی) از "کتاب کافی" و شیخ طوسی رحمه الله در "تهذیب" در باب (میراث خنثی)، و حسن بن علی بن شُعبه در "تُحَف العقول" ـ چنانچه سیّد عالم فاضل معاصر ـ أیده الله ـ در "سیادة السادة" خبر او را نقل فرموده.

انتهی المرام فی هذا المقام از "بدر مشعشع".

مؤلف گوید: در "بدر مشعشع" خامساً و سادساً هم ذکر نموده، لکن در این مقام مجال ذکرش نیست، اما تفصیلش در جلد دوم این رساله مذکور است، در ضمن امامزاده‌هایی [که] وارد بلده طیّبه قم شدند.

و مخفی نماند که این طبقهٔ مذکوره‌ای از اهل قم که رؤسای قم بودند که احمد بن محمّد بن عیسی قمی است، و او از جمله اشخاصی بود که اگر راوی روایت ضعیف نقل می‌کرد، و اعتماد بر مراسیل می‌نمود، او را از قم بیرون می‌کرد، همچنانی که گذشت در ترجمهٔ او که چند نفر را از قم بیرون کرد به جهت همین مطلب و غیره.

و دیگر: احمد بن اسحاق قمی بوده، که او کسی بود که سیّد أبوالحسن ـ را که حسن بن حسین جعفر بن محمّد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام باشد ـ بی‌اعتنایی کرد به او، و به خانهٔ خود راه نداد او را، به جهت شُرب خمری که داشت، همچنانی که تفصیلش در جلد دوم این رسالهٔ مذکور است.

و دیگر: محمّد بن یحیی العطّار قمی است، که از معتبرین روات قم بوده است، و از مشایخ کلینی‌ﷺ بوده، همچنانی که در ترجمه‌اش گذشت. و این محمّد بن یحیی روایت نموده خبری را که در سندش موسی مبرقع می‌باشد که او از برادرش حضرت امام علی النقی‌علیه‌السلام روایت نموده. که اگر خدشه‌ای در او بود آن روایت را قبول نمی‌کرد و استثناء می‌نمود. و علاوه بر آنها شیخ کلینی و شیخ طوسی آن روایت را در کتب خود ضبط نموده‌اند.

پس تمام این مطالب و اعزاز و اکرام آنها مر موسی مبرقع را دلالت بر جلالت قدرش کند.

اما آن روایت که در سندش موسی مبرقع است[1] به این طریق مذکور است:

محمّد بن یحیی العطّار القمی، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن علی بن کیسان، عن موسی بن محمّد أخی أبی الحسن الثالث‌علیه‌السلام:

أنّ یحیی بن أکثم سأله فی المسائل التی سألهم عنها: أخبرنی عن الخنثی، و قول علی‌علیه‌السلام فیه یورث من المبال مَنْ ینظر إذا بال، و شهادة الجارّ الی نفسه لاتُقبل، مع أنّه عسی أنْ یکون امرأة و قد نظر الیها الرجال، أو عسی أنْ یکون رجلاً وقد نظر الیه النساء، وهذا مما لاتحلّ؟

فاجاب أبوالحسن الثالث‌علیه‌السلام عنها:

«قول علیّ‌علیه‌السلام فی الخنثی أنّه یورث مِنَ المبال فهو کما قال، و ینظر قومٌ عدولٌ، یأخذ کلّ واحدٍ منهم مرآةً و یقومُ الخنثی خلفهم عریاناً، فینظرون فی المرآة، فیرون شبحاً، فیحکمون علیه».

و در "فروع کافی" در باب (میراث خنثی) ایضاً همین حدیث ذکر شده به این طریقی که می‌فرماید:

علی بن محمّد، عن محمّد بن سعید الأذْرَبایجانی، و محمّد بن یحیی، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن علی بن کیسان، جمیعاً عن موسی بن محمّد أخی

---

۱. و در کتاب تهذیب در باب (میراث خنثی) مذکور است.

أبی الحسن الثالث علیه السلام: أنّ یحیی بن أکثم... الی آخر حدیث مذکور.

و معنی این حدیث حاصلش آن است موسی مبرقع ـ که برادر حضرت امام علی علیه السلام النقی است ـ می‌فرماید: که یحیی بن أکثم سؤال نمود از برادرم امام علی النقی علیه السلام و عرض کرد:

خبر بده مرا از خنثی، که به چه طریق ارث می‌برد؟ و از قول علی علیه السلام خبر بده مرا که فرموده که از محلّ بولش معلوم می‌شود که چه ارثی می‌برد؟ ـ یعنی اگر از آلت مرد بول کرد ارث پسری می‌برد، و از راه فرجش بول نمود ارث دختری می‌برد ـ و حال آن که شهادت خودش در حقّ خودش که مسموع نیست، و اگر مردها نظر کنند و ببینند که به چه طریق بول می‌کند شاید او زن باشد، و اگر زنها نظر کنند شاید او مرد باشد، پس از برای هیچ کدام حلال نیست نظر کنند، پس چاره چیست در این صورت؟

حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمودند: نظر کنند طایفه عدولی، به این طریق که بگیرند هر کدام آینه‌ای را، و پشت خود را به او کنند، و حال آن که او عریان باشد، و آنها نظر به آینه کنند که شَبَه آن خنثی در آینه افتاده باشد، و ببینند که به چه طریق بول می‌کند، وارث او را بر وجهی که معلوم شود به او بدهند.

اما روایت نمودن موسی مبرقع از برادر بزرگوار خود ـ که حضرت علی النقی علیه السلام باشد ـ در کتاب "تحف العقول" ضبط می‌باشد، و آن کتاب معتبری می‌باشد، و در آن کتاب چنین مذکور است:

اجوبته علیه السلام لیحیی بن أکثم عن مسائله: قال موسی بن محمّد ابن الرضا علیه السلام: لقیتُ یحیی بن أکثم فی دار العامة، فسألنی عن مسائل، فَدَخلتُ الی أخی علی ابن محمد علیه السلام، فدار بینی و بینه من المواعظ ما حَمَلنی و بصرنی طاعته.

فقلت له: جعلتُ فداک! إنّ ابن أکثم کتب یسألنی عن مسائل لأفتیه فیها.

فضحك، ثم قال: أفتیته؟

قلت: لا، لم أعرفها.

قال: وما هی؟

قلت: كتب يسألنى عن قول الله: ﴿ قٰالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتٰابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ نبى الله كان محتاجاً الى علم آصف؟

و عن قوله: ﴿وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً﴾ سَجد يعقوب وولده ليوسف، وهُم انبياء؟!

وعن قوله: ﴿ فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتٰابَ﴾ مَن المُخاطب بالآية؟ فإنْ كانَ المُخاطب النبى صلى الله عليه وآله وسلم فقد شَكّ، وإنْ كان المُخاطب غيره فعلى ما اذاً نزل الكتاب؟

وعن قوله: ﴿ وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلاٰمٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ كَلِمٰاتُ اللهِ﴾ ما هذه الأبحر، وأينَ هى؟

وعن قوله: ﴿ فِيهٰا مٰا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾، فاشتهتْ نفسُ آدم أكل البُرّ فأكل وأطعم، وفيهاما تشتهى الأنفس، فكيف عُوقب؟

وعن قوله: ﴿ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرٰاناً وَ إِنٰاثاً﴾ يُزوّج الله عباده الذُّكران، وقد عاقب قوماً فَعَلوا ذلك؟

وعن شهاده المرأة جازت وحدها، وقد قال الله: ﴿ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾؟

وعن الخنثى، وقول عليّ يورّث مِنَ المبال، فمن ينظر إذا بال اليه، أنّه عسى أنْ يكون امراة وقد نظر اليها الرجال، وعسى أن يكون رجلاً وقد نظرتْ اليه النساء، فهذا مالا يحل؟ وعن شهادة الجارّ الى نفسه لا تقبل!

وعن رجل أتى الى قطيع غنم فرأى الرّاعى ينزوا على شاةٍ منها، فلما بصر بصاحبها خلّى سبيلها فَدَخلت بين الغنم، كيف تُذبح؟ وهل يجوز أكلها أم لا؟

وعن صلاة الفجر لم يجهر فيها وهى من صلاة النهار، وإنّما يُجهر فى صلاة الليل؟

و عن قول علي عليه السلام لابن جرموز: بَشّر قاتل ابن صفيّة بالنار، فِلَم لَمْ يَقْتُله وهو امام؟

وأخبرنى عن عليّ عليه السلام لمَ قَتَل أهل صفين، و أمر بذلك مُقبلين ومدبرين،

وأجاز على الجرحى؟ و كان حكمه يوم الجمل أنّه لم يقتل مولیّاً، ولم يـجهر على جريح، و لم يأمر بذلك، و قال: «من دخل داره فهو آمن، ومن ألقى سلاحه فهو آمن» لِمَ فعل ذلك، فإن كان حكم الاول صواباً فالثانی خطا؟!

و أخبرنی عن رجلٍ أمَر باللواط على نفسه أيُحدُّ أم يُدرء عنه الحد؟

قال عليه السلام: اكتب اليه:

قلت: وما اكتب؟

قال عليه السلام: اكتب، بسم الله الرحمن الرحيم. وأنت فالهَمَک الله الرُّشد، ألفانی كتابك فامتحنتنابه مِنْ تعنتّك لتجد الى الطّعن سبيلا إنْ قصرنا فيها، والله يُكافئك على نيّتك، وقد شرحنا مسائلك، فأصغ اليها سمعك، و ذلّل لها فهمك، و أشغل بها قلبك، فقد لزمتك الحجّة، والسلام.

سئلت عن قول الله عزَّوجل: ﴿قالَ الّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ من الكتاب﴾، فهو آصف بن برخيا، ولم يَعجز سليمان عن معرفة ما عرف آصف، لكنه أحبّ أنْ يعرّف امته من الجن و الانس أنه الحجّة من بعده، و ذلك مِنْ علم سليمان أودعه عند آصف بأمر الله، ففهمّه ذلك لئلا يختلف عليه فی امامته ودلالته؛ كما فهم سليمان فی حياة داود لتعرف نبوّته و امامته من بعده، لتُأكّد الحجّة على الخلق.

واما سجود يعقوب وولده كان طاعةً لله، و محبةً ليوسف، كما أنّ السجود من الملائكة لم يكن لآدم، و إنّما كان ذلك طاعةً لله ومحبةً منهم لآدم، فسجود يعقوب وولده و يوسف كان معهم، كان شكراً لله باجتماع شملهم، ألم تره يقول في شكره ذلك الوقت: ﴿رَبّ قد آتيْتَنی مِنَ المُلك وَعَلّمتَنی مِنْ الأحاديث...﴾ الى آخر الاية.

اما قوله: ﴿فإنْ كُنْتَ في شكٍ ممّا أنْزلنا اليك فَسْئل الّذينَ يَقْرؤنَ الكِتاب﴾، فإنّ المخاطب به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ولم يكن فی شكٍ ممّا أُنزل اليه، ولكن قالت الجَهَلة: كيف لَمْ يبعث اللهُ نبيّاً من الملائكة، إذ لم يفرّق بين نبيّه فی عدم الاستغناء عن المآكل و المشارب و المشی فی الأسواق؟ فأوحى الله الى نبيّة: ﴿فَسْئل الذينَ يَقْرؤنَ الكِتابَ﴾ بمحضر الجَهَلة، هل يبعث الله رسولاً قبلك إلاّ وهو يأكل

الطعام و يمشى فى الاسواق؟! ولك بهم أُسوةٌ حسنة.

وإنّما قال: ﴿ فإنْ كُنْتَ في شكٍ﴾ ولم يكن شكٌ للنَّصفة، كما قال: ﴿قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾، ولو قال عليكم لم يجيبوا الى المباهلة.

و قد عَلِم الله أنّ نبيّه يُؤدّى عنه رسالاته، وما هو من الكاذبين، فكذلك عَرّف النبيّ أنّه صادقٌ فيما يقول، ولكن أحبَّ أنْ ينصف من نفسه.

وأمّا قوله: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللهِ﴾، فهو كذلك؛ لو أنّ اشجار الدنيا اقلامٌ و البحرُ يمدّه سبعة أبحر، وانفجرت الأرض عيوناً، لنفدِتَ قبل أنْ تنفد كلمات الله، وهى عين الكبريت، و عين برهوت، و عين طبرية، حمأة ماسيندان افريقية يُدعى لسنان، وعين بحرون، و نحنُ كلمات الله التى لاتنفد ولا تُدْرك فضائلنا.

وأمّا الجنّة، فان فيها من المآكل والمشآرب والملاهى ماتشتهى الأنفس وتَلذُّ الأعين، وأباح الله ذلك كلّه لآدم، و الشجر التى نَهى اللهُ عنها آدم وزوجته أنْ يأكلا منها، شجرة الحَسَد، عهد اليهما أنْ لا ينظرا الى مَنْ فضلّ الله على خلائقه بعين الحسد، ولم يجدله عزماً.

واما قوله: ﴿ أو يُزوّجَهُم ذُكراناً وإناثاً﴾، أي يُولّد له ذكوراً و يولّد له إناثا، يقال لكلّ اثنين مقرنين زوجان، كلّ واحدٍ منها زوجٌ، و معاذ الله أنْ يكون عنى الجليل مالبست به على نفسك تطلب الرُّخصَ لإرتكاب المآثم، ﴿وَمَنْ يَفْعَل ذلِكَ يَلْقَ أثاماً يُضاعَفْ لهُ العَذابُ يُومَ القيمةَ وَيَخْلُد فِيهِ مُهانا﴾ إنْ لم يتب.

واما شهادة المرأة وحدها التى جازت، فهى القابلة جازت شهادتها مع الرضا، فإنْ لم يكن رضاً فلا أقلّ من إمراتين تقوم المرأة بدل الرجل للضرورة، لأنّ الرجل لايمكنه أنْ يقوم مقامها، فإنْ كانت وحدها قُبل قولها مع يمينها.

واما قول عليّ عليه السلام فى الخنثى، وهى كما قال، ينظرُ قومٌ عدولٌ يأخذ كلّ واحدٍ منهم مرآةً وتقوم الخنثى خلفهم عريانة، و ينظرون فى المرآيا، فيرون الشبح، فيحكمون عليه.

و أمّا الرجل النّاظر الى الرّاعى، وقد نزا على شاةٍ، إنْ عرفها ذَبَحها وأحرقها، وإنْ لم يعرفها قَسّم الغنم نصفين، وساهم بينهما، فإذا وَقَع على أحد النصفين فقد نجا النصف الآخر، ثم يُفّرق النصف الآخر، فلا يزال كذلك حتى تبقى شاتان، فيقرعُ بينهما فأيّهما وقع السهم بها ذُبحت وأُحرقت و نجا سائر الغنم.

وأمّا صلاة الفجر، الجهر فيها بالقراءة، لأنّ النبىﷺ كان يغلس بها، فقرنها من الليل.

وأمّا قول علىّعليه السلام: (بشر قاتل ابن صفيّة بالنار)، فهو لقول رسول اللهﷺ، وكان ممّن خرج يوم النهروان، فلم يقتله أمير المؤمنينعليه السلام بالبصرة، لأنّه يُقتل فى فتنة النَّهروان.

وأمّا قولك: إنّ عليّا قَتَل أهل صفين مقبلين ومدبرين، وأجاز على جريحهم، وأنّه يوم الجمل لم يتبع موّليا، ولم يجهز على جريح، ومَنْ ألقى سلاحه آمنه، ومن دخل داره آمنه.

فإنّ أهل الجمل قُتَل امامهم ولم يكن لهم فئةٌ يرجعون اليها، وإنّما رجع القوم الى منازلهم غير محاربين ولا مخالفين ولا منابذين، رضوا بالكّف عنهم، فكان الحُكم فيهم رَفْعُ السّيف عنهم، و الكّف عن أذآهم إذلم يطلبوا عليه أعواناً. و أهلُ صفين كانوا يرجعون الى فئةٍ مستعدة، وامامٌ يجمع لهم السّلاح والدّروع والرِّماح و السّيُوف، ويبذلُ لهم العطاء، ويُهيّئُ لهم النِزال، ويعودُ مريضهم، يجبركسيرهم وجريحهم، و يحمل راجلهم، ويكسوا خاسرهم، و يردّهم فيرجعون الى محاربتهم وقتالهم، فلم يُساو بين الفريقين فى الحُكم، لماعرف من الحكم فى قتال أهل التوحيد لنكتةٍ شرح ذلك لهم، فمن رغب عرض على السيف أويتوب من ذلك.

وأمّا الرجل اعترف باللواط، فإنّه لم تقم عليه بينة، وإنّما بالإقرار من نفسه، واذا كان للامام الذى من الله أنْ يُعاقب عن الله، كان له أنْ يمنَّ عن الله، أما سمعتَ قول الله (هَذا عَطائُنا... الاية).

قد أنبئناك بجميع ما سألتنا عنه، فاعلم ذلك. انتهى.

حاصل معانی این احادیث آن است که:

موسی مبرقع ابن امام محمّد تقی علیه السلام می‌فرماید که:

یحیی بن أکثم در دار عامه سؤال نمود مرا از مسائلی، پس وارد شدم بر برادرم امام علیّ النقی علیه السلام، و مرا موعظه می‌نمود که باعث شد بر بینایی من مر طاعت او را ـ یعنی آن مواعظ باعث شد که او را امام واجب الاطاعة بدانم ـ.

عرض کردم: فدایت شوم، به درستی که ابن أکثم سؤال نمود مرا از مسائلی که من فتوی بدهم او را. پس حضرت خندیدند، و فرمودند: آیا فتوی گفتی او را؟

عرض کردم: حکم آن مسائل را نمی‌دانستم که فتوی بگویم.

فرمودند: آن مسائل چیست؟

عرض کردم: از آن مسائل آن است که کتابتی نوشته، و در آن کتابت چنین سؤال نموده از این آیهٔ شریفه: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنْ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾.

یعنی: حضرت سلیمان که پیغمبر خدا بود، آیا محتاج بود به علمی که درنزد آصف بود که بگوید آصف که من تخت بلقیس را به چشم به هم زدنی می‌آورم. به واسطهٔ آن اسم اعظم. یعنی پیغمبر خدا که سلیمان باشد دارای این مقام، و عالم به آن اسم نبوده، و محتاج به آصف بوده؟

و أیضاً سؤال نموده از قول خدای تعالی: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً﴾، یعنی سجده کردند حضرت یعقوب و فرزندانش از برای حضرت یوسف علیه السلام، و حال آن که آنها پیغمبر بودند؟

و أیضاً سؤال نموده از قول خدای تعالی: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلْ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ﴾، یعنی پس اگر بوده باشی در شک از آن چیزی که نازل گردانیدیم به سوی تو، پس سؤال کن آن اشخاصی را که قرائت کتاب می‌کنند.

پس یحیی بن أکثم سؤال نموده مخاطب کیست؟ اگر پیغمبرﷺ باشد لازمه کلام خدای تعالی آن است که او در شک بوده، و اگر مخاطب غیر پیغمبرﷺ پس بر کی نازل شده کتاب؟

و أیضاً سؤال نموده از قول خدای تعالی: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللهِ﴾، یعنی اگر درخت‌های زمین قلم شوند، و هفت دریا مرکب شوند، تمام نمی‌شود کلمات خدا، آن هفت چه هستند، و کجا هستند؟

و أیضاً سؤال نموده از قول خدای تعالی: ﴿مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾، یعنی در بهشت است آن چیزی که نفس‌ها میل دارند، پس آدم میلش کشید به خوردن گندم. و خورد، پس چرا مؤاخذه از او نمود؟

و أیضاً سؤال نموده از قول خدای تعالی: ﴿أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَاناً وَإِنَاثاً﴾، که خداوند عالم فرموده که ما تزویج نمودیم مردها و حال آن که عقاب نمود طایفه‌ای که این عمل را نمودند ـ که مراد قوم لوط باشند ـ؟

و أیضاً سؤال نموده از شهادت زن که به تنهایی شهادت بدهد، و حال آن که خداوند فرموده شاهد باید دو نفر عادل باشد، همچنانی که فرموده ﴿وَأَشْهِدُوا ذَوَي عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾؟

و أیضاً سؤال نموده از خُنثی، و قول علیؑ که فرموده است که از راه بولش ارث می‌برد، پس کی نظر کند به سوی او در وقت بول نمودن؟ اگر مردها نظر کنند شاید زن باشد، و اگر زن‌ها نظر کنند شاید مرد باشد، و اگر خودش شهادت دهد که مسموع نیست؟!

و أیضاً سؤال نموده از مردی که وطی نموده با گوسفند، و آن گوسفند رفت میان گلهٔ گوسفندان، و مشتبه شده و معلوم نیست که موطوءه کدام است، و چگونه او را ذبح نمایند، و آیا جایز است خوردنش یا نه؟

و أیضاً سؤال نموده از نماز فجر از برای چه باید قرائت او را بلند بخوانند، و حال آن که آن نماز مال روز است، پس باید آهسته بخوانند؟

و أیضاً سؤال نموده از قول علیّ علیه‌السلام که فرمود از برای ابن جرموز:[۱] بشارت بده قاتل ابن صفیّة[۲] را به آتش، پس چرا او را نکشت، و حال آن که امام بود؟

و أیضاً سؤال نموده از حکم علی علیه‌السلام به کشتن أهل صفین را، چه رو کننده باشند و چه پشت کننده باشند، و اگر هم مجروح باشند باید آن‌ها را کشت، لکن حکم او در روز جمل عکس بود، به این معنی که حکم فرمود که هر کس پشت کند و فرار کند از دشمنان نکشید او را، و همچنین کسی که مجروح شد، و کسی که داخل خانه خود شد؛ پس آن کس ایمن است، و کسی که سلاح جنگ خود را بیاندازد پس او را هم نباید کشت. چرا چنین کرد؟ پس اگر بوده باشد حکم اولش که در صفین کرد به حقّ کرد، پس حکم دومش در جمل خطاست؟

و أیضاً سؤال نموده که خبر بده مرا از مردی که اقرار به لواط نموده، آیا حد زده می‌شود بر او یا نه؟

پس بعد از اتمام این سؤال‌های ابن اکثم که نوشته بود به موسی مبرقع، و عرضه داشت او بر برادر خود حضرت امام علی النقی علیه‌السلام، حضرت فرمودند به برادر خود موسی مبرقع که جواب او را بنویس.

موسی می‌گوید: که عرض کردم چه بنویسم؟

فرمودند: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم، خداوند عالم هدایت کند تو را، ملاقات نمودم کتابت تو را، پس می‌خواهی امتحان کنی ما را از روی لجاج؛ که اگر کوتاهی کنم در جواب از این مسائل هر آینه طعن بزنی ما را، خداوند عالم جزا بدهد تو را بر وفق نیّت تو. و به تحقیق شرح دادیم مسائل تو را، پس گوش بده به این جواب‌ها، و ذلیل کن فهم خود را از برای این جواب‌ها، و مشغول کن قلب خود را از برای فهمیدن این کلمات، که اتمام حجّت نمایم، و الزامت کنم، والسلام.

---

۱. ابن جرموز کسی است که زبیر بن العوّام یکی از سرکردگان جنگ جمل بود را بکشت.

۲. صفیّه دختر عبد المطلب عمّه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مادر زبیر بن العوامّ.

سؤال نمودی از قول خدای تعالی: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنْ الْكِتَابِ﴾؟

پس او آصف بن برخیا بود، که دارای اسم اعظم بود، و حضرت سلیمان عاجز نبود از آن چیزی که آصف دانا بود به آن، لکن حضرت سلیمان دوست داشت که دانا کند و بفهماند امّت خود را از جنّ و انس؛ آن که آصف بعد از او خلیفه و حجّت خواهد بود. و این مطلب اعظم از علم سلیمان بود که به أمر خدای تعالی ودیعه گذاشته بود در نزد آصف، و دانا نموده بود او را، تا آن که بعد از خودش مردم اختلافی نکنند در امانتش، همچنانی که حضرت داود عليه السلام دانا نمود حضرت سلیمان را در حیات خودش تا آن که بشناسند به مردم نبوّت او را و امامت او را بعد از خودش، به جهت تأکّد حجّت بر خلق.

و اما سجود حضرت یعقوب و فرزندانش، بود به جهت طاعت خداوند عالم، و محبت به حضرت یوسف، همچنانی که به درستی که سجود از ملائکه نمی‌باشد از برای حضرت آدم، و بود به جهت طاعت مر خدا و محبت ایشان مر آدم را، پس سجود یعقوب و فرزندانش و یوسف بوده با ایشان، بود این سجود شکر مر خدای تعالی به سبب اجتماع شمل ایشان، آیا ملاحظه نمی‌کنی که می‌گوید در مقام شکر در آن زمان: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنْ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ... الی آخر آیه﴾.

یعنی ای خدا دادی مرا از مُلک، و دانا نمودی مرا از تأویل احادیث

و اما قول خدای تعالی: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ﴾.

به درستی که مخاطب حضرت رسول صلى الله عليه وآله است، و نبود او در شک در چیزی که نازل شده بود به سوی او، لکن جَهَله و مردم نادان گفتند که خدا چگونه مبعوث نکرد پیغمبری را از ملائکه، زیرا که فرق نگذارد بین پیغمبر خود بین ماها در عدم بی‌نیازی آنها از خوردن و آشامیدن و راه رفتن در بازارها؟! پس وحی رسید از جانب خدا به سوی پیغمبرش، پس سؤال کن آن چنان کسانی که قرائت کتاب می‌کنند به محضر جهله، که آیا مبعوث نمود خداوند عالم رسولی را پیش از تو مگر آن که آن پیغمبر طعام می‌خورد و در بازار راه

می‌رفت، و از برای تو است به آن پیغمبر أسوه حسنة، و به درستی که فرموده اگر بوده باشی در شک، و حال آن که نیست شکی از برای اهل انصاف، همچنانی که فرموده: ﴿تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾. ولو قال (عليكم) لم يجيبو الى المباهلة.

و به تحقیق که خدا عالم بود آن که پیغمبرش ادا نموده رسالات او را، و او از کاذبین نیست. پس همچنین خدا می‌داند آن که پیغمبرش صادق است در چیزی که می‌گوید، ولکن دوست داشت که انصاف از جانب خود او باشد.

و اما قول خدای تعالی: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ﴾... الی آخر آیه.

پس این فرمایش خدا به همین طریق است، که اگر درختان دنیا قلم شوند، و دریاهای هفتگانه مرکّب شوند، و از زمین چشمه‌ها منفجر شود، هر آینه آنها تمام شوند؛ اما کلمات الله تمام نشود. و آن أبحر عین کبریت است، و چشمه برهوت است، و چشمه طبریه و حمأه ماسیندان آفریقیه که خوانده می‌شود لسنان، و عین بحرون است. و ما ائمه کلمات الله می‌باشیم که تمام نمی‌شود فضائل ما.

و اما بهشت به درستی که در آن بهشت است از مآکل و مشآرب و ملاهی آن چیزی که نفس انسانی مایل به سوی او باشد، و لذت ببرند چشم‌ها، و مباح گردانیده خدا آنها را از برای آدم. و شجرهٔ آن چنانی که نهی فرموده خدا آدم را از أکل از آن شجرة حسد بوده، که عهد نموده به سوی آن دو نفر ـ آدم و حوا ـ آن که نظر نکنند به سوی کسی که خدا فضیلت داده او را بر تمام خلایق خود به چشم حسد، و یافت نشد از برای او قصدی.

و أما قول خدای تعالی: ﴿أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَاناً وَإِنَاثاً﴾.

یعنی: زاییده می‌شود ذکور و اناث، و گفته می‌شود از برای زن و شوهر زوجان، و هر یک از آنها زوج می‌باشند، و معاذ الله آن که بوده باشد که قصد کرده باشد خدا از کلامش آن چیزی که مشتبه شده بر تواو که عمل قوم لوط

باشد، و طلب رخصت نمایی از برای ارتکاب معاصی، و کسی که به جا آورد این عمل قوم لوط را هر آینه خداوند عالم او را عذابش خواهد داد در قیامت، و مخلّد در آن عذاب الهی است اگر توبه نکند.

و اما شهادت زن که به تنهایی جایز است، آن زن قابله است که جایز است شهادت او تنهایی با رضائیت، اما اگر رضائیت نباشد، پس لااقل از دو زن که ضرورةً زن بدل مرد می‌باشد، به جهت آن که مرد ممکن نیست قائم مقام زن شود. پس اگر زن یکی باشد به تنهایی قبول قول او شود با قَسَم.

و اما قول علیّ علیه‌السلام در حقّ خنثی همان است که علیّ علیه‌السلام فرموده که قوم عدولی بگیرند هر یک آینه، و بایستد خنثی پشت آنها در حالی که عریان باشد، و نظر کنند در آینه، پس شَبَه او را به بینند، پس حکم کنند.

و اما مردی که نظر کند ببیند که وطی کند با گوسفندی، پس اگر بشناسند ذبح کنند او را و آتش بزنند، و اگر نشناسند گله گوسفند را دو قسمت کنند، قرعه زنند، پس قرعه به هر کدام نصف که افتاد نصف دیگر نجات یافتند، و این نصف را أیضاً نصف کنند تا دو تا بماند، به هر کدام که قرعه بیفتد او را ذبح کنند و بسوزانند، و نجات بیابند سایر گوسفندان.

و اما نماز صبح را که بلند باید خواند، به جهت آن است که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در وقتی که تاریک بود، و هنوز روشن نشده نماز می‌گذاردند، لهذا حکم نماز مغرب و عشا بر او جاری نمودند، و قرائتش بلند می‌خواندند.

امّا قول علیّ علیه‌السلام که فرموده: بشارت بده قاتل این صفیّة را به آتش، پس او به جهت فرمایش حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده، که آن قاتل از جمله اشخاصی است که خروج می‌کند در جنگ نهروان، پس او را حضرت امیر نکشت در جنگ بصره به جهت آن که او کشته می‌شد در فتنه نهروان.

و اما قول تو که حضرت امیر علیه‌السلام کشت اهل صفین را خواه رو کنند یا پشت کننده باشند، و مجروحین آنها را اجازه داد بر کشتن آنها. و أمّا در جنگ جمل فرمودند: کسی [نرود] پشت سر فرار کننده، و تعاقب نکند فرار کننده را، و اجازه

ندادند به کشتن مجروحین، و کسی که سلاح خود را بیاندازد ایمن باشد، و کسی که داخل خانه خود شود ایمن باشد، جهتش آن است که اهل جمل کشته شد امامشان، و نبود از برای ایشان گروهی که مرجع باشند، و مدد باشند از برای آنها، و به درستی که آنها برمی‌کشتند به سوی منازل خود که دیگر جنگ نمی‌کردند، و مخالف نبودند، راضی بودند به جنگ نکردن، پس حکم در حقّ آنها بود که شمشیر از آنها برداشته شود، و دیگر کسی آنها را اذیت نکند در وقتی که طلب نکنند اعوانی از برای خودشان.

و أمّا أهل صفین این طریق نبودند آنها، می‌رفتند به سوی گروه خود که مستعّد جنگ بودند، و پیشوایی داشتند که جمع کند از برای آنها سلاح و زره و نیزه و شمشیر، و به آنها عطیّه‌ها می‌دادند، و مرضی را دیدن می‌کردند، و معالجه می‌نمودند، و هر کدام از جایی که بدنشان شکسته بود معالجه می‌کردند، و مجروحین را مداوا می‌کردند، و پیاده آنها را سوار می‌کردند، و پاهای برهنه آنها را می‌پوشانیدند، و آنها را برمی‌گردانیدند به سوی جنگ و محل قتال خود، پس مساوی نبود ما بین این دو وقعه، پس حکم‌شان هم مساوی نبود. پس کسی که اعتراض می‌کرد از جنگ پس شمشیر از برای او بود، مگر آن که توبه کند.

و اما مردی که اعتراف کند به لواط، پس بر او به درستی که بیّنه هم اقامه نشده بر لواط او، همین قدر خودش شهادت داده بر لواط خود، و در وقتی که بوده باشد از برای امام آن چنانی که از جانب خداست، و عقاب کند از جانب خدا، بوده از برای آن امام که منّت گذارد از جانب خدا. آیا نشنیده‌ای قول خدای تعالی: ﴿هذا عطائُنا﴾... الی آخر آیه.

پس بعد از اتمام این جواب‌های مسائلِ ابن أکثم، حضرت می‌فرماید: به تحقیق خبر دادیم ما تو را به جمیع آن چه را سؤال نمودی ما را از آن مسائل، پس بدان تو این مطالب را. انتهی

حاصل ترجمهٔ این حاشیه که: راوی آنها موسی مبرقع فرزند حضرت امام محمّد تقی علیه السلام می‌باشد، که از برای حضرت امام علی النقی علیه السلام روایت نموده، و

قبر شریف این موسی مبرقع در بلدهٔ طیّبهٔ قم، در محلی است که مشهور است به موسویان و چهل اختران، در خانه و سرای محمّد بن حسن بن أبی خالد ملقّب به شنبوله مدفون است، و به قدر پانزده گام فاصله به بقعه بزرگی که مشهور است به چهل دختران، و تمام آنها از ذریّات طیّبهٔ موسی مبرقع می‌باشند، همچنانی که در ترجمهٔ محمّد بن حسن گذشت، و در جلد دوم این رساله خواهد آمد إنْ شاءَ الله؛ در ضمن ذکر امام زاده‌هایی که وارد بلدهٔ طیبهٔ قم شدند، که به تفصیل حالات او و حالات بعضی از ذریّات طیبه او خواهد آمد؛ هر چند از روایت شیخ مفید چنین مستفاد شد که در او چیزی بوده در اول آمدنش به بغداد، لکن به سبب مجاورت نمودن با برادرش حضرت امام علیّ النقی عليه السلام کم کم حالش نیکو شده، و از آن خیالات خود منصرف شده، همچنانی که ذکر شد در اوایل این احادیث که: با برادرم نشسته بودیم، و مرا موعظه نمود، و بینا نمود مرا بر مطالبی که فهمیدم که برادرم امام علی النقی عليه السلام امام واجب الاطاعة می‌باشد.

امّا یحیی بن أکثم از قُضات اهل سنت بوده، و در "مجمع البحرین" مذکور است در مادهٔ (کثم) که: کثم کثماً یعنی سیر شد، و أیضاً شکم بزرگ را أکثم گویند، و او را أکثم نام گذارن از همین قبیل است. یحیی بن أکثم که مباشر قضاوت بصره شد در سن بیست و یک سالگی... الی آخر.

و چه قدر محاجّه نمود این یحیی بن أکثم با حضرت جواد عليه السلام در مجلس مأمون، لکن این فضایل و شرافت را می‌دید از ائمهٔ هدی، لکن حُبّ ریاست و تعصبش مانع بود از تشیع او، و بسیار مرد دانایی بوده، لکن شیطان او را فریب داده، و خود را به درک اسفل روانه نمود که حُبّ دنیا و جاه و ریاست نمی‌گذارد که کسی حق را پامال نکند.

* * *

باب النون

[۷۱۹] نور: ولید القمی

در رجـال مـیرزا مـذکور است کـه: او از اصـحاب حـضرت امـام جـعفر صادق علیه السلام می‌باشد.

[۷۲۰] نور: وهب بن محمّد بن محمّد البزاز القمی

در "رجال میرزا" مذکور است که:

وهب بن محمّد البزّاز (بالزای قبل الألف وبعدها) أبونصر (بالنون و الراء بعد الصاد) القمی، ثقةٌ و عینٌ، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و نجاشی علاوه بر آن فرموده:

از برای او "کتاب نوادر" است، خبر داد ما را حسین، از احمد بن جعفر، و او از احمد بن ادریس، و او از محمّد بن علی بن محبوب.

و در "فهرست" شیخ مذکور است:

وهب بن محمّد البزّاز، کنیه او أبا نصر می‌باشد. از برای او کتابی است، خبر داد ما را حسین بن عبیدالله، و او از احمد بن محمّد بـن یـحیی، از پـدرش، از محمّد بن علی بن محبوب، از آن وهب بن محمّد به آن کتابش. انتهی.

* * *

باب الهاء

[۷۲۱]

نور: هبة الله بن الحسن بن الحسين بن بابويه

در "تذکرة" مذکور است که: الشیخ أبوالمفاخر، هبة الله بن حسن بن حسین بن بابویه، فقیه و صالح است، فرموده او را منتجب الدین. انتهی.

و صاحب "ریاض العلماء" می‌فرماید که: ظاهراً آن شیخ هبة الله یکی از پسران عموی منتجب الدین است.

باب الياء

[۷۲۲] نور: یحیی بن محمّد بن الحسین القمی

در "تذکره" مذکور است که:

السید بهاء الدین، یحیی بن محمّد الحسینی القمی، واعظ و فاضل است، فرموده او را منتجب الدین.

[۷۲۳] نور: یحیی بن محمّد بن مطهر بن علی بن محمّد الشریف ابن علی بن محمّد بن جمزة بن احمد بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن عبدالله بن امام زین العابدین علیه السلام

در "تذکره" مذکور است:

السید الأجلّ المرتضیٰ، عزّالدین، یحیی بن محمّد بن علی بن المطهر، نقیب الطالبیّة بالعراق، عالمٌ عَلَم فاضلٌ کبیرٌ، و علیه یدور رحی الشیعة، متّع الله الاسلام و المسلمین بطول بقائه، و حراسة حومائه. از برای او است روایت احادیث از والدش المرتضی السید شرف الدین محمّد، و از مشایخش ـ قدس الله ارواحهم ـ فرموده او را منتجب الدین در آخر کتاب خود و ثنا گفته او را در اوّل کتابش ثناء بلیغی، و مدح نموده او را مدح عجیبی و طویلی، و ذکر نموده منتجب الدین که کتاب "فهرست" خود را به جهت خاطر [او] تألیف نموده، و ثنا

گفته از برای او و بر پدرش و جدش. انتهی.

در جلد بیست و پنجم "بحار" مذکور است، نقلاً از "فهرست" منتجب الدین، که در اول "فهرست" خود ذکر می‌کند:

و «**بعدُ فقد حَضَرتُ عالی مجلس سیّدنا و مولانا، الصدر الکبیر، الأمیر الامام، السیّد الأجّل، الرئیس الأنور، الأطهر الأشرف، المرتضی المعظّم، عزّ الدولة و الدین، شرف الإسلام و المسلمین، رضی الملوک و السلاطین، ملک النقباء فی العالمین، اختیار الأیّام، افتخار الأنام، قطب الدولة، رکن الملّة، عماد الأمّة، عمدة الملک، سلطان العترة الطاهرة، عُمدة الشریعة، رئیس رؤساء الشیعة، و صدر علماء العراق، قدوة الأکابر، معین الحقّ، حجّة الله علی الخلق، ذی الشرفین، کریم الطریقین، نظام الحضرتین، الأجلّ الأشرف، سیّد امراء السّادات شرقاً و غرباً، قوام آل رسول الله صلی الله علیه و آله أبی القاسم یحیی، ابن الصدر السعید المرتضی الکبیر، شرف الدولة و الدین، عزّالإسلام و المسلمین أبی الفضل محمّد، ابن الصدر السعید المرتضی الکبیر، عزّالدولة و الدین، شرف الاسلام و المسلمین أبی القاسم علی، ابن الصدر السعید المرتضی الکبیر، شرف الدولة و الدین، عزّالاسلام و المسلمین أبی الفضل محمّد، ابن السید الأجّل، الامام المرتضی، الکبیر الاعلم الازهد، ذی الفخرین، نقیب النقباء، سیّد السّادات، أبی الحسن، ابن السیّد الأجّل الزکی، ذی الحَسَبین أبی القاسم علیّ بن أبی الفضل محمّد، ابن أبی القاسم علی بن أبی جعفر محمّد بن حمزة بن احمد بن محمّد بن اسماعیل الدیباح، صاحب أبی السرایا، ابن محمّد الاکبر المحدّث العالم الملقب بالأرقط، ابن عبدالله الباهر، ابن الامام زین العابدین علیه السلام... الی آخر**».

مؤلف گوید که: این بزرگوار اصلش از قم است، زیرا که جدّش که حمزة بن احمد باشد به قم آمد، و در آنجا بماند تا وفات نمود، و در قبرستان بابلان - که مزار فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام باشد - مدفون است. و همچنین فرزندش که محمّد بن حمزة باشد، و همچنین فرزند فرزندش که علی بن محمّد بن حمزة [باشد]، تمام آنها در همان قبرستان بابلان مدفون می‌باشند، همچنانی که در

"تاریخ قم" مذکور است.

اما محمّد شریف ابن علی بن محمّد بن حمزة بن احمد مذکور مدفون است در قم، در همان محلی که مشهور است الحال در قم بـه مـحلهٔ سـلطان مـحمّد شریف، که آن محله را به اسم آن بزرگوار خواندند، که این یحیی مذکور به سه پشت می‌رسد به سلطان محمّد شریف مذکور، همچنانی که در صدر ترجمه، و اوّل نور ذکر شد.

و در "عمدة الطالب" مذکور است که:

«او فرزندان احمد الرخ حمزة بن احمد مـی‌باشد، و مـعروف است او بـه حمزه القمی، و از برای آن حمزة فرزندانی است، بعضی از آنها:

أبوالحسن که علی باشد، و لقبش زکی است نقیب الری. این عـلیّ الزکـی فرزند أبی الفضل است که محمّد الشریف الفاضل فرزند أبی القـاسم است کـه اسم او علی است، که آن علی بن محمد الشریف که نقیب قم بوده، و آن علی که پدر محمد شریف باشد فرزند محمّد بن حمزهٔ مذکور است. و از برای این علی بن محمّد الشریف أعقابی است، و فرزندانی است:

بعضی از ایشان نقباءِ ری و ملوك ری بودند.

و بعضی از ایشان عزّالدین یحیی بن أبی الفضل محمّد بن علی بن محمّد ابن السید المطهر ذی الفخرین علیّ الزکی المذکور نقیب الری و قم و آمل بوده. و این یحیی مذکور آخرش کشته شد، و قاتل او خوارزمشاه بوده. و فرزندان این یحیی مذکور به بغداد رفتند.» انتهی.

المرام فی هذا المقام از کتاب "عمدة الطالب"

اما در جلد دوم این رساله که مُسماة است به "انوار المشعشین" در ضـمن امام زاده‌هایی که آمدند در بلدهٔ طیبهٔ قم به تفصیل مذکور است.

و أیضاً مخفی نماند که "فهرست" منتجب الدین [را] علاّمه مجلسیﷺ او را بتمامه ذکر فرموده از غیر آن که تصرفی نماید، در جلد بیست و پنجم "بحار"، و در این رسالهِ صاحبِ "فهرست" ذکرش گذشت، و در ترجمهٔ خودش که علی بن

عبيدالله باشد و او قمی می‌باشد، و مطلّع بوده از احوال و جلالت قدر این عزّالدین یحیی بن محمّد مذکور، لهذا بعد از این که می‌فرماید: حاضر شدم در مجلس عالی حضرت سیّدنا و مولانا... الی آخر، آن چنینی که ذکر شد که نسب شریف او را ذکر فرمود به جناب سیّد سجاد امام زین العابدینعليه‌السلام، بعد از آن می‌فرماید در حقّ همین یحیی بن محمّد مذکور:

«و أدام معاليه، و أهلك أعاديه، الذی هو مَلِكُ السّادة، ومنبعُ السَّعادة، وكهف الأمّة، و سراج الملّة، و طود الحِلْم و الدراية، و مَسّ القس[1] والإبانة، وعَلَم الفضل و الافضال و مقتدی العترة والآل، وسلالةٌ من نجل النبوّة، وفرعٌ من أصل الفتّوة، وعضوٌ من أعضاء الرسول، وجزءٌ من أجزاء الوصی و البتول، وأحد القوم الذين ولائهم برزخٌ بين النعيم والجحيم، متّعه الله بأيّامه النّاظرة، ودولته الزّاهرة، ومحاسنه التی بها سار وملك الرشاد».

بعد از این کلمات می‌فرماید صاحب "فهرست" منتجب الدین:

که عز الدین یحیی بن محمّد به من عرضه داشتند "کتاب الاربعین عن الاربعین" که در فضائل أمیر المؤمنینعليه‌السلام که تصنیف شد، و مصنفش شیخ الاصحاب أبی سعید محمّد بن احمد بن الحسین النیسابوری ـ قدس الله روحه و نوّر ضریحه ـ است. و کان یتعجب عنه.

و جاری شد أیضاً و در اثناء کلامش آن که شیخنا الموّفق السعید أبوجعفر محمّد بن الحسن علی الطوسی ـ رفع الله منزلتة ـ به تحقیق تصنیف نموده کتابی را در اسامی مشایخ الشیعة و مصنفین ایشان، و تصنیف نشده بعدش چیزی از این اسامی مشایخ شیعه، پس به او گفتم که اگر خدا تأخیر افکند أجل مرا، و محقّق شد قصدم و آرزویم، اضافه می‌کنم به سوی آن چیزی که در نزد من است از اسمهای مشایخ شیعه و مصنفین ایشان، آن چنان مشایخی که زمانشان مؤخر

---

۱. در قاموس گفته: القس مثلثة تتبع الشی وطلبه. و در منتهی الإرب گفته: قس مثلث، در پی چیزی شدن و جستن آن.

است از زمان شیخ أبوجعفر و معاصر بودند او را، و جمع می‌کنم أیضاً "کتاب حدیث الاربعین عن الاربعین من الاربعین در فضایل أمیر المؤمنین‌علیه السلام"، تا آن که نفعش عام باشد، و خدمت می‌کنم به سبب تصنیف آن دو کتاب الحضرة العلیا، و السّدة الشمّاء. و زمانی که برخواستم از مجلس جناب أقدسش، شروع نمودم در جمع نمودن چیزی که در نزد من بود از اسامی أولاً، و جمع أربعین ثانیاً، و از خداوند عالم طلب مدد و معاونت و توفیق نمودم در تمام نمودن، **فإنّه القادرُ عَلی تَیسیر کُلّ رام.**

و بنا گذاردم آن فهرست را به ترتیب حروف معجم، به جهت اقتدائم به شیخ أبی جعفر رحمه الله و به جهت آن که آسان باشد پیدا کردن مطلب از او، و من الله التوفیق.

محمّد بن علی که پدر بزرگوار این یحیی، و سیّد مطهّر بن علیّ ابن سلطان محمّد شریف از علماء بودند، در باب میم هر یک در مقام خود گذشت.

[۷۲۴] نور: یاسر القمی

در "علل الشرایع" باب ۲۹: عن یعقوب بن یزید، عن یاسر القمی، عن أبی الحسن‌علیه السلام.

پس معلوم می‌شود که او از اصحاب حضرت امام رضاعلیه السلام می‌باشد.

[۷۲۵] نور: یحیی بن عمران الاشعری القمی

در "علل الشرایع": عن احمد بن محمد، عن یحیی بن عمران الاشعری، عن الحسن بن علی.

[۷۲۶] نور: یحیی بن قتیبة الاشعری

در باب احوالات امام حسن عسکری‌علیه السلام در "بحار".

[۷۲۷] نور: یعقوب بن عبد الله قمی

در "کتاب تهذیب" در (جهاد) مذکور است: عنه، اعنی محمد بن احمد.

[۷۲۸] نور: یزید بن حمّاد الانباری السّلمی القمیّ

در "رجال میرزا" مذکور است:

أبو یعقوب الکاتب ثقه، همچنانی که علامه در "خلاصه" و در باب (اصحاب حضرت امام رضاعليه‌السلام) مذکور است که: یعقوب بن یزید الکاتب، یزید و پدرش ثقتان، یعنی هر دو ثقه می‌باشند.

[۷۲۹] نور: یعقوب بن اسحاق البرقی

در "عین الغزال" مذکور است که: او از اصحاب امام حسن عسکریعليه‌السلام است. و ایضاً در "رجال" شیخ مذکور است.

[۷۳۰] نور: یسع بن الیسع الاشعری القمی

در "رجال شیخ" مذکور است: از اصحاب حضرت امام رضاعليه‌السلام می‌باشد. انتهی.

در "تعلیقه" مذکور است که: یسع بن الیسع، گذشت در ترجمه برادرش حمزة بن الیسع.

[۷۳۱] نور: یعقوب بن یزید بن حمّاد الأنباری

در "رجال میرزا" مذکور است که:

یعقوب بن یزید بن حمّاد الأنباری السُّلمی، أبویوسف الکاتب، فی "کتاب المنتصر" و "کشّی" روایت نموده از ابن مسعود، و او از حسن بن علی بن فضّال به درستی که او کاتب از برای أبودلف القاسم بوده.

و یعقوب مذکور از اصحاب حضرت امام رضاعليه‌السلام بود، و روایت از أبی

جعفر ـ حضرت جوادعليه‌السلام می‌کند، و رفت به بغداد، و در حقّش فرموده: ثقةٌ صدوقٌ. و همچنین است پدرش، همچنانی که علاّمه در "خلاصه" فرموده.

و در "کتاب نجاشی" است، تا آن مقامی که فرموده که:

و از "کتاب منتصر" می‌باشد، روایت می‌کند از حضرت جوادعليه‌السلام، و رفت به بغداد، و بوده ثقه و صدوق، از برای او است "کتاب البداء"، و "کتاب المسائل" و "کتاب نوادر الحج"، "کتاب الطعن علی یونس".

خبر داد ما را علی بن احمد، که گفت: خبر داد ما را محمّد بن الحسن، و او از محمّد بن حسن، از یعقوب بن یزید الکاتب الأنباری، کثیر الروایة می‌باشد، و ثقة می‌باشد، از برای او کتبی است، بعضی از آنها "کتاب نوادر" است، خبر داد ما را ابن أبی جید، از محمّد بن الحسن، از سعد، و حمیری، از یعقوب بن یزید.

و در "کتاب کشی" است در حقّ او: یعقوب بن یزید الکاتب الأنباری، و معروف است بالقمی.

ابن مسعود گفته: سؤال کردم أبا الحسن علیّ بن الحسن بن فضّال از یعقوب بن یزید، که او گفت: او کاتب أبی دلف القاسم بوده.

مؤلف گوید که: در نسخهٔ قدیمه‌ای که در انساب بوده، أمّا اول نداشت که معلوم باشد که مؤلفش کیست، لکن عربی است، و چنین معلوم می‌شود که معتبر است؛ در آن کتاب مذکور است که:

شرف الدین محمّد بن علی پدر عزّ الدین یحیی بن محمّد مذکور است، که السید الکبیر عزّ الدین یحیی خوارزمشاه او را کشت، و شنیدم آن که السید الأجّل شرف الدین که از برای او دخترهای چندی بود، و پسر از برای او نبود، پس زمانی که مادر عزّ الدین حامله بود، السید شرف الدین پدر عزّالدین یحیی؛ رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله در خواب دید، و عرض کرد خدمت رسول اکرمصلى‌الله‌عليه‌وآله که عیالم حامله می‌باشد اسمش را چه بگذارم؟

پس فرمودند حضرت رسولصلى‌الله‌عليه‌وآله که: یحیی اسم او را بگذار.

پس شرف الدین می‌گوید که: از خواب برخواستم در حالتی که خوشحال

شدم، و دانستم که‌این ولد پسر خواهد بود، آن بود که زمانی که به دنیا آمد نام او را یحیی گذاردم، و حال آن که تا آن وقت اسم یحیی بر اولاد خود نگذارده بودند در میانه نسب خود.

می‌گویم: زمانی که خوارزمشاه عزّالدین یحیی را کشت، آگاه شدم بر آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خواب فرمودند که اسمش را یحیی بگذار، یعنی او را خواهند کشت. مثل آن که یحیی را شهید کردند.

و أیضاً در آن کتاب است که: مادر عزّالدین دختر نظام الملك الحسن ابن اسحاق [بود]، و از برای عزّالدین سه اولاد است: دو پسر و یک دختر، که یکی از آن دو پسر السید الأجّل شرف الدین محمّد است، که می‌فرماید صاحب کتاب که الحال او نقیب النقباء می‌باشد در بغداد و همچنین به ری.

و پسر دیگر السیّد الأجّل، علاء الدین نقیب النقباء می‌باشد به ری، و نمی‌دانم اسم‌های باقی را.

و أیضاً در آن کتاب است که: مادر شرف الدین محمّد بن یحیی که زوجهٔ عزّالدین یحیی، دختر عمهٔ سلطان سنجر بن ملکشاه بوده و می‌فرماید که شنیدم که یک زمانی سلطان سنجر وارد شد بر عمهٔ خود، و التماس نمود از او که آن که حاجتی از او بخواهد؟

پس گفت: حاجت من آن است که دوست بداری فرزندانی که از عزّالدین علوی می‌باشد، و این اطفالی که از او هستند. پس قصدم آن است که زیاد مبالغه نمایی در تعظیم و تکریم آنها. از این جهت سلطان سنجر مقدّم می‌داشت آنها را بر بزرگترین اولادهای سلجقیه... الی آخر.

[۷۳۲] نور: یوسف بن الحارث الکمنذانی

در "رجال أبوعلی" مذکور است که می‌فرماید:

گذشت در ترجمه سهل بن حسن چیزی که اشعار دارد به معروفیت او،

بلکه اعتماد بر او. و ظاهر آن است که او چنان کسی است [که] روایت می‌کند از او صاحب "نوادر الحکمه"، به جهت آن که او در طبقهٔ صفّار است. و سهل بن حسن برادر محمد بن حسن صفّار است... الی آخر.

مؤلف گوید که: کمنذان قریه‌ای است از قراء قم.

[۷۳۳] نور: أبویعلی حمزة بن یعلی الاشعری

[۷۳۴] نور: أبوعبدالله بن سوره القمی

در "ریاض العلماء" مذکور است.

[۷۳۵] نور: نظام الدین التفرشی.

صاحب کتاب "نظام الاقوال".

[۷۳۶] نور: أبوالحسن بن سعدویه القمی

الادیب الصالح، همچنانی که در "فهرست" شیخ منتجب الدین است، مستفاد می‌شود این مطلب از ترجمهٔ سیّد أبو ابراهیم ناصر ابن الرضا ابن محمّد ابن عبدالله العلوی الحسینی.

[۷۳۷] نور: حسین بن ابراهیم بن علی القمّی

در "ریاض العلماء" مذکور است که: ابن الخیّاط گفته می‌شود بر شیخ أبی عبدالله حسین بن ابراهیم بن علیّ القمی، که او روایت می‌کند از أبی محمّد هارون بن موسی تلعکبری، و روایت می‌کند شیخ طوسی از او.

[۷۳۸] نور: أبی جعفر الأشعری

صاحب "کتاب جامع"

[۷۳۹] نور: الشيخ سديد بن أبو محمّد بن الحسن داود (فاراد) القمی

فاضل، قاضی، فرموده او را منتجب الدین، که فاضل و قاضی است

[۷۴۰] نور: ابوالحسین بن احمد القمی

[۷۴۱] نور: أبوالحسین بن أبی الجید

به کسر جیم، و ایضاً به فتح جیم و تشدید یاء هم قرائت شده.

در "روضات الجنات" مذکور است که:

علی بن احمد بن أبی جید یکی از مشایخ شیخ طوسی است، احتمال می‌رود که آن ابوالحسین بن أبی جید همان علی بن احمد باشد یا پدرش که احمد باشد.

[۷۴۲] نور: قاضی أبوسعید قمی

قبر او در نزدیکی بقعهٔ علی بن بابویه قمی [است].

باب الكنى

[۷۴۳] نور: جناب میرزا ابوالقاسم القمی

در کتاب "قصص العلماء" چنین مذکور است که:

«میرزا ابوالقاسم بن حسن جیلانی، عالم علیم دقیق، طود تحقیق و علم [و] تدقیق، علاّمه فهامة، مقنن قوانین، ناهج مناهج صدق و یقین، شراشر غنائم دارین، قدوه علماء عاملین، و فقهاءِ راسخین، رئیس دنیا و دین، أزهد أهل زمان، و أورع متورعین، و أعلم و أفقه معاصرین. رئیس امامیة، و والد میرزای آخوند ملا حسن بود، که از أهل شفت از محال رشت[1] بود، پس ملا حسن برای طلب علم به سوی اصفهان مسافرت نمود، و در خدمت دو عالم میرزا حبیب الله، و میرزا هدایت الله که جدّ مادری میرزا بود تلمذ نمود. پس این دو عالم به أمر سلطان برای ترویج امور شرعیه، و اجرای قضا و حُکم میانه مسلمانان به قریه چابلاق آمدند، و در آنجا متوطّن شدند، و ملاحسن همراه ایشان آمد، و دختر میرزا هدایت الله تولد یافت. و ملا حسن عالم فاضل بود، و کتابی تألیف کرد که

---

۱. آقای قوانینی که یکی از نوادگان دختری مرحوم میرزا قمّی و تحصیلات خود را از دروس حوزوی در قم آغاز نمود و بعدها وارد فرهنگ گردید و به تدریس در مدارس تهران پرداخت، دربارهٔ مسقط الرأس میرزای قمی می‌گفت: میرزا منتسب به روستایی است در لرستان به نام "جیلان" و نسبت جیلانی او برگرفته از نام آن روستا است نه جیلان یا گیلانِ مشهور.

بر وزان "کشکول" شیخ بهایی است، و مشهور به زهد و عبادت بود. و میرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش به علوم أدبیة اشتغال داشت، از آن پس در اصول و فقه خدمت آقاحسین خوانساری تلمّذ نمود، پس میرزا به جانب عتبات عالیات مشرف شد، و در خدمت استاد الاساتید مؤسس بلاثانی، آقا محمّد باقر بهبهانی به تلمذ اشتغال داشت، تا آن‌که از او اجازه گرفته. و میرزا در بدو حال فقیر بود و استادش آقا محمّد باقر صلاة و نیابت بنفسه می‌نمود، و وجه آن را به میرزا می‌داد که صرف خود نماید، و به فراغت بال به آن تحصیل علم کند. معروف است که میرزا بعد از وفات آقا محمّد باقر به کربلا رفته به در خانهٔ آقا رفته و استادش را بوسیده، پس به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شده.

مجملاً، آن‌که میرزا بعد از این که مراجعت از تحصیل [نمود]، به وطن پدرش که یکی از قرای چاپلاق و مسمی به دزه باغ بود آمد، لیکن آن قریه کوچک، و ابواب معاش نیز بر میرزا تنگ، متوطن شد به قریه قلعه بایو از قُرای چاپلاق و باقی حرکتش[1] حاجی محمّد سلطان شد، و یکی از اعیان و أرکان چاپلاق بوده، و از أکابر و از اهل ثروت و غنا بوده، و نهایت متدین و مُعین میرزا بوده، و مُحبش بوده، و طالب علمی نبود در آنجا مگر دو نفر یکی برادر حاجی محمّد سلطان، که مسمّی به میرزا هدایت الله بود، یکی دیگر علی دوستخان، پسر حاجی طاهر خان. و این دو نفر در نحو و منطق خدمت میرزا اشتغال به قرائت داشتند، و "شرح جامی" و "حاشیه عبدالله" را نزد میرزا می‌خواندند، و أهل آن قریه قدر میرزا را نمی‌دانستند؛ که ملاّی آن قریه در مقام استخفاف میرزا بوده روزی به خواهش اهل ده جمع شدند، و میرزا را خواستند، و آن ملاّی قریه را با اهل آن قریه گفت که به میرزا بگویید تا مار را بنویسد، ایشان به میرزا تکلیف به این معنی نمودند. میرزا لفظ و اسم مار نوشت، که میم و ألف و راء باشد پس ملاّی آن قریه شکل مار را نوشت که سرش گُنده و دمش باریک

---

۱. کذا در أصل

کشید، پس به اهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که شکل مار این است که من نوشته‌ام، یا آن است که میرزا نوشته است!!

چون ایشان اهل سواد نبودند، نوشته ملاّی قریه را ترجیح دادند.

میرزا زیاد متأثر و دلتنگ شد، تا کار به جایی رسید که روزی دو نفر نزد میرزا آمدند و گفتند که: ما مرافعه داریم أحدهما بر دیگری ادعا کرد که حدثی از او صادر شده، مدّعی علیه منکر بر آمده، میرزا چون کار به این منوال دید گریست، و دست به آسمان بلند نمود که خداوند ذلّت مرا بیش از این مخواه، سُکنای در دهات همین خاصیت را دارد، چنان که گفته‌اند:

مرغ دُمْ سوی شهر سَر سوی ده   دُمِ آن مرغ از سرآن بِه

مجملاً، آن که میرزا از اینجا به دار السلطنة اصفهان آمد، و در مدرسهٔ کاسه گران چند زمان را گذرانید، پس بعضی از علماء دنیا که آثار رشد را در آن بزرگوار دیدند به او اهانت نمودند! پس میرزا به جانب شیراز مسافرت [نمود] آن زمان سلطنت با کریم خان زند بوده، پس مدت دو سال (یا سه سال) در آنجا ماند، و او را شیخ عبدالمحسن با پسرش شیخ سعید اعانت نمود، و مبلغ هفتاد تومان (یا دویست تومان علی اختلاف الحکایة) به او دادند، پس میرزا آن تنخواه را گرفته به اصفهان مراجعت کردند، چون اسباب اجتهاد نداشت پس بعضی از کتب استدلالیّة و کتب لغت و کتاب احادیث ابتیاع نمود.

گویند که: در آن وقت کتاب به من[1] می‌فروختند، و من به وزن شاه که معادل دو من تبریز بود به ده تومان معامله و داد و ستد می‌کردند، و چون دأب و دیدن[2] در این أزمنه بدان جریان یافته که بایع گفتی میزان مبیع را سنگین‌تر از سنگ وزن می‌نماید، لهذا میرزا کتاب خریده و برای ثقل میزان کتاب "روضة البهیة" که شرح "لمعه دمشقیه" است بر بالای کفه کتب گذاشتند که کفهِ

---

۱. مِنْ یکی از وزان کهن است در برخی از بلاد سه کیلوگرم و در برخی دیگر معادل ۷۵۰ گرم است.

۲. روش.

بودِ کتب سنگین‌تر شود، پس از آن جا به قریه بایو مراجعت نمود، و بعضی از طلاب فقه و اصول در نزد آن جناب اشتغال داشتند، ولکن چون بلد خالی از علماء و فضلا و مشتغلین بود، و أمر معاش نیز بر آن مضیّق بود، و اهل بوادی به جهت عدم ادراک، و عدم [تمییز] میان حسن و قبیح اعتنایی به آن بزرگوار نداشتند، آن جناب به سوی بلده طیبهٔ قم انتقال فرمود، و در آن جا برکت فاطمه علیها السلام و نظر به مضمون: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً﴾ و فحوای خبر آسمانی: ﴿ویأبی الله إلاّ أنْ یُتِمّ نوره﴾، و مضمون خبر مشهور (إنّ اللهَ لا یُضِیعُ أجرَ المُحسِنین)، خلاّق عالم او را وسعت در روزی، و علم و اعتبار، و مقبولیت در انظار ابناء روزگار کرامت فرموده، در آنجا اوقات خود را منحصر در تألیف و تصنیف، و مقابله و تدریس، و أجوبه استفتاء، و نماز جمعه و جماعت، و ارشاد خلایق فرمود. و از جمله فتوای او حرمت کشمش مطبوخ است.

و از او چند دختر مانده، که یکی از آنها زوجه ملاّ أسد الله بروجردی بود، و دیگری زوجه ملاّ علی بروجردی است.

و مشایخ اجازه آن جناب: آقا محمّد باقر بهبهانی است، و بعضی دیگر که در اجازهٔ آقا سیّد محمّد باقر اسمی از آنها سابقاً مذکور گردید.

و اما تألیفات آن بزرگوار بسیار، و مقبول أنظار است، از جملهٔ تألیفات او کتاب "قوانین الاصول" است در دو مجلّد تقریباً بیست و پنجم هزار بیت و آن کتاب شهره أمصار و أعصار، و مقبول انظار فضلاء روزگار، و دارای افکار أبکار، و أصول را پیش از او به آن دقت و متانت ننوشته‌اند. و اکنون مدار تدریس علماء امامیه بر آن کتاب است، و معروف است که علماء دوازده هزار غلط لفظی بر قوانین آن گرفته‌اند، لکن آن جناب در حین تألیف آن کتاب در دریای فکر غوطه، و در مقام تدقیق و تحبیر لفظ نبوده، و از مرحوم حاجی ملا صالح برغانی شنیدم که می‌گفت: که میرزا این قدر در تألیف "کتاب قوانین" فکر کرده بود که ثقل سامعه پیدا کرده بود، گویند که حاجی ملا أحمد نراقی در "مناهج" چون

ردودی[۱] بر میرزا نوشته، لهذا میرزا حاشیه (منه) نوشت بر قوانین و ردود او را مندفع ساخته، و آن حواشی (منه) یک مجلد است

و از جمله تألیف میرزا: "شرح بر تهذیب الاصول" علاّمه [است] و این فقیر آن کتاب را ندیده‌ام، و لکن شنیده‌ام که آن کتاب بهتر است از "قوانین"

مؤلف کتاب گوید که: سبب اشتهار کتاب به سبب مصالح کاملهٔ الهیّة است، که أکثر آن حِکَم و مصالح بر ما مخفی است، سیّما آن‌که صفای نفس و خلوص نیت را غالباً در آن مدخل است

و کتاب دیگر "مرشد العوام" که فارسی است، و فتاوی است. و "کتاب غنایم الایّام" در فقه، و آن عبارت را در آن کتاب نوشته‌اند با جمیع اقوال، و استدلال و تحقیق حقّ و فروع.

و کتاب "مناهج الاحکام" در فقه است، و کتاب "معین الخوّاص" که مقصور بر فتاوی است و در عبادت است، و کتاب "أجوبة المسائل" در سه مجلد، که هر مجلد مشتمل است بر تمام کتب فقه تا دیات، با استدلال در أغلب مواضع. و جلد سوم در سؤالهای متفرقه است از علوم متفرقه.

و "رساله‌ای در وقف" و "رساله‌ای در مَنْ أجّجّ ناراً فی مِلْکه" و "رسالهٔ در عموم لاضرر" و غیر ذلك من الرسائل الکثیرة.

و کرامات آن جناب بسیار است، لکن بالفعل در نظرم نمانده است

گویند: که آخوند ملاّ علی نوری شنید که میرزا قمی او را تکفیر نموده. آخوند بلافاصله سوار شد و به خانهٔ میرزا آمد، و در صحن سرای میرزا ایستاد.

گفتند: بشین.

گفت: تا من تصحیح اعتقاد خویش نکنم نمی‌نشینم

پس میرزا بیرون آمد، و آخوند بنشست و گفت: که عقاید من این است، آیا چه صورت دارد؟

---

۱. ردیه‌ها.

میرزا فرمودند: که خوب است، من شما را تکفیر نکردم، مردم دروغ گفته‌اند».

انتهی المرام فی هذا المقام.

مؤلف گوید: کرامات میرزا از قراری که نقل می‌کنند بسیار است، لکن این حقیر بعضی از مطالبی که از علماء شنیده‌ام ذکر می‌کنم:

بعضی از علماء اعلام نقل فرموده‌اند که: در نجف أشرف یکی از أهل علم در نزد من درس می‌خواند، تا آن که روزی نقل کرد از قول یکی از علماء [که] در منبر در مجلس درس خود فرمود: که این مؤمن در "قوانین" چنین فرموده، و ایرادی بر کلامش نمود.

گفت: من دل آزرده شدم، که چرا چنین تعبیر کرد از مرحوم میرزا در بالای منبر، تا آن که شب در خواب دیدم که مرحوم میرزای قمی سوار بر اسبی می‌باشد، و آمد در درب مسجد هندی[1] پیاده شدند در حالتی بود که آن شخصِ عالم در بالای منبر بودند، و مرحوم میرزا آمدند در بالای پله منبر، و محاسن او را گرفتند، و فرمودند: که چرا مطلب مرا نفهمیده ایراد می‌کنی؟

عرض کرد: آخر از ظاهر کلام شما این طریق فهمیده می‌شد.

فرمودند: مگر نباید خوب به دقت فکر کنی، و أوّل و آخر مطلب به دقت ملاحظه نمایی.

بعد از این که التماس زیادی نمود مرحوم میرزا ریش او را رها نمود!

گفت: رفتم و خواب خود را از برای آن شخص عالم ربانی نقل نمودم.

و مطلب دیگر آن که: نقل شده بر آن که در زمان حکومت عبدالعلی خان در قم یک زنبورکچی داشته که در ماه مبارك رمضان وقت افطار و سحر او را در میان قبرستان بزرگ قم گذارده، و آتش می‌زده، و صدای زیادی داشته، تا آن که شخصی در خواب دید مرحوم میرزا قمی را و فرمودند: که برو و به آقا

---

۱. یکی از مساجد نجف أشرف.

صدر بگو که این مطلب را چرا منع نمی‌کنی و ساکتی؟ و حال آن که ارواح مؤمنین در این قبرستان صدمه می‌خورند از این صدای زنبورک.

و مطلب دیگر آن که: [نقل] شده از میرزا هبة الله ابن حاجی میرزا محمود بروجردی، که در طرف قزوین خونی اتفاق افتاده بود، آمدند طایفهٔ مقتول در قم در نزد میرزای قمی، و شاهد زیادی گذرانیدند بر آن که فلان شخص معیّن قاتل است، تا آن که میرزا فرمودند: که من مطمئن نیستم، به حاجی غلام رضا ـ که محل وثوقش بوده ـ فرمودند تو برو به آن محل و از أهل آبادی آن جا تفحّص کن، ببین چیزی معلوم می‌شود؟

حاجی مذکور سوار شدند و رفتند در آن قریه، و أهل آن قریه همگی شهادت دادند بر همان شخص که او قاتل است

سوار شد و از آن قریه بیرون آمد، یک مرتبه در بیرون شخصی پیدا شد، و گفت: بر تو چه معلوم شد؟

گفت: اهل قریه همگی شهادت دادند بر قاتل بودن فلان شخص.

بعد از آن گفت: که بر همهٔ اینها أمر مشتبه شده، و من قاتل هستم، لکن خرجی نداشتم که خدمت میرزا بیایم در قم.

پس واقعاً این مطلب از باطن میرزا بوده که آن مرد بی‌گناه که همگی شهادت دادند به آن که قاتل است کشته نشود.

و مطلب دیگر: خود این حقیر از سیّد الأجّل، آقای حاجی سیّد جواد ـ اعلی الله مقامه ـ شنیدم این مطلب را که در منبر می‌فرمودند: که شخصی چند [جلد] روغن از برای میرزا قمی آورند، و آقای میرزا به حاجی غلام رضا فرمودند که آنها را ضبط کن، و نگاه بدار که بوی گند و تعفنش بلند می‌شود. و حاجی مذکور ضبط نمودند، تا آن که مدتی که گذشت صاحب جلدهای روغن آمد به قم، و مرافعه‌ای آورد در خدمت آقای میرزای قمی.

آقا فرمودند: به حاجی مذکور: که بوی گند و تعفّن روغنها بلند شده بیاور، و بده به صاحب روغن!

حاضر کرد در نزد آن شخص، فرمودند: روغنهای خود را ضبط کن تا من گوش به مرافعهٔ شما بدهم.

و مطلب دیگر آن که: بعضی از علماء نقل از بعضی از ثقات نمودند:[۱] آن که میرزای قمی در نجف أشرف مشغول به تحصیل بودند، یکی از ارکان دولت در اینجا اخلاص زیادی به میرزا پیدا نموده، حتی آنکه هرگاه وارد بر میرزا می‌شده می‌ایستاد خدمت جناب میرزا، تا او اذن نمی‌داد نمی‌نشست، و بسیار تأدّب می‌نمود بنسبه به میرزا، و اظهار کوچکی و خلوص می‌نمود. بعد از آنی که جناب میرزا فاغ التحصیل شد و آمده به وطن خود ـ که ده چاپلاق بوده باشد ـ بعد از این که آن صدمات مذکوره بر او وارد آمده، و معیشت بر او ضیق بود، و اسباب اجتهادش جمع نبوده، به نظرش رسید که آن شخصی که در نجف اشرف از مخلصین او بوده الحال در شیراز حاکم است، خوب است بروم در شیراز، بلکه او معین من شود در فراهم آوردن اسباب اجتهاد؛ از قبیل کتب و غیره. حرکت نمود، به یک زحمتی خود را به شیراز رسانیدند، و وارد شدند بر آن شخص حاکم، در حالتی که از اعیان و بزرگان شیراز در آن مجلس حاضر بودند، و میرزا که وارد شدند سلامی کردند و در پایین آن مجلس نشستند، و آن شخص حاکم اعتنایی نکرد، و اظهار اخلاص خود را ننمود، و سر خود را به زیر افکنده مثل کسی که میرزا را ندیده و نشناخته باشد!

میرزا عرق خجالت بر جبین مبارکش ظاهر شد، و پشیمان از این مطلب شد که آمده در آنجا، تا آن که قدری نشست و برخاست رفت. و آن حاکم آدم خود را خواست و به او گفت: که از عقب او برو و ببین که کجا منزل دارد، و نشان کن و برگرد.

بعد از این که شب شد همان آدم را خواست و فانوس روشن کرد، و رفت در منزل جناب میرزا، وارد شد و مؤدب ایستاد، و عرض نمود که من حال روز

---

۱. و در حاشیه اصل آمده است: عالم الجلیل و آقای حاجی سیّد صادق قمی دام ظله العالی فرمودند که دیدم در کتاب حاجی میرزا شفیع بروجردی که این حکایت را در احوالات علماء نوشته بود.

را بیان کنم که من این نوع رفتار کردم با شما جهت چیست؟ بعد از آن در مقام احوال پرسی شما بیرون آیم.

امّا جهتش آن بود که شما وارد شدید، اگر در مقام اظهارِ اخلاصِ خود می‌نمودم، باید برخیزم و شما را صدر مجلس بنشانم، و خودم در پایین درب مجلس شما بایستم، و تمام بزرگان از مجلس بیرون روند. بعد از این که این نوع سلوك از من ببینند، به گمان شما می‌رسید که تمام أهل دیوان خلوص آنها به نسبت به علماء مثل من می‌باشند، و حال اوّل ریاست شما می‌باشد، و با أهل رفت و آمد می‌نموید، و طرح دوستی می‌انداختید، و آنها مثل من نیستند اوّل خوبی دارند أمّا بی‌وفا هستند، و به علماء چندان خلوصی ندارند، و در صدد تضییع علماء می‌باشند. پس اول من چنین رفتار کردم با شما؛ که بدانید که نباید با أهل دیوان مراوده و دوستی داشته باشی که آخرش پشیمان خواهی [شد]، وإلاّ من همان خلوص و کوچکی نمودن بالنسبة به سوی شما دارم مثل سابق.

بعد از این که عرض او تمام شد، جناب میرزا از کلمات او بسیار خوشنود شد، و کلمات او را پسندید، و آن مقدار که در شیراز بماند. خواست بیرون آید از شهر شیراز او پولی و وجهی داد به میرزا، و آمد به اصفهان، و کتب زیادی خرید، و آمدند به قم وطن و مقام گرفتند.

و مطلب دیگر آن که: بعضی از علماء اعلام نقل از بعضی ثقات نمودند، بعد از این که از قم یک سفر کربلایی رفتند، در کرمانشاهان که رسیدند رفتند درب خانهٔ آقا محمّد علی ـ فرزند آقای بهبهانی ـ بوسیدند و فرمودند این درب خانه فرزند استادم میباشد، من از این جهت بوسیدم.[1]

---

۱. امروز آرامگاه میرزای قمی ـ رضی الله عنه ـ در میانه قبرستان شیخان می‌باشد، و محّل توسل و نذورات مردمی است که بدانجا پناه آورده و عرض حاجت و خواسته خود را به درگاه خداوند می‌نمایند.

فهرست راهنما

ب

ج

ح

خ

د

ف